جلد ششم

فقه نقشبندی

ج ۶

جلد ششم

ج ۶ ۷۷۹ / ۱۴۴۷۹
جلد ششم
فقه نقشبندی
ج ۶
جلد ششم
۷۷۹ / ق ۶
۷۷۶۵

باب در کیفیت نماز جنایز واستعداد موت و مرض آن وبیان ارواح وما یتعلق بذلک الباب

بدانکه سنّت است بر هر مکلّفی که خود را شناخته و حق تعالی را بوحدانیت ذات و صفات
شناخته و دانسته که صحت و مرض و حیات و ممات در دنیا باقتضای حکمت و مصلحت
و مشیت و ارادت اوست باید که هر آن و زمان خود را بجهت موت حاضر و مهیا سازد
و هیچ وقت او را از خود و خود را از و غافل ندارد و بسیار ذکر وی کند چه در خبر صحیح آمده که
حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است اکثروا من ذکر هادم اللذات یعنی ای کسانی
که بلذت دنیا و نعیم فانیه او مشغولید بسیار یاد کنید غارت کننده لذتها را و آن کنایه است
از موت و حضرت عائشه رضی الله عنها گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم هیچکس بدرجه شهید میرسد

ذمود باشد کسیکه در روزی بیست بار یاد مرگ کند در رسول صلعم فرمود یاد مرگ بسیار کن که
آن ترا در دنیا زاهد میگرداند و گناه ترا کفارت باشد و نیز فرمود کفی بالموت واعظا
و ابن عمر رضی الله عنهما میگوید من با ده تن نزدیک حضرت رسول صلی الله علیه وسلم آمدیم یکی از انصار گفت
یا رسول الله چه زیرک ترین و کریم ترین مردم کدام است گفت آنکه از مرگ بیش یاد کند
و در تهیه زاد آنجهان حریص تر باشند ایشانند که شرف دنیا و کرامت آخرت بردند الحدیث
ابراهیم تیمی گفت دو چیز راحت دنیا از من بردند یکی ذکر مرگ و دیگری خوف
ایستادن پیش حق تعالی بدانکه امام غزالی رضی الله عنه در کتاب کیمیا خود آورده که یاد کردن
مرگ بر سه وجه است یکی یاد کردن غافلی که بدنیا مشغول بود که یاد مرگ کند و از فایده
خالی باشد دوم یاد کردن تایب بود که برای آن تا خوف و خشیت بروی غالب تر شود
و در توبه ثابت قدم تر باشد و در تدارک گذشته ساعی تر باشد و ثواب این بزرگ بود سیوم
یاد کردن عارف بود و این از برای آنست که وعدهٔ دیدار پس از مرگ است و معلوم است که هیچ چیز
از لذت دیدار خوشتر نباشد و وعدهٔ دوست فراموش نشود و همیشه چشم و گوش بر آن دارد بلکه
آناً فآناً در آرزوی آن باشد و این وقتی دست دهد که در پیشترین احوال از مرگ بیندیشد
و ذکر وی بر دل او غالب بود و مرگ و زندگانی نزد وی یکسان بود که در همه احوال بذکر دوست

و فرمان وی

و فرمان وی مستغرق خواهد بود **تنبیه** بدانکه مرگ کاری بس عظیم و از خطر آن
بزرگتر نباشد و اکثر مردمان از آن غافلند خصوصا در این عهد و زمان آخر که مردمان بسبب تراکم
نفس و شهوت و محکمی قساوت در دلها و استهلاک و اضمحلال در دنیا اگر یاد کنند در دل ایشان
اثری نکند که خاطر ایشان بشغله دنیا و حرص و هوا چنان مستغرق گشته که چیزی دیگر را جای نمانده است
و از این جهت است که از عبادت و تسبیح و ذکر حق تعالی نیز لذتی نیابند پس علاجش
آن بود که در جای خلوتی خالی از اغیار یکساعت دل خود را فارغ دارد و با خود چنان اندیشد که
مرگ لامحاله بوی نزدیک است و در پشت سر او اعوان قابض برای قبض روح وی ایستاده و آماده اند
اگر بهم و خوف است امروز است و اگر تدارک گذشته است باز امروز است یا در اقران خود نگرد که
مرده اند و از صورت و احوال ایشان یاد آورد که هر یک در دنیا چه بوده اند و هر یک بر سر منصب و کار خود
چگونه زندگانی کرده اند و شادی ایشان بدنیا تا چه قدر بوده و غفلت ایشان از مرگ تا چه حد
پس ناگاه بیخبر از خود سوار اجل بر بالین ایشان تاخته و ایشان را بضرب حربه مرگ بزمین گور انداخته
و اندیشه کند که او هم از نشستن و گفتن اکنون باید صورت احوال گور ایشان چگونه باشد و اعضای ایشان
چگونه از هم ریخته و گسیخته و کرم و مار و عقرب و رتیل و سایر حشرات زمین در پوست و گوشت
و عروق وی بچه قسم تصرف کرده اند ایشان بانیحال در چاه مصیبت و بلا گرفتار شده و او در اشتغال

مال و مخلفات ایشان را قسمت کرده و خوش میخورند و میپوشند و بعیش و طرب در شادی میگوشند
زنان ایشان با شوهری دیگر بکام دل هم آغوش و او در آنجا غمگین فراموش بلکه پشت گوش
انداخته و برادران و دوستان و رفیقان وی فکر و خیال از او منقطع نموده و بجای گریه و تأسف
بر شادی و عیش هر شب و هر روز مشغولند پس با خود گوید که تو نیز بیقین همچون ایشانی
در غفلت و حرص و هوا و جهل تراهم مثل ایشان کنند تا این سعادت و دولت بس که ایشان
از پیش تو رفته اند تا تو از ایشان عبرت گیری فان السعید من اتعظ بغیره
فاعتبروا یا اولی الابصار لعلکم تفلحون و تتقون و تتعظون فی دار الغرار
پس از این امثال بسیار ذکر نماید و از این اخبار و آثار هر روز یک ساعت
با خود بگوید تا باشد که باطن او از مرگ و احوالات او آگاهی یابد تا حقیقت یاد کردن مرگ
روی دهد و الا یاد کردن مرگ از ظاهر دل را اثری بهیچ و گفتگو ثمری نمی دهد چه آدمی همیشه
علی الاتصال می بیند که جنازهٔ پدر و مادر و برادر و خواهر و زن و فرزند و خویشان و همسایه ها را
دوش بدوش بمقبرستانها کشان کشان می برند از بسکه خود از مرگ غافلست گوییکه خود اصلا
مرگ را ندیده و اسمش را نشنیده است فایده دوم فرموده اند اکثر یاد نا کردن مرگ
از طول امل است و در کوتاه کردن امل فایده های بس عظیم است چه هر که دل خود را بدان داشت

که زندگانی بسیار کند

که زندگانی بسیار کند و تا دیر زمان مرگ او را در نیابد از وی هیچ کاری نیاید چه با خود اندیشد که روزگار
دراز در پیش است و هر کاری که میخواهی میتوان کرد اما کسیکه مرگ خود را همیشه نزدیک پندارد بهمه حال
بتدبیر آن مشغول میباشد و این اصل همه سعادت باشد و رسول صلی الله علیه وسلم با ابن عمر رضی الله عنهما
گفت بامداد چیزی با خود مگوی که شبانگاه زنده باشی و شبانگاه با خود مگوی که بامداد زنده باشی
از زندگانی زاد مرگ بستان و از تندرستی زاد بیماری بردار که بدانم فردا نام تو نزد حق تعالی چه خواهد بود
و فرمود آدمی هر روز پیر تر میشود و دو چیز در وی جوان میشود یکی حرص جمع کردن
حطام دنیا و دیگری طول آرزوها است و در خبر است که حضرت عیسی علیه السلام
پیری را دید که بیلی در دست گرفته و کار میکرد گفت بار خدایا امل از دل او بیرون کن بیرون کرد
بیل از دست بنهاد و بخفت ساعتی بر آمد و دعا کرد گفت بار خدایا امل با وی ده پیر برخاست
و بیل بدست گرفت و بکار کردن مشغول شد عیسی علیه السلام از وی پرسید که این چه حال بود بر تو گردید
گفت در دل فرا آمد که کار چند کنی پیر گشته و زود بمیری بیل بنهادم پس دیگر باره در دلم آمد که لابد
ترا نان و نفقه باید و از گرسنگی بمیری باز برخاستم و بکار مشغول شدم **فرع** بدانکه طول امل
از دو سبب است یکی غفلت و جهل دوم دوستی دنیا و شره قلّ تفکّرا و اعرض عن الجاهلین
و گفته اند جهل آنست که بر جوانی اعتماد کند و اندیشه نکرده اند که تا پیری همیمیرد هزار جوان و کودک بمیرند
و در شهر عدد پیران از ان کمتر است که به پیری رسند الا اندکی و دیگر آنکه در تندرستی مرگ مفاجات

از خود در رسیده اند وانتهی رسیده که اگر مرگ مفاجات در رسد بیاری مکافات در نیست

وطول امل را بنا بر حسب احوال درجات است بعضی طول امل ایشان

بجنس است که خواهند همیشه در دنیا باشند چنانکه حق تعالی از حال ایشان خبر داده است

یود احدهم لو یعمر الف سنة وبعضی خواهند که پیر شوند وبعضی خواهند

که یکسال بیش امید ندارند وتدبیر دیگر سال کنند وبعضی که یک روز بیش امید ندارند

وتدبیر فردا کنند چنانکه عیسی علیه السلام گفت اندوه روزی فردا مخورید که اگر اجل مانده باشد روزی نیز

مانده باشد واگر زندگانی نمانده باشد رنج روزگار دیگران نکشید وبعضی که یکساعت نیز امید ندارند

چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در وقتی تیمم کردی که عندی آب نزدیک است فرمودی باشد که من آن وقت

نرسم در زنده نمانم وبعضی که مرگ در پیش چشم ایشان همیشه حاضر وناظر است چنانکه حضرت

رسول صلی الله علیه وسلم معاذ را پرسید از حقیقت ایمان او گفت هیچ قدم بر نمیگیرم الا که پندارم که

دیگر بر نگیرم واسود حبشی نماز کردی واز هر جانب نگریستی گفتند از چه می نگری گفت ملک الموت را

انتظار میکشم تا از کدام جانب در آید پس خلق در طول امل متفاوت میباشند انتهی

اما دوستی دنیا سر همه گناهان است کما قال صلی الله علیه وسلم حب الدنیا رأس

کل خطیئة پس انسان باید همیشه در هر آن و زمان مستعد باشد برای مرگ

و بدوام از منه

و بدوام از منه یاد موت وذکر صعوبات احوالات آن در قبر و قیامت نصب العین خاطر وی باشد

واین مراقبه مرگ وقتی دست دهد که انسان درون بنور ایمان روشن و تابنده شده باشد و خدا را همیشه

حاضر وناظر داند واعتقاد صحیح وکامل بوعد و وعید الهی جل شانه داشته و حیا و شرم از کلام خدا و احادیث

رسول خدا صلی الله علیه وسلم و آنچه در آنهاست از احوالات مرگ و ماجرای قبر و حساب و عقاب قیامت

داشته باشد چه بدیهی است کسی که حیا از خدا و کلام خدا کرد البته خوف از وعد و وعید او نیز خواهد کرد

قال علیه السلام الحیاء نصف الایمان وفی روایة شعبة من الایمان وقال علیه السلام اذا لم تستحی

فاصنع ما شئت الحدیث وقال الترمذی وفی الجوع یستحب الاکثار من ذکر حدیث استحیوا

من الله حق الحیاء وتمامه قالوا انا نستحیی یا نبی الله والحمد لله قال لیس کذلک ولکن من

استحیی من الله حق الحیاء فلیحفظ الرأس وما وعی ولیحفظ البطن وما حوی ولیذکر الموت والبلاء

ومن اراد الاخرة ترک زینة الدنیا ومن فعل ذلک فقد استحیی من الله حق الحیاء والموت

مفارقة الروح الجسد والروح جسم لطیف مشتبک بالبدن اشتباک الماء بالعود الاخضر

وهو باق لا یفنی واما قوله تعالی الله یتوفی الانفس حین موتها ففیه تقدیر وهو حین موت اجسادها

نهایة زاد المغنی وعند جمع منهم عرض وهو الحیاة التی صار البدن بوجودها حیا واما الصوفیة

والفلاسفة فلیس عندهم جسما ولا عرضا بل جوهر مجرد غیر متحیز یتعلق بالبدن تعلق التدبیر

ولیس داخلا فیه ولا خارجا عنه انتهی قوله وما وعی ای ما اشتمل علیه من السمع والبصر واللسان

وقوله لیحفظ البطن ای یصون عن وصول الحرام الیه من المطعم والمشرب وقوله وما حوی ینبغی

ان یراد به ما یشمل القلب والفرج وقوله والموت مفارقة الروح وهذا الروح موجودة

بیان موت وحالات وی وبیان روح

قبل خلق الجسد او لا فیه خلاف فی العقاید والمعتمد منه الاول انتهی قال فی شرح المصابیح التصحیح قال بعض

الروح جسم وان الحیاة غیر الروح والانسان یحیی بالحیوة لا بالروح بل الروح یحیی بالحیوة فاذا اتصل الروح

الحی بالجسم حی فاذا فارق الروح مات الجسد واذا فارقت الحیوة من الروح مات الروح وهو المراد بالموت

بین النفختین انتهی وفی معالم التنزیل عن علی رضی الله عنه قال یخرج الروح عند الموت ویبقی شعاعه فی

الجسد فبذلک یری الرؤیا اذا انتبه من النوم عاد الروح الی جسده باسرع من لحظة انتهی

وقال الحافظ ابن حجر فی فتاواه ولکل روح اتصال بجسدها وهو اتصال معنوی لا یشبه الاتصال فی

الحیوة بل یشبه حال النائم وان کان هو اشد من حال النائم اتصالا انتهی

تتمه

در بیان احوال رؤیا و کلام بدی از مراء

بیان روح و بیان رؤیای موت

سئل رضی الله عنه ما حقیقة الرؤیا فاجاب بان حقیقة الرؤیا عند جمهور

اهل السنة خلق الله تعالی فی قلب النائم او حواسه الاشیاء کما یخلقها فی الیقظان وهو تعالی یفعل ما یشاء

لا یمنعه عنه نوم ولا غیره وعلیه ربما یقع ذلک فی الیقظة کما رآه فی المنام آه

واما قول من قال ان الرؤیا خیال باطل وان النوم مضاد للادراک فهو باطل لا یعول علیه ولا یلتفت الیه کیف وقد

صح حدیث عائشة رضی الله عنها بان رؤیا النبی صلی الله علیه وسلم وحی فقط ورؤیا المؤمن جزء من ستة واربعین جزءا من النبوة

وفی التنزیل رؤیا یوسف علیه السلام وغیره ولا یمنع من ذلک قول من قال الادراک من حالة النوم خلاف العادة

لان العادة لیست مطردة فی ذلک ولو سلم لم یلتفت الیها مع اخبار الصادق بخلافها انتهی

پس مراد از این بیانات آنست که بنده مؤمن باید همیشه از مرگ خود آگاه باشد از نفسی

تا نفسی دیگر

تا نفسی دیگر چندین مهمات و خطرها در کمین است بنی آدم سهل است بلکه برای هر ذی روحی این خطره و دامها

نیز در راه است همه جرعه کش فنا و در موسم لیل رنج و مصیبت هیچ چیزی را باقی نخواهند گذاشت و لکل

اجل معلوم انا لله وانا الیه راجعون حتی مرگ که عالمی را همه مهلکه گرفتار بهار اوست او هم در قیامت

در میدان لمن الملک الیوم نابود خواهند ساخت کما سیجیء ذکره در آنجا سر لا یبقی الا وجهه بر طالب عارف

منکشف میگردد و مسئله وحدت صرف حمق پیدا میکند ... اوهام و عقول در ... و لکواکب حیرت است

ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین

قصه

بیان

ذبح موت در قیامت

قال فی نزهة المجالس تکبرت الجبال فقهرها بالحدید فقطع صخورها وتکبر الحدید فقهره بالنار وتکبرت

النار فقهرها بالماء وتکبرت الماء فقهرها بالسحاب ینقلها ویتلاطم بها وتکبر السحاب فقهره بالریاح یسیرها

شرقا وغربا وتکبر الریاح فقهره بالادمی لیبنی لبیوتا یمنعه من الریاح وتکبر الادمی فقهره بالنوم وتکبر

النوم فقهره بالمرض والوجع وتکبر المرض فقهره بالموت وتکبر الموت فقهره بالذبح یوم القیمة بین الجنة

والنار انتهی روی البخاری ومسلم والترمذی والنسائی من حدیث ابی سعید الخدری رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم

انه قال اذا دخل اهل الجنة الجنة واهل النار النار جیء بالموت فی صورة کبش املح فیوقف بین الجنة والنار ثم یذبح

ویقال یا اهل الجنة خلود بلا موت ویا اهل النار خلود بلا موت ثم قرأ رسول الله صلی الله علیه وسلم وانذرهم یوم الحسرة

اذ قضی الامر وفی روایة الترمذی فیقال هل تعرفون هذا فیقولون نعم هذا الموت فیضجع ویذبح الی آخر الحدیث

وانما جیئ بالموت علی هیئة کبش لما جاء ان ملک الموت علیه السلام اتی آدم علیه السلام فی صورة کبش املح قد نشر من اجنحتها

اربعمائة جناح فقد ابن عباس والکلبی ومقاتل فی قوله تعالی الذی خلق الموت والحیاة خلقهما جسمین جعل الموت

فی جسد کبش املح لا یمر علی شیئ ولا یجد ریحه شیئ الا مات والحیاة علی هیئة فرس انثی بلقاء وهی التی کان

جبرئیل والانبیاء یرکبونها خطوها امد البصر فوق الحمار ودون البغل لا تمر علی شیئ ولا تطاء شیئا ولا یجد ریحها شیئ

الا حیی وهی التی اخذ السامری قبضة من اثرها فالقاها علی العجل انتهی وهذه هی الحکمة فی فداء الذبح بکبش

لیکون فدی من الموت بشکل الموت فقال القرطبی ان الذابح للکبش بین الجنة والنار یحیی ابن ذکریا علیه السلام

بین یدی رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ فی اسمه اشارة الی الحیاة الابدیة وذکر صاحب العروس ان

ذابحه جبرئیل علیه السلام انتهی

زنا بودی مرگ ای بو خود بیندیش و در کار معبود باش

تو سودای جان باختن پاک دار پس آنگاه مستظهر سود باش و شیخ نظامی علیه الرحمه در بی ثباتی عمر و گیتی می فرماید

جهان گرچه در سکه نام تست زمین گرچه فرخ بآرام تست منه دل بر این دلفریبان بمهر که با مهربانان نسازد سپهر

جهان بین که با مهربانان خویش زنا مهربانی چه آورد پیش بحکمی که نیرنگ سازی نمود بر آن تخت کیران چه بازی نمود

به جامی که آن مست را شاد کرد

بدان جام دارا چه بیداد کرد

بر سر سخن آئیم حاصل این همه کلام آنست که استعداد با جرای موت و تذکار دائمی احوالات آن

هر آینه بر همه کس واجب است کوتاهی از آن غفلت محض و خسارت صرف میباشد بسیار حیف است که کسی

مصیبت و صدمه چنان در راه بیند و از خوف و تدارک آن غافل باشند امروز مهلت است و فردا

گرفتاری شدید دولت تقوی و دینداری و استعداد موت

چه در ضمن آن نتایج خیر و فواید سعادت مندرج می باشد فمنجمله بعضی از آنها توبه

ورد مظالم و طلب آمرزش است که از یاد مرگ و مراقبه حاصل خواهند شد کما قال الشیخ

فی تحقیق و یستعد وجوبا ان علم ان علیه حقا والا فندبا کما هو الظاهر وعلی هذا

یحمل قول الشارح ندبا وقول الآخرین وجوبا بالتوبة عن المعاصی اللواحی بان یبادر الیها

و برد المظالم الی اهلها بعضا الخروج منها لیتناول رد الاعیان ونحو قضاء الصلاة آه وقضاء دین

لم یبرء منه والتمکین من استیفاء حد او تعزیر لا یقبل العفو او یقبله لکن لم یعف عنه آه

و ذلک لاهتمام لخوف اتیان الموت فجائة انتهی وفی الاذهان آنه قال بعض

الحکماء انما یعرف توبة الرجل الا باربعة اشیاء احدها ان یملک لسانه من الکذب والغیبة

وفضول الکلام والثانی ان لا یری فی قلبه حسدا ولا عداوة والثالث ان یفارق

اصحاب السوء والرابع مستعدا للموت فی کل آن وزمان نادما مستغفرا لما سلف من ذنوب

مجتهدا فی طاعة ربه وعن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال ان العبد اذا اذنب لم یکتب علیه حتی یذنب

ذنبا آخر ثم لم یکتب حتی یذنب ذنبا آخر الی ان اجتمعت علیه خمسة من الذنوب فاذا عمل حسنة

واحدة کتب له خمس حسنات فجعل بازاء خمس سیئات فیصیح عند ذلک ابلیس ویقول کیف استطیع

علی ابن آدم وانی وان اجتهدت علیه فیبطل بحسنة واحدة جمیع جهدی وعن حذیفة

عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال اذا تاب للعبد کتب الله له بکل یوم مر علیه فی فسقه عبادة سنة

واعطاه ثواب شهید و یتوج یوم القیمة بالف تاج و یفتح فی قبره باب من الرحمة و یقوم یوم القیمة

وملک عن یمینه وملک عن یساره وملک من خلفه وملک من امامه و یبشرونه بالجنة

وقال ابو علی الجرجانی درجة التوبة اصلها خمسة اشیاء الاول ندامة القلب مع مداومة

اللسان بالاستغفار والثانی صلاح امره فی موافقة الرحمن والثالث مجانبة

النفس فی مرضات الله تعالی والرابع مفارقة الاخوان الذین هم من اخوان الشیاطین والخامس

ان لا یسکن من الخوف علی ما فوت من المعصیة انتهی والاحادیث والاخبار

بیان التوبة کثیرة لا یحصی فضلها الا الله الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن السیئات

وسیذکر فی مجاز فضائلها ان شاء الله فی باب التوبة ان شاء الله تعالی

بیان اقسام ظلم و بیان معالجه آن

و رد مظالم الایتام در وقت موت و بیان آن

بدانکه در اذکار بروایت انس ابن مالک رضی الله عنه آمده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم

فرموده است ظلم بر سه قسم است یکی ظلمی است که حق تعالی آن را نبخشد و آن شرک است چنانکه

حق تعالی در کلام مجید فرموده است ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک

و نیز در جای دیگر فرموده ان الشرک لظلم عظیم دوم ظلمی است که خدا تعالی

بمحض فضل از آن می بخشد و آن عبارت است از ظلم کردن بندگان بر نفس خود شان

مانند گناهی که میانه وی و حق تعالی باشد سیوم ظلمی است که حق تعالی بدون رد وی و رجوع از آن

مظلمه از آن نخواهد بخشید و آن عبارت است از ظلم کردن بندگان بر یکدیگر قولا و فعلا باخذ اموال

و دماء و آنچه بدانها ماند پس سالک باید همیشه خود را در شمار اهل قبور تعداد

نماید تا از پلیدیهای معاصی و ظلم پاک دامن گردد چه در حقیقت بازگشت همگی بگورستان

خواهد بود و هیچ ذی روحی را از صدمه چنگال ملال موت خلاصی میسر نیست اگر خلعت بقای

ابدی و حیات جاوید بقامت یکی از مخلوقات ساخته بودی بایستی انبیا و اصفیا و صلحای دین

و پادشاهان روی زمین که بهین و مهین بنی نوع انسانند بدین دولت ممتاز بودندی

اما بمقتضای کل من علیها فان پیر و جوان و قوی و ضعیف و وضیع و شریف و مطیع و عاصی

و سلطان و گدا در تجرع این کاس متساوی می باشند بزرگان سلف رحمهم الله در خانه

تاریک و تنگ سکونت گزیده اند و خویش را همیشه از اهل گورستان شمرده اند نقوش تعلقات

فانیه را از صفحه ضمایر ستره اند تا چون وقت رفتن ضروری در آید باز ماندگی و حسرت

و وحشت نماند **تنبیه** دست لقمان یکی کرجه تنگ چون گلوگاه تا سینه جنگ

بوالفضولی سوال کرد از وی چیست این خانه یک بدست و دونی با دل تنگ و چشم گریان پیر

گفت هذا لمن یموت کثیر مردان راه خدا چنین بوده اند و خواهند بود که آنا فانا

بر در یچه انتظار بر صد خطاب استطاب ارجعی الی ربک نشسته دکمه رحلت بر میان جان و جنان بسته

وحسن ظن و درستی اعتقاد در سر راه اجل مستعد گشته و صحبت دوست را جویان و از میان دل و جان

مستانه جانان گویان **رباعی** هر شب منم و در زدن بهوای مه تابان تا روز ستاره شماریم بدیده

جان در تن ما عشق سپرده بامانت کز محی طلبی آن بسپاریم بدیده **در کیمیای**

غزالی رحمه الله آورده که عمر بن عبد العزیز هر شب فقهارا گرد کردی و حدیث مرگ

و قبر و قیامت مذاکره کردندی تا چنان بگریستندی که گویا جنازه در پیش ایشان باشد

و نیز مروی است که زنی شکوه کرد بحضرت عائشه رضی الله عنها از سختی دل خود

گفت یاد مرگ بسیار کن تا تنگ دل شوی پس چنان کرد و آن قساوت از دل وی برفت

نقل است که ربیع خثیم در خانه گوری کنده بود هر روز چند بار در آن بخفتی تا مرگ را

در دل وی متیقن گردانیدی و گفتی اگر یک ساعت مرگ را فراموش کنم دلم سیاه میشود

و امثال این حکایات و روایات در کتاب احادیث و اخبار بسیارند **بیت**

آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلت باید از وی رو متاب همین و کلمه را

بجهت مرد راه کافی است و از این نسخه باقی احوال الدرة الفاخرة مستفید میشود طالبان

صادق از خوف مرگ و دهشت قبر و ظلمت و اهوال وی همیشه مانند مریض ضعیف

و نحیف بوده اند و از دوام ماجرای این عقاب و حساب که در راه است نیاسوده اند

بی‌نیاچار

پس ناچار شرائط توبه و رد مظلمه که هر دو نتیجه از استعداد موت و ناشی از یاد و فکر وی‌اند

لازم بلکه واجب گشت زیرا هیچ که انسان از مرگ چاره و خلاص نبود از اسباب استعداد آن

نیز چاره نباشد **و قد جاء فی الاذهار من الریاض** عن سهل بن سعد انه قال جاء

جبرئیل الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا محمد عش ما شئت فانک میت و احبب من شئت

فانک مفارقه و اعمل ما شئت فانک مجزی به **و عن انس رض** قال قال رسول الله

ان العبد لیعالج سکرات الموت فان کل عضو من اعضائه یسلم بعضها علی بعض و یقول

السلام علیک تفارقنی و افارقک الی یوم القیمة آه **و عن سلمان الفارسی رض**

قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ارقبوا المیت عند موته ثلاث اشیاء اذا رشح

جبینه و ذرفت عیناه و انتشر منخراه فهو رحمة من الله تعالی نزلت به و اذا غط

غطیط البکر المخنوق و احمر لونه و اربد شفتاه فهو عذاب من الله تعالی به آه **و عن ابی**

الدرداء رض انه قال احب الموت اشتیاقا الی ربی و احب الفقر تواضعا لربی

و احب المرض تکفیر الخطایا **و عن عائشة رضی الله عنها** قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

الموت غنیمة و المعصیة مصیبة و الفقر راحة و الغناء عقوبة و العقل هدیة من الله

و الجهل ضلالة و الظلم ندامة و الطاعة قرة العین و البکاء من خشیة الله تعالی

نجاة من النار و الضحک هلاک البدن و التائب من الذنب کمن لا ذنب له

و روی عن کعب الاحبار انه قال لما خلق الله الموت علی صورة کبش املح قال له اذهب الی

بیان موت و اقسام آن و بیان احوال میت در وقت غسل آن و تکفین آن و تدفین آن و صلاة بر آن الخ

صفوف الملائکة علی هیئتک ناشر اجنحته فاتح العینین ففعل ذلک فلم یبق ملک الا غشی

علیه الف عام ثم افاقوا فقالوا یا ربنا ما هذا فقال الله تعالی هذا هو الموت قالوا یا ربنا

علی من قدر علی کل نفس ذی روح قالوا ربنا لم خلقت الدنیا قال لیسکنها بنو آدم قالوا

لم خلقت النساء قال لیکون من اولاد آدم نسلا قالوا یا ربنا ما نظن ان عاقلا تسلط

علیه هذا الموت و هو یشتغل بالدنیا و النساء فقال الله تعالی ان طول الامل یغلب علیهم

ینسیهم الموت حتی یکون همتهم الدنیا و شهوة النساء **و عن انس رض انه قال**

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ملک الموت لینظر فی وجوه العباد کل یوم سبعین مرة

فاذا ضحک العبد الذی بعث الله تعالی الیه یقول **یا عجباه** بعثت الیه لاقبض روحه

و هو یضحک آه **و قال الشبلی رح** فی قوله تعالی کل نفس ذائقة الموت الموت ثلاثة

موت فی الدنیا و موت فی الآخرة و موت فی حب المولی فمن مات فی حب الدنیا مات

منافقا و من مات فی الآخرة مات زاهدا و من مات فی حب المولی مات عارفا آه

و عن عمرو بن دینار قال ما من میت الا و روحه فی ید ملک ینظر الجسد کیف یغسله

و کیف یکفنه و کیف یمشی به الی قبره آه **و روی ان المیت** اذا مات نودی من الهواء

ثلاث مرات انت قتلت الدنیا ام الدنیا قتلتک انت ترکت الدنیا ام الدنیا

ترکتک انت جمعت الدنیا ام الدنیا جمعتک **و اذا وضع علی المغتسل** نودی ثلاث

مرات این نفسک القوی ما اضعفک این لسانک الفصیح ما اسکتک این

احبائک الکثیر ما اوحدک **و اذا وضع فی الکفن** نودی ثلاثا الآن تذهب

الی سفر

الی سفر لم تو قط الآن تخرج من منزلک فلا ترجع الیه ابدا الآن تنام فی بیت لم تر مثل ذلک البیت

و لم تقم فیه ابدا **و اذا حملوه فی الجنازة** نودی ثلاثا طوبی لک ان کنت تائبا و ویل لک ان کنت

عاصیا **و اذا وضع فی موضع الصلوة** نودی ثلاثا کل عمل عملته تراه الساعة یا اهل الجنازة

شیعوا الی قبره و سلموا الی منکر و نکیر و اذکروه فی الدعاء **و اذا وضع الجنازة فی القبر** نودی ثلاثا

ما حملت من دار العمران الی دار الخراب ما حملت من دار النور الی دار الظلمة ما حملت من دار الفناء

الی دار القرار ان کنت سعیدا فمهادک الجنة و ان کنت شقیا فمهادک النار **و عن معقل بن**

یسار انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من یوم یاتی علی ابن آدم الا و هو ینادی فیه یا ابن آدم انا خلق

جدید و انا بما تعمل فی علیک شهید فاعمل فی خیرا تذکر غدا فانی لو ذهبت لم ترنی ابدا

و یقول اللیل مثل ذلک انتهی **بر سر مطلب رویم** لهذا اسباب استعداد موت

بآن تفصیل که ذکر شد بر همه مسلمانان واجب شرعی گشت خواه آن کس در حالت صحت باشد

یا در حالت بیماری و عجز **اما** برای مریض و پیر بطریق اولی سزاوارتر می باشد

پس بنا بمفهوم آیه قرآن و اخبار صحیحه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم چیزیکه بدوام به انسان نزدیکتر باشد

موت است هیچکس را از آن گریز نبوده و نخواهد بود قال تعالی اینما تکونوا یدرککم الموت

و لو کنتم فی بروج مشیدة چه هر ذی روحی قدم در فضای عالم نهاد از این راه فنا

بشهرستان بقا باید رسید و هر نفسی با دار غرور در آید ناچار از ساغر مرگ جرعه چشید باید

شیخ نظامی علیه الرحمه در رحمهٔ خود چه خوش گفته است **تنبیهات**

ای ز بهرام گور داده خبر گور بهرام جو ازاین بگذر
خانهٔ خاک گرد دو در دارد بیکی ره برد یکی آرد
ای شده گز خاک و پهنی تو گزی چار جسم درو کان رنگ رزی
هر نواله که معدهٔ تو پزد خلط آن را برنگ خود برزد
از سر و پای تا بگردن و گوش هست ازاین چار خلط غالیه پوش
بر چنین رنگهای عاریه ساز چه نهی دل که داد باید باز
غایبانی که روی بسته شدند از چنین رنگ و بوی رسته شدند
تا قیامت قیام ننمایند کاین در بسته باز نگشایند
ره رهی خوف و شب شبی خطر است شحنه خفته است و دزد در گذر است
چون تو باری ز دست بالائی زیر هر دست خون چه پالائی
آسمان زیر دست خواهی خیز پای بالا نه از زمین بگریز
میرو و هیچگونه باز مبین تا نیفتی گز آسمان بزمین
ایکه اندر حجاب نور شدی ز آسمان و فرشته دور شدی
رو ازاین چارسوی غم برتاب چند ازاین خاک و باد و آتش و آب

هو الله

هر که آید درین سرای سپنج باید آخر کشید رخت ز رنج
بعد از آن چون فرارسد اجلش خشک شد شاخ عمر و هم املش
خواجه بینی چه بی مجالی کرد قفس از مرغ روح خالی کرد
اینچنین است رسم عهد جدید هر که آمد برفت و باز ندید
وانکه چون چرخ برافراشتنی است عاقبت جمله را گذاشتنی است
از جهان پیش از آنکه درگذری جان ببر تا ز مرگ جان ببری
در چه چیز است رستگاری مرد آنکه بسیار داد و خود کم خورد
هر عمارت که زیر افلاک است خاک بر سر کنش که خود خاک است
گر زمینی رسد بچرخ برین هم ز میخش فرو کشد بزمین
گر کسی بر فلک رساند تاج هفت کشور کشد بزیر خراج
بینیش ناگهان شبی مرده در ته خاک سر فرو برده
گلشن از خار لاابالی نیست هیچ گنجی ز مار خالی نیست
حکم هر نیک و بد که در دهر است نوش در نوش و زهر در زهر است
نوش و نیش جهان که پیش و پس است دردمی آخرین چو یک نفس است
هر جنبنده را که زیر گردون است مادری خاک و مادری خون است

مادر خویش پرورد در ناز مادر خاک ازو ستاند باز
گرچه بهرام را دو مادر بود مادر خاک مهربانتر بود
کان چنانش ستد که باز نداد ساز چاره بگه چاره ساز نداد
مادر خون ز جور مادر خاک کرد خود را میان خاک هلاک
چون نفس بر زد از دماغ جوش آمد آوازهٔ تفیش بگوش
کار غفلت چو دام و دد پویان عیب مرغان غیب را جویان
بتو زدان ودیعتی بسپرد چونکه وقت آمد آن ودیعت برد
بر وداع ودیعت ای دمساز مستعد باش و کار خویش بساز
کیست کو بر زمین فرازد تخت و آخرش هم زمین نگیرد سخت
یارب آندم که میروم از بیم جان بجانان خود کنم تسلیم
بر من از روی لطف احسان کن سکرات ممات آسان کن
بگنه کاریم مگیر و برآر
وقنا ربنا عذاب النار

[illegible]

در بیان احوال مریض و صفت مرض و فضیلت عیادة وما یتعلق بذلك

بدانکه حضرت امام ربانی قدس الله سره العزیز در مکتوبات شریفهٔ خود در جلد ثانی در جواب سوال میر محمد نعمان آورده که پرسیده بودند بسبب چیست که انبیا و اولیا همه در دنیا بمصائب و بلاهای سخت مبتلا باشند و برنجات و محن شاقه گرفتار بوند کما قیل أشد الناس بلاء الانبیاء ثم الاولیاء ثم الامثل فالامثل و حضرت حق سبحانه در کلام مجید می فرماید ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم از این کریمه مفهوم میشود که هر که کسب سیئات بیشتر نماید مورد مصیبت و گرفتاری بیشتر باشد پس باید که غیر انبیاء و غیر اولیاء به اشد بلا مصاب باشند نه انبیاء و اولیاء تنها و ایضاً این بزرگواران اصالة و تبعاً محبوبان حق اند و از خواص مقربان او یند پس محبوبان و مقربان و خواص بلیات و محن حواله نمودن چرا بود و آزار ایشان بکدام وجه درست آید و دشمنان در ناز و نعیم و دوستان در بلیه و محن مقیم چون باشند بدان ارشدك الله وهداك الی سواء الصراط که دنیا موضوع از برای تنعم

و تلذذ و تنعم هیچ نیست آخرت است که برای اینها متعد و موضوع گشته و چون دنیا و آخرت با یکدیگر نسبت
ضدیه و تناقض دارند و رضای یکی مستلزم سخط دیگر است ناچار تلذذ در یکی مستلزم تألم در دیگری بود
پس هر که در دنیا بیشتر متلذذ و متنعم گردد در آخرت بیشتر متألم و مبتلی بود و همچنین هر که در دنیا
بمحن و بلیات بیشتر مبتلی باشد در آخرت به تنعمات و تلذذات زیاده تر مسرور و محظوظ باشد
و بقای دنیا نسبت ببقای آخرت کالا شی حکم قطره و ذره‌ای نسبت بدریای محیط بل متناهی را بغیر متناهی
چه نسبت بود پس ناچار بمقتضای کرم و فضل دوستان را بمحنت چند روزه اینجا مبتلا نماید و تا به تنعمات
ابدی آخرت حظ وافر و سرور سرمدی یابند و دشمنان را بموجب مکر و استدراج به تلذذات قلیله
و تنعمات فانیه دنیه محظوظ باید ساخت تا بتألمات کثیره گرفتار باشند **سؤال**
کافر فقیر که در دنیا و آخرت محروم است تألم او در دنیا مستلزم تلذذ او در آخرت نگشت
وجهش چیست **جواب** گوئیم کافر دشمن خداست و مستحق عذاب دائمی است
در دنیا رفع از وی نمودن و بوضع و حالت خود که اینست در حق وی عین تنعم و تلذذ باشد
و بعض حسابان بود فلهذا از بعض دنیا در حق کافر اطلاق جنت نموده لذ غایة ما فی الباب
بعضی از کفار را در دنیا هم رفع عذاب نمایند و هم از تلذذات دیگر کشند و بعض دیگر را
رفع عذاب نمایند و از تلذذات و تنعمات دیگر هیچ ندهند بلکه بالتذاذ بهمان عافیت
و فرصت در رفع عذاب اکتفا نمایند لکل ذلک حکم و مصالح **سؤال**

حضرت حقسبحانه

حضرت حقسبحانه و تعالی بر همه چیز قادر است و توانا است که دوستان را هم در دنیا تلذذات بخشد و هم در آخرت
تنعمات کرامت فرماید و تلذذ در یکی مستلزم تألم در دیگری در حق ایشان نباشد **جواب** بچند وجه است
یکی آنکه اگر در دنیا بلیات و محن چند روزه نمی‌کشیدند قدر و قیمت تلذذات و نعمات
ابدی نمی‌شناختند و نعمت صحت و عافیت دائمی را کما ینبغی درک نمی‌کردند بلی شخص تا جوع
نکشد لذت طعام و سیری چه داند و تا مبتلا نگردد قدر صحت و فراغ نداند پس گویا مقصود
از تألم موقت ایشان تحصیل کمال تلذذ دائمی شان جمال است برای ابتلای عوام بصورت
جلال در حق این بزرگواران ظاهر گشته است یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا الآیة
جواب دوم آنکه بلیات و محن هر چند نزد عوام از اسباب تألم است اما نزد این
بزرگواران هر چه از جمیل مطلق بایشان رسد از اسباب التذاذ ایشان است از بلاها همان
لذت بگیرند که از نعما بلکه از بلاها بیشتر محظوظ و مسرور نه که خالص مراد محبوب است
و در نعما این خلوص نیست که نفس نیز خواهان نعمات و گریزان از بلا پس بلا نزد این اکابر
بهتر از نعمت بود حظی که ایشان را در دنیاست از بلیات و مصایب است اگر در دنیا این
نمک نبودی نزد ایشان بجوی نمی‌ارزید و اگر این حلاوت در وی نمی‌بود در نظر ایشان
عبث می‌نمود **بیت** غرض ز عشق توام چاشنی درد و غم است ۵ ورنه زیر فلک اسباب تنعم
چه کم است ۵ پس دوستان او جل هم در دنیا متلذذ و متنعمند و هم در آخرت محظوظ
و مسرور بلکه لذت دنیائی ایشان بلحاظ آخرت هیچ مناسبتی ندارد **لطیفه**

آنچه چیست اینکه دوستان خود را گردی که هر چه سبب تألم دیگرانست سبب التذاذ ایشان است
و هر چه دیگران را زحمت لیکن بزرگواران را رحمت است نقمت دیگران نعمت ایشان است مردم در شادی
شادند و در غمی غمناک و این بزرگواران هم در شادی شاد و هم در غمی فرحناک چه نظر ایشان
از خصوصیات افعال جمیله در زیله برخواسته در جمال فاعل آن افعال که حضرت جمیل مطلق است
مقصور گشته است هر چه در عالم بمراد فاعل جمیل جل سلطانه صادر شود اگر چه از قسم ایلام
و آزار و اضرار ایشان باشد آنچیز عین مراد محبوب ایشان است خداوندا این چه فضل و چه
کرمست است که چنین دولت خفیه و نعمت مخفیه را از چشم زخم اغیار پوشیده نموده بدوستان
خود عطا فرموده و همواره ایشان را بمراد خود قائم و محظوظ و متلذذ داشته و کراهت و تألم
که نصیب دیگرانست از این بزرگواران رفع گردانیده و ننگ و رسوائی که نصیب دیگرانست
جمال و کمال ایشان علیه ساخته و در عین نامرادی مراد ایشان ودیعت نهاده و این التذاذ
و سرور حاصل ایشان را برعکس دیگران سبب ترقیات و حظوظ آخرت گردانیده ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم **جواب سیوم** آنکه این دار
دار ابتلاست که حق با باطل ممتزج است و محق با مبطل مختلط اگر بدوستان بلا و محن ندهند
و بدشمنان بدهند دوست از دشمن متمیز نگردد و حکمت اختیار و آزمایش باطل شود
و آن منافی ایمان بغیب است که سعادت دنیویه و اخرویه در ضمن آن مودوع است
و کریمه والذین یؤمنون بالغیب و کریمه ولیعلم الله من ینصره و رسله

بالغیب

بالغیب ان الله قوی عزیز رمزیست از اینمعنی پس خاک در چشم دشمنان انداخته دوستان را
نیز بصورت بلا و محن مبتلا گردانیده تا حکمت ابتلا و آزمایش تمام شود و یضل به کثیرا و یهدی به
کثیرا و معامله انبیا علیهم السلام با کفار همین بوجه است که گاهی غلبه از اینجانب بود و گاهی
از آنجانب در جنگ بدر نصرت از جانب اهل اسلام بوجه است و در جنگ احد اهل کفر غلبه
کردند قال تبارک و تعالی ان یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله و تلک الایام
نداولها بین الناس الی آخر الآیة **جواب چهارم** آنکه حضرت
حقسبحانه هر چند بر همه چیز قادر است و توانا است که دوستان را هم از اینجا ناز و تنعم کرامت فرماید
و هم آنجا لیکن اینمعنی منافی حکمت و عادت اوست و او سبحانه و تعالی دوست میدارد که قدرت
خود را در تحت حکمت و عادت خود مستور دارد و اسباب و علل را روپوش جناب قدس خود
فرماید پس بحکم تناقض دنیا و آخرت دوستان را از محن و بلیه دنیا چاره نبود تا متنعمات
آخرت هنیئی و مرئی ایشان باشند انتهی برسر سخن رویم و تتمه جواب از اصل سؤال
بیان نمائیم و گوئیم که سبب درد و بلا و مصیبت هر چند کسب ذنوب و سیئات است
اما آن بلا و مصیبت فی الحقیقة تکفیر سیئات است و مزیل ظلمات آن ذنوب
پس کرم و فضل آنست که دوستان را بیشتر بلا و محن بدهند تا کفارت ایشان نماید
و ازالت ظلمات ذنوب ایشان فرماید سیئات و ذنوب دوستان را در رنگ سیئات
دشمنان تصور نکنند حسنات الابرار سیئات المقربین شنیده باشند

اگر ذنب و عصیان نیز از ایشان صادر شود در رنگ ذنب و عصیان دیگران نخواهد بود نزدیک است
که از قسم سهو و نسیان بود از عزم و قصد در شان قال الله تعالی و لقد عهدنا الی آدم من قبل
فنسی و لم نجد له عزما پس کثرت درد و بلا و مصایب دلالت بر کفارت سیئات دارد
نه بر کثرت کسب سیئات ایشان را چنین بلا دهند تا کفارت ذنوب ایشان نموده پاک و پاکیزه کردند
و ایشان را از محن مهجوری محفوظ دارند انتهی   جواب دیگر از اصل سؤال

آنکه بلا تازیانه محبوب است که محب را از التفات باسوای محبوب منع نماید تا بالکلیه متوجه
جناب قدس محبوب گرداند پس شایانی درد و بلا دوستان باشند و این بلا مکفر سیئات
یعنی مکفر کسب سیئه التفات بما سوای ایشان باشد و دیگران لایق این دولت نباشند
انتهی آخر هذا الکلام فی ذلک المکتوب   راقم حروف میگوید معنی عبودیت در انتهی
بسیار واضح میشود چه حوادث یومیه و لیلیه جمیع باراده واجب الوجود تعالی شانه کاین است
و بفعل او تعالی ثابت اراده خود را تابع اراده او تعالی ساخته و المصائب و حوادث را مرادات
خود باید دانست و از آن متلذذ باید بود اگر بنده کیست این نسبت باید پیدا کند و الا پای
از بندگی کشیده است و با مولای خود معارضه نمودن و در حدیث قدسی آمده است که
من لم یرض بقضائی و لم یصبر علی بلائی و لم یشکر نعمائی فلیخرج تحت سمائی و لیطلب
ربا سوائی   و بعضی از بندگان نیز هستند که حقتعالی بمحض فضل و کرم ایشان را
هم در دنیا از دولت و نعمت متلذذ گردانیده و هم در آخرت بانواع و اقسام محظوظ

دارد در عقبی

و سرور سرمایه اما تلذذات و تنعمات دنیویه فانیه وقتی گوارا افتد و بتحقیق رود که در
ضمن آن عمل بمقتضای شریعت غرا منضم آید و بآخرت جمع شود و الا حکم سم قاتل دارد که
بشکر اندوده لذ و ابلهی را بآن فریب داده لذ وای اگر معالجه آن بتریاق حکیم علی الاطلاق
جل شانه ننمایند و تلافی آن تلخی زا شیرینی اوامر و نواهی شرعیه کرده نشود بالجمله اندک
سعی باید کرد که این دولت و نعمت را در دنیا بر وفق شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة
و السلام جمع سازند و طریق ظاهر که استقامت و التزام شریعت است از دست نرود
و در شغل باطن هم فتور راه نیابد شکر این نعمت عظمی واجب است رأس امراض باطنیه و علل
معنویه گرفتاری قلب است بما دون حق تعالی تا از این گرفتاری بتمامی آزاد نشود سلامتی قلب حاصل
نگردد   بیت   بعد از خدای هر چه پرستند هیچ نیست   بی دولت است آنکه بهیچ اختیار کرد
هر بلا و مرضی که عارض میشود از گرفتاری به خود است چون از خود خلاص شد از گرفتاری
ما دون او سبحانه و تعالی خلاص شد   انتهی کلامه رضی الله تعالی عنه و عمن تبعه آمین

و در مثنوی هم در این معنی میفرماید

این خبر این معنی جباری است | ذکر جباری برای زاری است
زاری ما شد دلیل اضطرار | خجلت ما شد دلیل اختیار
گر نبودی اختیار این شرم چیست | وین دریغ و خجلت و آزرم چیست
زجر شاگردان و استادان چراست | خاطر از تدبیرها گردان چراست

در تو گویی غافلست از جبر او | ماه حق پنهان شد اندر ابر او
هست این را خوش جواب ار بشنوی | بگذری از کفر و در دین بگروی
حسرت و زاری که در بیماری است | وقت بیماری همه بیداری است
آن زمان که میشوی بیمار تو | میکنی از جرم استغفار تو
مینماید بر تو زشتی گنه | میکنی نیت که باز آیم به ره
عهد و پیمان میکنی که بعد از این | جز که طاعت نبودم کار گزین
پس یقین گشت اینکه بیماری ترا | می ببخشد هوش و بیداری ترا
پس بدان این اصل را ای اصل جوی | هر که را درد است او برده است بوی

هر که او بیدارتر پر دردتر
هر که او آگاه تر رخ زردتر

بدانند که رنج و محنت از لوازم محبت است اختیار فقر او در دو غم لابد است
دوست آزار که میخواهد تا از غیر او بالکلیه انقطاع حاصل گردد اینجا آرام در بی آرامی است
و ساز در سوز است و قرار در بیقراری و راحت در جراحت در انتقام فراغت طلبیدن
خود را در محنت انداختن است تمام خود را بمحبوب باید سپرد هر چه از او بیاید باید
بمنت و رضا و دل و جان آن را قبول کرد   ع   هر چه رود بر سرم چون تو پسندی رواست
از او نباید پیچید طریق زندگانی در این وضع است تا توانند استقامت و صبر بر بلای

و الم در آن

دوست ورزیدن و الا فتور در رفاقت   فرع   خداوند عالم جل شانه
در کلام مجید در حق بندگان امتحان کرده شده به بلا و مصیبت می فرماید و نبلوکم بالشر
و الخیر فتنة یعنی می آزمائیم شما را ببدی یعنی بلاها و مصیبتها و به نیکوئی یعنی عطاها و نعمتها فتنة
آزمودنی و معنی سخن آنکه با شما معامله آزمایندگان می کنیم در سختی و آسانی و نکبت و دولت
و بیماری و صحت تا مرتبه هر یک در صبر و جزع و شکر و کفر آن بر عالمیان ظاهر گردد
و هم در معنی آیه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم اجر غیر ممنون
میفرمایند یعنی بدرستیکه آنان که گرویدند و کردند کارهای شایسته و پسندیده ایشان راست
مزدی ناکاسته یا مزدی غیر محسوب در معالم آورده که این آیه در شان بیماران
و عاجزان و ناتوانان است که در حالت بیماری و عجز و ضعف از ادای عبادت باز مانند
حقتعالی همان مزد طاعتیکه در زمان صحت داشته اند بدیشان میدهد پس غیر ممنون
یعنی غیر مقطوع باشد عبد الله بن عمر رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است
چون بنده بر طریق نیکو باشد از عبادت پس بیمار شود حقتعالی ملکی را که بر وی موکل است
گوید بنویس برای او مانند عملی که در وقت صحت داشته است تا وقتیکه از بند مرض باز
رهانم یا بخود کشم تا اصلی میشود انتهی   حضرت ایوب نبی علیه السلام در عین ماجرای
شدت وجع و اذیت مرض رطب اللسان بذکر انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین
دل و زبان گشوده در مواهب میفرماید که محققان بر آنند که او بود نه از او بود و در بحر الحقایق آورده

که بشریت ایوب از درد جسمانی می نالید آثار روحانی نافرجامی مبدل شده که غایت در بلا

و محن هدیه لاجرم زبان بشریت مسنی الضر گفت ولسان روحانیتش بمناجات و استغاثه

انت ارحم الراحمین مترنم شده در لطایف قشیری مذکورست که این سخن نه بر وجه

اعتراض است بر حکم قضا و قدر بلکه از روی ضعف و عجز بشریت بود منقولست

که جبرئیل ع بوی آمده و گفت چرا خاموش نشسته گفت چکنم نگر صبر جبرئیل فرمود که بلاها

در خزاین حق بسیارست تو طاقت نیاری از حق عافیت خواه ایوب ع این سخن فرمود

که انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین و در جامع الصغیر حدیثی مرسل

نقل میکند که اذا مرض العبد یقال ای یقول الله تع لصاحب الشمال ای الملک الموکل

بکتابة المعاصی ارفع عنه القلم فلا یکتب علیه خطیئة و یقول لصاحب الیمین الذی

هو کاتب الحسنات اکتب له مادام مریضا احسن ما کان یعمل من العمل الصالح فانی

اعلم به ای اعلم بحاله و نیته و انا قیدته بالمرض فلا تقصیر منه و محصوله انه یقدر له

من العمل ما کان یعمل صحیحا بشرط المداومة انتهی و روی ایضا ان

المؤمن اذا اصابه سقم ای مرض ثم اعفاه الله منه بان لم یکن ذلک المرض مرض موته

و غیر و انه ثم اعفی بالبناء للمفعول کان مرضه کفارة لما مضی من ذنوبه و موعظة

فیما یستقبل لانه لما مرض عقل ان سبب مرضه ارتکاب الذنوب فتاب منها

فکان کفارة لها و ان المنافق اذا مرض اعفی من مرضه کان کالبعیر عقله اهله

ای حبسه

ای اصحابه ثم ارسلوه ای اطلقوه من عقاله فلم یدر لم عقلوه ای لای شیء فعلوا به ذلک

و لم یدر لم ارسلوه فهو لا یتذکر الموت و لا یتعظ بمرضه و لا یتنبه من غفلته انتهی

و روی ایضا اذا مرض العبد ای الانسان ثلاثة ایام و لو مرضا خفیفا کحمی یسیرة

و صداع قلیل خرج من ذنوبه شمول للکبایر لکن نزل علی غیرها قیاسا علی النظایر

کیوم ولدته امه ای غفر له فصار لا ذنب له فهو کیوم ولدته فی خلوه عن الاثام

و روی ایضا اذا احب الله تعا عبدا ای اراد به الخیر و وفقه ابتلاه ای اختبره

و امتحنه بنحو مرض او هم او ضیق لیسمع تضرعه لذلک و استکانته و خضوعه

و مبالغته فی السؤال فیثیبه و فی حدیث آخر اذا احب الله قوما ابتلاهم

ای بانواع البلاء حتی یمحص ذنوبهم و تفرغ قلوبهم لذکره و عبادته قال الغزالی

البلاء من ابواب الجنة لان فیه مشاهدة لمعظم العذاب و فیه تعظم الخوف من عذاب

الاخرة و روی ان الله تعا لیبتلی ای یمتحن عبده المؤمن بالسقم ای بطول المرض

حتی یکفر عنه کل ذنب فالبلاء فی الحقیقة نعمة یجب الشکر علیها لا نقمة

و ایضا عن انس رض انه قال قال رسول الله ثلاث من کنوز البر اخفاء الصدقة

و کتمان المصیبة عن الناس و کتمان الشکوی عنهم فلا یشکو الا الله و حزنه الا الی الله تعا

یقول الله تعا اذا ابتلیت عبدی ببلیة کمرض فصبر علی ذلک و لم یشکنی الی عواده

ای زواره فی مرضه ابدلته لحما خیرا من لحمه و دما خیرا من دمه الذی اذابه المرض

فان ابرأته ابرأته منه و لا ذنب له و ان اماته اغفر له جمیع ذنوبه و ان توفته

فالی رحمتی انتهی و روی ابن المبارک عن الحسن البصری رحمه الله انه

قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم رحم الله قوما یحسبهم الناس مرضی و ما هم بمرضی

و انما ظهر علی وجوههم التغییر من استیلاء هیبة الجلال علی قلوبهم

و فی الافراد عن ابن مسعود رض انه قال کنت جالسا عند رسول الله صلی الله علیه و سلم فتبسم

فقلنا یا رسول الله صلی الله علیه و سلم لم تبسمت قال عجبت للمؤمن و جزعه عن السقم و لو یعلم ما له فی

السقم لاحب ان یکون سقیما حتی یلقی ربه ثم تبسم الثانیة فرفع رأسه الی السماء فنظر

الیها فقالوا لم تبسمت یا رسول الله صلعم قال عجبت من الملکین نزلا من السماء یلتمسان العبد

المؤمن فی مصلاه الذی کان یصلی فیه فلم یجداه فعرجا الی الله تعا فقالا یا رب ان عبدک

فلان کنا نکتب له من العمل فی کل یوم و لیلة کذا و کذا و انه حبسته فی حبالک

یعنی المرض فقال الله عز و جل لهما اکتبا لعبدی مثل ما کان یعمل فی کل یوم و لیلة

و لا تنقصاه شیئا فله اجر ما عمله و علی اجر ما حبسته له و عن عمرو بن شرحبیل

قال قال عبد الله ان الوجع لا یکتب به الاجر و لکن یکفر به الخطایا و فی کتاب

نزهة المجالس ان المریض ضیف الله تعا و فی الخبر یرسل الله ملکا یاخذ لذة

الطعام و ملکا یاخذ لذة الشراب و ملکا یاخذ لذة النوم و ملکا یاخذ

الذنوب فاذا عافاه الله تعا عاد کل ملک بما اخذ الا ملک الذنوب فیقول

یا رب اعیده الیه فیقول لا بل الق بها فی البحر نظیره اذا اراد العبد ان یدخل

المسجد تقول الملائکة انه ملطخ بالنجاسة فترده فیقول الله تعا کیف و قد

قصدنی عبدی و لکن خذوا عنه ذنوبه حتی یدخل طاهرا فاذا خرج فالت

الملائکة

الملائکة ان ردها فیقول الله تعا لشیء رفعناه عنه لا نعیده الیه انتهی

فصل پوشیده نماند که عیادتی به عادت اتباع درویش

سنت سنیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم باشد عین عبادت بود و این خود بدیهی است

که فرق در بین عیادت و عبادت بیک نقطه است اگر بجد قدم بعمره و قدرت بصیرت

تا آنکه بتو یکنقطه حجاب راه نخواهد بود و سنت است طلب دعا کردن خیر از مریض

کما روی عن عمر ابن الخطاب رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

اذا دخلت علی المریض فلیدع لک فان دعاءه کدعاء الملائکة الحدیث

در جامع الصغیر آورده که حق تع دعای چهار طایفه را قبول میفرماید دعای حاج

مادام که در میان اعمال حج باشد و هنوز بتمامه از مناسک حج فارغ نشده باشد

و دعای غازیانی که تا بمیان اهل بیت خود رجعت نمایند و دعای مریض تا وقتیکه

از آن مرض شفا یابد و دعای برادران در حق یکدیگر صاحب مواهب در تفسیر کریمه

امن یجیب المضطر اذا دعاه می فرماید شیخ داود یمانی رحمه الله به عیادت بیماری رفت

بیمار گفت ای شیخ دعا کن برای شفای من شیخ فرمود تو دعا کن که مضطری و اجابت

بدعای مضطر باز بسته است زیرا که نیاز او بیشتر باشد و حقیقة دعا نیاز است بیمار کار از او ساخت دارد

چه خوش فرموده لنز **شعر** هرکجا درد دوا آنجا بود ٥ هرکجا فقری نوا آنجا بود ٥

پیش حق یک ناله از روی نیاز ٥ به که عمری بی نیاز اندر نماز ٥ چنانکه در جامع الصغیر نیز

فصل در عیادت مریض

بیان آنکه سنت است طلب دعا کردن از مریض

حدیثی شعر بر این معنی وارد است روی الرافعی فی تاریخه عن عائشة رضی الله عنها قالت دخل
رسول الله صلی الله علیه وسلم وعندنا علیل یئن فقلنا اسکت فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم دعوه
ای المریض یئن ای یستریح باکه نابن ای یقول آه ولا تعنفوه علیه فان الانین
من اسماء الله تعالی ای لفظ آه من اسمائه تعالی لکن هذا شاذ ولم الصوفیة ویذکرون لم
اسرار غامضا ولم یوجد توقیف من حیث الظاهر یستریح الیه العلیل وفیه رد
لسؤال الطاوس ان الانین مکروه لکونه شکوی انتهی **توضیح**
پنهان داشتن بیماری شرط توکل است بلکه اظهار کردن و شکوه کردن از آن مکروه است
چنانکه در همین روایت رافعی مذکور کردید مگر بعذری شرعی اینکه در نزد طبیب بیان احوال
و کیفیت مرض خود کوید یا خواهد که بجزو پریشانی دل خود را دفع نماید و تنفیس خاطر از درون
خویش بیرون کند پس هر گاه عذری نبود اظهار بیماری و شکوه بی جهت حرام بود و از اینجاست
که گفته اند ناله بر بیمار می نویسند که تحمید آن اظهاری باشد و بزرگان در این مسئله عمیق
سخنهاست در اینجا همین قدر کافیست تشنه عاشق یک انگشت آب سیراب است
و اگر نه بحر محیط را بگلوی بد دلیتی بریزی هنوز تشنه است و فهم سیرابی ندارد
بر سر اصل مطلب آئیم علما و مجتهدین شرع و محدثین نفعنا الله ببرکاتهم ثواب و اجر
بسیار را برای عیادت که از اجله مثوبات شدید کاینات است تقریر فرموده اند
کما روی عن انس ابن مالک رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من عاد مریضا

فجلس عنده

فجلس عنده ساعة اجری الله تعالی له اعمال الف سنة لا یعصی الله فیها طرفة عین وعن عمر رضی
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یخرج عائدا مریضا مسلما الا خاض فی الرحمة الی
حقوه او الی حقویه فان جلس فواقا او فواق ناقة قال الله تعالی للملائکة وهو اعلم
کم جلس عبدی فیقولون جلس فواقا او فواق ناقة فیقول الله تعالی للملائکة اکتبوا لعبدی
عبادة سنة فان قبضته فلم کذا و کذا وان جلس ساعة قال الله تعالی للملائکة
وهو اعلم کم جلس عبدی فیقولون جلس ساعة فیقول الله تعالی للملائکة اکتبوا لعبدی
عبادة دهر والدهر عشرة الاف سنة فان قبضته فلم کذا و کذا وان کان ذلک
من اول النهار وکل به سبعون الف ملک یصلون علیه حتی یمسی وان کان آخر
النهار فمثل ذلک حتی یصبح انتهی **فصل** در بیان اجر

بدانکه در پاداش هر رنج و مشقتی خواه دنیویه یا اخرویه اجر و ثوابی معین و مقرر است
اعم از غم و اندوه یا مجاهده و ریاضات یا امراض و آلام و سقام یا فاری بپای رود
تا بسیار مصائب و بلیه و محن برسد و بدیهی است که هر کسیکه نوازش و الفت با اهل مصائب
و عاجزان و شکسته دلان نماید او هم مثاب و ماجور خواهد بود یکی از انبیا بحضرت حق سبحانه
مناجات کرد که یارب ترا از کجا جویم ندای الهی بدو رسید که انا عند المنکسرة القلوب
یعنی پیش کسانی که خاطرشان بکار غم و اندوه و مصائب آزرده شده باشد و همیشه گرفتار
بلا و رنج و بیماری اند پس ملاقات و دیدار بینی ایشان که برادران و محبان دینی و اند تعریف

کان... [illegible]

وعیادت ایشان باید تا چه درجه ثواب و اجر داشته باشد و غنیمت حقیر آنست که اینها را
از مغتنمات باید دانست امروز مجال دریافت اینهمه مثوبات و ماجورات باشد
شاید که فردا مهلت ندهند چه خوش گفته **بیت** گر بر سر بیمار خود آئی بعیادت
صد سال باتیند تو بیمار توان شد بزرگان دین و سالکان طریق معرفت و یقین
با بیماری ها را در رنگ تندرستی نداشته اند و بسیاری از این الام و سقام را عین صحت
انگاشته **عربیه** لیس البلیة فی ایامنا عجبا بل السلامة فیها اعجب العجب چه بزرگوارانی
لطائفه علیه فرموده اند هرچه از محبوب نسبت بمحب روی دهد همه عین مراد و مطلوب باشد
بیت حاشا که من از جور و جفای تو بنالم بیداد لطیفان همه لطف است و کرامت و همگی ایشان
نور الله مرقدهم و نفعنا و جمیع المسلمین ببرکاتهم بر این قاعده رفته اند **رباعیه**
با درد بساز نیست که درمانی هست با عشق یقین است که جانانی هست احوال جهان
چو دم بدم میگذرد تنگ نیست در اینکه حال گردانی هست و اشار الی ذلک
حدیث النبی صلی الله علیه وسلم حبک الشیء یعمی و یصم ای یعمی عن رؤیة القبیح او از رؤیة
ماسواه و یصم عن قول النصیح حاصله یعنی یجعلک اعمی عن عیوب المحبوب
واصم عن سماعها حتی لا یبصر قبیح فعله ولا یسمع فیه نهی ناصح و هم در این معنی حضرت
امام ربانی قدس سره میفرماید جفای محبوب از وفای او بیشتر لذت بخش است

و ایلام او

و ایلام او از انعام وی خوشتر و نیز میفرمایند که محبوب در نظر محب بلکه در نفس الامر
همه وقت و بهمه حال محبوب است اگر ایلام فرماید محبوب و اگر انعام نماید محبوب نزد اکثر مردم
که به دولت محبت مشرف گشته اند در وقت انعام از دیاد محبت محبوبست از وقت ایلام او و نزد
بعضی در هر دو وقت مساوات باشد اما نزد این فقیر عکس اینها ملحوظ است ایلام از دیاد محبت
بخش است از انعام و از مساوات مقدمه این خبرات حسن ظن است بمحبوب حتی اگر محبوب
بر گلوی وی کارد نهد و هر عضوی را از عضو وی جدا سازد محب آنرا عین مراد و صلاح خود
داند **ع** صلاح ما همه آنست کان رضای تو است و حصول این حسن ظن
کرامت فعل محبوب از نظر محب برخاسته بدولت محبت ذاتی که مخصوص بحضرت حبیب رب
العالمین علیه الصلاة والسلام و معاملات از جمیع اعتبارات و نسب مشرف گشته انتهی
تفصیل انعام بگفت و شنود درست نمی آید **ع** زانکه قصه هفت گنبد افلاک پر صداست
هر کس باندازه فهم و بینش خود لذت خواهد چشید واقعی اگر مراد موافق حق است که ابرو
و تنگی سینه و خفقان احوال بضرورت بمعنی است و منافی دعوی محبت چه ایلام محبوب
در رنگ انعام وی محبوب و مرغوب است **ع** نقطه عشق دل گوشه نشینان خون کرد
عرفا فرموده اند هر شخص که نظر بر فعل محبوب بود در رنگ فعل محبوب محبوب است
ع هر چه آن خسرو کند شیرین بود و آنشخص قائل بعلاقه نیز در نظر محبوب
محبوب در می آید عجب معامله ایست سبحان الله و نیز فرموده اند اگر در دنیا

[illegible]

درد و الم نمی بود بهیچ نمی ارزید چه تلخی حوادث در رنگ تلخی دارو نافع است که ازاله مرض نماید

راقم حروف گوید مانا اگر مار رشکی یاد کرد و فکر و خوف و خشیت عقاب و حساب در رنج

درد و الم ها یافت شود چه مدار کار بر شکستگی و آوارگی ماسوای اوست آمد لهذا از تن

پروران و متنعمان لذائذ نفسانی و شهوت پرستان انسانی این کار کمتر آید کریمهٔ جلیله

وماخلقت الجن والانس شاید نیمعبر است چه عبادت به تذلل و انکسار

و خواری و برده باری میسر شود علی الخصوص زاهدان و متشرعان و متقیان که دنیا سجن

ایشان است در زندان عیش و شادمانی جویان از عقل بعید است **بدبیت**

کس بر سر پل قرار و آرام نداشت ۵ کس در تهٔ زندان بلا خوش ننشست ۵ حق سبحانه و تعالی

بفضل و کرم عمیمهای خود ما و سایر بیماران دردمند و بدروی را از شفاخانهٔ رحم و حلم

خود داروی درد و بلاهای ظاهری و باطنی کرامت فرماید و بر طریق اتباع سنت سنیه

خود حبیب خود محمد المصطفی صلی الله علیه و علی آله و صحبه و سلم استقامت و توفیق دهاد

پس هیچوقت مرض و بیماری را بد ندانند و درد و آلام و اوجاع را

کراهت و ناسزا نگویند و عجز و محن و رنج و اذیت و سایر حوادث را که از جانب

مولی عارض شود از آنجهت قبول نموده صبر و رضا و شکر و تسلیم شعار خود فرموده

و فی کتب الاحادیث اذا دخلت علی مریض فمره یدعو لك فان دعائه

کدعاء الملایکة و کونه مقبولا و کونه دعاء من لا ذنب له لان المرض یمحص الذنوب

والملایکة

والملایکة لا ذنب لهم انتهی اذا دخلتم علی المریض لعیادته فنفسوا له فی الاجل

ای وسعوا له والطمعوه فی طول الحیوة ندبا فان ذلك ای التنفیس لا یرد شیئا

من المقدور وهو یطیب بنفس المریض یعنی لا بأس بتنفیسك له فان ذلك

التنفیس لا اثر له الا فی تطیب نفسه فلا یضرکم ذلك ومن تمم عدة وامر آداب

العیادة تشجیع العلیل بلطیف المقال وحسن الحال انتهی و در معنی این روایت

چه خوش فرموده اند **بلیت** سخن خوش حیات روح و تن است ۵ دم عیسی گواه این سخن است ۵

شیخ جنید را قدس سره پرسیدند که مرید را از کلمات مشایخ و حکایات ایشان چه

فایده است گفت تقویت دل و ثبات بر قدم مجاهده و تجدید عهد در خفا که قلب

گفتند این را گوئی از قرآن داری گفت بلی کریمه وکلا نقص علیك من

انباء الرسل ما نثبت به فؤادك و نیز در اخبار وارد است که کلمات المشایخ

جنود الله فی ارضه انتهی قال الدمیری فی مروج الذهب عن ربیع

بن المسکین قال دخلت علی الشافعی رح اعوده فی مرضه الذی مات فیه فقلت له

کیف اصبحت یا ابا عبد الله قال اصبحت من الدنیا راحلا وللاخوان مفارقا ولکاس

المنیة شاربا ولا ادری الی الجنة تصیر روحی فاهنیها ام الی النار فاعزیها ثم قال

ولما قسی قلبی وضاقت مذاهبی	جعلت رجائی نحو عفوك سلما
تعاظمنی ذنبی فلما قرنته	بعفوك ربی كان عفوك اعظما

(ذنبی مع)

نقلست که رابعهٔ عدویه رحمها الله تعالی وقتی بیمار گشت ابوسلیمان دارانی و سفیان ثوری قدس سرهما العزیز

هر دو بعیادت وی رفتند سفیان بوی گفت دعا کن تا خدا تعالی این بلیه را از تو دفع نماید گفت

ای سفیان نمیدانسته که حق سبحانه و تعالی اراده علت و درد و بلا در حق من خود فرموده است گفت بلی گفت پس

چگونه دعا کنم از خدا که خلاف ارادهٔ خود نماید انتهی کلام العارفة نور الله مرقدها

بیان مرض ظاهری و مرض باطنی

مخفی نماناد که مرض دو قسم است مرض ظاهری و مرض باطنی مرض ظاهر محتاج بدارو و مراهم و تنقیه

طب ظاهر است چنانکه انمعنی بر همه کس شاهد و واضح بیناست اما در ازالهٔ مرض باطنی التجا و رجوع

کردنست باطبای ربانی و حکمای صمدانی چه ایشان بانواع دست مرا امراض ظاهره و باطنه و آلام

و اسقام عارضی و ذاتی توانا و تسلط دارند **ع** دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد ۵

و در غایت ترحم و اشفاق بر بندگان بمعالجهٔ امراض میپردازند بخلاف اطبای ظاهر بواسطه

یا بی واسطهٔ ظاهرا او باطنا سرا و علانیه بقاعده و قانون حکمت خود شان کمال سعی و اهتمام

در ازالهٔ امراض بندگان خدا می فرمایند **بیت** آنکس که بیافت سر تریاق عظیم ۵ و آنکس که

نیافت همچنان ماند سقیم ۵

بیان صفت اطبای اللهیه

فهم اطباء الله تعالی فی الدنیا وامنائه فی الآخرة حجة الله فی ارضه

واولیائه فی السماء لهم نور وحکمة وبرهان وعلم وعمل وعرفان

حاکمون

حاکمون بالعقل والشرع حاکمون من الاصل والفرع عارفون بقانون حکمة اللهیة

عالمون بحقایق الاشیاء واحوال الماهیة یعالجون امراض القلوب بلطائف

الفاظهم ویتداوون قروح النفوس ببشارة اشارة الحاظهم یطعمون سقماء

الارواح ایادج الهمة والانفاس ویشربون سفهاء العقول والعقاید جوارش

المعرفة والاخلاص ویزیلون ما علیهم من اوساخ المعاصی واخلاط الادناس

ینفعون فضلات التودید عن ضمائر الخلائق ویرفعون عن ابصارهم حجب

الهواجس والعلائق یتغذون اصحاب الهموم معاجین المفرحة بالتغلو

واللقا ویشغلون ارباب الذلة بلسان الحال من الصحو والمحو والبقا

یکحلون عمیاء الغفلة بمکحلة الایقاظ والوقود ویصنعون لهم اقراص

المحبة والمکاشفة والشهود مسحوقا ومنخولا ینقون اخلاط معدة العدی

بسفوفات الصفوة اجمالا وتفصیلا ویسقونهم ربوب التزکیة کان شا

کان مزاجها زنجبیلا یوقظون نوائم الغفلة بنشأت منشأت رشحاتهم

ویوعظون قلوب القاسیة بنعوت سعوط نفحاتهم یسدون عن

جراحات المحجوبین دماء الودیة والقروح ویشدون علی دوائر احوالهم

ضماد الحقیقة والفتوح مکملین فی علم الطبائع والصنائع مکلمین لکل

جامد ومائع یتجلی لهم ربهم فی کل حین واوان ویتجلی بهم الدنیا والدین

كما يتأتى لغيرهم بالمشقة والهوان ثبتت الارض والجبال والبحار بحكمة همتهم
ونبتت الاشجار والاحجار والاوراق برياح روحهم ورحمتهم موفون
للعهود وحافظون للحدود وجرت الحكمة على لسانهم وظهرت البركة من
احسانهم الواصفين بصفات الكمال وحلاوة الاحداس والصداقة
الواصلين بمراتب الجلال والجمال بفرط الفراسة والحذاقة مجتهدين في
الدين والطريقة مجتمعين على منهج اليقين والحقيقة فانعم الله تعالى عليهم
بمزيد الفضل والامتنان وايدهم بالارتقاء من درجة الايمان الى درجات
الاحسان فيعبدون الله قياما وقعودا وعلى جنوبهم اتباعا للسنة والكتاب
ويتمتعون بذكر ربهم ويخشونه ويخافون سوء الحساب فملأ الله تعالى
قلوبهم من المحبة والمعرفة فلا يستطيعون الحركة ولا السكون فينفقون اموالهم
بالليل والنهار سرا وعلانية فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون
وهم اهل المعروف في الدنيا واهل المعروف في الآخرة وفي حديث ابي امامة
الباهلي ان اول اهل الجنة دخولا هم اهل المعروف وفي حديث الحكيم
في نوادره والبزار في مسنده وابو نعيم عن انس باسناد حسن ان لله تعالى
عبادا يعرفون الناس اي يطلعون على ضمائرهم واحوالهم بالتوسم اي التفرس
غرقوا في بحر شهوده فجاد عليهم بكشف الغطاء عن بصائرهم فابصروا بها بواطن
الناس

الناس وفي حديث عمر باسناد حسن ان لله تعالى عبادا اختصهم بحوائج الناس
اي بقضائها يفزع الناس اليهم اي يلتجئون اليهم في حوائجهم اولئك القوم العالمون
العالمون المراتبة الآمنون من عذاب الله لقيامهم بحقوق الخالق والخلق
وايضا في الخبر ان لله تعالى ضنائن بضاد معجمة ونونين اي خصائص
من خلقه يغذوهم في رحمته ويحييهم في عافية ويميتهم في عافية واذا توفاهم
توفاهم الى جنته اي وادخلهم الى جنته قالوا من هم يا رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
اولئك الذين تمر عليهم الفتن كقطع الليل المظلم وهم منها في عافية فلم يدخلوا
انفسهم فيها لما جادوا بانفسهم على ربهم جاد عليهم بحفظهم من البلاء وبلغهم الى
درجات الشهداء في الجنة وايضا في الخبر ان لله تعالى شرابا لاوليائه
اذا شربوا سكروا واذا سكروا طربوا واذا طربوا طلبوا واذا طلبوا وجدوا
واذا وجدوا اذابوا واذا اذابوا خلصوا واذا خلصوا وصلوا واذا وصلوا
اتصلوا فلا فرق بينهم وبين حبيبهم انتهى وهم عتقاء الله فصار دوام
محل نظر الحق سبحانه رحمتهم بالغة ونعمتهم سابغة بهم ينتظم اسباب المعاش
والمعاد وبهم تمطرون وبهم تستنصرون لان الانبياء عليهم السلام
لما رحلوا انقطعت النبوة فابدل الله تعالى هؤلاء مكانهم فبهم يغاث وبهم
يدفع وبهم يرفع وبهم يمنع وبهم يعطى وبهم مدار الكون علويا وسفليا
كما في حديث ابي داود ان لله تعالى ناسا ماهم بانبياء ولا

شهداء يغبطهم الانبياء والشهداء يوم القيمة بمكانهم من الله عز وجل قالوا يا رسول الله صلى الله عليه وسلم
من هم قال هم قوم تحابوا بروح الله على غير ارحام بينهم ولا اموال
يتعاطونها فوالله ان وجوههم لنور وانهم لعلى نور لا يخافون اذا خاف الناس
ولا يحزنون اذا حزن الناس ثم تلا هذه الآية الا ان اولياء الله لا خوف
عليهم ولا هم يحزنون فلا يدري احد مسكنهم ومأواهم والله يعلم
متقلبهم ومثواهم وهم كاهل الجنة لا يفنى شبابهم ولا يبلى ثيابهم يقنعون
بالليل والنهار ويعيشون بذكر الله الواحد القهار فالدنيا عندهم كدار العزيز
ليس لهم فيها قرار وادخار ولا يتمتعون بها ولم تكن عندهم مقدار ولا اعتبار
فان وجدوا ينفقون بما آتاهم وان لم يوجد فيقنعون بالصبر والشكر يأكلون
من ورق الاشجار ويلبسون الاصواف والجلود والاشعار يبيتون
حيث يمسون ويمسون حيث يصبحون لم يكن لهم مال ولا ولد يموت ولا بيت
يخرب ولا عبد يهرب ولا يدخرون شيئا لغد وهم يزكون انفسهم ويدعون
الى الخير ويأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر ويصرفون في سبيل الله تعالى
اموالهم وانفسهم بذلا وعطاء وصدقة اولئك كتب في قلوبهم الايمان
وايدهم بروح منه ورزقهم من الطيبات فهذا آخر ما اوردناه في
مناقب الحكماء الالهية على نبينا وعليهم السلام والصلوة حقيق على ان تأخذ
ذلك بالعيون والجفون وتحفظه في حدائق قلبك ليوم لا ينفع مال ولا بنون
باید دانست

باید دانست که مقصود از اینهمه تفصیل ذکر مناقب اطبای الهیه و حکمای معنویه بود با وجود هرگز
گمان نمیکردم که باین زودی قلم از جولان و زبان از تقریر و بیان باز مانند باز اندیشه
آن داشتم که مبادا قیامت برآید ع قلم اینجا رسید و سر بشکست ه ماشاالله از تموج این
بحر زاخر و عظمت شأن و رتبه اهل معارف چه نوشته شود عقل آدم از شورش ذکر
بارگاه این ذی واله و دیوانه خواهد شد مثنوی وقت آن آمد که من عریان شوم ه
نقش بگذارم بکل جان شوم ه آری مراد آنست که مرض باطنی محول باطبای الهیه و حکمای
معنویه می باشد ۲ اکابر دین رضی الله عنهم ازاله مرض باطن را بر معالجه مرض ظاهر مقدم تر
و مقدم تر دانسته لذا اگرچه در عبارت حدیث علم ابدان بر علم ادیان مقدم فرموده لیکن
اما اگر بدیده تحقیق تأملی نماید تحصیل علم ادیان که اسباب معالجه مرض باطن است با تحصیل علم
ابدان که اسباب ازاله مرض ظاهر است تفاوت و مغایرت ندارند بلکه متحد بالذات
و مختلف بالاعتبار رند شاید که در آخر هر دو بیک معنی راجع باشند باین سبب که وجود یکی از آن
موقوف بر وجود دیگر است مثلا تحصیل علم دین که موجب معالجه باطن است موقوف است
بر تحصیل علم ابدان که موجب معالجه ظاهر است و تحصیل علم ابدان نیز موقوف بود بر تحصیل
علم دین پس علی ای تقدیر بنا بر توجیه و توفیق مغنیین علم تحصیل علم بدن نیز عین
تحصیل علم دین گشت فیه تأمل لیس و تحقیقات کثیرة فان ذکرناه لطال
الکلام و بعد نا عن المطلب والمرام بر سر اصل سخن رویم مراد از این بیانات
ابدا کنم

بیان آنکه معالجه امراض باطنی مقدم بر معالجه امراض ظاهره است ۲

قال علیه السلام العلم علمان علم الابدان و علم الادیان

٧

بیان المبادی امراض باطنی که از آن شیخ کامل با تصرف ...

است که ازاله مرض باطنی مرجوع باطبای معنویست چنانکه مذکور گردید و ایشان کسانی باشند
که هرچه بخواهند در باطن انسان تصرف بکنند تا بازاله امراض صوریه و معنویه برسد
و آن طبیب عبارتست از مرشد کامل مکمل صاحب تصرف و دریافت این معنی بمجرد قول
میسر نشود درینجا عمقی است پای هر موری کجا بآن رسد روزی از حضرت
والد ماجد قدس سره العزیز پرسیدند طایفه که ایشان را حکیم الهی خوانند کیستند
نحی فرورفت و سر برآورده فرمودند مرشد کامل و مکمل که چند علامات
ایشان چیست گفت بی نام و نشانی گفتند از چه طبقه می باشند گفت طبقات مختلفه اند
و لم تقع خلو الانسان عن تفاوت گفتند در کجا یافته شوند گفت در دنیا حکم اکسیر اعظم
دارند کمتر ایشان را در یابند قال تعالی اولیائی تحت قبابی لا یعرفهم غیری صحبتشان
از مغتنمات باید دانست بغایت غیور و ذره بین و موشکاف و نازک ادا و اند استغنا
و استغراق و بیخودی و بیتابی و سکر و صحو و محو لازمه حال ایشانست مدام مست صهبای صمدی
و ناظر بحضرت احدی اند چنانکه در منقبت جزئیه مذکور گردید در کتاب
کشف المحجوب آورده که خداوند عالم قدس شانه برهان نبوی و حجت مصطفوی را باقی گردانید
و اولیاء را سبب ظهور آن و بعد تا پیوسته آیات حق و حجت مطلق حضرت محمد المصطفی
ظاهر باشد و مر ایشان را والیان عالم گردانید تا مجرد مر حدیث و شریعت وی را گشته‌اند
و راه متابعت نفس و هوا را در نوشته از آسمان باران برکت وجود ایشان آید

دارانی.

واز زمین نباتات و اشجار و ورقها بهبوب نسیم نفس شریف ایشان روید و مسلمانان برکات ایشان و دفع آفات
باستمداد تأییدات همت و هیبت ایشان استیلا یابند و مدار حرکات و سکون دنیا و او
و احوال وی بر وجود شریف و وجود مسعود مبارک ایشانست مرآت جمال صفات حق
و مظهر کمال اوصاف کامله حضرت حق مطلق اند دنیا به بودن ایشان در نابودی است
اگر بخواهند بنظر کوهها روی دنیا را کیمیا کنند جمیع در بارگاه قرب احدیت محرم و در زد خالی
و مخلوق محتر مند قلزم وار دائم در گرداب تجلی و سیر و سلوک موج میزنند و تنبیر راه
و هادی ارباب معاصی و گناهند خورشید وار در پرتو شهود و محو مقام محمود و مظهر تجلیات
واجب الوجودند زنهار صد زنهار صحبت اینطایفه را اکسیر اعظم و تریاق فاروق دانسته
مشتاقانه عاشق وار در طلب ایشان افتاده ایشان را دریابند اگرچه بجان باختن باشد
و چون دریافتند افتاده خاکدر گاه ایشان شوند اگرچه شناختن ایشان بصورت
ظاهر دشوار است اما ایشان مردمان را مانند محک امتحان شناسند اگر خواهند بیک نظر مجموع
کافران روی دنیا را مسلمان سازند می توانند کسی که از ازاله امراض باطنه قادر باشد
بطریق اولی معالجه امراض ظاهره از و ساخته خواهد آمد تب بی رنگی و ضعف حال
ایشان با دشاه و سایر طالبان دخلی ندارد **بیت** ببین حقیر گدایان عشق را کاین قوم
شهان بی کمر و خسروان بی کلهند حضرت شاه عبد الله دهلوی قدس سره در خاتمه
مکتوبی که بحضرت مولانا خالد قدس سره مرقوم فرموده این بیت را نوشته **بیت**

دل مردان دین پر درد باید زحسرت رنگشان پر زرد باید برادر من کسی که مراد اش
لذت حلاوت عسل باشد هرگز بحقارت زنبور ضعیف و نحیف التفات نمیکند
می فرماید **بیت** بپیش چشم چو خاکم ترا میاکستاخ که بهت در ته آن آتشی و در یائی
دل ترسیده اندیشه شیران مردم خوار باید داشت ع اینجا رخ زرد و جامه ژنده خرند
جای لغزش پاست دست مکن محکم بداماندن این طبیبان زده **بیت** بود آیا که در میکده ها بگشایند
گره از کار فروبسته ما بگشایند بزرگان طریق قدس الله اسرارهم وقع الله روندگان راه
بگویند که خود را بواسطه خلقی یا خدمتی خود را در دل صاحبدلی جای کنند چه دل اینطایفه
مورد نظر حق تعالی است تا او را نیز در آن نصیبی رسد المرء مع من احب و حضرات ما
قدس الله ارواحهم فرموده‌اند زنهار در ملازمتشان حرکتی نامناسب از تو صادر نشود که موجب
نفرت و ملال خاطر مبارک ایشان گردد چه اگر کسی از بالای عرش بزمین بیفتد از آن بهتر است
که از دل صاحبدلی بیفتد اعاذنا الله من شر هذا الوبال والنکال واذقنا بصدق
اولیائه طیبات الاقوال و حسنات الاعمال وادم کنا باشرف صحبتهم واحفظنا
من سخطهم واجعلنا من خدام عتبتهم واشفنا من علل الباطنیة ببرکة
امدادهمتهم بحرمة سید الانام ومصباح الظلام ورسول الله الملک
العلیم العلام محمد المصطفی علیه من الله افضل الصلوة واکمل السلام

بایدم نیز.

باید دانست که تمیز در میان مرض ذاتی و مرض عارضی و فساد داخلی و فساد خارجی بسیار متعذر است
مبادا ناقص باین زعم خود را آگاهی کرده و مرض ذاتی خود را مرض عارضی انگارد و در خسارت ابدی ماند
و از لغزش رس و بیم در نوشتن این هنر جرأت میکرد و اظهار آن معنی مستحسن نمی دید **وایضاً**
آدمی را از نادانی و غفلت در فکر ازاله مرض ظاهر خود است و از مرض باطنی که عبارت از گرفتاری
دلست غافل است واقعی چون مرضی از امراض ظاهره طاری میگردد و عضوی از اعضاء او را
آفتی میرسد آنقدر سعی و مبالغه میفرماید که آن مرض دفع شود و آن آفت زائل گردد مرض قلبی که
عبارتست از گرفتاری دل بما دون حق جل و علا بر نهجی بر وی استیلا یافته است که از دیکت
او را بموت ابدی و هلاکت سرمدی رسانیده هیچ فکر ازاله آن نمی نماید و سعی در دفع و رفع آن
نمیکنند اگر این گرفتاری را مرض نمیدانند سفاهت محض است و اگر میدانند و باکی ندارند
جهالت و غفلت پلید صرف تا ما که از برای ادراک این معنی و تدبیر ازاله این مرض عقل معاد
درکار است عقل معاش از کوته اندیشی خود مقصور بر ظاهر بین است عقل معاش چنانکه
آفات معنویه را بواسطه تلذذات فانیه مرض نمی انگارد عقل معاد نیز امراض صوریه را
بواسطه مثوبات اخرویه مرض نمیداند عقل معاش کثیر النظرات است و عقل معاد حدید البصر
عقل معاد نصیب انبیاء و اولیاء و صلحاست و عقل معاش مرغوب اغنیاء و ارباب دنیاست
فشتان ما بینهما و سببی که مقتضی عقل معادست ذکر موت و تذکر احوال آخرت

وجبالت باجماعتی که بدولت کار آخرت مشرف گشته اند **بیت** دادیم ترا ز گنج مقصود نشان
گر ما نرسیدیم تو شاید برسی **بدانند** که مرض ظاهر چنانچه موجب تعسر ادای احکام شرعیات است
مرض باطن نیز مستلزم آن تعسر است فاین کبر علی المشرکین ما تدعوهم وقال سبحانه
وانها لکبیرة الا علی الخاشعین در ظاهر ضعف قوی وجوارح مستلزم آن عسرت است
ودر باطن ضعف یقین و تنبیه اسلام و اعتقاد و نقص ایمان موجب عدم تیسر و اداء تکلیفات
هم تخفیف است و تمام تیسیر و سهولت کریمه یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر وکریمه
ان یخفف عنکم وخلق الانسان ضعیفا هر دو شاهد عدل وگواه صدق این عسرت است
مصرع خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست پس منکر ازاله این مرض عینی در این فرقه بسیار
بدگرگیر از اهم مهمات بلکه واجب شرعی گشت ومعالجه علت معنوی در این مهلت قلیل
بعبادت ویار رب جلیل از اعظم مقاصد وباطبای حاذق چنانکه منقبت ایشان مذکور گردید
التجا آوردن فرض عین آمد دلا که گرفتار غیر اوست از وچه امید خیر روحی که مانند گرفتار است
نفس اماره از و بدتر است انجا که سلامتی قلب واعمال خالص مطلبند وخلاصی روح می جویند
الا من اتی الله بقلب سلیم وما کونه اندیشی همیشه در فکر تحصیل اسباب مرض
وگرفتاری روح وقلبیم هیهات هیهات چه تواگرد وما ظلمهم الله ولکن کانوا
انفسهم یظلمون خلاصه کلام بر فساری که منشاء آن نفس اماره است مرض دل است

اتمه دق

و سیم فاسق و منافی مقام بندگی است و هر چه دیگر از بیرون آید اگر چه القای شیطانی بود از امراض عارضی است
که باسهل علاجی زوال پذیر است قال تعالی ان کید الشیطان کان ضعیفا بلای ما ما
نفس ما است و دشمن جان ما مصاحب سوء ما دشمن بیرونی بمدد او بر ما استیلا می یابد
وباعانت او ما را از جای میبرد و جاهلترین اشیا نفس اماره است که دشمن وبدخواه خود است
وهمت او بهلاک نفس وجان است وتمنای او معصیت حضرت رحمن است که ولی ومولی ونعم او است
واطاعت و فرمان بردار شیطان که دشمن جانی وی است **و امام غزالی**
رحمه الله در کیمیای خود در مقام چهارم در بیان علاج بیماری وازالت ضرر بدنی
آورده است که علاج سه وجه است **یکی قطعی** چون علاج گرسنگی بنان وعلاج تشنگی بآب
وعلاج آتش که بکار افتد بآب وعلاج مرد شهوتی بزن پس دست بداشتن از این علاجها از
توکل نیست بلکه حرام است **دوم** آنکه نه قطعی باشد ونه ظنی لکن محتمل بود که اثر کند
چون افسون و دعا و داغ و فال و طیره و امثال اینها و شرط توکل دست بداشتن از اینهاست
سیوم آنکه میان این هر دو وجه باشد یعنی قطعی نبود لیکن غالب ظن بود چون فصد کردن
وحجامت ومسهل خوردن ومعالجه گرمی بسردی ومعالجه سردی بگرمی و امثال اینها و دست بداشتن
از اینها حرام نیست و شرط توکل نیز نیست واین باختلاف احوال وطبایع وامزجه تفاوت
دارند **مثلا** در بعض احوال بود که کردن از ناکردن اولی تر بود ودر بعض احوال ناکردن از کردن
اولیتر بود ودر بعضی از آنکه ترک آن چیزها شرط توکل نیست قول رسول صلی الله علیه وسلم وفعل او است

معالجه دهد او

اما قول او آنکه گفت ای بندگان خدای دارو بکار دارید **و نیز فرموده**
هیچ علت نیست که نه آنرا داروی نبود مگر مرگ لیکن باشد که بدانند وباشد که ندانند
و پرسیدند که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم دارو وافسون قدر خدا را بگرداند گفت این نیز
از قدر خدا بود **و گفت** بهیچ گروه از ملایکه نگذشتم که نگفتند امت خود را بگوی
که حجامت بکنند **و نیز گفت** هفدهم ونوزدهم وبیست یکم ماه حجامت کنند که
باید غلبه خون شما را هلاک گرداند خلاصه غرض آنست که ترک اینها شرط توکل نیست
زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم سعد بن معاذ را فصد فرمود وعلی را چشم درد کرد فرمود
از این مخور یعنی خرمای تر واز این بخور یعنی ورق چغندر بکشک وعلمای اهل لغت گفته اند
آن دو نوع خشک شده باشد وبعضی گفته اند نان خورشی است که آنرا از ماست پخته کرده اند
وبعضی گویند طعامی باشد معروف که آنرا از آرد گندم وجو وشیر گوسفند پخته سازند ویک قسم آن
گوشت وگندم نیز داخل باشد وصهیب را فرمود خرما میخوری با چشم درد دارد گفت بدیگر جانب
دهان میخورم آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخندید **اما فعل رسول صلی الله علیه وسلم** آنست که هر شب
سرمه در چشم کشیدی ودر هر ماهی حجامت کردی ودر هر سالی داروی خوردی وگاهی چون وحی
بوی آمدی سر مبارک او درد آمدی در سر حنا بستی **نقلست که حضرت**
موسی علیه السلام را علتی پدید آمد بنی اسرائیل گفتند داروی این فلان چیز است گفت
دارو نکنم تا او خود عافیت دهد آن علت طول کشید وشدت پیدا نمود

گفتند داروی

گفتند داروی این موجب ومتعارف ومعروف است بمثابه که در امکان به شود گفت نخواهم وعلت باند
وحی آمد که بعزت جلال من تا دارو نخوری عافیت نفرستم پس دارو خورد وصحت یافته گردید
چیزی در دل او افتاد وحی آمد که تو خواستی حکمت مرا بتوکل خود باطل کنی منفعتها وفواید وخواص
در دارو که نهاد جز من **پس از اینجمله معلوم گردید** که دارو سبب شفا است چنانکه آب ونان
سبب سیری است واینهمه بتدبیر مسبب الاسباب است **در خبر آمده است**
که موسی گفت یارب بیماری از چیست وشفا از کیست گفت هر دو از حضرت من است
گفت پس طبیب بچه کار آید گفت ایشان بدانند که تا روزی از این میخورند وبندگان مرا امید
ودلخوشی میدهند **پس توکل** در این نیز به علم واحوال است که اعتماد بر آفریدگار دارو کند
نه بر دارو زیرا که بسیار کس دارو بخورند وهلاک شوند **اما در بعضی احوال**
دارو ناخوردن فاضلتر است وآن مخالفت رسول صلی الله علیه وسلم نبود چرا که بسیاری از بزرگان دین
معالجه نکرده اند با وجود بیمار بهار شده بوده **سؤال** اگر کسی گوید که این قول منافی
آن حدیث است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بدارو خوردن امر فرموده است **جواب** گوییم این
منافات واشکال بآن برخیزد که باید بدانی دارو ناخوردن را شش سبب بود **اول** آنکه
بیمار مکشوف بود ودانسته باشد که اجل وی فرا رسیده است ودارو خوردن بکار نخواهد آمد چنانکه
بحضرت صدیق گفتند اگر طبیب را بخوانی چه بود گفت طبیب مرا دید وگفت انی افعل
ما ارید یعنی من آن کنم که خود خواهم **دوم** آنکه بیمار از خوف آخرت بهیچ نپردازد

و دل وی بدان سبب دارو نپذیر نمود چنانکه ابو الدردا را گفتند در بیماری از چه می نالی و فریاد چرا می داری
گفت از گناهان گفتند چه آرزو داری گفت رحمت حق گفتند طبیب را بخوانیم گفت طبیب مرا
بیمار کرده است سیوم آن باشد که علت وی مزمن بود و معالجه پذیر نباشد چنانکه شیخ ختیم
میگوید قصد کردم که علت مزمنهٔ خود را علاج کنم باز اندیشه کردم که در میان طوائف که گذشتگان
چون عاد و ثمود طبیبان بسیار بودند و همه بمردند و طبیب و نه طبیب سود نداشت چهارم
آنکه بیمار نخواهد که بیماریش رفع شود تا ثواب بیماری را چنانکه سابقا بیان شد دریابد و تا خود را
بصبر و رضا و شکر و تسلیم بیازماید چنانکه در خبر است که حق تعالی بنده را به بلا و محن بیازماید
همچنانکه زر را باتش بیازمایند نقلست که سهل دیگران را بیمار و امر فرمودی و خود
علتی داشت و دارو نکردی و فرمودی نماز نشسته با رضا و صبر و تسلیم بر بیماری فاضلتر است
از نماز بر پا بتندرستی پنجم آنکه گناه بسیار دارد و خواهد که بیماری وی کفارت
آن شود چه در خبر است که تب در بنده آویزد تا آنگاه گناه وی پاک گرداند چنانکه برگ
هیچ اثر نبود ششم آنکه بداند که تندرستی سبب غفلت و طغیان و گناه خواهد بود و خواهد که
بیماری وی باز دارد تا وی بغفلت نگذرد و از این است که گفته اند مؤمن را
سه چیز لازم است درویشی و بیماری و خواری و نیز در خبر است که خدای تعالی فرمود بیماری
بند من است و درویشی زندان من در بند و زندان من کسی باشد الا که آن دوست من باشد
نقلست که حضرت علی رض قمیرا دید آراسته بزیورها گفت لی میت گفتند این
ازو عید

روز عید ماست گفت هر روزی که معصیت نکنیم آن روز عید ماست و گفته اند فرعون
دعوای خدای از آن جهت کرد که چهار صد سال تندرست زیست که نه او را درد سر بود و نه تب
اگر او را یک ساعت شقیقه بگرفتی آن همه فضول بنهادی انتهی و گفته اند بنده مؤمن نباید که
چهل روز خالی باشد از رنجی یا بیماری یا خوفی یا زیانی نقلست که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
خواست که زنی را نکاح کند گفتند هرگز او را بیماری نبوده و نشنیده اند که کسی تحسین و توصیف وی کرده است
آنحضرت فرمود نخواهم او را در روزی دیگر حدیث صداع میفرمود اعرابی گفت صداع چه باشد
مرا هرگز بیماری نبوده است آنحضرت فرمود دور شو از من هر که خواهد که از اهل دوزخ نگرد گو در وی
نگرد و حضرت عایشه رض پرسید یا رسول الله هیچکس را درجهٔ شهدا باشد گفت آری کسی که
در روزی بیست بار از مرگ یاد کند و شک نیست که بیمار از مرگ یاد بیشتر کند
پس بدان سبب گروهی علاج نکرده اند و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم با اینها محتاج نبوده است
و معالجه از آن کرد تا بندگان خدا بدانند که در بعض احوال حذر از اسباب ظاهر منافی
و مخالف توکل نیست نقلست که حضرت فاروق رضی الله عنه بشام میرفت خبر بوی
رسید که در آنجا ناخوشی طاعون عظیم است گروهی گفتند رویم و گروهی گفتند از قدر حذر نکنیم
حضرت عمر رضی الله عنه فرمود از قدر خدا هم بقدر وی گریزیم و گفت اگر یکی از شما را وادی
پیش آید یکی پر گیاه و دیگری خشک و بی گیاه هر کدام که گوسفند برند بقدر ربه باشند
پس عبد الرحمن بن عوف را طلبید تا او چه گوید او گفت من از رسول خدا صلی الله علیه و سلم

شنیده ام که گفت چون بشنوید که در جایی وبا است مروید و چون آنجا باشید بیرون نیایید و مگریزید
پس عمر فرمود الحمد لله که رأی من موافق خبر رسول صلی الله علیه و سلم بود پس صحابه بر آن اتفاق کردند فاما
سبب نهی از بیرون آمدن آنست که اگر تندرستان بیرون آیند بیماران بی پرستار و متحفظ باشند
و ضایع شوند و آنکه چون هوا در باطن اثر کرده بیرون آمدن سود ندارد و علاوه بر اینها دل
بیماران بگریز تندرستان شکسته تر و متأسف حال گردد و حال آنکه خلاصی گریزندگان
در شک و تردید بود انتهی عن ابن عمر رض قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
داووا مرضاکم بالصدقة فان الصدقة دواء منجح و منبهة بها علی بقیة اخواتها من القربات
کعتق و اغاثة اللهفان و اعانة مکروب فانها تدفع عنکم الامراض و الاعراض
ای العوارض من المصائب و البلایا و قد جرب ذلک الموفقون من اهل الله فوجدوا
الادویة الروحانیة تفعل ما لا تفعل الجسمیة انتهی قال الفقیه
فی بستان العارفین انه کره بعض العلماء الرقی و التداوی و اجازه عامة العلماء
فاما من کره ذلک احتج بما روی عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال یدخل من امتی الجنة سبعون الفا
بغیر حساب فقام عکاشة بن محصن فقال یا رسول الله ادع الله لی ان اکون منهم فقال انت منهم
ثم قام رجل آخر فقال یا رسول الله ادع الله لی ایضا فقال صلی الله علیه و سلم سبقک بها عکاشة
فدخل رسول الله صلی الله علیه و سلم المنزل فقالوا فیما بینهم من الذین یدخلون الجنة بغیر حساب فقال
بعضهم هم الذین ولدوا فی الاسلام و ماتوا علی ذلک و لم یذنبوا فلما خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم
سئلوه عن ذلک فقال هم الذین لا یکتوون و لا یسترقون و لا یتطیرون و علی ربهم
یتوکلون

یتوکلون انتهی و روی عن الاعمش عن ابی ظبیان عن حذیفة الیمان انه دخل علی رجل
یعوده فوضع یده علی عضده فاذا علیه خیط فقال ما هذا فقال رقی لی فیه فاخذه و قطعه
و قال لو مت ما صلیت علیک انتهی و عن زینب امرأة عبد الله قالت جاء عبد الله
ذات یوم فرأی فی عنقی خیطا فقال ما هذا الخیط قلت رقی لی فیه فاخذه و قطعه ثم قال
ان آل عبد الله اغنیاء عن الشرک انتهی و اما من اباح ذلک فاحتج بما روی عن ابن مسعود
انه قال ان الله تعالی لم ینزل داء الا و قد انزل له دواء الا السام و الهرم انتهی
و روی سفیان بن عیینة عن زیاد بن علاقة عن اسامة بن شریک قال شهدت
النبی صلی الله علیه و سلم و الاعراب یسئلونه هل علینا جناح ان نتداوی فقال تداووا عباد الله
فان الله تعالی لم یخلق داء الا وضع له شفاء و فی روایة له دواء انتهی و اما الاخبار التی
وردت فی النهی عنها فانها منسوخة الا تری الی ما روی جابر ان النبی صلی الله علیه و سلم نهی عن الرقی
کان عند آل عمرو بن حزم رقیة یرقون بها من العقرب فاتوا النبی صلی الله علیه و سلم فعرضوا علیه
و قالوا انک نهیت عن الرقی فقال ما اری بها بأسا من استطاع منکم ان ینفع اخاه
فلیفعل و یحتمل ان یکون النهی عن الذی یری العافیة فی الدواء و اما اذا عرف
ان العافیة من الله تعالی و الدواء سبب فلا بأس و قد جاءت الآثار و الاخبار
فی الاباحة الا تری ان النبی صلی الله علیه و سلم لما جرح یوم احد داوی جرحه بعظم قد بلی فلم یکره
و روی عن النبی صلی الله علیه و سلم انه کان یرقی فی المعوذتین و الآثار فیه اکثر من ان تحصی انتهی

سئل رجل ليس له معرفة تامة بالطب و يجى الى اصحاب العلل فينظر فى كتاب الطب فما وجده

موافقا لطبائع صاحب العلة قال له افعل فمنهم من يبرء و منهم من لا فما حكم ذلك و ما الحكم فى

المأخوذ بالرضى اجاب من يطالع الكتب الطب و يذكر للناس ما فيها

من غير ان يشخص العلة فعله جازف و تجرء على افساد ابدان الناس و الحاق الضرر بهم

لأن من لا يشخص العلة و لا يتقن كليات علم الطب لا يجوز له ان يفتى بشيء من جزئياته

لأن الجزئيات لا يضبطها الا الكليات و من ثمه قال اكثر حذاق الاطباء كتبنا

قاتلة للفقهاء لانهم يرون فيها ان الشيء الفلانى دواء للعلة الفلانية

فيستعملونه لكل العلة غافلين عن ان فى البدن علة خفية تضاد ذلك الدواء

و لذا قال النووى من رأى المسئلة فى عشرة كتب مثلا لا يجوز له الافتاء بها لاحتمال ان تلك الكتب كلها ماشية على قول و طريق ضعيف الخ و ينبغى الفقه الخ

و اما ما ياخذه منهم فهو محرم عليه اكله انتهى و قال الشيخ فى التحفة

و يسن التداوى لخبر الصحيح تداووا فان الله لم يضع داء الا وضع له دواء غير الهرم

و فى رواية صحيحة ما انزل الله داء الا انزل له شفاء فان توكل فهو فضيلة قال المصنف

و استحسن الاذرعى تفصيل غيره بين ان يقوى توكله فتركه اولى و ان لا ففعله اولى ميك ۴۳

ثم اعترض بانه صلى الله عليه و سلم سيد المتوكلين و قد فعله و يجاب بانه تشريع منه

ثم رأيت بعضهم اجاب به و نقل قاضى عياض الاجماع على عدم وجوبه و اعترض بان لنا

وجها بوجوبه اذا كان به جرح يخاف منه التلف انتهى

بكر الى بعض

پس بهر بعض مدا و اکه سنت سنیهء آنحضرت است علیه الصلوة و السلام لازم آمد و استعمال او و ادویهء اطبای حاذق

که موجب صحت بدن است منافی و مخالف توکل نگردید چنانکه در بیان سنن حضرت فاروق اعظم

رضی الله عنه بشام مذکور شد نقل است که بعضی از علماء و حکمای سلف گفته اند کسی که

صحیح المزاج و البدن باشد شاید چندان صحبت با سقیم المزاج و البدن بدارد

بملاحظه اینکه مبادا بمجرد مجاوره آنکس نیز بآن مرض مبتلا گردد چه بسیار کس باین تاثیت

جو مصاحبت و مخالطت گرفتار امراض شدیده و مختلفه شده اند و اکثر ایشان

مرض و احوال بهیچ دارو و علاج پذیر نشده اند تا تلف گشته اند حتی حکمای حاذق و کاملی

از بوی خانها و منزلها و بازارها احتراز و احتیاط تمام کرده اند و از مکان و ملبس و ماکل و مشرب مردمان

پرسیده اند تا بصحبت و اختلاط مردمان رسد اما درین زمان بسبب قلت علماء

و عدم حذاق حکماء و بی مبالاتی مردمان در کوشیدن برای اسباب صحت بدن و معالجات امراض و علل

ظاهری و باطنی خود شان این احتیاط و اهتمام ها برای همه کس دست نخواهد داد تامل و تدبر انتهی

[Marginal note, diagonal: و ادویهء اطبای حاذق ... [illegible]]

بیان فرار از مجذوم و مبتلی مرض

در حیات الحیوان نقل کرده است

که شیخ بخاری در صحیح خود آورده است که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است فر من المجذوم فرارك من الاسد

و در حدیثی دیگر آمده است که آنحضرت علیه الصلوة و السلام دست مجذومی را گرفت و فرمود بسم الله

ثقة بالله و توکلا علیه و بادی در صحفه شد مسئلة و نقل فی ذلك الباب

قال الشافعی رضی الله عنه فی عیوب الزوجین ان الجذام و البرص یعدی و قال ان الولد المجذوم

قلما یسلم منه قلت و معنی قول الشافعی رضی الله عنه انه یعدی ای بتأثیر الله تعالی لا بنفسه لان الله تعالی

اجری العادة بابتلاء السلیم عند مخالطة المبتلی و قد یوافق قدرا و قضاء فیظن انه عدوی و قد قال النبی

صلی الله علیه و سلم لا عدوی و لا طیرة کما سیاتی و اما قوله رضی الله عنه فی الولد قلما یسلم منه فقد قال

السید لانی معناه ان الولد قد ینزعه عرق من ابوه فیصیر اجذم و قد قال صلی الله علیه و سلم لرجل

قد قال له ان امراتی ولدت غلاما اسود لعل عرقا نزعه و بهذا الطریق یحصل الجمع بین هذه الاحادیث

و جاء فی الحدیث انه صلی الله علیه و سلم قال لا یورد ذو عاهة علی مصح و انه صلی الله علیه و سلم اتاه مجذوم

لیبایعه

لیبایعه فلم یمد یده الیه بل قال امسك یدك فقد بایعتك و فی مسند

الامام احمد رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم قال لا تطیلوا النظر الی المجذوم و اذا کلمتموه

فلیکن بینکم و بینه قدر رمح و قد ذکر الشیخ صلاح الدین العراقی رحمه الله فی

القواعد ان الزوجة اذا کان بها جذام او برص سقط حقها من الحضانة لانه یخشی علی الولد

من لبنها و مخالطتها و استدل بقوله صلی الله علیه و سلم لا یورد ذو عاهة علی مصح اه

و قد صرح ائمة المالکیة ان المبتلی لو اراد مساکنة الاصحاء فی رباط و غیره منع الا

باذنهم اه و اما اصحابنا فصرحوا بان الامة اذا کان سیدها مجذوما

وجب علیها تمکینه من الاستمتاع اه و طبرانی و ابو منصور دیلمی و حافظ

منذری رحمهم الله روایت کرده اند از ابو هریره رضی الله عنه که در گفته حضرت

رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است آیا میدانید که شیر در بیشه خود چه میگوید

کفته‌اند خدا و رسول عالم است بآن فرموده که میگویم اللهم لا تسلطنی علی احد من اهل المعروف انتهی

مراد آنست که فرار از مجذوم و گریز از مصاحبت مبتلی بمرض آنهم از اسباب حفظ بدن است و این هم منافی توکل

نخواهد بود چه بتقین جزم بتجربت رسیده که تاثیر در مجاوره هست چنانکه گفته اند که صحبت و تکیه آن

سیاهی خیزد اما باب قضا و قدر چیزی دیگر است هیچکس در آن سخن نتواند گفت روزی حضرت والد ماجد

علیه الرحمه والرضوان مریدی را میفرمود ای برادر چندانکه تعلق خاطر آدمیزاد بحذر از قضا و قدر است

اگر آن تعلق بصاحب قضا و قدر می بود بمقام از ملائکه در گذشتی اینهمه عالم و اهل عالم مسخر حکم قضا و قدرند

بعد از آن این رباعی شیخ سعدی شیرازی را خواندند با تبسم و بسطی فوق العاده خواندند

طبیب و تجربت سودی ندارد چو خواهد رفت جان از جسم مردم
خری مرده نخواهد جست بر پای اگر گوشش بگیرد خواجه گردم

فقیر راقم میگوید ما آفریدگان حق سبحانه غیر تسلیم و رضا چاره نداده اند بآنچه که ما را بدان مامور فرموده اند باید

امتثال کنیم و بد آنچه که ما را از آن منع فرموده اند باید اجتناب نمائیم آمنا بالله و بما جاء النبی من

عند الله اجمالا و تفصیلا اللهم اجعلنا من الآمنین بک و بنبیک و حبیبک محمد صلی الله علیه وسلم

واجعلنا ممن اطاعوا الله واطاعوا رسوله واحفظنا من الآفات والبلیات انک علی کل شیء قدیر

تمت

تتمه ثواب عیادت و آداب آن وصفت حسن ظن مریض بخدا و آداب وقت احتضار وما یناسب ذلک

(در بیان)

بدانند که علما و حکما رایست کثر الله سعیهم و مهما لنا اگر طبیب حاذق و مجرب مریض را

بمداوا امر نمود امتثال کنند چه بموافق احادیث نبوی مداوا سنت است و منافی

توکل نبود چنانکه مذکور شد و باید بیمار عیادت مردمان را عبث نداند بلکه او را عمده

سنت رسول صلی الله علیه وسلم بداند و ایشان را دعای خیر کند و او هم از ایشان دعای عافیت

و مغفرت و حسن خاتمه طلبد و سنت است بر عیادت کنندگان که ایشان نیز در حق وی

دعای خیر کنند چنانکه در کتاب بستان العارفین از فقیه ابو لیث سمرقندی رحمه الله تعالی

مرویست که زیارت برادران دینی واجبه و صدقا و اقربا از خصال حمیده و خلاق

پسندیده حضرت رسول است صلی الله علیه وسلم و زایران ماجور می باشند با جرهای کثیره غیر محصور

چه آنکه زیارت موجب زیادت آشناسی و فرحناکی دل وی و سبب ازدیاد محبت

والفت خواهد شد وابوامامه باهلی فرموده امش میلا و عد مریضا

وامش میلین وزر اخاک فی الله تعالی وامش ثلاث امیال واصلح بین اثنین انتهی

مرویست از بکر بن عبد الله حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود یا اباهریره زر غبا تزدد حبا

مزنی که وی فرموده است عیادت بکنید مریض را و در روایتی زیارت بکنید مریض را که در آن اجرهای

بجید و حصر است پس یکی از آداب عمده سلمانی عیادت است و در هنگام نشستن

نزدیک بوی نشینید و سخنهای پریشانی و ماتم انگیز و لاطایل نگوید و بسبب طول نشستن

وقت را بر مریض و بر بیمار پرستان تنگ ننماید و او را بیم نکند بلکه بحکایات خوش و سخنهای دلاویز

مشعر بر عافیت و امید تندرستی و دعا او را بفرح و شادمانی آرند و در کتاب اذکار

بروایت ام سلمه رضی الله عنها آورده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است اذا حضرتم المریض او المیت

فقولوا خیرا فان الملائکة یؤمنون علی ما تقولون الحدیث و نیز سنت است که وی را

بر توبه و انابت و یاد حق و رد مظالم و حسن ظن بخدا تحریص و ترغیب نمایند و در رحمت و فضل

و بخشایش حق تعالی او را امیدوار کنند تا وی حسن ظن بخدا افزود و حق جل شانه فرموده قال الله تعالی

انا عند ظن عبدی بی وانا معه اذا ذکرنی ان ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی وان ذکرنی

فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منه بنده سالک ذاکر باید که حبل المتین رجا را بدامن حسن ظن

بحضرت عالم السر و علن مستحکام دهد و بتحقیق بداند که عمل و اهل بنده ضایع نمی ماند و وکیل خزاین جلت

رحمت و عنایت را بکمل وقت نیست قلیل اعمال را چنان بکثیر افضال و احسان جزا داده که هیچ

اگر بنده بمقتضای اذکرونی درمقام ذکر می آید حضرت جلال احدیت بنا بوعده

اذکرکم

اذکرکم وفا می فرماید و اگر در ساحت شکر قدم می نهد بجزای زیادتی نعمت تشرف مقابله می یابد

و اگر در سلسله صبر و شکیبائی منتج منتهای او بحساب برای او ذخیره می سازد و اگر بار مصایب و جفاها

بدوش حلم و بردباری می کشد در قافله اولئک هم المهتدون بدست رحمت و فضل او را یاری

کشند و اگر در بازار والذین جاهدوا فینا عرض متاع خود میکند بر اجر و معامله لنهدینهم

سبلنا سودمند و نافع می سازند و اگر در میان انجمن خلایق ذکر میکند اگر ما را چنانی یاد میکنید

که غیر او بر آن وقوف نیابد من نیز او را چنانی یاد کنم که غیری بر آن واقف نشود و اگر در میان

مجمع و انجمن خلایق ذکر ما میکند ما هم در میان زمره اعلی و مجمع بهتر از آن او را بشرف یاد کرد

معروف و مذکور می فرمائیم و نیز در حدیث دیگر آمده است که لا یموتن احدکم

الا و هو یحسن الظن بالله تعالی و اینها از نصایح و مواعظ واجبه اند انتهی

و چون محتضر گردد سنت است او را بجانب قبله بر پهلوی راست

بخوابانند چنانکه در لحد او را آن کیفیت میخوابانند و اگر بآن صورت متعذر بود او را

بقفا بخوابانند بنهجی که روی و هر دو اخمصین پای او ناظر بجانب قبله باشد و سنت است او را

تلقین کلمه طیبه لا اله الا الله کنند چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است لقنوا

امواتکم قول لا اله الا الله ومن کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة

و بعضی از علما فرموده اند هر گاه وقت وی تنگ نباشد محمد رسول الله هم برای وبشنوانید

والحاح در گفتن کلمات بادی نکنند چه وقت احتضار وقت سخت و تنگ است و حالتی بسیار

بیان [illegible] محتضر و آداب حال احتضار و تلقین وی کردن بکلمه الله و لا اله الا الله الخ

بعد آنکه شخص چون آگاه اگر وقت تنگ و سخت باشد تلقین کلمه الله نماید و اگر وقت تنگ و سخت باشد او را بهر نوع

پس در این حال مجال ابرام وسخت گیری نیست ع هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد ه وقد صرح بذلك في التحفة

والانوار وغيرهما بان لا يقال له قل لا اله الا الله بل يذكر الكلمة عنده ليتذكر فيذكرها

ويقول عنده ذكر الله مبارك فاذا قالها مرة فلا تعاد وان سكت ثم تكلم فيعيدها

ليكون آخر كلامه الشهادة والوارث اولى بالتلقين لانه اشفق به ولو حضروا الوارثين

قدم اشفقهم انتهى ونيز سنت است خواندن سوره يس بر وى چه فوائد ومنافع وخواص آن

بسيارست ومريض را در آن فايده ها ونفعهاست ودر خبر صحيح آمده كه حضرت رسول صلى الله عليه وسلم

فرموده است اقرؤا على موتاكم سورة يس قال العلماء لان فيه ذكر الموت والبعث

والقيمة وتغير الدنيا وزوالها ونعيم الجنة وعذاب جهنم وكرامات اهل الخير واستحب

بعضهم قرائة سورة الرعد ايضا لانه يسهل طلوع الروح قوله على موتاكم اى على من

حضره الموت والا فان الميت لا يقرء عليه آه وقالوا كون الميت لا يقرء عليه ممنوع لبقاء

ادراك روحه فهو بالنسبة لسماع القرآن وحصول بركته له كالحي واذا صح السلام عليه

فالقرائة عليه بطريق الاولى ويستحب ان تجرع او تنقط في فمه الماء ندبا بل وجوبا

ان ظهرت فيه امارة تدل على احتياجه بالماء وذلك لان العطش يغلب عليه حينئذ لشدة

النزع وورد ان الشيطان ياتي بماء زلال ويقول له قل لا اله غيري حتى اسقيك ع

والاحاديث في ذلك كثيرة مشهورة قيل ويحرم حضور الحائض عنده وقيل الجنب انتهى

فصل در بيان استعداد مريض بتوبه ورد مظالم وبيان عيادت وى وآداب آن

بقيه آداب عيادت وبيان عيادت كافر وذمى وامثال آن

قوله رحمه الله في التحفة ويستعد وجوبا او ندبا بالتوبة ورد المظالم الى اهلها آه ليتناول رد

الاعيان ونحو قضاء الصلاة آه قال الشيخ واني اي ما لم يرو فيه شيء يرده على المظلوم كالاستحلال من

الغيبة وفي حاشية الايضاح لابن حجر ومنها قضاء نحو صلاة وان كثرت ويجب عليه صرف سائر زمنه

لذلك ما عدا الوقت الذي يحتاج لصرفه فيما عليه من مؤنة نفسه وعياله وكذا يقال في نسيان القرآن او بعضه

بعد البلوغ انتهى اقول هذا واضح ان قدر على قضائها في زمن يسير اما لو كان عليه صلوات كثيرة جدا او كان

يستغرق قضاؤها زمنا كثيرا فينبغي ان يكون في صحة توبته عزمه على قضائها مع الشروع فيه حتى لو مات في القضاء

لم يمت عاصيا وكذا لو زوج موليته في هذه الحالة فيه وجه صحيح لانه معذور ما في مقدوره اخذا من قول الشارح

وخروج عن مظلمة قدر عليها انتهى قوله والمريض آكد بذلك اي اشد مطالبة من غيره

لنزول مقدمات الموت به آه قال الشيخ واني ويسن له الصبر على المرض اي ترك التضجر منه وترك كثرة الشكوى

نعم ان ساله نحو طبيب او قريب او صديق عن حاله فاخبره بما هو فيه من الشدة لا على صورة الجزع فلا باس ولا يكره

الانين كما في المجموع لكن اشتغاله بنحو تسبيح اولى منه فهو خلاف الاولى ويسن ان يتعهد نفسه بتلاوة القرآن

والذكر وحكايات الصالحين واحوالهم عند الموت وان يوصي اهله بالصبر عليه وترك النياحة ونحوها مما اعتيد

في الجنائز وغيرها وان يحسن خلقه وان يجتنب المنازعة في امور الدنيا وان يسترضي من له به علقة كخادم وزوجة

وولد وجار ومعامل وصديق ويسن عيادة مريض ولو بنحو رمد في اول يوم من مرضه مسلم

ولو عدوا ومن لا يعرفه وكذا ذمي قريب او جار او نحوهما ممن يرجى اسلامه فان انتفى ذلك جازت عيادته

وتكره عيادة تشق على المريض والحق الاذرعي بحثا بالذمي المعاهد والمستامن محترز اذا كانا بدارنا ونظر في عيادة

اهل البدع المنكرة واهل الفجور والمكس اذا لم تكن قرابة ولا جوار ولا رجاء توبة لانا مامورون بمهاجرتهم وان يكون

العيادة غبا فلا يواصلها كل يوم الا ان يكون مغلوبا عليه نعم نحو القريب والصديق ممن يستانس به المريض او يتبرك به

او يشق عليه عدم رؤيته كل يوم يسن لهم المواصلة ما لم يفهموا او يعلموا كراهته ذلك ذكره في المجموع وان يخفف المكث عنده

بل يكره اطالته ما لم يفهم منه الرغبة فيها وان يدعو له بالشفاء ان طمع في حياته ولو على بعد وان يكون دعائه

اسئل الله العظيم رب العرش العظيم ان يشفيك بشفائه سبع مرات وان يطيب نفسه بمرضه فان خاف عليه الموت

رغبه في التوبة ورد المظالم والوصية وان يطلب الدعاء منه وان يعظه ويذكره بعد عافيته بما عاهد الله عليه من خير

وان يوصي اهله وعياله بالرفق به والصبر عليه وقد صرح في النهاية والمغني باعتماد تنظير الاذرعي في عيادة اهل

البدع او الفجور او المكس آه قوله تشق على المريض اي مشقة غير شديدة والا حرمت قوله اذا كانا بدارنا ينبغي مثله

في الذمي وقوله لانا مامورون الخ قضيته عدم سن عيادتهم بل كراهتها فيما اذا كان في ذلك زجر قوله الا ان يكون

مغلوبا الخ اي بان يكون ثم ما يقتضي الذهاب له كل يوم كشراء ادوية ونحوها قوله وان يدعو له بالشفاء اي ولو كان كافرا

او فاسقا ولو كان مرضه رمدا وينبغي ان محله ما لم يكن في حياته ضرر للمسلمين والا فلا يطلب الدعاء له بل لو قيل بطلب الدعاء

عليه لما فيه من المصلحة لم يبعد **فائدة** في فتاوي الشيخ ذكر يا ان زيادة المريض يوم السبت بدعة قبيحة

اخترعها بعض اليهود آه

فصل در بيان آداب عيادت مريض وترك تداوى بمحرمات وحسن ظن مريض وغير ذلك

بدانكه

بدانكه سابقا فضيلت عيادت كه از احسن مثوبات است بيان كرديم وگفتيم چون بعيادت

بيمار كنند از روى بشر وطلاقت وجه ودلجوئى بنشينند وخندان وكشاده روى پيش مريض

آيد ونزديك سر وى نشيند وخود را از وى باز ندارد مولانا على بن الحسين الواعظ در كتاب

آداب الاصحاب آورده كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم فرمود تمام كردن عيادت مريض يعنى عيادت

كامله آنست كه هر كدام از شما بر سر بيمار رود دست بر پيشانى وى نهد يا بر سر وى پس احوال وى

بپرسد چه بصحت رسيده كه چون آنحضرت ع بر بيمار در آمدى فرمودى لا باس طهور ان شاء الله

وگاه بودى كه فرمودى كفارة وطهور پس بر بالين وى بنشستى واز وى پرسيدى كه چونى

وچه چيز اشتها دارى پس اگر آن چيز كه بيمار خواستى مضر نبودى بفرمودى تا بوى دادندى

ومى فرمود كه بيماران را اكراه مكنيد بر طعام وشراب كه حق تعالى ايشان را طعام وشراب ميدهد

وبيماران را امر بمعالجه كردى واز تداوى بمحرمات منع بليغ فرمودى در سنن نسائى مرويست

كه طبيبى ذكر كرد كه در ثلج دارو ضفدع بكار مى آيد آنحضرت ع وى را منع فرمود از قتل ضفدع

پس ثابت ومحقق شد كه تداوى بمحرمات مانند خمر وامثال آن ممنوع ومنهى عنه است

ودر نشستن طول ندهد بلكه بفراست معلوم كند كه مكث وى مطلوب مريض هست يا نى

اگر مطلوبست بجهت استفسار خاطر وى زمانى توقف كند ودر انبسطان خوش ازاله كربت

وملالت وى كند واگر دريابد كه مكث وى مطلوب نيست زود بر خيزد شيخ سرى سقطى

رحمه الله گويد در طرسوس بيمار شدم جمعى از گران جانان بعيادتم آمدند وچندان نشستند

کوچ از آزار یافتم و ملول شدم بعد از آن از من استدعای دعا کرد و دست برداشتم و گفتم
اللّهم علّمنا کیف نعود المرضی مروی است که هر کس عیادت کند مریضی را که اجل وی
نرسیده باشد پس دست بر سر وی نهد و هفت بار بگوید أسئل الله العظیم ربّ العرش
العظیم أن یشفیک حق تعالی آن مریض را عافیت بخشد و نیز مرویست
که چون یکی از اصحاب را المی و دردی بودی آنحضرت دست راست بر آن موضع نهادی و فرمودی
اذهب البأس ربّ النّاس واشف انت الشّافی لا شفاء الا شفائک شفاءً
لا یغادر سقماً و امام نواوی رحمه الله در اذکار آورده که علما را اختلاف است
در عیادت کافر ذمّی جمعی از اصحاب داشته اند و بعضی منع کرده لیکن امام ابوبکر قفال
رحمه الله بیان اختلاف هر یک از آن دو فرقه کرده و فرموده که نزدیک من صواب آنست که عیادت
کافر در همه احوال جایز است و مؤید قول او است حدیث صحیح بخاری بروایت انس رض که پیغمبر صلعم
جوان یهودی را که نسبت بآنحضرت سابقهٔ خدمتی و ملازمتی داشت عیادت فرموده نزد یک سر وی
نشست و ایمان بر وی عرضه کرد وی بجانب پدر نگریست پدرش گفت فرمانبرداری
ابوالقاسم کن وی مسلمان شد پس آنحضرت برخاست و بیرون رفت و میگفت
الحمد لله الذی انقذه من النّار و هم در حدیث صحیح آمده که چون ابوطالب را
وفات نزدیک رسید پیغمبر صلعم بسر بالین وی آمد و عیادت وی نمود و فرمود که ای عم
بگو لا اله الا الله الحدیث و سزاوار آنست که چون کسی بعیادت کافر ذمی رود
بقصد آن رود که ویرا باسلام دعوت کند نه آنکه آنرا وسیلهٔ عقد محبت و مزید الفت گرداند
که آن مکروه

که آن مکروه و ممنوع است و چون مریض کافر را دعا کند دعای هدایت کند نه دعای صحت و عافیت
امام نواوی در اذکار آورده که مریض باید در حالت مرض شاکر باشد هم بدل و هم بزبان
و مکروه است که جزع و بدخوئی و دشنام دهد و تمنای مرگ کند چه در صحیحین مرویست که پیغمبر صلعم
فرموده باید که تمنا نکند یکی از شما مرگ را بواسطهٔ ضرری که باو رسیده پس اگر چیزی خواهد گوید باید که
بگوید اللّهم فاحینی ما کانت الحیاة خیراً لی و توفّنی اذا کانت الوفاة خیراً لی
اما طلب شهادت و تمنای مرگ در بلدهٔ طیبه جایز است و از بزرگان دین اعلی الله
درجاتهم واقع شده و در صحیح بخاری از حفصه رضی الله عنها مرویست که گفت پدرم فاروق رضی الله عنه
میگفت اللّهم ارزقنی شهادةً فی سبیلک واجعل موتی فی بلد رسولک صلی الله علیه و سلم
سابقاً در بحث حسن ظن مریض بخدا مجملاً شرحی راقم نموده که بر عبد
لازم است حسن ظن بمولای خویش داشته باشد و برحمت و غفران و احسان او واثق گردد
و لطف و رحمت ویرا بر قهر و غضب وی مسبوق داند چنانکه در اذکار از ابن مسعود رضی الله عنه
روایت کرده که پیره زنی از انصار ده پسر داشت و همه را بخدمت پیغمبر صلعم آورد و گفت
یا رسول الله صلی الله علیه و سلم این ده پسر از آن تو باد هر وقت بجهاد کفار میروی این پسران من
ملازم رکاب مبارک تو باشند و فی سبیل الله با تو بجهاد مشغول شوند پس مدتی برآمد آنحضرت رسول
موکب همایون را بعزم جهاد حرکت داد و پسران پیره زن را با خود برد و بجهاد در آمدند
از قضای الهی نه پسر از ایشان در معرکهٔ کفار بدرجهٔ شهادت رسیدند و یک پسر که از ایشان

خورد سال تر بود باقی ماند پس چون این خبر فوت پسران به پیره زن رسید از شهادت ایشان بسیار خوشحال
و شادمان گشت بحدیکه شهادت آن نه پسر را از حیات آن یک پسر دوستر داشتی تا آنکه بعد از چند مدتی
پسر کوچک وی ببلای خوشی مهلک بیمار شد و مادرش مشغول بیمار پرستی وی گشته روزی مادرش
بر سر بالین وی نشسته بود و بجهت فرزند عزیزش گریه و جزع میکرد ناگاه پسر چشم بگشاد و بمادر نگریست
و گفت ای مادر مهربان چرا برای پسرانیکه در غزا شهید شدند اینقدر گریه و زاری نکردی با وجود
اوها از من بخدا نزدیکتر و بهتر بودند اکنون برای من که هر دو بیدار تن و نا هموار گرفتارم گریه و جزع
میکنی گفت ای فرزند نه آخر گریه و زاری من بجهت آن است پس پسر گفت ای مادر مهربان
اکنون اگر در پیش تو آتشی بودی آیا مرا در آن می انداختی مادر گفت ای فرزند برحمتی که در حق
تو دارم نی پسر گفت پس یقین بدان که دانسته ام که حق سبحانه و تعالی از تو بمن رحیم و کریم و مهربان تر
خواهد بود پس پسر بعد از چند روز وفات یافت و حضرت رسول صلعم مادر او را طلبیده
و بدو فرمود ان ابنک قد غفر له بحسن ظنه بربه عزّ و جلّ یعنی بتحقیق خدای تعالی فرزند ترا
آمرزیده بسبب حسن ظنی که بخدای خود داشت و نیز مرویست
که روزی حضرت پیغمبر صلعم در موعظه میفرمود که قهر و غضب بیرون از منتهای امانت همچنانکه
جبرائیل را بعد از آن روی بمعاویه بن جندة کرد و گفت ای معاویه اگر میخواهی که
بخدای تعالی برسی در بقاء وی شادی شوی حسن ظن بخدا داشته باش که حق تعالی نه با ظن نیک
بندگان و نیت بودی انتهی فوائد حسن الظن به تعالی ع در حق من بنده گشتی ظن بد مبر ٥

زیاده کنیم

بیان کیفیت آداب میّت از تجهیز و غسل و تکفین و تشییع جنازه و دفن وی و بیان آداب بعد از دفن و ما یتعلق بذلك الباب

بدانکه انسان چون قبض روح وی شد چشمهایش برهم نهند و دهان و لحیین او را
به عصابه یا امثال آن بربندند و مفصلهای بدن او را از قبیل ساق و اصابع و دستهای
او که هنوز حرارت لینت از و بالمره منقطع نشده بر یک دیگر استوار نمایند
قاله فی التحفه و غیره فاذا مات غمض عیناه اه ندباً لخبر مسلم انه صلی الله علیه و سلم غمض
ابا سلمة لما مات و لئلا یبقیا مفتوحتین فیقبح المنظر و شق البصر ثم قال صلعم ان الروح
اذا قبض تبعه البصر ای یبقی العین مفتوحة کریهة المنظر بلا نور فیلساء بر ظنون عوام
الناس ط و یستحب ان یقول عند التغمیض بسم الله و علی ملّة رسول الله
و سنت است روی و بدن او را بچیزی بپوشانند تا مکشوف نماند چه نظر کردن
بعد از نزع ببدن آدم

بجهت میت بضرورت مکروه است در سینه وی چیزی ثقیل نهند تا از نفخ و فساد محفوظ گردد و مکروه است
بعد از آن وی را مستقبل القبله بر مغتسل نهند بنهجی که در کتب شرع مقرر و مرقوم فرموده‌اند
او را پاک غسل نمایند قال فی العباب والتحفة ویسن تغطیة وجه المیت بخرقة من اول
وضعه علی المغتسل ویجعل طرفاه تحت رأسه ورجلیه للاتباع واحتراما له ولعدم
کشفه ویوضع علی نحو سریر لئلا یصیبه رشاش الماء ویندا و لا ارض من غیر فراش
وحینئذ لو کانت الارض صلبة لا تندا و لا علیها لم یکن وضعه علیها خلاف الاولی
وان یتولی هذه الامور اوثق محارمه مع اتحاد الذکورة والانوثة وشمله احد الزوجین بغسله
بالاولی لوفور الشفقة بینهما وان الشهید یدفن فی ثیابه فلا ینزع عنه ویبادر ندبا
ان لم یخش من التأخیر والا فوجوبا کما هو ظاهر وذلک لامره صلی الله علیه وسلم بالتعجیل
بالمیت وعلله بانه لا ینبغی لجیفة مسلم ان یحبس بین ظهرانی اهله رواه ابو داود
ومتی شک فی موته وجب تأخیره الی الیقین آه وفی الاطباء ان کثیرین ممن یموتون
بالسکتة ظاهرا یدفنون احیاء آه فیجب تعیین التأخیر الی الیقین انتهی
وان یکون غسله بماء بارد لانه یشد البدن والسخن یرخیه ان احتیج له لنحو
شدة برد او وسخ فلا بأس وینبغی ابعاد اناء الماء عن المغتسل لئلا یصیبه
رشاش الماء ویستحب التثلیث فی غسله ویجعل مع کل غسلة شیئا من نحو سدر
او خطمی ویجعل ایضا بعد زوال السدر ونحوه قلیلا من کافور بحیث لا
یغیره وذلک لانه یقوی البدن وینفر الهوام ویکره تولکر والخروج بعد

الغسل

الغسل منه شیء نجس وجب ازالته فقط تنظیفا له آه وقیل یجب ان ینزع مع تجدید الغسل
وقیل یجب مع ذلک الوضوء کالحی ویکره النظر الی ما بین السرة والرکبة منه بلا حاجة آه
والاولی ان یغسل الرجل الرجل والمرأة المرأة مع ملاحظة الترتیب فی التقدیم من حیث
القرابة والمحرمیة کترتیبهم فی الصلوة علیه فالاولی بغسل المرأة النساء الاقارب
ثم الاجنبیات ثم الزوج ثم رجال المحارم وان لم یحضر الا اجنبی فییممها وجوبا ولا یغسلها
والاولی بغسل الرجل الرجال الاقارب ثم الاجانب ثم الزوجة ثم نساء المحارم فان لم یحضر
الا اجنبیة تیممه حتما واذا غسل احد الزوجین الاخر فله ان یلف علی یده خرقة ولا یمسه
ویجوز للسید غسل امته واذا مات الخنثی المشکل ولیس هناک محرم له جاز للاجنبی
والاجنبیة غسله ولو کان کبیرا کالصغیر الواضح واذا مات محرما فلا یقرب منه طیبا
ولا یؤخذ شعره وظفره ولا یلبس مخیطا ولا یستر رأسه ووجهها حرمة ولا فدیة علیه ان فعل
بل عصی ویجوز تطیب المحدة اعنی التی فی عدة وفاة الزوج ولا یؤخذ شعر عانته
ولا یحلق رأسه حالا لکن لا بأس بقص شاربه ولو احترق مسلم بحیث لو غسل لتهری
او فقد الماء او خاف الغاسل من مباشرته لنحو جذام لم یغسل بل یتیمم ولو کان به قروح
او جدری یغسل ولا یتیمم ویجوز للجنب والحائض غسل المیت بلا کراهة واذا رأی
الغاسل ما یعجبه من علامات سعادته کاستنارة وجهه وطیب ریحه ونحو ذلک عثر علی
المغتسل استحب ان یتحدث به الناس وان رأی ما یکره کنتن وسواد وجه او تغیر
بدن او انقلاب صورة فلا یتحدث به الناس الا لمصلحة دینیة کما اذا کان المیت

مبتدعا او فاسقا او فاجرا فیجب التحدث به للعبرة ویستحب اکثار الذکر والدعاء حین الغسل
والتکفین ولا بأس للمحارم والاصدقاء تقبیل وجهه ولا یجب لصحة الغسل نیة
الغاسل فلا تجب لان المقصود من هذا الغسل النظافة وهی حاصلة فلا یتوقف
علی النیة فلهذا لو غسل الکافر المسلم جاز وقیل انه غسل واجب فاشبه الغسل
من الجنابة فینبغی النیة ویجب غسل الغریق وفی الانوار قول انه لا یجب غسله انتهی

خاتمة

فصل بدانکه غسل میت بنهجی که در کتب فقه کیفیت آن مذکور است فرض کفایه است
اما احکام غسل آنست که بیان شد واما بعد از آن بیان تکفین وی بتفصیل خواهد آمد
تفصیل بدان که تکفین میت نیز فرض کفایه است و هر لباسی که در حال حیات
بجهت وی مباح و روا بوده است در حالت ممات نیز تکفین وی بدان لباس روا باشد اما
سنت آنست که سفید رنگ باشد بجهت مردان و چه برای زنان چنانکه در حدیث صحیح آمده است
خیر ثیابکم البیض فاکسوها احیاءکم وکفنوا بها موتاکم الحدیث وظاهر عبارة التحفة
والانوار انه یجوز تکفین الحریر والمزعفر للمرأة والصبی والمجنون مع الکراهة لا الرجل والخنثی
لانه یحرم علیهما فی حیاتهما وبحث الاذرعی حله اذا لم یجد غیره آه وبحثه وغیره انه یحرم
التکفین بمتنجس بما لا یعفی عنه ان وجد غیره وانه حل لبسه فی الحیاة ویقدم
علی نحو حریر لم یجد غیرهما آه وتکفین محدة فی ثوب زینة وان حرم لبسها له
فی الحیات آه فان لم یجد ثوب وجب التکفین بجلد ثم حشیش ثم طین انتهی

تکفین المیت وکیفیته وکمیته والله واعلم

فرع

فرع افتی ابن الصلاح بحرمة ستر الجنازة بحریر وکل ما المقصود به الزینة
ولو امرأة کما یحرم ستر بیتها بحریر وخالف الجلال البلقینی فجوز الحریر فیها وفی الطفل آه
وفی الانوار ویکره المغالات فی الکفن ای شراء له بثمن غال بل یراعی حال المیت فان کان
غنیا فلا بأس بکفنه من اجود الثیاب وان کان فقیرا فمن خشنها وان کان متوسطا فمن
اوسطها والثوب المغسول اولی من جدید غیر مغسول ولا یکره المخیط انتهی
بدانکه اقل کفن ثوبی است که ستر عورت میت بدان کرده شود و قولی آنست که تمام بدن
او را بپوشاند چنانکه کیفیت و کمیت آن در مدونات فقه مرقوم است و آن باختلاف احوال
میت و عورات ایشان مختلف میشود چه عورت زن بیشتر و اقوی تر است از عورت مرد و اکمل وی
آنست که پنج لفایف و اوسع آن تکفین کرده شود کما هو المبسوط فی الفقه وفی الانوار وغیره
انه لا ینفذ وصیة المیت باسقاطه ای باسقاط التکفین لما تقرر انه حق الله تعالی
بخلاف ما زاد علی ثوب واحد فهو حقه فینفذ وصیته باسقاطه وللغرماء ان
استغرقت دیونهم المنع من تلک الزیادة علی ثوب واحد لحصول الستر به انتهی
واجرة تکفین وحنوط وکافور و سایر اسباب تطیب و تجهیز باید از ترکه میت داده شود
واگر وی بسبب فقر و بی نوائی ترکه ومالی نداشته باشد اجره و مؤنات مقرره مذکوره بر کسی است
که نفقه وی بر اوست مانند اقربا و خویش و ندان یا سید او ومؤنت تجهیز و تکفین زوجه
بر زوج اوست اگرچه آن زن توانگر و غنیه بود مگر آنکه شوهر وی گدا و بی نوا باشد

آنوقت ازمال وی که زن باید بعمل آورده شود واگر بهره کما و بنوا و بی مال باشند آنوقت از
بیت المال واگر بیت المال نیز نبود بر خویشان وندیان واگر خویشان وندیان هم نباشند بر مسلمانان
واجبست ازمال خودشان تجهیز وتکفین این میت را مهیا دارند **تفریع**

فی التحفة قال وارث اکفنه من مالی وقال آخر من الترکة اجیب الآخر دفعا للمنة الاول عنه
وبحثه الاذرعی ان الحاکم یعتبر الاصلح فیجیب المتبرع لاستغراق دین او خبث الترکة او
مع کثرة اطفاله وهو وجیه مدرکا لا نقلا او قال وارث اکفنه من المسبلة وقال آخر
من مالی اجیب الاول علی ما بحثه الزرکشی والوجه ما نقله الاذرعی عن السنجی انه
یجاب الثانی دفعا للعار عنه ومثله قول واحد من مالی وقول آخر من بیت المال
او قال وارث ادفنه فی ملکی وآخر فی مسبلة اجیب الثانی لانه لا عار هنا بوجه انتهی

درباب تکفین میت آداب

فصل پس بعد از غسل وی بنهج مذکور تهیه تکفین مشغول گشته ولفائف
وملحقات آن از قبیل ازار وعمامه وقمیص وخمار وغیره در جای پاک بترتیب انداخته
ومیت را آهسته از بالای مغتسل برداشته بر بالای لفائفها واثواب مذکوره بهیئت
مستلقی خوابانیده بعد از آن منافذ ومواضع بدن او را مجموعا به پنبه پاک وتازه
مستحکم بسته ودوخته بعد لفائفها را با ملحقات مذکوره وی باید بپیچیده بر نهاک کسی که
در حال حیات پیراهن وقبا وسایر لباسها را بخود بپیچد بعد از آن اول وآخر ووسط
کفن را بریسمان یا بندی باریک بسته که در هرگاه او را در قبر نهادند عقده ریسمانها را
کشاده نبود کما قال فی التحفة لئلا ینتشر اعضائه وکفنه عند الحرکة والحمل فاذا وضع
فی القبر نزع الشداد لزوال مقتضیه ولانه یکره ان یکون فی القبر معه شیء معقود
ولا یبلی

ولا یلبس المحرم المذکر قبل تحلل الاول مخیطا ولا یشد علیه اکفانه ولا یستر رأسه ولا یستر
وجه المرأة المحرمة لما تقدم مع امتناع ان یقربه طیبا اه **تتمه**
آماده کردن کفن پیش از مردن بجهت خود روا نبود مگر آنکه در آن مظنه حلیت وآثار باشد
ومراد آنکه بعد از مردن خود آنوقت اثنای لیکن کفن حلال بدست نیفتد یا آن کفن از
اهل خیر وصلاح وبزرگواران دین تبرک بدو رسیده باشد آنوقت برداشتن آن جایز باشد

فصل فی بیان حمل الجنازة

بدانکه برداشتن جنازه از مبرات واکرام میت است وثواب آن بیرون از حد وحصر است
چنانکه در اخبار صحیحه وارد است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وخلفاء واصحاب کرام رضی الله عنهم این سنت
مستحسنه را بسیار معمول داشته اند وبنفس نفیس خودشان حمل جنازه فرموده اند سبحان الله سر
بی نفسی وپستی وترک هوا وعجب در اینجا معقول سالک میشود از بجا آوردن این سنت
بقیه اعمال را فهم توان کرد آری این برداشتن کاشتن خیزد چنانکه آن بزرگواران رحمهم الله
کاشتند وبرداشتند انتهی **وباید** حتی الامکان بردن جنازه را تیز دارند اگرچه آن
میت زن باشد چه از نساء وصبیان وخنثی این کار کمتر آید وبر باخبر باشند که بهیچ وجه
بچشم حقارت وخواری بمیت ننگرند **شعر** منگر دیگری بمیرد اندر چمن ه هرکه دید
آن سرو سیم اندام را ه بوجه استهزاء ورشخند وتمسخر حمل جنازه ننمایند چه از راه استهزات
میت حرام صرف ومنهی عنه است وبرداشتن نعش وی در بین عمودین افضل ومستحسن تر است
از تربیع وکیفیت عمودین وتربیع در کتب شرع مسطور است آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم

درباب آداب تشییع جنازه

جنازه سعد را در بین عمودین حمل فرمود ع وتشییع جنازه سنت مؤکده است وبجهت زنان مطلقا
مکروه است اگرچه فتنه وخوف فساد وآفت هم نباشد کما سیذکر ودر صورت خوف فتنه وآفت
بطریق اولی حرام صرف است ویکی از آداب تشییع سکوت وفکر است وقتی که همراه جنازه باشد
در آداب الاصحاب آورده که امام نواوی رحمه الله فرموده که مستحب آنست در آنوقت مشغول ذکر
وفکر باشند وبتفکر وتأمل رود در حال میت وآنچه وی را پیش آمده ودر فنا وبی اعتباری دنیا
اندیشه کند والبته اندیشه کند از سخنان بی فایده ولهو ولعب وکلمات مالایعنی اگرچه در
همه وقت مکروه ومنهی عنه است خاصه در چنان محل پس باید که چون همراه جنازه باشد
آواز بر ندارد بلکه بذکر گفتن یا قرآن خواندن مشغول شود یا ساکت ومتفکر باشد چه در سکوت
قوت متفکره قوی تر میشود **وباید** که زنان همراه جنازه بیرون نیایند که مکروه
وممنوع است آنچه در نوادر الاصول بروایت صحیح ثابت شده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم جمعی زنان را دید که
بجنازه حاضر شده بودند فرمود ارجعن مأزورات غیر مأجورات ودر این باب
احادیث صحاح بسیار وارد اند پس علی ای صفة کان چه در صورت خوف فتنه
وچه در صورت عدم آن زنان از تشییع جنازه بلکه رفتنشان بمقبرستانها نیز بجهت

درباب حرمت نیاحه وندبه بر میت ودرباب آداب تشییع جنازه

نهی وممنوع می باشد **فصل** بدانکه نیاحه وصیاحه وندبه بجهت میت
حرام است واگر کسی بقول وی ترک ندبه ونیاحه میکردند واو از آن کوتاهی واغماض کرد
وی نیز زانع نکرد فاسق خواهد بود کما صرح به فی عبارة التحفة والانوار وغیرهما
وان المشی امام الجنازة وقریبا منها بحیث لو التفت رأی الجنازة افضل وسن الاسراع بها

الا ان یخاف تغیرا او انفجارا ودم ونحوه من النعش وذلک یختلف باختلاف الاحوال والاوقات
والمصلحة ویکره اتباع الجنازة بنار او غیرهما والتغلیط برفع صوت معها حتی القرائة والذکر
لکن قال بعض وفی کراهة الذکر وجهان احدهما کراهة التنزیه والیه اشار فی الاذکار فی باب
وثانیهما کراهة التحریم وهو الاصح وان الذکر مع الجنازة بدعة خلافا لابی حنیفة رضی قاله القونوی
وکذا یکره الحدیث فی امور الدنیا او المضحکات بل المستحب السکوت حال المشی والتفکر فی فناء الدنیا
واهلها وفی الموت وعذاب القبر واهوال یوم المحشر وغیر ذلک کلامه انتهی

بیان رؤیت محتضر ملک الموت را

سئل هل کل محتضر یری ملک الموت صغیرا او کبیرا اعمی او بصیرا آدمیا او غیره **اجاب**
ورد ما یدل علی معاینة المحتضر الذی لم یمت فجأة لملک الموت او بعض اعوانه فمن ذلک حدیث
ابی نعیم انه صلی الله علیه وسلم قال احضروا موتاکم ولقنوهم لا اله الا الله وبشروهم بالجنة فان الحکیم
من الرجال والنساء یتحیر عند ذلک المصرع والذی نفسی بیده لا تخرج نفس حتی یتألم کل عرق
لمعاینة ملک الموت اه الحدیث **فصل** بدانکه سنت است برای کسیکه
جنازه را ببیند بگوید سبحان الحی الذی لا یموت یا بگوید لا اله الا الله الحی
الذی لا یموت وبرای او دعای مغفرت کند ومرگ ومحاسبه خود را بخاطر آورد
وبهیچ وجه من الوجوه میت را غیبت وناسزا وبد نگوید **وقولی** گفته الا میت
کافر باشد یا مسلمان باشد لکن از اهل فسق وفجور باشد ذکر مساوی وی روا است تا مردم [illegible] زند کار او دیگر را
عبرت وپندی باشد فقیر راقم [illegible] گوید کسیکه لذتهای دولت وفرزند
در دنیا عیش و

دربیان رؤیت جنازه دعای

وزن وسایر نعمتها ازو گرفته وبا ... علاقه ... قطع کردند

دیگر چه جای عشرت وناسزا وبد گفتن بوی آه وانکه از همه گسسته وبجوار حق پیوسته

کار بهره باشد که حرمت جوار حضرت حق سبحانه وتعالی فرو گذارد

در آداب الاصحاب در کتاب ابن السنی بروایت ابن عباس رضی الله عنهما آورده که حضرت

رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که مرگ فزعست پس چون برسد بیکی از شما خبر وفات برادر مؤمن

باید بگوید إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ اللّٰهُمَّ اكْتُبْهُ عِنْدَكَ

مِنَ الْمُحْسِنِينَ وَاجْعَلْ كِتَابَهُ فِي عِلِّيِّينَ وَاخْلُفْهُ فِي أَهْلِهِ فِي الْغَابِرِينَ

وَلَا تَحْرِمْنَا أَجْرَهُ وَلَا تَفْتِنَّا بَعْدَهُ **وچون** خبر فوت دشمنی از اعدا دین

بشنود باید بگوید الحمد لله الذی نصر عبده واعز دینه ابن مسعود رضی گفت آمدم نزد

پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی در غزوه بدر پس گفتم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم خدا تعالی بکشت ابو جهل را آنحضرت

این کلمات مذکوره را بر زبان مبارک بگذرانید انتهی ما ینتهی الیک ونصب بین عینیک

فصل در بیان آداب نماز جنازه واوراد وکیفیت آن ومتعلقات آن

بدانکه نماز جنازه نیز فرض کفایه است وقولی گفته که از خصایص این امت مرحومه می باشد

وشیخ ابن حجر رحمه الله در شرح عباب از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم حدیثی صحیح از حاکم نقل فرموده است

که انه صلی الله علیه وسلم قال کان آدم علیه السلام رجلا اشعر طوالا کانه نخلة سحوق فلما حضره

الموت نزلت الملائکة بحنوطه وکفنه من الجنة فلما مات علیه السلام غسلوه بالماء والسدر ثلاثا

وجعلوا فی الثالثة کافورا وکفنوه فی وتر من الثیاب وحفروا له لحدا وصلوا علیه وقالوا

لولده هذه سنته لولد آدم من بعده وفی روایة انهم قالوا یا بنی آدم هذه سنتکم من بعده

فکذا کم فعلوه انتهی پس بنا بمضمون سعادت مشحون این حدیث شریف معلوم ومحقق شد

که غسل وتکفین ونماز ودفن وسدر وحنوط وکافور ووتر ولحد بکیفیات مفصله در کتب شرع تعلق بامم

از شرایع قدیمه می باشند وتخصیص بامت ندارند **ودر مشروعیت وی**

در مکه یا در مدینه اختلافست اما شیخ ابن حجر در تحفه میفرماید لم ار فی ذلک تصریحا وظاهر

الحدیث انه صلی الله علیه وسلم صلی علی قبر براء بن معرور لما قدم المدینة وقد کان مات براء

قبل قدومه بالمدینة بشهر کما قاله ابن اسحق وغیره ومانقل فی کتاب الاصابة عن الواقدی

واقره ان الصلاة علی الجنازة لم تکن شرعت یوم موت خدیجة رضی الله عنها وموتها

بعد النبوة بعشر سنین علی الاصح انها لم تشرع بمکة بل بالمدینة انتهی

تفصیل بدانکه مصلی علیه را سه شرطست **شرط اول** آنکه بیقین

دانسته شود که این شخص مرده است قاله فی الانوار فلو وجد بعض من مسلم کشعر مثلا ولم یتحقق

موته لم یجب الغسل والتکفین والصلوة علیه والدفن وان تحقق موته لکن لا بالمرض بل

بسبب اکل السبع وجب وان قل الموجود کشعر وظفر کما ورد فی القونوی ان الصحابة رضی

صلوا علی ید عبد الرحمن بن عتاب بن اسید القاها طایر بمکة فی الجمل وعرفوه بیده

بخاتمه انتهی نعم ان لم یوجد الا شعرة واحدة لم تجب الصلوة علیها اذ لا حرمة لها انتهی

وهمچنین سنت است دفن کردن آنچه که منفصل شود از انسان حی مانند موی

وناخن وامثال آنها واین بنیت نسبت بانسان مرده است واگر از شخص زنده منفصل گردد

دفنش واجبست **وهمچنین سنت است** دفن کردن مضغه وعلقه وخون

فصد وحجامت وهرگاه شخص میت یا عضوی از اعضای میتی در دار اسلام موجود گشت ومعلوم

ومتحقق نبود که آیا این میت یا این عضو از اسلام است یا از کفره **باید** اورا حسب الشرع

غسل دهند وتکفین کنند ونماز بر او بخوانند قاله فی الانوار واذا صلی علی العضو ینوی الصلوة

علی المیت لا علی العضو وحده ولو استهل السقط او بکی او اختلج او تحرک او طرف

او تنفس ثم مات فهو کالکبیر لظهور امارات الحیات بسبب الامارات الدالة علیه والا فان

بلغ اربعة اشهر فیجب الغسل والتکفین والدفن لا الصلوة والفرق ان الغسل اوسع

من باب الصلاة فلهذا یغسل الذمی ولا یصلی علیه وان لم یبلغ اربعة اشهر فهو کالمضغة

ای تستحب دفنه فقط انتهی **شرط دوم** اسلامست پس نماز بر جنازه کافر

روا نیست خواه الکافر ذمی باشد یا حربی بدلیل کریمه ولا تصل علی احد منهم مات ابدا ولا تقم

علی قبره الآیه وهم بدلیل آنکه دعای مغفرت ورحمت بجهت کافر حرامست

چنانکه بعد ازین بیان خواهیم کرد ونماز بر اطفال کفار نیز روا نبود اگرچه از اهل بهشت

می باشند لکن بجهت ایشان دعای مغفرت روا است کما صرح به فی التحفة بقوله ویحرم

الصلوة علیهم وان کانوا من اهل الجنة لانهم مع ذلک یعاملون فی احکام الدنیا من

ونحو معاملة الکفار والصلوة من احکام الدنیا وفیها حل الدعاء لهم بالمغفرة

لانه من احکام الآخرة بخلاف صورة الصلاة ولا یجب علینا غسل الکافر لان الغسل للکرامة

وهو لیس من اهلها نعم یجوز غسله لخبر انه صلی الله علیه وسلم امر علیا بغسل والده وتکفینه الخ

فاما تکفین ذمی وذمیه وتدفین ایشان بر مسلمانان واجبست هرگاه که اورا بجای باشند

وقدرت برمؤنات تجهیز وتکفین وتدفین نداشته باشند واز بیت المال هم موجود نباشد پس سبب آنکه

مطیع اسلامند وجزیه را ازمه گرفته لذا همچنانکه اطعام واکسای ایشان در صورت عدم قدرت

او بر اهل اسلام لازمست تکفین وتدفین ایشان نیز بر مسلمانان لازم میباشد بخلاف حربی

ومرتد که بهیچ حال غسل وتکفین وتدفین ایشان جایز نباشد بلکه جسد پلید مردار ایشان پیش

سگان انداخته تا بخورند کما قال فی التنقیح ویجوز اغراء الکلاب علیهم لکن الاولی

مواراتهم لئلا یتأذی الناس بالجیفة والزندیق کالحربی والمرتد فی ذلک انتهی

وغسل وتکفین وتدفین ونماز بر مرجوم وولد الزنا وقاتل النفس نیز واجبست زیرا در صورتیکه

بعمل آوردن آنها سوای نماز برای ذمی واجب باشد این را بطریق اولی واجب خواهد بود

مبحث شهید وفضایل احوال او وصفات او

شرط سیوم آنکه شهید نباشد قاله فی الانوار وغیره فلا یجوز غسل الشهید

ولا الصلاة علیه وان کان جنبا او ملوثا بدم بل یجب ترکه علی ما به بحاله ولا فرق

بین الرجل والمرأة والحر والعبد والبالغ والصبی وسمی شهیدا لانه حی او لانه یشهد الجنة

حالة الموت وغیرها او لان الله تعالی والملائکة یشهدون له بالجنة او لان دمه شاهد له

بالایمان وحسن حالة وکل من قتل ظلما فهو شهید لکن الذی یحرم غسله والصلوة علیه من مات

فی قتال الکفار حال الحرب سواء قتله کافر او اصابه سلاح مسلم خطاء او عاد سلاحه علیه

او سقط من فرسه او رمحته دابته او دابة غیره او وجد قتیلا عند انکشاف الحرب ولم یعلم

بتمامه اه نعم ان لم یوجد الا شعرة واحدة لم تجب الصلوة علیها اذ لا حرمة لها انتهی

و نهم سنت است دفن کردن آنچه که منفصل شود از انسان حی مانند موی و ناخن و امثال آنها و این نه بجهت نسبت بانسان مذکر است و اگر از زن عورتی منفصل گردد دفنش واجب است و نهم سنت است دفن کردن مضغه و علقه و خون فصد و حجامت و هرگاه شخص میت یا عضوی از اعضای میتی در دار اسلام موجود گشت و معلوم و محقق نبود که آیا این میت یا آن عضو از اهل اسلام است یا از کفره باید او را بحسب الشرع غسل بدهند و تکفین کنند و نماز بر او بخوانند فائدة فی الانوار واذا صلی علی العضو نوی الصلوة علی المیت لا علی العضو وحده ولو استهل السقط او بکی او اختلج او تحرك او طرف او تنفس ثم مات فهو کالکبیر لظهور احتمال الحیاة بسبب الامارات الدالة علیه والا فان بلغ اربعة اشهر فیجب الغسل والتکفین والتدفین لا الصلوة والفرق ان الغسل اوسع من باب الصلاة فلهذا یغسل الذمی ولا یصلی علیه وان لم یبلغ اربعة اشهر فهو کالمضغة ای یتحبب دفنه فقط انتهی

شرط دوم اسلام است پس نماز بر جنازه کافر روا نیست خواه الکافر ذمی باشد یا حربی بدلیل کریمة ولا تصل علی احد منهم مات ابدا ولا تقم علی قبره الآیة و هم بدلیل آنکه دعای مغفرت و رحمت بجهت کافر حرام است چنانکه بعد از این بیان خواهیم کرد و نماز بر اطفال کفار نیز روا نبود اگرچه از اهل بهشت می باشند لکن بجهت آنکه دعای مغفرت روا است کما صرح به فی التحفة بقوله و یحرم الصلوة علیهم وان کانوا من اهل الجنة لانهم مع ذلك یعاملون فی احکام الدنیا معاملة الکفار والصلوة من احکام الدنیا و ظاهر حل الدعاء لهم بالمغفرة لانه من احکام

لانه من احکام الاخرة بخلاف صورة الصلاة ولا یجب علینا غسل الکافر لان الغسل للکرامة وهو لیس من اهلها نعم یجوز غسله لخبر انه صلی الله علیه وسلم امر علیا بغسل والده وتکفینه اه

فاما تکفین ذمی و ذمیه و تدفین ایشان بر مسلمانان واجب است هرگاه کسی او بر پای باشند ... و از بیت المال هم موجود باشد پس سبب آنکه

در صورت عدم قدرت ... بخلاف حربی ... بسبب پلید مردار ایشان پیش ... ب علیهم لکن الاولی ... نائب والمرتد فی ذلك انتهی ... نیز واجب است زیرا در صورتیکه ... بلوغ اولی واجب خواهد بود

و در ...لح ... تغییر ... الکفن ... علیه ... بالسن ... ای لا یجب الصلاة علیه ... والا یرث ولا یورث حتی یستهل ... صارخا فان استهل ... وان لم یستهل ... فیه خلق آدمی ... غسل وکفن بلا صلاة

مبحث شهید

و فضایل احوال او و صفت او ۵

۷

باره و غیره فلا یجوز غسل الشهید ... تجب لو کبر علی دم ما تنجالد ولا فرق ... سمی شهیدا لانه حی او لانه شهد الجنة ... له بالجنة او لان دمه شاهد له ... من الذی یحرم غسله والصلوة علیه من مات ... دح مسلم خطاء او عاد سلاحه علیه ... او وجد قتیلا عند انکشاف الحرب ولم یعلم

سبب موته اذ الظاهر موته بسبب من اسباب القتال ولو مات فی موضع معرکة الکفار بمرض او مفاجاة او قتله الباغی او قاطع الطریق او جرح فی قتال الکفار بعد انقضاء الحرب او دخل حربی دار الاسلام وقتله غیلة فیجب غسله والصلاة علیه فی تلك الصور کالمبطون والمطعون والغریب والحریق والغریق ومن هدم علیه والمیت عشقا والنفساء فی طلقها والمقتول ظلما فانهم شهداء فی ثواب الاخرة ویجب ازالة النجاسة من الشهید وان ادی ازالتها الی ازالة اثر الشهادة والاولی ان یکفن فی ثیابه الملطخة بالدم ولو اراد الورثة نزعها وتکفینه فی غیر ذلك الثوب جاز ولو ارادوا غسله وصلاته فلا واما الدرع والجلد والخفاف وامثال ذلك فینزع وجوبا اه والسنة ان یقف الامام عند راس الرجل وعند عجیزة المراة لما روی الترمذی ان انسا رضی الله عنه صلی علی جنازة رجل فقام عند راسه ثم اتی بجنازة امراة فصلی علیها ووقف عند عجیزتها فقیل له هکذا کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقوم عند راس الرجل وعجیزة المراة قال نعم ولو تقدم علی الجنازة او القبر بطلت صلاته ای کما لا یجوز تقدم الماموم علی الامام وانما یحتمل ذلك فی الصلاة علی الغائب للحاجة واذا حضرت جنائز جاز ان یصلی علی کل واحد صلوة وهو الاولی وجاز علی الکل دفعة واحدة ذکورا او اناثا وان حضرت مرتبة فالسابقة اولی وان حضرت معا اقرع بینهم اه وقد صرح القونوی بذلك بان یوضع الجمیع بین یدی الامام بعضها خلف بعض فی جهة القبلة لیکون الامام فی محاذاتهم انتهی

فصل بدانکه در شریعت برای نماز جنازه هفت ارکان مقرر است **رکن اول** قیام است در وقت قدرت بر آن مثل قیام در فرائض

در بیان ارکان نماز جنازه

در فرائض خمسه زیراکه قعود در آن روا نبود و حال آنکه قدرت بر قیام داشته باشد **رکن دوم** نیت است و کیفیت آن از آداب و شرائط و اقران مانند نیت نماز فرائض میباشد قال فی التحفة والانوار وغیرهما و یجب التنبیه ای نیة الفرض ولا یجب تقیید کونه کفایة ای بان یقول نویت اصلی صلاة فرض المیت الحاضر کما لا یشترط فی الخمس التعرض لفرض العین وتسن الاضافة الی الله تعالی ولا یتصور هنا نیة اداء وقضاء ولا نیة عدد التکبیر کذا قیل وقد یقال ان الملائم من نیة عدد التکبیر هو ما یاتی انها بمنزلة الرکعات ولا حاجة الی تعیین المیت ومعرفته انه رجل او امراة حتی لو نوی الصلوة علی من یصلی علیه من حاضر او غائب ولم یعرف المامون جاز فلو عین واخطا بطلت بل یکفی بادنی ممیز کعلی هذا او من صلی علیه الامام اه ویؤیده قول جمع واعتمده فی المجموع وتبعه اکثر المتاخرین انه لو صلی علی من مات الیوم فی جمیع اقطار الارض ممن تصح الصلاة علیهم او نوی الصلاة علی الذین ماتوا ببلد کذا جاز بل ندب قال فی المجموع لان معرفة اعیان الموتی لیست شرطا ومن ثم عبر الزرکشی بقوله والا لم یعرف عددهم ولا اشخاصهم ولا اسمائهم فعلی هذا فالوجه انه لا فرق بینه وبین الحاضر انتهی **رکن سوم** گفتن چهار تکبیر است با تکبیر تحرم و اگر بعد از آن زیاد کند بقول صاحب انوار نمازش فاسد نباشد اما بقول شیخ ابن حجر اگر نداند که بانی زیادی نمازش باطل گردد نمازش فاسد نمیشود و بسهو کردن وی در نماز بعد یا به خطا سجده سهو نمیخواهد **رکن چهارم** خواندن سوره فاتحه است بعد از تکبیر اول همچنانکه در سایر فریضه بعد از تکبیر تحرم واجب است قرائت فاتحه و بعد از فاتحه خواندن سوره سنت نیست اگر میخواهد بخواند و الا فلا چه در صورت نخواندن وی نقصی نماز

نرسد چه بنای نماز بر تخفیف است و از آن جهت است که رکوع و سجده در آن مقرر نبوده لهذا

رکن پنجم فرستادن صلوات است بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعد از تکبیر دوم و صلوات

بر آل واجب نیست بلکه سنت است و افضل آنست که صلواتی مشهور است بسید الصلوات بخوانند

و الا صلواتی که در عقب تشهد وارد است و الا بگوید اللهم صل علی سیدنا محمد و سلم

وسید الصلوات اینست

اللهم صل علی سیدنا محمد عبدک و رسولک النبی الامی و علی آل سیدنا محمد و ازواجه امهات

المؤمنین و ذریته و اهل بیته و صحبه کما صلیت علی سیدنا ابراهیم و علی آل سیدنا

ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید اللهم و بارک علی سیدنا محمد عبدک و رسولک

النبی الامی و علی آل سیدنا محمد و ازواجه امهات المؤمنین و ذریته و اهل بیته

و صحبه کما بارکت علی سیدنا ابراهیم و علی آل سیدنا ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید

و کما یلیق بعظیم شانه و شرفه و کماله و رضا لک عنه و ما تحب و ترضی له دائما ابدا

عدد معلوماتک و مداد کلماتک و رضی نفسک و زنة عرشک افضل صلوة

و اکملها و اتمها کلما ذکرک و ذکره الذاکرون و غفل عن ذکرک و ذکره الغافلون

و سلم تسلیما کثیرا کذلک و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الشهداء و الصالحین

و آلهم و صحبهم اجمعین و التابعین و تابع التابعین و علی اهل طاعتک

اجمعین من اهل السموات و اهل الارضین و علینا معهم برحمتک یا ارحم

الراحمین

رکن ششم دعا برای میت بجهت میت بخصوص بعد از تکبیر سیم و اقل آن چنانست که بگوید

اللهم اغفر له و ارحمه چه در حدیث صحیح وارد است اذا صلیتم علی المیت فاخلصوا له الدعاء

و اما اکمل وی آنست که عوف بن مالک از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم روایت کرده است و آن اینست

اللهم اغفر له و ارحمه و عافه و اعف عنه و اکرم نزله و وسع مدخله و اغسله بالماء

و الثلج و البرد و نقه من الخطایا کما ینقی الثوب الابیض من الدنس و ابدله دارا خیرا من

داره و اهلا خیرا من اهله و زوجا خیرا من زوجه و ادخله الجنة و قه فتنة القبر و عذاب

النار و اگر میت طفل باشد از عوض آن دعا این دعا بخواند اللهم اغفر لحینا

و میتنا و شاهدنا و غائبنا و صغیرنا و کبیرنا و ذکرنا و انثانا اللهم من احییته منا

فاحیه علی الاسلام و من توفیته منا فتوفه علی الایمان اللهم اجعله فرطا

لابویه و ذخرا و سلفا و اعتبارا و عظة و ثقل به موازینهما و افرغ الصبر علی قلوبهما

اللهم لا تفتنا بعده و اغفر لنا و له و سنت است بعد از صلوات

دعا برای مؤمنین و مؤمنات بکند و اولی و اکمل آنست که با دعای مؤمنین و مؤمنات نیز

تکرار دعا بجهت میت نماید و دعای اخروی بجهت کافر بهیچ وجه جایز نیست بلکه حرام است

کما قال فی التحفة و کذا من شک فی اسلامه و لو من والدیه بخلاف من ظن

اسلامه و لو بقرینة اه رکن هفتم سلام است بعد از تکبیر چهارم

و سنت است اکثار دعا برای میت و مبالغه کردن در آن چنانکه در کتب شرع اکثر آنها را

نوشته لهذا در اینجا بهمین ما لا بد منه اکتفا کرده اگرچه باین اقل دعا هر قومیه نیز

آداب و شرائط نماز میت بعمل خواهد آمد و حتی الامکان سعی نماید که تغییر و تبدیل و افراط و تفریط

در کلمات و حروف و اعراب راه نیابد و ضمیر مذکر را مذکر و ضمیر مؤنث را تأنیث بخواند

مثلا برای مذکر لفظ هو و به و هذا موضوع است و برای مؤنث لفظ هی و بها و بهن

و هذه مقرر است و حرف کاف و تاء که بآخر کلمه لاحق باشند مثل انک و انت برای مذکر

بفتحه و بجهت مؤنث بکسره خوانند و نیز سنت است در گفتن تکبیرات

چهارگانه دستها را بلند کند بکیفیتی که در تکبیر تحریم سائر نمازها مذکور گردید

و نیز سنت است بجهت امام یا مبلغ او در گفتن تکبیرات اربعه و سلام

آواز را بلند نمایند اما بجهت مأموم همین نفس خودش شنود و نیز

سنت است تعوذ کردن در ابتدای سوره فاتحه و تأمین در آخر آن بخلاف

دعای استفتاح که خواندنش سنت نیست و نیز سنت است اسرار خواندن

فاتحه و دعا در نماز اگرچه در شب هم باشد تکمله بدانکه مجموع ارکان و شرائط

و سننی که در فرائض خمسه مقرر است از قبیل طهارت و ستر عورت و استقبال قبله و ترک

کلام و غیر اینها در نماز میت هم مقرر است و قد صرح فی التحفة بانه یسن للمصلی ان

ینظر الی الجنازة فی حال الصلوة و قال بعضهم ینظر الی محل السجود اه و وقع

للاسنوی انه فهم من کلام الرافعی وجوب استقبال المیت القبلة اه و رده بانه

تخیل فاسد اذ المیت غیر مصل فکیف یتوهم وجوب استقباله للقبلة اه قاله فی

الانوار و یشترط تقدیم الغسل علی الصلاة حتی لو صلی قبل الغسل فسدت و لو انه

مات فی انسداد بئر او شیء ثقیل و تعذر اخراجه و غسله لم یصل علیه فلو صلی علیه بطلت

و لا یثاب بها و تصح الصلاة علیه قبل التکفین بالکراهة و لا تشترط فیه الجماعة و کذلک

العدد لکن یستحب و یسقط فرض صلاة الجنازة بواحد و لو صبیا مع وجود رجل

لعدم اشتراط الجماعة و العدد فیه و لحصول المقصود بصلاته مع رجاء القبول فیها

اکثر اه حتی لو بان حدث الکل غیر واحد سقط الفرض عن الکل و اذا صلی جماعة ثم حضر آخرون

قبل الدفن او بعده فلهم الصلاة علی المیت جماعة و فرادی و لا یستحب لمن صلی جماعة او منفردا

اعادتها مع جماعة اخری او اعادتها انفرادا بل یکره لان هذه الصلاة لا یتطوع فیه

و المسبوق متی ادرک الامام کبر و یشتغل بقراءة الفاتحة و لا ینتظر ان یکبر الامام المستقبلة

ثم یراعی فی الدعاء و الاذکار ترتیب نفسه لان ما ادرکه اول صلاته فیراعی ترتیب نفسه

و لو کبر المأموم فکبر الامام الثانیة یکبر معه و تسقط عنه الفاتحة و لو کبر الامام الثانیة و المأموم

فی اثناء الفاتحة یقطعها و یتابع الامام و یکون مدرکا و من فاته بعض التکبیرات تدارکها

بعد سلام الامام و یأتی بالذکر و الدعاء علی الترتیب المذکور فی الارکان وجوبا فی الواجب

و ندبا فی المندوبات و فی قول لا یشترط الاذکار بل یأتی بها علی النسق المذکور مجملا او اختصارا

لان الجنازة ترفع حینئذ و یستحب ترک الجنازة الی ان یتم المسبوقون فان رفعت لم

تبطل صلاته و لو تخلف المأموم و لم یکبر مع الامام التکبیرة الثانیة حتی کبر الامام الرابعة

من غیر عذر بطلت لان هذا التخلف تخلف فاحش کتخلفه برکعتین فی سائر الصلاة

قال الشیخ فی التحفة و لا تسقط فرضیة الصلاة بالنساء و هناک رجال و مثلهن الخناثا

لان فیه استهانة بالمیت و لان الرجال اکمل فدعاؤهم اقرب الی الاجابة اما اذا لم یوجد

غیرهن فتلزمهن و یسقط الفرض بفعلهن و تسن لهن الجماعة کالجنس المصنف لکن

نوزع فیه بان الجمهور علی خلافه اه و قال فی المجموع ان الرجل الاجنبی و ان کان

عبدا اولی من المرأة القریبة و الصبیان اولی من النساء لان دعاءه اقرب الی الاجابة

منهن اه فصل در بیان آنکه باید دانست که جایز است نماز بر اموات غایبه

جنازهٔ نماز بر اموات غایبه

ميت
چه آن ميت در مسافت قصر باشد يا بيشتر بر نيت آن مثلا بگويد نيت دارم نماز فرض بر فلان
غائب بگذارم چنانكه حضرت پيغمبر صلى الله عليه وسلم در مدينه وقتى كه خبر موت نجاشى شنيد بروى نماز جنازه خواند
وحال آنكه نجاشى در حبشه بود وقولى آنست كه حق تعالى رفع حجب در ميان وى ونجاشى نمود
وملائكه را امر كرد تا جنازه وى برابر داشتند وانقدر بلند كردانيدند كه حضرت پيغمبر صلى الله عليه وسلم آنرا مشاهده
فرموده وبروى نماز خواند پس على اى تقدير نماز بر ميت غائب جايز است اگرچه آن ميت
در غير جهت قبله باشد اما مقتدى بايد رو به قبله كند كما صرح به فى التحفة بقوله ولا يشترط
كونه اى كون الميت فى جهة القبلة لما مر فى حديث النجاشى وصلاته صلى الله عليه وسلم عليه آه ولا بد من
ظن المصلى بغسله كما شمل اطلاقهم آه ويجب تقديم الصلاة على الدفن لانه المنقول
فان دفن قبلها اثم كل من علم به ولم يعذر وتسقط الفرض بالصلاة على القبر وتصح الصلاة
بعد الدفن للاتباع وقيل يشترط بقاء شئ فى اجزاء الميت وفيه نظر لان عجب الذنب
لا يفنى ولا يبلى كما هو المذكور فى محله والاظهر تخصيص الصحة بمن كان من اهل فرض الصلاة يوم
الموت بان يكون حينئذ مكلفا مسلما طاهرا آه وهرگاه او را دفن كردند ونماز برا او نخواندند
اهل آن محله يا آن شهر يا آن قريه آثم خواهند گرديد واداى آن واجب از گردن ايشان نمى افتد
بايد در وقت امكان بر سر قبر وى نماز بگذارند چه بصحت رسيده كه حضرت پيغمبر صلى الله عليه وسلم بر سر قبر زنى مرده كه
در شب او را دفن كرده بودند نماز ميت خواند زيرا كه نماز برا او نخوانده بودند وحيلولة خاك وسنگ
وخاشاك بر قبر وى مانع صحت نماز ونيت آن نخواهد بود چه آن خاك وخاشاك وغيره بمثابه
جامه ولباس است كه بوى پوشيده شده باشد **وسنت است** هرگاه مردمان
بسيار وازدحام وجمعيت باشند مردمان به سه صف ايستاده شوند واين همه احكام وشرائط
برای نماز جنازه است
واداب

واداب كه درين باب مذكور شد همگى با اسانيد واحاديث صحيحه از آنحضرت صلى الله عليه وسلم بثبوت رسيده است

كاتبه هشدار كه مرگ در كمين است انجام خلايق اين چنين است
تا زنده در هواى آنى تا مرده كار وبارت اين است

فصل فى بيان القبر وكيفيته وكميته والمقصود منه

اقل قبر حفره ايست كه ميت را در آن متوارى نمايند تا مردمان از رائحه نتن وكريهه وى
اذيت وزحمت نيابند ونيز از سباع ووحوش محفوظ باشد وسنت است توسيع آن وتعميق
آن بقدر قامت انسان معتدل القامة با درازى دست وى اگر فضا دست را بر بالاى سر
بلند نمايد وقد صرح فى التحفة بان الحكمة فى وجوب الدفن عدم انتهاك حرمة الميت
بانتشار رائحة الكريهة واستقذار جيفته وحفظا من اكل السباع وخرج بقوله
حفرة ما لو وضع الميت على وجه الارض وستره بكثرة نحو التراب عليه او الحجارة
فانه لا يجوز عند امكان الحفر وان منع من انتشار ريحه ومن اكل السبع لانه ليس بدفن
شرعا قوله توسيع اى بان يزاد فى طوله وعرضه قوله تعميق للخبر الصحيح فى قتلى احد
احفروا واوسعوا واعمقوا بقدر قامة رجل معتدل وبسطة فالمراد بالبسطة ثلاثة
اذرع ونصف اى بان تقف الحفار فى القبر ويبسط يده مرتفعة انتهى
ولحد از شق افضل ومستحسن تر است ووجه افضليت وى بنابر روايت ابن عباس است كه وى گفته
حضرت رسول صلى الله عليه وسلم فرموده است اللحد لنا والشق لغيرنا **ونيز وى**
روايت كرده است كه كان بالمدينة رجلان احدهما يحفر اللحد والآخر يحفر الشق فلما
توفى رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث الصحابة فى طلبهما وقالوا ايهما جاء اولا عمل الحفر لرسول الله
صلى الله عليه وسلم
فجاء الذى يحفر اللحد فحفر اللحد للنبى صلى الله عليه وسلم كذا قاله الغزنوى انتهى

فصل فى اداب الدفن وتعميم القبر ورش الماء على القبر وان لا يبنى عليه

وسنت است وقتى كه جنازه را بمقبرستان رسانيدند ميت را در نزديكى قبر بر زمين نهند
بنحوى كه سر وى محاذى طرف سفلى قبر باشد چنانكه در تحفه ومحرر وانوار كيفيت انرا بيان نموده اند
ويوضع الميت على شفير القبر بحيث يكون رأسه عند اسفل القبر اى مؤخره ويسل سلا رفيقا
لما صح عن الصحابة ان ذلك من السنة ولا يدخله فى القبر الا الرجال واولاهم
بالدفن الزوج ثم الاب وان علا ثم الابن ثم ابن الابن وان سفل ثم الاخ ثم ابنه
ثم العم ثم ذوى الارحام ان كان الميت انثى ثم عبيدها ثم العصبات على ترتيبهم فى
الميراث ثم اهل الصلاح والتقوى من الاجانب ويجب تقديم الزوج والمحارم على
غيرهم كما فى الغسل ويستحب ان يكون عدد الدافنين وترا مثل ان يكون ثلاثة او خمسة
لما روى انه صلى الله عليه وسلم دفنه على والعباس واسامة ويستحب ان يستر القبر وقت
الدفن بنحو ثوب والمرأة آكد وان يقول الدافن بسم الله وعلى ملة رسول الله
صلى الله عليه وسلم واذا وضع فى القبر يضجع على جنبه الايمن مستقبل القبلة بحيث لا ينكب
ولا يستلقى ووضعه متوجها الى القبلة واجب حتى لو ترك وجب النبش ما لم يتغير
والاضجاع الى اليمين ليس بواجب فان ترك كره ولم ينبش قوله ولا يستلقى
اى بل يسند وجهه الى جدار القبر وظهره الى لبنة ونحوها ويجعل اللبن على فتح اللحد
ويحثو عليه من دنى به ثلاث حثيات من التراب ويستحب ان يقال مع الاولى
منها خلقناكم ومع الثانية وفيها نعيدكم ومع الثالثة ومنها نخرجكم
تارة اخرى ثم يجعل تحت رأسه لبنة او حجر او قليل من تراب ولا يوضع
تحت رأسه مخدة ولا يفرش تحته فراش لما فيه من تضييع المال ولو اوصى به
لم ينفذ لانه مكروه ويكره جعله فى التابوت بدل القبر ولا ينفذ الوصية به الا اذا
كانت الارض

فائدة وجد بخط شيخنا الامام تقى الدين العلوى
من خط والده ما يسئل عنه وجدت هنا ما ذكره الفقيه
ابو عبيد قال الحافظ ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اخذ
من تراب القبر حال الدفن بيده وقرأ انا انزلناه
سبع مرات وجعله مع الميت فى كفنه
وقيل القبر لم يعذب ذلك الميت فى القبر اذا كانت
او قبر لم يعذب ... كون التراب فى الكفن لنجاسة
وينبغى ... المقبرة منبوشة
قاله الشيرواني رحمه الله تعالى

بشرط بكشند ابتدا دبكنا

كانت الارض رخوة او ندية فلا يكره وينفذ الوصية به ثم ينصب اللبن او الحجر على فتح اللحد
ويسد ثقب اللحد بقطع لبنة او حجارة صغيرة او الطين ثم يهال بالمساح ونحوه التراب عليه
حتى يرفع نعش قبره شبرا ليعرف فيزار لما صح ان قبره صلى الله عليه وسلم رفع نحو شبر فان احتيج فى رفعه
زيادة على الشبر زيد عليه الصحيح ان التسطيح من شكله افضل من التسنيم وقول بعض
بان التسطيح صار شعار الروافض لا يؤثر لان السنة لا تترك لفعل اهل البدع والضلالة
ويستحب ان يرش الماء على القبر بعد تمام الدفن ويوضع عليه الحصى وان يوضع عند رأسه
صخرة او خشبة ويكره تجصيصه وتطيينه والكتابة والمظلة والبناء عليه والغراس
وفى عبارة التقليوبى وسائر المدونات انه لو نبت على القبر حشيش او شجرة او بقول
او امثال ذلك كالاوراق فيكره قطعها ما دام رطبا لانها تسبح لله تعالى فيستأنس الميت به
لكن يجوز قطعها بعد يبسها القول بتسبيحها وذكرها قوله والبناء والغراس عليه آه
رأيت فى بعض الحواشى انه يستثنى قبور المشايخ والعلماء والصلحاء فانه يجوز البناء عليهم والبنى على
القبر فى مسبلة اى ارض الموقوفة للموتى عصى ووجب هدمه لانه يحرم على الناس وان كان
ذلك فى ملكه فلا يهدم لكنه مكروه انتهى **فصل** سئل عن اخذ حجارة
القبور لسد فتح اللحد والبناء قبر آخر فاجاب بانه لا يجوز اخذها ان علم مالكها الا
برضاه ان كان رشيدا فان جهل فان رجى ظهوره لم يجز اخذها قاله فى الفتاوى فى باب
الجنائز

عنه

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده ان الميت اذا وضع في قبره انه ليسمع خفق نعالهم حين يولون

فاذا كان مؤمنا كانت الصلاة عند رأسه والزكوة عن يمينه والصوم عن شماله وفعل الخيرات

والمعروف والحسنات الى الناس من قبل رجليه فيؤتى من قبل رأسه فتقول الصلاة ليس قبلي

مدخل فيؤتى من يمينه فتقول الزكاة ليس قبلي مدخل فيؤتى من قبل شماله فيقول الصوم ليس

قبلي مدخل ثم يؤتى من قبل رجليه فيقول فعل الخيرات والمعروف والاحسان الى الناس ليس

قبلي مدخل فيقال له اجلس فيجلس الحديث ع وقال الشيخ في التحفة ويسن وضع

جريدة خضراء على القبر للاتباع وسنده صحيح ولانه يخفف عنه ببركة تسبيحها اذ هو اكمل من

تسبيح اليابسة لما في تلك من نوع حياة وقيس بها ما اعتيد من طرح الريحان ونحوه ويحرم

اخذ ذلك كما بحثه اخيرا من تغويت حق الميت وظاهره انه لا حرمة في اخذ يابس اعرض عنه

لفوات حق الميت بيبسه ولذا قيد واندب الوضع بالخضرة واعرضوا عن اليابسة بالكلية

نظرا للقيد صلى الله عليه وسلم التخفيف بالاخضر انتهى ط قوله ويستحب ان يرش الماء على

قبره الا قال في التحفة ويندب ان يرش القبر بماء ما لم ينزل مطر يكفي للاتباع وللامر به

وحفظا للتراب وتفاؤلا بتبريدها المضجع ومن ثم كره الماء بارد او طهورا ويكره بالنجس

او بحرام قاله الاذرعي ويكره طليه بخلوف ومن شربه وبرده الا واختار السبكي

انه اذا قصد به حضور الملائكة لكونهم يحبون الريح الطيبة لم يكره انتهى

ومن فوائدها انه قال النبي صلى الله عليه وسلم هبوب الرياح وقطرات الامطار على قبر المؤمن

كفارة لذنوبه انتهى

تفريعات

تفسير نعم / بيان / وضع جريدة خضراء على القبر

ط / بيان رش الماء على القبر

فصل في بكاء الملائكة ومقامات اهل القبور والموعظة في ذلك الباب

تفريعات و في الخبر ان الملائكة يبكون في سبعة مواضع

عند دعوة المظلوم وبكائه وعند موت الشاب في شبابه وعند

موت الغريب في غربته وعند حلقة الذكر اذا بكى العاصون وعند

دفن المؤمن ورجوع اهله عنه وقلة حيلته وعند عبرة التائب وندامته

وعند بكاء اليتيم خلف جنازة ابيه وامه الحديث وفي شرح الصدور

انه حكى اليافعي في روض الرياحين عن بعض الاولياء انه قال سألت الله ان يريني في

المنام مقامات اهل المقابر فرأيت ليلة من الليالي كأن القبور قد انشقت فاذا منهم

النائم على السندس والاستبرق ومنهم النائم على الحرير والديباج ومنهم النائم على

الريحان ومنهم النائم على السرر ومنهم الباكي ومنهم الضاحك فقلت يا رب

لو شئت ساويت بينهم في الكرامة فنادى مناد من اهل القبور يا فلان هذه منازل

الاعمال اما اصحاب السندس فهم اصحاب الخلق الحسن واما اصحاب الحرير فهم الشهداء

واما اصحاب الريحان فهم الصائمون واما اصحاب الاتكاء على السرر فهم المتحابون

في الله واما اصحاب البكاء فهم المذنبون واما اصحاب الضحك فهم اهل

التوبة انتهى وروى ايضا في هذا الكتاب عن شقيق البلخي انه قال طلبنا

خمسا فوجدناها خمسا طلبنا ترك الذنوب فوجدناها في صلاة الضحى وطلبنا ضياء القبور

فوجدناها في صلاة الليل وطلبنا جواب المنكر والنكير فوجدناه في قراءة القرآن

وطلبنا عبور الصراط فوجدناه في الصوم والصدقة وطلبنا ظل العرش فوجدناه

في الخلوة انتهى وعن يونس بن ميسرة قال قال الله تعالى عجبت من ثلثة

من عبادي من امن النار وقد علم انه واردها ومن اطمأن الى الدنيا وقد علم

انه مفارقها ومن غافل ليس بمغفول انتهى

فصل ٧

في تلقين الميت بعد الدفن

بدانكه سنت است بعد از دفن ميت هرگاه بالغ باشد او را تلقين بخوانند كما هو المقرر الآن

قال الشيخ في التحفة ويستحب تلقين بالغ عاقل او مجنون سبق له تكليف ولو شهيدا

كما اقتضى اطلاقهم بعد تمام الدفن لخبر فيه الا ودر الفاظ تلقين وعبارت وى

اختلاف است لكن تلقيني كه الآن در بلاد اسلام و قرا ماى آن مشهور و متداول است

همين تلقيني است كه بالفعل ميخوانند غايه ما في الباب علماى هر شهرى و هر قريه بحسب اقتصار

مشرب و وضع و اجتهاد علمى خود شان اگر چند كلمه را آن زياد كرده باشند ضرر و نقصى بحال تلقين

متحمه ندارد والبته بهر حال از اصل تلقيني كه از آنحضرت و خلفاء راشدين رضي الله عنهم وارد شده

خارج نبوده و نخواهد بود پس على اى تقدير بهر روايتى بخوانند استحباب تلقين

ميت بآن حاصل خواهد شد وطفل ابدا محتاج به تلقين نيست اگر چه مميز هم باشد انتهى

وسنت است بعد از فراغ از دفن و تلقين يعني در وقتى كه مردمان

بخانه خود شان مراجعت ميكنند كسى از اقربا و محارم آن ميت بقدر ربع ساعتى تخمينا

بر سر مقبره آن ميت توقف نمايد و بدعاى مغفرت و رحمت و آمرزش بجهت وى

مشغول گردد اما شيخ ابن حجر مى فرمايد سنت است كه جماعتى بر آن مقبره توقف نمايند

چنانكه در تحفه آورده است وان يقف جماعة بعد دفنه عند قبره ساعة يسئلون له

التثبيت والمغفرة اي يستغفرون له للاتباع وصح بذلك وامر به عمرو بن العاص قدر ما

ينحر جزور ويفرق لحمها وقال حتى استأنس بكم انتهى

ترجمه

في للعبد من عند الله تعالى

از ابن عباس رضي الله عنهما مرويست كه حضرت رسول صلى الله عليه وسلم فرموده است المؤمن كريم

على ربه تعالى مرض كفارة له والموت كفارة له وادحم ما يكون الرب بعبده حين

يوضع في قبره ويتفرق الناس عنه ونيز از انس ابن مالك رضي الله عنه مرويست كه

گفت شنيدم از پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم كه ميفرمود امتي امتي امة مرحومة تاب عليها

تدخل قبورها بذنوبها وتخرج من قبورها لا ذنوب عليها يمحص عنها ذنوبها باستغفار

المؤمنين لها انتهى ط وشيخ حسن بصري رحمه الله فرموده است هرگاه بنده كه گار

بميرد و از عملهاى معاصى و گناه گذشته خويش توبه كند وقتيكه او را در قبر دفن ميكنند

و مردمان برميخيزند و بخانه خود باز ميگردند و او را تنها در قبر بجا ميگذارند ندائى از جانب

حق تعالى بسمع آن ميت ميرسد كه اى بنده من ترا تنها و بى مونس بجا گذاشتند و ترا تسليم

ط / بيان رحمت حق تعالى بر گنه كاران

کورکرونه وترا مخذول و غریب کنند بموده قسم بعزت و جلال اهدیت خود اکنون
بر تو رحمت و بخشایشی بکنم که جمیع مخلوقات از آن تعجب کنند **و نیز** ابن عمر رض
فرموده است که لیس علی اهل لا اله الا الله وحشة فی قبورهم ولا فی نشورهم
الی اخر الحدیث **و نیز** ابوهریره رض از حضرت رسول صلعم روایت کرده که
المؤمن فی قبره فی روضة خضراء و یرحب له قبره سبعون ذراعا و ینور له کالقمر لیلة البدر
و حکی انه توفی رجل فنزل علیه ملک الرحمة و ملک العذاب فشموه
فلم یشموا منه رحمة ولا عذاب فقال الله تعالی یا جبرئیل ادرک عبدی فنزل فرای لسانه
ملصقا بسقف حلقه فقال انه اراد عند السکرات ان یقول لا اله الا الله
وقال هذه الکلمات فلم یتمها و قبضت روحه فامر الله تعالی ان یدخل الجنة لشرف
ذلک الکلمة انتهی

تنبیه

بدانکه سنت است بجهت هر میتی قبری مخصوص حفر نمایند چه دفن کردن دو میت یا زیاده از دو میت
در یک قبر واحده روا نباشد مگر آنکه ضرورت داعی باشد مثل آنکه بسبب ناخوشی عموم و معارک
بسیار و مخلوق بی شمار بمیرند و مجال تعدد قبر نباشد که برای هر نفری قبری مخصوص حفر کرده شود
در آن وقت اگر دو میت یا زیاده از دو میت در یک قبر واحده دفن کرده شود جایز است
چنانکه شیخ ابن حجر رحمه الله در تحفه تصریح بآن کرده است و در تعلیل آن فرموده

لانه صلی الله علیه وسلم کان یدفن الرجلین من قتلی احد فی ثوب واحد و یقدم اقربهما للقبلة و یجعل
بینهما حاجزا من تراب وهذا الحجز مندوب وان اختلف الجنس علی الاوجه کتقدیم الافضل المذکور
فی قوله فیقدم فی دفنهما افضلهما بما یقدم به فی الامامة عند اتحاد النوع والا فیقدم الرجل
ثم الصبیان ثم الخناثی ثم الامرأة نعم یقدم اصل علی فرع من جنسه وان افضل الفرع
لحرمة الابوة او الامومة اه والحاصل انه یقدم الافضل بالعلم والعمل والابوة والامومة
فیقدم الاب علی الابن والام علی البنت انتهی و یقدم الابن علی الام لشرافة الذکورة
علی الانوثة ولا یجوز الجمع بین الرجال والنساء الا لضرورة شدیدة ثم یجعل بینهما حاجزا
من تراب انتهی ولو استوی اثنان فی الاوصاف المذکورة اقرع بینهما کما علم مما

فصل

بدانکه باجماع ائمه شرع رضی الله عنهم نیاحت بجهت میت مطلقا
حرام است و در حرمت آن احادیث صحیحه وارد شده در اداب الاصحاب آورده که نیاحت
رفع صوت است در گریه باندبه که عبارت از تعداد محاسن میت است و بعضی گفته اند که
نیاحت مجرد گریه است باندبه بی رفع صوت و امام نوادی و بعضی اصحاب وی برآنند که رفع صوت
در گریه حرام است با آنکه بندبه آمیخته نباشد **اما** گریه بر میت بی رفع صوت و بی ندبه و جزع
حرام نباشد چه در احادیث آمده که حضرت رسول صلعم با وجود آنکه راضی ترین خلق بقضای الهی

و صابرترین و شاکرترین از همه مخلوقات بود در وفات حضرت ابراهیم که فرزند دو ساله آنحضرت بود
گریه فرمود و در صحیح بخاری از انس مرویست که آنحضرت در حال گریه می فرمود العین تدمع والقلب
یحزن ولا نقول الا ما یرضی ربنا وانا بفراقک یا ابراهیم لمحزونون و آن احادیث
صحیحه که در منع بکا بر میت وارد شده اند مثل ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه
مأول است بآنکه آن گریه را سببی باشد که وی وصیت کرده باشد که بر من بگریید و امام نوادی
فرموده که گریه کردن پیش از مردن میت و بعد از مردن جایز است اما گریه پیش از مردن وی
اولی است چنانچه از بعضی احادیث معلوم میشود انتهی قال فی التحفة و یحرم الندب
بتعدید شمائل المیت نحو واکهفاه وافارساه واجبلاه لما فی خبر الحسن ان من یقال فیه
ذلک یوکل به ملکان یلهزانه و یقولان له اهکذا کنت والنهی الدفع بالصدر بالید
مقبوضة اه و یحرم النوح ولو من غیر بکاء وهو رفع الصوت بالندب لما صح فی التغلیظ
من التغلیظات الشدیدة ومن ثمه کان کبیرة اه و یحرم الجزع بضرب صدر و نحوه
کشق ثوب ونشر او قطع شعر و تغییر لباس او زی او ترک لبس معتاد اه ولا یعذب
بجملة المتقدمة الذین یفعلونه قال الامام و یحرم الافراط فی رفع الصوت بالبکاء و نقله
فی الاذکار عن الاصحاب **فرع** لا یعذب میت بشیء من ذلک وما ورد
من تعذیبه به محمول عند الجمهور علی من اوصی اه کما ذکرنا انتهی
وفی شرح الصدور اخرج الدیلمی عن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلعم قال ان المیت

یؤذیه فی قبره ما یؤذیه فی بیته وقال علیه السلام اذکروا محاسن موتاکم وکفوا
عن مساویهم وقال ادفنوا موتاکم وسط قوم الصالحین فان المیت یتاذی بجار السوء
کما یتاذی الحی بجار السوء وفی الازهار عن ابی هریرة رض قال کان لی جار فکان یؤذینی
قال فخرجت ذات یوم فاذا بجنازة فقلت جنازة من هذا قال لی جنازة فلان قال فلقیت
جنازة بعید رحمه الله قال رایته فی المنام کانه ذهب بی الی النار ثم ذهب بی الی الجنة
فلما دخلت من باب الجنة اذا الرجل قاعد علی سریر و علیه من الکرامة ما لا اقدر علی وصفه
فقلت فلان قال نعم قلت ما ادخلک هنا قال بکلمتک یا ابا هریرة انتهی
وفی المصابیح قال عمر رض قال النبی صلعم من شهد له اربع بخیر ادخله الله تعالی الجنة
فقلنا وثلاثة قال وثلاثة قلنا واثنان قال واثنان ثم لم نسئله عن واحد انتهی
وعن انس رض عن النبی صلعم انه قال ما من انسان الا وله بابان فی السماء باب یصعد
عمله فیه و باب ینزل منه رزقه فاذا مات العبد بکیا علیه انتهی
وعن ابن مسعود رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان خلق احدکم یجمع فی بطن امه
اربعین یوما نطفة ثم یکون علقة مثل ذلک ثم یکون مضغة مثل ذلک ثم یبعث الله الیه
ملکا باربع کلمات فیکتب عمله واجله و رزقه وشقی او سعید ثم ینفخ فیه الروح وان الرجل
لیعمل بعمل اهل النار حتی یکون بینه وبینها الا ذراع فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل اهل الجنة

فيدخل الجنة وان الرجل ليعمل بعمل اهل الجنة حتى ما يكون بينه وبينها الا ذراع فيسبق عليه الكتاب فيدخل النار انتهى وقال كعب ما من مؤمن الا وله تمثال عند العرش فاذا اشتغل العبد المؤمن بالركوع والسجود في الارض اشتغل تمثاله بالركوع والسجود تحت العرش فعند ذلك يعرض الله صورته ذلك على الملائكة فيصلون عليه ويستغفرون له واذا اشتغل العبد بمعصية من معاصي الله ستره بستره لئلا يطلع الملائكة على معصيته انتهى وفقنا الله تعالى على ما يحب ويرضى

سئل رجل من النبي صلى الله عليه وسلم لاي شيء خلق الله تعالى الخلق ويرزقهم ولاي شيء يميتهم ولاي شيء يحييهم ولاي شيء يحاسبهم ويغفر لهم فقال صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى خلق الخلق ليظهر قدرته ويرزقهم ليظهر جوده وانعامه ويحييهم ليظهر امره ويميتهم ليظهر حكمته ويحاسبهم ليظهر عدله ويغفر لهم ليظهر رحمته ولطفه تعالى سبحانه انتهى والله تعالى اعلم بحقايق الامور

باب فصل در بيان موت اطفال وفضايل صبر بر موت ايشان وبيان مقام ارواح ايشان احوال ايشان

بدانكه در خصوص موت اطفال وصغار در كتب احاديث واخبار فضايل واجرهاى بسيار وبشارات متوفر ومتوالى اولاد ورود فرموده لهذا تفصيل آن را در اين رساله كنجايش نيست لاجرم تبركا للمتبركين وتذكرا للمتذكرين شمه از آن كوش زد ارباب طريق وفرع مسمع اصحاب تحقيق نموده تا از آن مجمل تفصيل را دريافته چه بنص احاديث صحاح ثابت شده كه هركسى بر موت اطفال وصبيان صبر وشكر وشكيبايى شعار خود سازد حق سبحانه وتعالى در دار عقبى در مقابل آن صبر وشكر وشكيبايى او را اجرهاى لا تعد ولا تحصى با حور وثواب خواهد فرمود چنانكه انس ابن مالك رضى الله عنه روايت كرده كه حضرت رسول صلى الله عليه وسلم فرموده است سبع يجرى للعبد بنيا او غرس نخلا او بنى مسجدا او ورث مصحفا او ترك ولدا يستغفر له بعد موته واخرج الطبرانى في الاوسط والبيهقى في سننه عن ابى هريرة رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله ليرفع الدرجة للعبد الصالح في الجنة فيقول يا رب انى لى هذه فيقول باستغفار ولدك لك وفي فتاوى الصبر على موت الاولاد فيه فضائل كثيرة بل اكثر من ان تحصى قال صلى الله عليه وسلم اذا مات ولد العبد قال الله تعالى للملائكة قبضتم روح ولد عبدى فيقولون نعم فيقول قبضتم ثمرة فؤاده فيقولون نعم فيقول ماذا قال فيقولون حمدك واسترجع فيقول الله عز وجل ابنوا لعبدى بيتا وسموه بيت الحمد وفي شرح الصدور اخرج ابن ابى الدنيا عن سعيد ابن جبير قال اذا مات الميت استقبله ولده كما يستقبل الغايب وفي اللمعة عن ابى هريرة رضى الله عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

اولاد المؤمنين في جبل الجنة يكفلهم ابراهيم وسارة حتى يردهم الى آبائهم يوم القيمة وعن ابى هريرة رضى الله عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ارواح المؤمنين في السماء السابعة ينظرون منازلهم في الجنة انتهى منازل الارواح في كل مساء وصباح والله اعلم

فصل در بيان منازل ارواح موتى وبيان كيفيت انتهاى مراتب اطفال كافران وقبض ارواح صبيان وما يتعلق بذلك

وحكايت مرد خراسانى ... كه در زمزم ... بر هوت

الباب

فرع در حديث از كبار با سانيد صحيحه آورده كه حضرت رسول صلى الله عليه وسلم فرموده است تعسير نزع الصبى تمحيص للوالدين يعنى شدت جان كندن كودكان كفارت كناهان پدر ومادر ايشان خواهد بود قال ابو المعين النسفى في كتاب بحر الكلام اعتقاد اهل السنة والجماعة بان اطفال المشركين خدام اهل الجنة وقالت المعتزلة حكمهم حكم آبائهم يخلدون في النار واختلف علماء اهل السنة والجماعة في هذه المسئلة قال ابو حنيفة رضى الله عنه لا ادرى انهم في الجنة ام في النار وقال محمد بن الحسن رحمه الله

الله اعلم

انى اعلم ان الله تعالى لا يعذب احدا من غير ذنب وجريمة وانما قال ابا حنيفة لا ادرى احتياطا او لغاية ورعه لتعارض الادلة انتهى وعن على رضى الله عنه قال ابغض بقعة في الارض الى الله واد يقال له برهوت فيه ارواح الكفار ... آورده اند كه مردى از خراسان بمكه رفت ... خواست كه از مكه زيارت بقعهاى ديگر رود ودر مكه نيز شخصى بود خراسانى الاصل مجاور در مكه متوقف گشته بديانت وزهد وصلاحت مشهور بود چنانكه بسبب صلاحت وتقوى وى مردمان امانتها بوى سپردندى تا روزى آن مرد حاجى بنابر ملاحظه ديانت وصلاحت وى باعتبار هم شهرى ... وديعه بوى سپرد وبعد از سپردن وديعه خود رفت پس از چندى بازآمد از قضا آن شخص كه مال با وى سپرده بود وفات كرده بود پيش فرزندان وى رفت وامانت را خواست فرزندان وى ابا كردند وگفتند ما خبر نداريم ونمى دانيم كه در چه محل آن وديعه را دفن كرده ويدر ما نيز وصيتى با ما بآن نكرده است آن مرد با هراران عجز واضطراب پيش يكى از مشايخ حرم كه صاحب كرامات وخوارق مشهور بود رفت وتفصيل آن وديعه بوى گفت شيخ فرمود همانا آن شخص در حال حيات مردى صالح ومتقى وپارسا وپارسا وورع بود كه از سعداء ... بر چاه زمزم رو وبآواز بلند بگو اى فلان بن فلان من آن مرد خراسانيم وصاحب امانتم پس اگر در آنجا باشد ترا خبر خواهد داد از آن وديعه

زیرا که در احادیث صحیحه وارد است که مقام ارواح سعداء در چاه زمزم می باشند پس [illegible] آنمرد [illegible]

تا آنکه شب بر چاه زمزم رفت و اورا ندا کرد اصلا جوابی نشنید فردا از آن [illegible] بخدمت شیخ حرم

آمد و ماجرا را بوی گفت شیخ لحظه سر فرو برد بعد سر برآورد و آهی برکشید و بسیار متحیر شد و در بیابان

و تنگدل گشته پس روی بخراسانی کرد و گفت میترسم که آن شخص از [illegible] باشد پس برخیز و بیمن رو

[illegible] که آنرا برهوت گویند که مقر ارواح دوزخیان است چون بآنجا رسیدی

شب بر چاه رو و بصدای بلند آن شخص را بخوان [illegible] اگر در آنجا باشد ترا جواب خواهد داد

پس آنمرد [illegible] بر چاه آمده و آن شخص را [illegible] ندا کرد که ناگاه باواز حزین و ضعیف

جواب داد که کیستی و چه میخواهی مرد خراسانی نشان و نام خود را بوی گفت و [illegible] ازوی امانت را

درخواست کرد گفت امانت تو در فلان جا در گوشه خانه [illegible] دفن کرده ام [illegible] ایچ شیخ نگفته ام

که [illegible] باین سبب نداشته ام پس خود برو بخانه ما برو و در فلان گوشه امانت را بیرون آر

اما تو هم در جزای این عمل حسنه که من با تو کردم برای رضای خدا [illegible] بخراسان [illegible]

بفرست تا از [illegible] ازادی و صلاح مرا در خواهد

چه من مدت مدیدی است از خراسان بمکه آمده ام [illegible]

[illegible] زن و فرزند و علاقی [illegible]

[illegible] کار بمقام ارحام در شهر و دو زخیان که این چاه باشد بعذاب سخت گرفتارم استدعا دارم

این دقیقه را فراموش نکنی شاید [illegible] نجات یافته شوم ع تو خوش بود باشی و من رستگار

پس آنمرد بمکه باز آمد و بنشان ها امانت را پس برد بعد از آن بخدمت شیخ حرم رفت و ماجرا [illegible]

از سؤال و جواب وی با آن شخص و توهم او بتمام باز گفت بعد شیخ وی را بدعای مغفرت و آمرزش یاد کرد

[illegible] و از فرط ترحم و شفقتی که باید کسان خدا داشت کسی را بخراسان و ستیاید پس

[illegible]

اورا باکلیه آزاد نموده [illegible]

پس چون [illegible]

شیخ مرد صاحب ودیعه را طلبید و بدو گفت اکنون بر چاه زمزم رو و همان شخص را آواز کن

و وی را از [illegible] خبرده پس مرد خراسانی بر چاه زمزم رفته و [illegible] اورا

آواز کرد ناگاه همان شخص بصدای فرح آمیز جواب داد پس آنمرد وی را از [illegible]

[illegible] و [illegible] گفت را حتم مدهم بکعبه و زمزم و مقام بچه وجه از آنمقام تا همواره

باین مقام متبرک و شریف رسیدی گفت بواسطه آزادی اوتاد و خویشان خود در خراسان

که نمود آزادی ایشان حتی تا اینزمان خط آزادی نوشته و مرا از آنمقام اشقیاء باین مقام سعداء

[illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده شده کرده و در سایه عرش می باشند

اول کسانی که با خویشان خود صله رحم بجای آرند دوم زنانی که شوهران شان وفات کنند

دیگر شوهر نکنند سیوم کسانی که درویشان و بیوه زنان و یتیمان را رعایت کنند

و مهمان را نیز دوست دارند انتهی و چون در اینجا فضایل صله رحم مطلب نبود اگر

[illegible] لهذا اکتفا بر ذکر وی پرداخته ان شاء الله در تتمه خود اگر خواهد شد

بر سر مطلب سخن آئیم بدانکه صاحب ازهار از ابن عمر رضی الله عنه چنین احادیث صحیحه روایت کرده

که ارواح مؤمنان شبهای جمعه همگی باسمان دنیا نزول مینمایند و هر یک در محاذی خانه و منزل خود

توقف میکنند و بالای منزل و خانه دنیائی خود شان می نگرند و بصدای حزین و حزین اهل و عیال

و اولاد و احباب و اقارب خود را آواز می کنند و طلب صدقه و خیرات و استدعای دعای مغفرت

و آمرزش از ایشان مینمایند و بزبان حال در غایت فصاحت و حسرت از ایشان این

مسئولات را باین عبارت و نهج در خواهند که یا اهل بیتنا ارحموا رحمکم الله

واذکرونا ولا تنسونا وارحموا غربتنا وقلة حیلتنا ولا تبخلوا بدعاء او صدقة

لعل الرحمن یرحمنا قبل ان تکونوا کامثالنا فیا عباد الله استمعوا کلامنا فتعلمو

غداً وقد کان هذا الذی فی ایدیکم کان فی ایدینا فلم ننفقه فی طاعة الله ومنعناه عن الحق

فصار وبالا علینا ومنفعة لغیرنا والحساب والعقاب علینا الی آخر الحدیث

و بعضی از علمی

و بعضی از علمای دین و ائمه شرع و متمه شان رحمهم الله روایت کرده اند که ارواح موتی در ازمنه و اوقات

مخصوصه بیام خانهها و منزلهای خود شان می آیند و با اهل خانه و زن و فرزند و اقارب خود میکنند

و از ایشان التماس صدقه و دعای خیر مینمایند پس هر روحی در هر خانه و منزلی را که صدقه و دعا

و ذکر خیر استشمام نمود آن روح در غایت شادمانی و سرور بمقام و ماوای خود رجعت میکند و مجموع

اهل آنخانه را بدعای خیر یاد مینماید و اگر اصلا در هیچ جا بوی از صدقه و دعا بمشام وی نرسید

آن روح در نهایت عجز و ملول بجای خود باز میگردد و اهل آنخانه و منزل را بدعای بد یاد کند

که وی را از متمنیات وی مایوس کرده اند و نیز در همین کتاب [illegible] در بیان منازل و مقام ارواح [illegible]

که از بعضی علماء سؤال کردند که منازل و مقام ارواح بعد از آنکه از اجساد جدا شدند کدام است

ایشان در جواب فرمودند ارواح انبیاء در جنت عدن میباشند و ارواح

سعداء در فردوس در وسط جنت میباشند و ارواح شهداء در حواصل طیور

سبز رنگند در بهشت تفرج و سیران می نمایند و بروایتی در میان قنادیل معلقه اند در زیر

عرش مجید و ارواح طفلان مسلمانان در حواصل گنجشکهای بهشت

و ارواح کودکان کافر گویا ماوای معلومی نداشته باشند بلکه با آرزوی دل

خود شان در صحرای بهشت سیر می کنند تا روز قیامت پس در آن روز ایشان را مامور نمایند

بکنه بسکاری ابن ثبت وارواح مؤمنانی که در دنیا تیره وفی تبه مصاحبت ومحبت با یکدیگر

داشته لیز وحقوق اموال واملاک واسباب دنیائی بر یکدیگر داشته لیز ایشانی نیز گویا مقام

معلومی ندیشته چنانکه نه در بهشت شده ونه در آسمان بلکه در وسط هوا معلقند تا وقتیکه حقوق

ایشانی ادا گیره شود ومظلمه از ذمه ایشانی ساقط گردد وارواح اهل معاصی وفسق

وکسانیکه مصر بوده لیز بر گناه وبی توبه مرده باشند حجاب ایشانی در قبر معذب باشند

وارواح کفار در سجین باشند که طبقه زیرین جهنم بود انتهی

وفی جامع الفوائد ان ارواح الکفار فی اجواف طیور سود فی سجین وسجین تحت

الارض السابعة وهی متصلة باجسادها فتعذب ارواحها فیتألم بذلک الجسد

کالشمس فی السماء ونورها فی الارض کما ان ارواح المؤمنین فی علیین متنعمة ونورها

متصل بالجسد انتهی مقامات الارواح والله اعلم بحقایق الاشیاء والاشباح

فصل در بیان علامت سعادت آدمی

وشقاوت وی وما

یناسب ذلک

در مواهب

در مواهب در حقایق سلمی از شقیق بلخی قدس سره نقل میکند که علامت سعادت پنج چیز است

نرمی دل وبسیاری گریه ونفرت از دنیا وکوتاهی امل وشرمندگی از قصور عمل

ونشانه شقاوت هم پنج چیز است سختی دل وخشکی دیده ورغبت دنیا وطول امل

ودر حیائی شیخ ابوسعید خراز قدس سره فرمود که حق سبحانه وتعالی در آیه یوم یأت لا تکلم

الا باذنه فمنهم شقی وسعید دو کار عظیم بیان فرموده است یکی سیاست جباری وسطوت

قهاری که دمار از روزگار کفار نگونسار بر آورد ودیگر حکم ازلی که به سعادت وشقاوت

شرف نفاذ یافته حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم از هیبت آن خبر وسطوت آنحکم فرمود

شیبتنی سورة هود انتهی سئل عن المراد باخوات هود فی حدیث شیبتنی هود

واخواتها اجاب المراد بهن الواقعة والمرسلات وعم والتکویر آه زاد الطبرانی

الحاقة وابن مردویه هل اتیک وابن سعد القارعة وسئل سائل واقتربت

الساعة آه وعن عبدالله بن الحسن عن ابیه عن جده انه قال اربع من سعادة

المرء ان یکون زوجته موافقة له واولاده ابرارا واخوانه صالحین ویکون رزقه

فی بلده انتهی **تنبیه** حق سبحانه وتعالی در کلام مجید خود در ترک خودبینی ومغروری

میفرماید فلا تزکوا انفسکم یعنی ستایش مکنید نفسهای خود را به بی گناهی وبسیاری

خیر وخوبی در لباب آورده که هرگاه کودکی از یهود بمردی گفتندی که او صدیق است حضرت رسول صلی الله علیه وسلم

فرمودی که یهود دروغ میگویند هیچ مولودی نیست که در شکم مادر که او یا شقی است یا سعید وآن آیه

نازل شد که او داناتر است باحوال شما در بدو خلقت ووقتی که کودک خورد بید در شکم مادر

پس خود را مستائید وقولی آنست که بعضی مردم گفتند نماز وروزه وحج ما بهتر است آیه آمد که ستایش

مکنید خود را وهو اعلم بمن اتقی او داناتر است بکسیکه تقوی ورزد ودر عمل خود خلص باشد انتهی

مقصود این است که چون عمر آدمی وفا بعضی کارها وآرزوها نمیکند ومظنه بقا در آن نباشد ونفر درست ویرا

بمزرعه دنیا در آورده لیز پس شخص باید پیوسته بکار خود باخبر باشد که بیخبر نرود وبهوای نفس وشیطان

واغوای ایشان فریفته نشود وبمغروری خویش وکثرت اولاد واقربا وجیفه دنیا نفاخر ننماید ومغرور نشود

قال تعالی الهکم التکاثر حتی زرتم المقابر امروز تکبر ونخوت را ام المعاصی ورأس رئیس گناهان دانند

ابلیس لعین بسبب کبر ونخوت گرفتار بلای لعن ابدی وطعن وقباحت سرمدی گردید پس حکم ازلی به سعادت

وشقاوت مردمان صادر گردیده وبرای محک این نقد پر عیار شریعت را نهاده لیز هر کسی اتباع آن را کما ینبغی

بجا آورد زهی سعادت وزهی کرامت وهر کسی مخالفت آن نمود خجلت شقاوت ودوا اسفا از

شرمندگی گرفتاری وندامت وموت آخر همه کار وبار است اگر چنانچه وقت سکرات موت قبض روح وی بهتر وآسان بود

یقین بدار از آن هر چه پیش آید از عالم قبر وسؤال ملکین وضغطه وسایر ماجرای قبر بروی آسان گذرد

واگر خدا ناخواسته حالت قبض روح وی سخت ودشوار بود البته بدار از آن سخت تر از آن گذرد

تا بقیامت چه رسد اینست سخن سعادت وشقاوت آدمی بحسب قرآن وشریعت پس آدمی را از آمدن بدنیا

وچشانیدن شربت مرگ چاره نباشد فقط چون او را بمزرعه دنیا فرستادند لاجرم اسباب

زراعت کاری را نیکوی دادند که فلان تخم که باعث آسوده گی ونجات تست آن را کاشته کن که خوب است وآن انفع است

وفلان تخم که بسبب عدم آسایش وگرفتاری بلاهای تست کاشته مکن که ترا رنج وصدمه بد رساند وبرای تو ضرر وخسارت

فصول فی المسائل المتعلقة بذلک

الباب من کیفیات الموت

وامواته

بدانکه آدمی را یک آمدنست وهزار شدن آمدن همانست که از تنگنای جسم مادر بفضای

عرصه دنیا آید گویند فرزندی آمد بعد از آن او را آمد دیگر نیست اما دیگر باتکور همه شدن است

مثلا گویند یکروزه شد یکهفته شد یکماهه شد یکساله شد عاقل شد بالغ شد کامل شد الی آخر الشباب

والکهولة والشیب والهرم والارذل والموت **نوعی دیگر** گویند بازار شد

بدکار شد بخانه شد بباغ شد بشهر شد بده شد تا آنکه گویند بگور شد آنجائیکه هزار آمدن در مقابله

یک شدن ناپیدا بود اینجا که هزار شدن در مقابله یک آمدن کی پیدا بود انتهی کلام العرفاء

آورده اند که هفت چیز است در آن شکی نبود **اول** مرگ را یقین است که هست

دخواهد بود اما نمیدانیم که کی میرسد **دوم** گور است که آنجاتی تنگ وتاریک وپر وحشت است

حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از آن خبر داده که القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر

الميزان اما معلوم و محقق نيست كه حال ما كدام خواهد بود سيوم در آمدن قيامت با آن اهوال وعذاب
و ساير علامات كه خلايق در آن روز بر خيزند يوم تبيض وجوه و تسود وجوه در آن روز هر كس بحساب
و عمل كردار در مانده باشد و كس را پرواى كس نبود و آن نيز معلوم نيست كه ما از كدام گروه خواهيم بود
چهارم محاسبه اعمال كه بعضى بدست راست و برخى بدست چپ دهند در آن روز نامهاى اعمال را آن شود
نيك بخت را بدست راست و بدبخت را بدست چپ دهند و گويند اى بدبختان بخوانيد كردارهاى زشت
خود را چنانچه فرموده اقرأ كتابك كفى بنفسك اليوم عليك حسيبا و پرده از روى اعمال
و كردار هر كس بردارند و آن نيز معلوم نيست كه ما از كدام فرقه ايم پنجم ترازوى كه بدان اعمال
بندگان سنجند كه بعضى سبك و بعضى گران آيد و نضع الموازين القسط و آن نيز معلوم نيست
كه ما از كدام طايفه باشيم نقلست كه حضرت داود ع درخواست كرد تا ميزان را
بوى نمايند چون نمودند و ديد تعجب كرد و گفت الهى كرا قدرت آنست كه اين ترازو را پر از حسنات كند
خطاب مستطاب در رسيد كه يا داود اگر راضى باشم بيك خرما پر شود ششم گذشتن است از پل
صراط جمعى بسلامت گذرند و بعضى با اول قدم بدوزخ افتند آن نيز از ما معلوم نيست كه از كدام
زمره باشيم هفتم در آخر كار قرارگاه و جا خواهد بود يا بهشت يا جهنم و اين نيز
معلوم ما نيست كه از اهل كدام جا خواهيم بود قوله تعالى فريق فى الجنة وفريق فى السعير
پس عمل اين چگونه جاى ترس و بيم است فكر بايد كردن و چاره بايد جستن و از معاصى
و گناه كناره

و گناه كناره بايد كردن و از كرده ها پشيمان بايد شد تا كه حق تعالى از كردار بنده غافل نيست و نمى باشد قوله تعالى
فلا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون پس بنده بايد كه قدر خود داند و در همه جا و همه وقت
در ظاهر و باطن خدا را حاضر و ناظر و نزديك داند ونحن اقرب اليه من حبل الوريد پس ناچار بايد انسان
نظر بكار خود كند و نيت كار خود را خالص دارد و هر كسى در دنيا در گرو كار و كردار خود است كل امرئ بما كسب
رهين آرى هر چه در دنيا كه شنيده باشى از خير و شر دست و هر همه را جزا و پاداش معين و مقرر است
فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره كه همين دم فرصت است كه ماضى رفته است
و مستقبل هنوز نيامده **بيت** دم را نگهدار و غنيمت شمار عمر كه تا كه رفته لذت خراب همين دم شد
و همه را دم آخرين شمار و هر چه بهتر و پسنديده تر است پيش از خود بمنزل خود فرست كه بعد از تو حالات است
وما تقدموا لانفسكم من خير تجدوه عند الله و نيز فرموده است لن تنالوا البر حتى تنفقوا
مما تحبون و اين صورت ميسر نگردد مگر بفكر و تفكر و انديشه مرگ كما قيل
شعر اى برادر تو همين انديشه ما بقى تو استخوان و ريشه قوله عليه الصلوة والسلام
تفكر ساعة خير من عبادة ستين سنة و بيان تفكر در محل خود انشاء الله تعالى ذكر خواهيم كرد انتهى

فصل نقل ابو الليث السمرقندى فى كتاب نزهة المجالس ان ملكين التقيا فى
السماء الرابعة فقال احدهما للآخر الى اين تريد قال امرت بشيء عظيم عجيب قال وما هو قال فى
البلد الفلانى رجل يهودى قد دنت وفاته وقد اشتهى سمكة ولم توجد فى بحرهم فامرنى

ربى ان اسوق اليه الحيتان ليصطاد له سمكة وذلك لانه لم يعمل حسنة الا كافاه الله بها فى الدنيا
وقد بقيت له حسنة واحدة فاراد ان يبلغه شهوته ليخرج من الدنيا وما له عند الله حسنة
وقال الملك الآخر وانا بعثنى ربى بامر عجيب فى البلد الفلانى رجل صالح ما عمل سيئة
الا كافاه الله عليها وقد دنت وفاته فاشتهى زيتا وقد بقى عليه ذنب واحد فامرنى
ربى ان اريق الزيت ليحزن على ذلك فيكفر الله عنه ذنبه فيلقاه ولا ذنب عليه انتهى
صاحب مواهب در تفسير آيه كفى بنفسك اليوم عليك حسيبا مى فرمايد يعنى بس است نفس تو
امروز بر تو شمار كننده يعنى خود ببين كه چه كرده و مستحق چه نوع از جزائى سخن يكى از اكابر است
كه حاسبوا قبل ان تحاسبوا امروز دفتر اعمال خويش را پيش نه و در نگر كه از نيك و بد چه ساخته
و چون فرصت دارى در تدارك احوال خود كوش چه فردا مجال تلافى نخواهد بود اليوم عمل
بلا حساب وغدا حساب بلا عمل امروز در دار دنيا عمل است و حساب نيست فردا در بازار
قيامت حساب است و عمل نيست در كشف الاسرار آورده كه پدرى پسر خود را گفت كه امروز
هر چه كنى و هر چه گوئى و حركات و سكنات خويش همه بر من عرضه كن آن پسر نماز شام بگفتن تمام يكروزه
گفتار و كردار خود را با پدر باز گفت پدر روز ديگر همين حال را از پسر درخواست كرد پسر گفت
زنهار از هر چه خواهى از رنج و كلفت بكشم اما اين صورت را بگذار كه طاقت نمى شود ندارم
پدر فرمود اى پسر فرزند ترا در اين كار پند دهم تا بيدار و هشيار باشى و از موقف حساب نافذ شوى
لمن اطاقت

كه ترا طاقت يك روزه حساب دادن نيست حساب همه عمر با حضرت حق تعالى چگونه باز خواهى داد **بيت**
تو نديدى حساب صبح و شام پس حساب عمر چون كنى تمام انتهى

فصل

فى فوائد تتعلق بالروح وما يناسبه

مستخرجا من كتاب الروح للامام

ابن القيم رحمه الله تعالى

وفى شرح الصدور للروح كيفيات وفوائد **الفائدة الاولى** ما اخرج الشيخان
عن ابن مسعود رض قال كنت مع النبى صلى الله عليه وسلم فى حرث وهو متكئ على عسيب فمر بقوم من اليهود
فقال بعضهم لبعض اسألوه عن الروح فقال بعضهم لا تسألوه فسألوه فقالوا يا محمد ما الروح
فما زال متكئا على العسيب فظننت انه يوحى اليه فقال ويسألونك عن الروح قل
الروح من امر ربى وما اوتيتم من العلم الا قليلا فاختلف الناس فى الروح على
فرقتين فرقة امسكت عن الكلام فيه لانه سر من اسرار الله تعالى لم يؤت علمه البشر
وهذه الطريقة هى المختارة قال الجنيد رحمه الله الروح شيء استأثر الله بعلمه ولم يطلع
عليه احدا من خلقه فلا يجوز لعباده البحث عنه باكثر من انه شيء موجود وعلى هذا
ابن عباس واكثر السلف وقد ثبت عن ابن عباس انه كان لا يفسر الروح واخرج ابن
ابى حاتم عن عكرمة قال سئل ابن عباس عن الروح فقال الروح من امر ربنا لا تنالوا هذا

للسئلة فلا نؤمن واعلمها قولوا كما قال الله تعالى علم نبيه بقوله وما اوتيتم من العلم الا قليلا

واخرج ابو جرير بسنده ان الآية لما نزلت قالت اليهود هكذا نجده عندنا قلت فسئلة

ابهمها الله تعالى في التورية والقرآن وكتم عن خلقه علمها من ابن لمتعمقين الا الاطلاع على حقيقة

امرها وقد نقل ابو القاسم السعدي في الايضاح ان الاماثل الفلاسفة ايضا توقفوا عن

الكلام فيها وقالوا هذا امر غير محسوس لنا ولا سبيل للعقول اليه قال ووقوف علمائنا عن ادراك

حقيقة الروح كوقوفهم عن ادراك سر القدر قال ابن البطال الحكمة في ذلك تعريف الخلق عجزهم عن

علم ما لا يدركونه حتى يضطرهم الى رد العلم اليه تعالى وقال القرطبي حكمته اظهار عجز المرء لانه اذا

لم يعلم حقيقة نفسه مع القطع بوجوده كان عجزه عن ادراك حقيقة الحق سبحانه وتعالى من باب اولى

وقوم يصرح بعجز البصر عن ادراك نفسه وفرقة تكلمت فيها وبحثت عن حقيقتها قال النووي واصح

ما قيل في ذلك قول امام الحرمين انها جسم لطيف مشتبك بالاجسام الكثيفة اشتباك الماء بالعود الاخضر

الفايدة الثانية

اختلف اهل الطريقة الاولى هل علمها النبي صلى الله عليه وسلم الخاتم فقال ابن ابي

في تفسيره حدثنا ابو سعد الاشج حدثنا ابو اسامة عن صالح ابن حيان حدثنا عبد الله بن بريدة قال لقد

قبض النبي وما يعلم الروح وقالت طايفة بل علمها واطلعه عليها ولم يأمره ان يطلع عليها امته

وهو نظير الخلاف في علم الساعة

الفايدة الثالثة

اكثر المسلمين على ان الروح جسم وهو الذي

دل عليه الكتاب والسنة والاجماع لوصفها في الآيات والاحاديث بالتوفي والقبض والامساك

والارسال والتناول والاخراج والخروج والتنعيم والتعذيب والرجوع والدخول والرضى والاشتغال

والاخذ والتردد

والتردد في البرزخ وانها تأكل وتشرب وتسرح وتأوي وتعلق وتنطق وتعرف وتنكر والى غير ذلك

مما هو صفات الاجسام والعرض لا يتصف بهذه الصفات وايضا فلا شك انها تعرف

نفسها وخالقها وتدرك المعقولات وهذه علوم والعلوم اعراض فلو كانت عرضا والقايم به

لزم قيام العرض بالعرض وهو فاسد قال الاستاذ ابو القاسم القشيري وكون الروح من

الاجسام اللطيفة في الصورة ككون الملايكة والشياطين بصفة اللطافة

الفايدة الرابعة

ان الروح والنفس شيء واحد قال تعالى يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك الآية ونهى النفس عن

الهوى الآية ويقال فاضت نفسه اي ماتت وخرجت وقال بعض اهل السنة ان الروح التي

تقبض غير النفس ويؤيده ما اخرجه ابن ابي حاتم عن ابن عباس في قوله تعالى يتوفى الانفس حين موتها

الآية قال في جوف الانسان نفس وروح بينهما مثل شعاع الشمس فيتوفى الله النفس في منامه

ويدع الروح في جوفه تتقلب وتعيش فان بدا لله ان يقبضه قبض الروح فمات وان اخر اجله

رد النفس الى مكانها من جوفه وقال مقاتل للانسان حياة وروح ونفس فاذا نام

خرجت نفسه التي يعقل بها الاشياء ولم تفارق الجسد بل تخرج كحبل ممتد له شعاع فيرى الرؤيا

بالنفس التي خرجت منه وتبقى الحياة والروح في الجسد فيها يتقلب ويتنفس فاذا حرك رجعت اليه

اسرع من طرفة عين فاذا اراد الله ان يميته في المنام امسك تلك النفس التي خرجت

وقال ايضا اذا نام خرجت نفسه وصعدت فاذا رأت الرؤيا رجعت فاخبرت الروح وتخبر

الروح القلب فيصبح يعلم انه قد رأى كيت وكيت واخرج ابو الشيخ في العظمة

وابن عبد البر في التمهيد عن وهب بن منبه قال ان نفس الانسان خلقت كالنفس الدواب التي

تشتهي وتدعو الى الشر ومسكنها في البطن وفضل الانسان بالروح ومسكنه في الدماغ

فبه يستحي الانسان وهو يدعو الى الخير ويأمر به ثم نفخ وهب على يده فقال هذا بارد وهو من الروح

ونفخ على يده فقال هذا حار وهو من النفس ومثلهما كمثل الرجل والزوجة فاذا التقى الروح

والنفس والتقتا نام الانسان فاذا استيقظ رجع الروح الى مكانه وتفسير ذلك

بانك اذا كنت نايما فاستيقظت كان شيئا يثور الى رأسك ومثل القلب كمثل الملك والاركان

اعوانه فاذا امرت النفس بالشر اشتهت وتحركت الاركان ونهاها الروح ودعاها الى الخير

فان كان القلب مؤمنا اطاع الروح وان كان فاجرا اطاع النفس وعصى الروح فلنشط الاركان

واخرج ابن سعد في طبقاته عن وهب بن منبه قال خلق الله ابن آدم من التراب والماء ثم جعل فيه

النفس فيه يقوم ويقعد ويسمع ويبصر ويعلم ما تعلم الدواب ويتقي ما تتقي ثم جعل فيه الروح

فيه عرف الحق من الباطل والرشد من الغي وبه حذر وبه تقدم واستتر وتعلم ودبر الامور كلها

وقال ابن عبد البر في التمهيد ذكر ابو اسحق محمد بن القاسم ابن شعبان ان عبد الرحمن ابن القاسم

بن الخالد العتقي صاحب مالك قال النفس جسد مجسد كخلق الانسان والروح كالماء الجاري

واحتج بقوله تعالى الله يتوفى الانفس الآية وقال الا ترى ان النايم قد توفى الله نفسه

وروحه صاعد ونازل وانفاسه قيام والنفس تسرح في كل واد وترى ما تراه من الرؤيا

فاذا اذن الله في ردها الى الجسد عادت واستيقظت بعودها جميع اعضاء الجسد وقال

فالنفس غير

فالنفس غير الروح والروح كالماء الجاري في الجنان فاذا اراد الله افساد ذلك البستان منع منه الماء الجاري

فيه فماتت حياته فكذلك الانسان قال ابو اسحق وقال عبيد الله بن ابي جعفر اذا حمل الميت على

السرير كانت نفسه بيد ملك يسير بها معه فاذا وضع للصلاة عليه وقف فاذا حمل الى قبره سار معه

فاذا ألحد ووري بالتراب عليه اعاد الله نفسه حتى يخاطبه الملكان فاذا ولياعنه اختلع الملك نفسه

فرمى بها الى حيث امر وهذا الملك من اعوان ملك الموت وقال الشيخ عز الدين بن عبد السلام

في كل جسد روحان احديهما روح اليقظة التي اجرى الله العادة انها اذا كانت في الجسد كان الانسان

مستيقظا فاذا خرجت من الجسد نام الانسان ورأت تلك الروح المنامات والثاني روح الحياة

التي اجرى الله العادة انها اذا كانت في الجسد كان حيا فاذا فارقته مات فاذا رجعت اليه

حيي وهاتان الروحان في باطن الانسان لا يعرف مقرهما الا من اطلعه الله على ذلك

فهما كجنينين في بطن امرأة واحدة وقال بعض المتكلمين الذي يظهر ان الروح بقرب القلب

وقال ابن عبد السلام ولا يبعد عندي ان تكون الروح في القلب قال ويجوز ان تكون

الارواح كلها نورانية لطيفة شفافة ويجوز ان يختص ذلك بارواح المؤمنين والملائكة

دون ارواح الكفار والشياطين ويدل على روح الحياة قوله تعالى قل يتوفاكم ملك الموت

الآية ويدل على وجود روحي الحياة واليقظة قوله تعالى الله يتوفى الانفس الآية تقديره

يتوفى الانفس التي لم تمت اجسادها في نومها فيمسك الانفس التي قضى عليها الموت عنده

ولا يرسلها الى اجسادها ويرسل الانفس الاخرى وهي انفس اليقظة الى اجسادها الى انقضاء

اجلٍ مسمى وهو اجل الموت فحينئذٍ تقبض ارواح الحياة وارواح اليقظة جميعا من الاجساد ولا تموت ارواح الحياة بل ترفع الى السماء حية فقط وارواح الكافرين لا تفتح لها ابواب السماء وتفتح ابواب السموات لارواح المؤمنين الى ان تعرض على رب العالمين انتهى كلام شيخ عز الدين

قلت وما ذكره من ان الروح في القلب فجزم به الغزالي في كتابه الاقتصاد وقد ظفرت له بحديث اخرج ابن عساكر في تاريخه من الزهري ان خزيمة بن الحكيم السلمي ثم البهزي قدم على النبي صلى الله عليه وسلم يوم فتح مكة فقال يا رسول الله صلى الله عليه وسلم اخبرني عن ظلمة الليل وضوء النهار وحر الماء في الشتاء وبرده في الصيف ومخرج السحاب وعن قرار ماء الرجل وماء المرأة وعن محل النفس من الجسد فذكر الحديث الى ان قال صلى الله عليه وسلم واما موضع النفس ففي القلب والقلب معلق بالنياط والنياط تسقي العروق فاذا هلك القلب انقطع العروق الحديث اه

الفائدة الخامسة

اجمع اهل السنة على ان الروح محدثة مخلوقة ولم يخالف ذلك الا الزنادقة وممن نقل الاجماع على حدثها محمد بن نصر المروزي وابن قتيبة وممن استدل على ذلك حديث الارواح جنود مجندة والمجندة لا تكون الا مخلوقة وكذا ما يأتي بعد

الفائدة السادسة

اختلف في تقديم خلق الارواح على الاجساد وتأخيره عنها على قولين مشهورين وبالاول قال الامام محمد بن نصر وابن حزم وادعى فيه الاجماع واستدل بما اخرجه ابن منده من حديث عمرو بن عبسة مرفوعا ان الله خلق ارواح العباد قبل العباد بالفي عام فما تعارف منها ائتلف وما تناكر منها اختلف وباحاديث اخراج ذرية آدم من ظهره ومنها حديث لما خلق الله آدم مسح ظهره فسقط منه كل نسمة هو خالقها من ذريته الى يوم القيمة

امثال الذر اه واستدل الثاني بقوله تعالى هل اتى على الانسان حين من الدهر لم يكن شيئا مذكورا وبما روي انه مكث اربعين سنة قبل ان ينفخ فيه الروح وبحديث ابن مسعود ان احدكم يجمع خلقه في بطن امه اربعين يوما ثم يكون مضغة مثل ذلك ثم يرسل اليه الملك فينفخ فيه الروح واجيب بان الفرق بين نفخ الروح وخلقه فالروح مخلوقة من زمن طويل وارسلت بعد تصوير البدن مع الملك باد خالها في البدن

الفائدة السابعة

ذهب اهل الملل من المسلمين وغيرهم الى ان الروح تبقى بعد موت البدن وخالف فيه الفلاسفة دليلنا قوله تعالى كل نفس ذائقة الموت والذائق لا بد ان يبقى بعد المذوق وما تقدم في هذا الكتاب من الايات والاحاديث في بقائها خصوصا وتنعيمها وتعذيبها الى غير ذلك وعلى هذا فهل يحصل لها عند القيمة فناء ثم تعاد توفيقا بظاهر قوله تعالى كل من عليها فان او لا بل تكون مع المستثنين في قوله الا من شاء الله تعالى قولان حكاهما السبكي في تفسيره المسمى بالدر النظيم وقال الاقرب انها لا تفنى وانها من المستثنى كما قيل في الحور العين انتهى

وفي كتاب ابن القيم اختلف في ان الروح تموت مع البدن ام الموت للبدن وحده على قولين والصواب انه ان اريد بذوقها الموت مفارقتها للجسد فنعم هي ذائقة الموت بهذا المعنى وان اريد انها تعدم فلا بل هي باقية بعد خلقها بالاجماع في نعيم او عذاب وقد اخرج ابن عساكر في تاريخ دمشق بسنده الى محمد بن وضاح احد ائمة المالكية قال سمعت سحنون بن سعيد وذكر له عن رجل يذهب الى ان الارواح

تموت بموت الاجساد فقال معاذ الله هذا قول اهل البدع

الفائدة الثامنة

اختلف في معنى قوله صلى الله عليه وسلم الارواح جنود مجندة الخ فقيل هو اشارة الى معنى التشاكل في الخير والشر والصلاح والفساد وان الخير من الناس يحن الى شكله والشرير يميل الى نظيره فتعارف الارواح يقع بحسب الطبائع التي جبلت عليها من خير او شر فاذا اتفقت تعارفت واذا اختلفت تناكرت وقيل المراد الاخبار عن بدء الخلق على ما ورد ان الارواح خلقت قبل الاجساد بالفي عام فكانت تلتقي فتتشام فلما حلت الاجساد تعارفت بالمعنى الاول فصار تعارفها وتناكرها على ما سبق من العهد المتقدم وقال بعضهم الارواح وان اتفقت في كونها ارواحا لكنها تتمايز بامور مختلفة تتنوع بها فتشاكل اشخاصا كل نوع تألف نوعها وتنفر من مخالفها وفي تاريخ ابن عساكر بسنده عن هرم بن حيان قال اتيت اويس القرني فسلمت عليه ولم اكن رأيته قبل ذلك ولا رأني فقال لي وعليك السلام يا هرم بن حيان قلت من اين عرفت اسمي واسم ابي ولم اكن رأيتك قبل اليوم ولا رأيتني قال عرفت روحي روحك حيث كلمت نفسي نفسك ان الارواح لها انفاس كانفاس الاجساد وان المؤمنين ليعرف بعضهم بعضا ويتحابون في الله بروح الله وان لم يلتقوا واخرج الطبراني في عيون الاخبار عن عائشة رضي الله عنها ان امرأة بمكة كانت تدخل على نساء قريش تضحكهم فلما هاجرت الى المدينة قدمت علي فقلت اين نزلت قالت على فلانة امرأة كانت تضحك بالمدينة فدخل رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال فلانة المضحكة عندكم قلت نعم قال على من نزلت قلت على فلانة

على فلانة المضحكة قال الحمد لله ان الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف وما تناكر منها اختلف

الفائدة التاسعة

قال ابن القيم فان قيل باي شيء تتمايز الارواح بعد مفارقتها الاشباح حتى تتعارف وهل تتشكل بشكل فالجواب على قاعدة اهل السنة ان الروح ذات قائمة بنفسها تصعد وتنزل وتتصل وتنفصل وتذهب وتجيء وتتحرك وتسكن وعلى هذا اكثر من مائة دليل مفردة منها قوله تعالى ونفس وما سواها فاخبر انها مسواة كما اخبر عن البدن الذي خلقك فسواك فعدلك فسوى بدنه كالقالب لنفسه فتسوية البدن تابع لتسوية النفس قال ومن هنا يعلم انها تأخذ من بدنها صورة تتميز بها عن غيرها فانها تتأثر وتنفصل عن البدن كما يتأثر البدن وينفصل عنها فيكتسب البدن الطيب والخبث منها كما تكتسبهما هي منه قال بل تميزها بعد المفارقة يكون اظهر من تميز الابدان والاشتباه بينها ابعد من اشتباه الابدان فان الابدان تشتبه كثيرا واما الارواح فقلما تشتبه قال ويوضح هذا انا لم نشاهد ابدان الانبياء والائمة وتميزوا في علمنا اظهر تميز وليس ذلك التميز راجعا الى مجرد ابدانهم بل هو بما عرفناه من صفات ارواحهم وانت ترى اخوين شقيقين مشتبهين في الخلقة غاية الاشتباه وبين روحيهما غاية التباين وقل ان ترى بدنا قبيحا وشكلا شنيعا الا وجدته مركبا على نفس تشاكله وتناسبه وقل ان ترى آفة في بدن الا وفي روح صاحبه آفة تناسبها ولهذا يأخذ اصحاب

الفراسة احوال النفوس من اشكال الابدان وقد ان ترى شكلا حسنا وصورة جميلة
وتركيبا لطيفا الا وجدت الروح المتعلقة به مناسبة له قال واذا كانت الملائكة تتميز
من غير ابدان تحملهم وكذلك الجن فالارواح البشرية اولى انتهى ووقع في كلام
الغزالي في الدرة الفاخرة ان روح المؤمن على صورة النحلة وروح الكافر على صورة الجراد
وهذا شيء لا يعرف له اصل بل وقع في حديث الصور ان اسرافيل يدعو الارواح فتأتيه
جميعا ارواح المسلمين تتوهج نورا والاخرى مظلمة فيجمعها جميعا فيلقيها في الصور ثم ينفخ فيه
فيقول الرب جل جلاله وعزتي وجلالي ليرجعن كل روح الى جسده فتخرج الارواح من الصور
مثل النحل قد ملأت ما بين السماء والارض فتأتي كل روح الى جسده فتدخل وتمشي في الاجساد
مثل السم في اللديغ فقوله مثل النحل ليس تشبيها في الهيئة والصورة بل في الخروج
وهيئته فقط ومثله قوله تعالى يخرجون من الاجداث كانهم جراد منتشر وفي لفظ في
هذا الحديث في تفسير جويبر فتأتي ارواح المؤمنين من الجابية وارواح الكفار من برهوت
ولهن اهدى الى ابدانها من احدكم الى رحله والارواح يومئذ سود وبيض فارواح المؤمنين
بيض وارواح الكفار سود

الفائدة العاشرة

اخرج ابن مغيرة
من ابن عباس قال ما تزال الخصومة بين الناس حتى يخاصم الروح الجسد فيقول الروح
للجسد انت فعلت ويقول الجسد للروح انت سولت وانت امرت فيبعث الله ملكا
فيقضي بينهما فيقول لهما ان مثلكما كمثل رجل مقعد بصير وآخر ضرير دخلا بستانا
فقال المقعد

فقال المقعد للضرير اني ارى ههنا ثمارا ولكن لا اصل اليها فقال له الضرير اركبني فركبه فتناولها
فايهما المعتدي فيقولان كلاهما فيقول لهما الملك فانكما قد حكمتما على انفسكما يعني ان الجسد للروح
كالمطية وهو راكبه واخرج الدارقطني في الافراد من حديث انس مرفوعا نحوه ولفظه تختصم
الروح والجسد يوم القيمة فيقول الجسد انما كنت بمنزلة الجذع ملقى لا احرك يدا ولا رجلا لولا الروح
ويقول الروح انما كنت ريحا لولا الجسد لم استطع ان اعمل شيئا فضرب لهما مثل اعمى ومقعد
قال المقعد للاعمى اني ارى ثمرة ولا استطيع ان اقوم اليها فاحملني فحمله فاكل واطعمه وهذا ما
يؤيد ان القلب محل الروح والله اعلم باسباب النصر والفتوح انتهى

فصل في نتن الميت وبلاء جسده الا الانبياء ومن نحو نحوهم وبيان عجب الذنب وما يناسب ذلك

اخرج البخاري من حديث جندب البجلي ان اول ما ينتن من الانسان بطنه الخ
واخرج ابن العساكر عن زيد بن ارقم مرفوعا يقول الله تعالى توسعت على عبادي
بثلاث خصال بعثت الدابة على الحبة ولولا ذلك لكنزها ملوكهم كما يكنزون الذهب
والفضة وتغير الجسد من بعد الموت ولولا ذلك لما دفن حميم حميمه والسليت حزن الحزين ولولا ذلك لم يكونوا يسلوا الخ

واخرج مسلم عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ليس من الانسان شيء لا يبلى الا عظم واحد وهو عجب الذنب ومنه يركب الخلق يوم القيمة
واخرج مسلم وابو داود والنسائي عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل ابن آدم
يأكله التراب الا عجب الذنب منه خلق ومنه يركب قال شارح المواقف هل يعدم الله شيء
الاجزاء البدنية ثم يعيدها او يفرقها ويعيدها فيها التأليف الحق انه لم يثبت في ذلك
فلا نجزم فيه نفيا ولا اثباتا لعدم الدليل على شيء من الطرفين وليس في قوله تعالى كل شيء هالك
الا وجهه دليل على الاعدام لان التفريق هلاك كالاعدام فان هلاك كل شيء خروجه من
صفاته المطلوبة منه وزوال التأليف كذلك ومثله يسمى فناء عرفا فلا يتم دوستدلال
بقوله تعالى كل من عليها فان على الاعدام ايضا واخرج ابو داود والحاكم عن اوس
بن اوس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اكثروا من الصلوة علي في يوم الجمعة فان صلاتكم معروضة
علي قالوا يا رسول الله وكيف تعرض صلوتنا عليك وقد ارمت يعني بليت فقال
ان الله حرم على الارض اجساد الانبياء الخ وفي حديث ابن ماجة عن ابي الدرداء
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان احدا لن يصلي علي الا عرضت علي صلاته حين يفرغ منها
قلت وبعد الموت قال وبعد الموت ان الله حرم على الارض ان تأكل اجساد الانبياء الخ
وجاء في احاديث الصحاح ان المؤذنين المحتسبين وحملة القرآن كذلك واخرج المروزي
عن قتادة

عن قتادة قال بلغني ان الارض لا تسلط على جسد الذي لم يعمل خطيئة انتهى
قوله عجب الذنب وهو عظم واحد منه يركب الخلق يوم القيمة وفي رواية منه خلق ومنه
يركب الخلق يوم القيمة اي اول ما خلق من الانسان هذا العظم ثم ان الله تعالى يبقيه الى ان
يركب الخلق منه تارة اخرى وقد قيل يا رسول الله صلى الله عليه وسلم ما هو قال مثل حبة خردل ومنه
ينشئون انتهى قال العلماء وانما لم تأكل الارض اجساد الشهداء لكونهم احياء
عند ربهم يرزقون كما صرح به الكتاب والاخبار قال الامام القرطبي ولا فرق في عدم
البلى للشهيد بين شهدائنا وشهداء الامم السالفة الذين جاهدوا مع انبيائهم وماتوا
في القتال الخ وحيات الشهداء اشهر من ان تذكر وروي ان معاوية رضي الله عنه
لما اجرى العين التي استنبطها بالمدينة في وسط المقبرة وامر الناس بتحويل موتاهم
وذلك في ايام خلافته وبعد احد بنحو من خمسين سنة فوجدوا على حالهم حتى ان الناس
رأوا المسحاة اصابت قدم حمزة بن عبد المطلب فسال الدم منها وان جابر بن عبد الله
اخرج اباه عبد الله كانه دفن بالامس وروي كافة اهل المدينة ان جدار قبر النبي صلى الله عليه وسلم
لما انهدم ايام خلافة وليد بن عبد الملك بن مروان ووكاية عمر بن عبد العزيز على المدينة
بدت لهم قدم فخافوا ان تكون قدم النبي صلى الله عليه وسلم فجزع الناس
حتى روى لهم سعيد بن المسيب ان جثة الانبياء لا تقيم في الارض
اكثر من اربعين يوما ثم ترفع فجاء سالم بن عبد الله بن عمر رضي الله عنهم

وعرف الناس انها قدم جده عمر بن الخطاب رضي الله عنه اه وقد قالوا العلماء

وقول الحديث السابق ان الانبياء لا يبقون في قبورهم اكثر من اربعين يوما هو في حق غير

سيدنا محمد صلى الله عليه وسلم او محمول على رجوعهم بعد الله رفعهم فلا جرم ان الله تعالى

وعد سيدنا محمد صلى الله عليه وسلم انه لا ينزل على امته بلاء ليستأصلهم ما دام في الارض

والى ذلك اشار معنى قوله تعالى وما كان الله ليعذبهم وانت فيهم

ومع ذلك ورد القول باستحباب زيارة قبره صلى الله عليه وسلم

وقبور الانبياء على نبينا وعليهم الصلوة والسلام انتهى

واين آيه شريفه نبي بشارتها وامیدوار بهای عظیمه است بر آستان آنحضرت را

سبحان الله چه پیغمبر عظیم القدر وعظیم الشان داریم اما چه فائده وچه سود

ما آستان عاصی وصاحب تقصیر از عهده حقوقات آنحضرت بیرون نخواهیم آمد

وقدر وبقدر او را کما ینبغی نمی شناسیم حضرت مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره فرموده است

اگر چنانچه حضرت پیغمبر ما محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم مقبره اش در آسمان بودی هر آینه واجب بود

بر امتان وی که هر یکی نردبانی بسازند وبر آسمان بزیارت مرقد مبارک وی بروند

عجبا امروز که مقبره مبارکش در زمین است چگونه کوتاهی واهمال از زیارت وی می آورند

وچگونه جرأت کنند که تقصیر از آن کنند آخر فردا بچه روئی وبچه امیدی بحضور آنحضرت مبارک برسند

وچه بعذر تقصیر را بحضور مبارک عرض کنند وبکدام زبان بگوئیم یا رسول الله ما از امتان تو می باشیم

واین سخن مولانا جامی مشهور ومتوارع همه هر نزدیک ودور رسیده است

آنا در حالی که در قلب بعضی هر دلها شهوت پرست ودنیا دوست جا گیر نشود چه باید گو

کو دوم لنز کر کدا کاهی بد تقصیر صاحب خانه حیث العیاذ بالله زمانی است آخر زمانها

فصل

فصل في بيان ملاقات الارواح للميت واجتماعهم به وسؤالهم له

عن ابي ايوب الانصاري ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان نفس المؤمن اذا قبضت تلقاها

اهل الرحمة من عباد الله كما تلقون البشير من اهل الدنيا فيقولون انظروا صاحبكم يستريح فانه

كان في كرب شديد ثم يسألونه ما فعل فلان وفلانة هل تزوجت فاذا سألوا عن الرجل

قد مات قبله فيقول هيهات قد مات ذاك قبلي فيقولون انا لله وانا اليه راجعون

ذهب به الى امه الهاوية فبئست الام وبئست المربية وقال ان اعمالكم ترد على اقاربكم

وعشائركم من اهل الآخرة فان كانت خيرا فرحوا واستبشروا وقالوا اللهم هذا فضلك

ورحمتك فاتمم نعمتك عليه وامته عليها ويعرض عليهم عمل المسيء فيقولون اللهم الهمه عملا

صالحا ترضى به وتقربه اليك اه واخرج البزار بسند صحيح عن ابي هريرة ان المؤمن

ينزل به الموت ويعاين ما يعاين يود لو خرجت نفسه والله يحب لقاءه وان المؤمن تصعد روحه

الى السماء فتأتيه ارواح المؤمنين فيستخبرونه عن معارفهم من اهل الدنيا فاذا قال تركت فلانا في

الدنيا اعجبهم ذلك واذا قال ان فلانا قد مات قالوا ما جيء به الينا اه واخرج ابن ابي الدنيا

عن سعيد بن جبير قال اذا مات الميت استقبله ولده كما يستقبل الغائب عن ثابت البناني

قال بلغنا ان الميت اذا مات احتوشه اهله واقاربه الذين تقدموه من الموتى فهو افرح بهم وهم

افرح به من المسافر اذا قدم على اهله اه واخرج ابن ابي الدنيا عن صالح المري قال بلغني

ان الارواح تتلاقى عند الموت فتقول ارواح الموتى للروح التي تخرج اليهم كيف كان مأواك وفي

اي الجسدين كنت في طيب ام خبيث واخرج عن عبيد بن عمير قال اذا مات الميت تلقته

الارواح يستخبرونه كما يستخبر الراكب ما فعل فلان وفلان اه واخرج ابو نعيم عن الليث

بن سعيد قال استشهد رجل من اهل الشام وكان يأتي الى ابيه كل ليلة جمعة في المنام فيحدثه

ويستأنس به فغاب عنه جمعة ثم جاءه في جمعة اخرى فقال يا ابتي لقد احزنتني وشق علي تخلفك فقال

انما شغلني عنك ان الشهداء امروا ان يتلقوا عمر بن عبد العزيز فتلقيناه وذلك عند موت

عمر بن عبد العزيز انتهى

فصل في بيان الموت وفضله وما يتعلق بذلك الباب

قال العلماء الموت ليس بعدم محض ولا فناء صرف وانما هو انقطاع تعلق الروح بالبدن ومفارقته

وحيلولة بينهما وتبدل حال وانتقال من دار الى دار اه واخرج ابن المبارك في الزهد

والطبراني في الكبير والحاكم في المستدرك والبيهقي في شعب الايمان عن عبد الله بن عمرو قال قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم الموت تحفة المؤمن وفي رواية تحفة المؤمن الموت اه واخرج ايضا

عن الحسين

عن الحسين ابن علي رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الموت ريحانة المؤمن واخرج البيهقي

وضعفه والديلمي عن عائشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الموت غنيمة والمعصية مصيبة

والفقر راحة والغنى عقوبة والعقل هدية من الله والجهل ضلالة والظلم ندامة والطاعة

قرة العين والبكاء من خشية الله نجاة من النار والضحك هلاك البدن والتائب من الذنب

كمن لا ذنب له واخرج احمد وسعيد بن منصور في سننه بسند صحيح عن محمود بن لبيد ان النبي

قال اثنان يكرههما ابن آدم يكره الموت والموت خير له من الفتنة ويكره قلة المال وقلة

المال اقل للحساب اه واخرج البخاري عن ابي قتادة قال مر النبي صلى الله عليه وسلم بجنازة

فقال مستريح او مستراح منه قالوا يا رسول الله صلى الله عليه وسلم ما المستريح والمستراح منه فقال العبد المؤمن

يستريح من تعب الدنيا واذاها الى رحمة الله والفاجر يستريح منه العباد والبلاد والشجر

والدواب اه عن ابن مسعود قال ذهب صفوة الدنيا فلم يبق بها الا الكدر

فالموت تحفة المؤمن اه واخرج احمد ان ملك الموت جاء الى ابراهيم عليه السلام ليقبض روحه

فقال ابراهيم يا ملك الموت هل رأيت خليلا يقبض روح خليله فعرج ملك الموت الى ربه

فقال قل له هل رأيت خليلا يكره لقاء ربه فرجع فقال اقبض روحي الساعة اه

عن عبد الرحمن بن يزيد بن جابر ان عبد الله بن ابي زكريا كان يقول لو خيرت

بين ان اعمر مائة سنة في طاعة الله تعالى وان اقبض في يومي هذا او في ساعتي هذه

لاخترت ان اقبض في يومي هذا او في ساعتي هذه شوقا الى الله تعالى والى رسوله والى

الصالحين من عباده واخرج ابو نعيم والبيهقي عن انس رضي الله عنه قال قال

الموت كفارة لكل مسلم مخراب العربی وقال القرطبی وذلک لما یلقاه المیت فیه من الآلام والاوجاع
وفی قوله ﷺ ما من مسلم یصیبه اذی شوکة فما فوقها الا کفر الله بها عنه سیاته فما ظنک
بالموت الذی سکرة من سکراته اشد من ثلثمائة ضربة بالسیف انتهی

فصل فی بیان رسول الموت ونذیره والله اعلم

قال القرطبی وروی فی الخبر ان بعض الانبیاء قال لملک الموت اما لک رسول تقدمه بین
یدیک فیکون الناس علی حذر منک قال نعم لی و الله رسل کثیرة من الاعلال
والامراض والشیب والهموم وتغیر السمع والبصر وغیر ذلک فاذا لم یتذکر من نزل به ذلک
ولم یتب ناديته اذا قبضته الم اقدم الیک رسولا بعد رسول ونذیرا بعد نذیر فانا الرسول
الذی لیس بعدی رسول وانا النذیر الذی لیس بعدی نذیر انتهی رسول الموت قبل الحسرة و الفوت

علامة خاتمة الخیر

اخرج الترمذی والحاکم عن انس بن مالک ان النبی ﷺ قال اذا اراد الله بعبد خیرا
استعمله قیل کیف یستعمله قال یوفقه للعمل الصالح قبل الموت انتهی

علامة سوء الخاتمة

بدانکه بسیاری از

بدانکه بسیاری از خلایق از سوء خاتمت ترسیده اند بجهة آنکه وقت مرگ وقت و زمان بس دشوار و صعب
و عظیم است و دل آدمی در آن وقت از هول سکرات و دهشت ماجرای مرگ گردان و پریشان میگردد (افسرده و متغیر میشود والله اعلم)
و نتوان دانست که دل در آن حالت بچه نوع قرار میگیرد و علما و مشایخ و اولیا ایشان را در این مسئله سخنهاست
از لغزش قدم در اینجا باید اندیشید حضرت امام غزالی رحمه الله در کیمیای سعادت در بیان خوف و سوء خاتمت
تفصیلی بیان فرموده اند و در حاصل همه مذکور داشته که چون خاتمه کار بر آدمی پوشیده و مجهولست بدانجهة باید
سالک خوفش از رجا بیشتر باشد چه همه از آن ترسیده اند که آیا در وقت وفات ایمان باقی باشد یا نه
چو بیند بسر ایمان خویش میلرزم و این معنی را بسیار از اسباب بسیار است و علم آن پوشیده لکن
آنچه در این کتاب توان گفت آنست که از دو سبب خیزد یکی آنکه کسی بر عقیده باطل اعتقاد کند و عمر آن بگذراند
و گمان نبرد که آن خود خطاست و در وقت مرگ کارها کشف افتد باشد که او را خطای وی کشف کنند و بآن سبب
در دیگر اعتقادها نیز که داشته باشد شک افتد و از اعتقاد خود بآن شک برود آه و سبب دیگر آنکه ایمان وی
ضعیف بود و دوستی دنیا غالب و دوستی خدای تعالی ضعیف بوقت مرگ چون بیند که همه شهوات او از وی باز می ستانند
و از دنیا بقهر بیرون میکنند و بجائی میبرند که نخواهد باشد بآن سبب کراهتی بوی باز گردد و آن دوستی ضعیف باطل شود آه
پس هر که خواهد که از این خطر دور تر باشد باید که از بدعت دور تر گردد و بآنچه در قرآن و شریعت و احادیث و اخبار است
ایمان کامل آورد و هرچه بدو تعلیم کرده و آموخته اند و دانسته است قبول کند و هرچه نیاموخته و ندانسته تسلیم کند
و سعی نماید که بیاموزد و بداند و بجمله ایمان آرد و جهد بلیغ کند تا دوستی خدای تعالی بر وی غالب شود و دوستی دنیا ضعیف گردد
و دوستی دنیا بآن ضعیف شود که احکام و حدود شرع کماهو حقه نگاهدارد و در امر بمعروف و نهی از بدع و منکرات ساعی بود

و تربیت نفس خود را بارتکاب و اتباع شرع و آداب طریقت و تقلید شیخ و مربی کامل مکمل نماید تا دنیا از وی نفور کند
و دوستی خدا قوی گردد و با دوستان او مصاحب و از ایشان بقدر صلاح حال و استعداد خود استفاضه و استفاده نماید
مثلی است مشهور که هر که عالمتر عارف تر و هر که عارف تر خائف تر در اخبار آمده که رسول ﷺ و جبرئیل
هر دو میگریستند وحی آمد بایشان که چرا گریه میکنید و شما را ایمن کرده ام گفتند بار خدایا از مکر تو ایمن نه ایم
و لیکن از کمال معرفت و آداب خوف ایشان بود و گفتند نباید که آنچه ما را گفته ایمن باشید مغافل شویم
بحکم آزمایشی باشد و در تحت آن سری باشد که ما از آن نادانیم آه اگر خود خوف ندارد صحبت
با اهل خوف دارد تا مجاورت ایشان خوف در وی سرایت کند و از اهل غفلت تا تواند دور باشد
و اگر از این قوم نیابد که با ایشان صحبت دارد که در این روزگار کمتر بدان اهل
صحبت صالح را حاصل کند احوال ایشان شنود و کتب ایشان و حکایات ایشان بخواند و بداند که انبیا و اولیا و صلحا و اتقیا در دنیا بهم بوده اند
ایشان را بقرب و عزت عاقلترین و عارفترین و متقی ترین خلایق بوده اند خایفتر از مکر خدا ترسیده و از سوء
خاتمت اندیشناک گشته اند پس دیگران اولی تر که بترسند و اینها حکایات و اخبار انبیا و اولیا
و صلحا بسیار اند در این خصوص بسبب تطویل ترک کرده تحریر آنها نشده آه و سخن در باب خوف و رجا بسیار
و زیاده از حد شمار است که این دو کدام فاضلتر و کدام باید غالب تر باشد و کدام مقدم تر بود همه را بجهة
دفع اطاله و ملاله حواله بملاحظه کتاب کیمیا و سایر کتب نمودن اولی و انسب دانسته به بعضی از عرفا دین
فرموده اند کار آدمی در آنست که همه وقت و همه احوال با محبت حقتعالی باید بودن و از خاتمت و خوف و غیره
هیچ التفات نداشته و وقت و بیوقت را ننگرد و بلکه بخداوند وقت نگرد زیرا که خوف و رجا حجاب باشند
نهایت در وقت مرگ البته رجا بهتر است که اصل قربت را آن است و معلوم است که نتیجه محبت و لوازمات محبت

حق تعالی برود خوشتر و امید وارتر است از غیر آن تا لقای وی سعادت وی گردد اما اگر بمعصیت برود باید
خوف وی غالب بود و این حالتها باختلاف احوال شخص باز بسته است اما از خدا ترسیدن در همه احوال
لابدی است و غلبه خوف شفای امراض باشد قال تعالی انما یخشی الله من عباده العلماء و رسول ﷺ
فرموده راس الحکمة مخافة الله تعالی انتهی کلام الغزالی رضی الله عنه والله اعلم بحقایق الامور

فصل در معنی خوف و رجا

قال الله تعالی ان تخشوه ان کنتم مؤمنین وقال تعالی یرجون رحمته و یخافون عذابه ... یجمع الرجاء والخوف فی قلب المؤمن
وقال النبی ﷺ لا یلج النار احد یبکی من خشیة الله تعالی حتی یعود اللبن فی الضرع وقال ﷺ دمعة العاصی تطفی غضب الرب
وقال النبی ﷺ من ذرفت عیناه من خشیة الله کان له بکل قطرة من دموعه مثل جبل احد فی میزانه وله بکل قطرة عین فی
الجنة الی آخر الحدیث **فان قیل** قد بکی ابلیس فما افاده بکائه **فالجواب** انه قال ﷺ دمعة
العاصی وما قال دمعة الکافر فالعاصی سمعه والدمعة تورثها ثم جاء فی الحدیث عن النبی ﷺ قال ان من خیار امتی
قوما یضحکون جهارا من سعة رحمة الله و یبکون سرا من خوف عقابه ابدانهم فی الارض وقلوبهم فی السماء ارواحهم فی الدنیا
وعقولهم فی الآخرة یمشون علی وجه الارض بالسکینة ویتقربون بالوسیلة آه وقال ابو یزید البسطامی قد بکی شعیب
حتی عمی فرد الله علیه بصره ثم بکی ایضا فاوحی الله الیه وهو اعلم ان کان بکائک خوفا من النار امنتک منها وان کان بکائک
شوقا الی الجنة فقد اوجبتها لک فقال یا رب لم ابکی لهذا ولا لهذا فانما ابکی شوقا الیک فاوحی الله الیه فابکی فما الذی
الغاء دعا والا البکاء

تتمة فی الموعظة

رای اسرافیل فی لوح المحفوظ ان عبدا
من العباد یعبد ثمانین الف عام ثم یرد الله الیه عبادته و یلعنه فبکی اسرافیل خوفا من ان یکون هو ذلک العبد
فسئلت الملائکة عن بکائه فاخبرهم بما راه فی لوح المحفوظ فبکوا معه جمیعا کل منهم یخاف ان یکون هو ذلک العبد ثم قالوا اذهب
الی عزازیل فهو اعلمنا وهو مقرب مجاب الدعوة فیدعوا لنا فاخبروه فقال اللهم لا تغضب علیهم فدعا لهم بذلک العبارة

ونسي تفسيره لانه لم يقل اللهم لا تغضب علينا **وفي خبر** ان ابليس رأى على باب الجنة مكتوبا ان لله عبدا
خالفه بين يامره ربه فلا يمتثل امره فقال يا رب ائذن لي ان العنه فلعن نفسه الف عام
وكان اسمه في سماء الدنيا عابد وفي السماء الثانية ساجد وفي الثالثة راكع وفي الرابعة خاشع وفي الخامسة
قانت وفي السادسة مجاهد وفي السابعة مجتهد وفي الثامنة زاهد ثم بعد ذلك سمي ابليسا لانه ابلس من رحمة الله
تعالى اه **حكاية** رأى يحيى بن زكريا ع ابليس في بعض الاودية باكيا فسأله فقال
كيف حالك قال كيف حال من عبد ربه زمانا طويلا ثم ذهبت عبادته هباء فقال ع لابليس ارجع عن ضلالك
الخلق فقال يا يحيى ان كنت اضللتهم فمن اضلني قال ارجع الى ربك قال كن لي شفيعا عنده فبكى يحيى وقال
الهي قد علمت حديث المطرود عن رحمتك وقد وقف على باب الصلح فهل له اليك الرجوع فنزل جبرئيل وقال انتهى وقد يروي انه
ان الله يقرئك السلام ويقول اشتغل بنفسك والا فعلت بك كما فعلت به اه
قال الراوي عن النبي صلعم لو جمع بكاء اهل الدنيا وبكاء داود لكان بكاء داود اكثر ولو جمع بكاء اهل الدنيا وبكاء داود وبكاء نوح وبكاء
اهل الدنيا وبكاء داود وبكاء نوح لكان بكاء نوح اكثر ولو جمع بكاء آدم لكان بكاء آدم اكثر على خطيئته اه **حكاية ايضا** مرت رابعة العدوية على رجل معه
خروف مشوي فنظرت اليه فقال الرجل لعل تريدين ان اعطي منه شيئا فقالت ما نظرت اليه فنظروا طويلا وبكت فقال ... وابن آدم يدخلها حيا اه
اليه من اجل الشهوة وانما نظرت اليه من قبل ان الحيوانات يدخلون النار اموات

بيان مكر شيطان

بيان مكر شيطان انسان را بر تسويف توبه و فريفتن مردمان بنافرماني كه موجب سخط و غضب الهي است تا بسوء خاتمه گرفتار گرداند اعاذنا الله من ذلك

قال تعالى ان الشيطان عدو لكم وقال جل جلاله ان الشيطان للانسان عدو مبين وايضا ان الشيطان
كان للرحمن عصيا وقوله تعالى ان الشيطان لكم عدو فاتخذوه عدوا بدرستي كه شيطان مر شما را دشمني است
به عداوت قديمي وميراثي پس فرا گيريد شما هم او را بدشمن و از وي حذر كنيد از بزرگي پرسيدند كه چگونه شيطان را دشمن
گيريم گفت از پي آرزو مرويد و متابع هواي نفس مشويد و هرچه كنيد بايد موافق شرع و مخالف طبع شيطان باشد
الى آخر الاية والحكاية وحضرت رسول صلعم حسب الامر الهي از وي پناه جسته حيث قال الله له وقل رب اعوذ بك
من همزات الشياطين واعوذ بك رب ان يحضرون كذا في المواهب بدانكه از مكر و وسوسه شيطان
هيچكس از انبيا و اوليا و زهاد و عباد كه از اين عالم دنيا بار رحلت بربستند نرستند كما قال تعالى كمثل الشيطان
اذ قال للانسان اكفر الخ سيد عالم صلى الله عليه وسلم با آنهمه مقام قربت و منزلت از مكر شيطان نرست وما انسانيه
الا الشيطان اه برخي صحابه از خدعه وي ايمن نشد صحابه كرام با وصف صحبت خير الانام از وسوسه وي ايمن نبودند
انما استزلهم الشيطان يوسف از اغواء او نرست فانساه الشيطان پس آنانكه نقطه دايره عصمت بعضي

دستان خطه ولايت و معرفت بودند از مكر شيطان و تلبيسات او نرستند و با وجود علم و عرفان و قرب دائما
از خوف فتنه و فساد ابليس شقي در نهايت احتياط و اهتمام بلكه در عين بلا و شدت و مجاهدت بوده‌اند تو كه مايه جهل
و ذلت و محل سهو و غفلتي چگونه پاي در دامن ايمني كشيده البته مي پنداري كه از آسيب مكر و تلبيس و صدمه اغواي او
در حصار عصمتي چه خوش گفته اي آنكه شب و روز تن در گنهي نامد گهي آن كه روي با توبه نهي زاهد
بايد كه زمكر ديو با خو نهي كز آفت او نرست چون تو رهي مسلما بدانند البته صد صد هزار نسل ...
بلكه از و بالاتر با اغواي خود خراب كرده و بالفعل نيز صد هزار نفوس يوما فيوما خراب شده او و ذريات
و اغواي او خواهند بود والحق آنهائيكه در ابتداي ظهور دنيا يا در وسط وي بوده‌اند كه بدوام از سنه
شب و روز عمر را در عزلت و تقوي و پرهيزكاري و طاعت و دينداري صرف نموده‌اند و بانواع و اقسام در دفع
اغواي ابليس و معالجه مكائد او كمال جد و جهد را بعمل آورده‌اند حالا در اين عهد و زمان آخر بدين كسادي
بازار طاعت و دينداري و رواج فسق و خلاف شرع و نابكار بايد چگونه اميد ايمني از دست دامهاي شيطان و ذريه او
... داشته باشيم ما نجي منه احد ولا ينجي منه بشر الا من عصمه الله
و در تسويف توبه و اعمال شرعيه ... قال تعالى ولا تغرنكم ... واتى به بقلب سليم
الحيوة الدنيا ولا يغرنكم بالله الغرور فريفته نكند شما را بكرم خدا شيطان فريبنده يعني با وجود اصرار بر معصيت آرزوي
مغفرت در دل شما افكند و اگرچه لئن ممكن است اما بمثابه تناول زهر است باميد دفع طبيعت مر آن را بمعاودت
بآن بزرگان فرموده‌اند كه يكي از مكائد ابليس ملعون تسويف در توبه است يعني در دل انسان مي افكند
كه توبه امروز بفردا افكن و بعبارت عربي اي سوف افعل كذا وكذا يعني توبه بندگان را
العقده آخر

در عقده تاخير مي افكند كه فرصت باقي است عشرت نقد از دست مده امشب همه شب باري و ساقي باش
چون روز شود توبه كن و زاهد باش پس عاقل بايد كه باين فريب از راه نرود و از نكته الفرصة تمر مر السحاب
غافل نگردد و امروز معصيت از بهر توبه فردا نكند شايد فردا مهلت ندهند و بيان تسويف و آنچه بدان
تعلق دارد انشاء الله تعالى در موقع خود خواهد آمد اما اينجا براي مثال و تركه امثال شيطان در تسويف و غير آن
بهمين چند كلمه اقتصار و اكتفا شد تا برادران دين و محبان طريق معرفت و يقين بدانند كه اينها همه مفسد راه
و نتيجه سوء خاتمت مي باشند و به اخداع و تلبيس شيطاني و اغوا و اقراي نفس حيواني نبايد خود را در چاه بلا و گرفتاري
انداخت و اين دو روزه مهلت غنيمت است دنيا بقا و وفاي ندارد و اعتماد و اعتبار را نشايد قال عليه السلام
خلق اربعة لاربعة خلق الدنيا للعبرة لا للعمارة وخلق العمر للتعبد لا للتنعم وخلق المال للانفاق
لا للامساك وخلق العلم للعمل لا للمجادلة والمكابرة انتهى الحديث مقصود آنست كه بنده مؤمن بيقين
بداند كه سوء خاتمه در راه است و سعي در معالجه آن بقدر وسع لازم و واجب داند و اين خوف و خشيت كه
بيان شد همه سبب علاج و مدافعه اوست پس شخص نبايد از حال خود بهيچ وجه غافل باشد امام غزالي در
كيميا آورده است كه چون دوزخ را بيافريدند همه ملايك بگريستند و از خشيت و خوف حق تعالى همه سراسيمه و لرزان
و گريان بودند و چون آدميان را بيافريدند خاموش گشتند كه دانستند براي ايشان بيافريده‌اند
انس رض گويد كه رسول صلعم از جبرئيل پرسيد كه هيچ وقت ميكائيل را خندان نمي بينم گفت يا رسول الله صلعم
تا آتش آفريده‌اند وي هرگز نخنديده است و عطا سلمي از خائفان بود چهل سال نخنديد و بآسمان ننگريد

یکبار بآسمان بنگرید از بیم شقاوت و هر شب چند بار دست بدن خود مالیدی تا مسخ شده است یا نه و چون قحطی

و بلای و مصیبتی بخلق رسیدی گفتی اینهمه از شومی و شقاوت من است اگر من بمردمی خلایق برستندی

سری شقطی گوید هر روز به خود نگاه میکنم گویم مگر رویم سیاه شده است و بسیاری از مؤمنان و صلحاء

واکابر دین و اولیایان کبار قدس الله ارواحهم از شومی خاتمت خوف داشته اند و هر یکی بنوعی وصفی

خوف و دهشت آخرت بیان فرموده اند و با اینهمه طاعات و بندگی و کمال ایمان و اسلام و اتباع شریعت

از بیم خاتمه ترسان و لرزان بوده اند انتهی اللهم اجعل عواقب امورنا خیرا آمین

روایت نفخ صور بطریق اختصار

نقلا فی کتاب بدور المسافرین **تنبیه** فی عدد النفخات فقیل ثلاث

نفخة الفزع و نفخة الصعق و نفخة البعث لقوله تعالی و یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات

و من فی الارض الخ و قوله تعالی و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض الا ما شاء الله

ثم نفخ فیه اخری فاذا هم ینظرون و هذا ما اختاره ابن العربی و تقدم فی حدیث

الصور التصریح به و قیل بل نفختان فقط و نفخة الفزع هی نفخة الصعق

لان الامرین متلازمان ای فزعوا فزعة ماتوا منه انتهی ۹۶

روایت دیگری در بیان نفخ صور

و احوال خلائق در موقف محشر و شفاعت

رسول صلعم منقول از کتب حنفیه

مع ذکر صراط و میزان و جنت

و غیرهما والله اعلم

بدانکه مولانا عفیف نور کاشانی رحمه الله که یکی از علمای حنفیه بوده است در کتاب مطالع الانوار فی ترجمة الآثار تألیف خود

که از قرآن و احادیث و تفاسیر و قصص و واقدی و اخبار الآخرة و رساله امام منصور عبهری و تمهید المعرفة و خزانه

و غیر آنها استخراج و التقاط نموده اند می فرمایند قوله تعالی یوم ینفخ فی الصور فتأتون افواجا الآیه

در رساله عبهری و سراج القلوب مسطور است که آن روز مردمان بیست فوج باشند نوزده فوج گناهکاران و یکفوج مطیعان باشند

صاحب مواهب در تفسیر این آیه آورده که امام ثعلبی رحمه الله فرموده حضرت رسول را صلعم پرسیدند از افواجا فرمود که

حشر کرده شوند ده صنف از امت من بعضی بر صورت بوزنگان که صنف اول اند و دوم بر هیات خوکان سیم نگونساران

که ایشان را بر روی بدوزخ می کشند چهارم نابینایان پنجم کران و گنگان ششم میخایند زبانها خود را و آن

بر سینهای ایشان افتاده باشد و ریم از دهنهای ایشان سیلان میکند و اهل محشر را از آن کراهت هفتم دست و پای بریده باشند

هشتم بر دارهای آتش آویخته نهم ایشان را گندتر از مردار باشد دهم ایشان را جبهها از آتش در پوشانیده باشند

از قطران چسپیده به پوست‌های ایشان اما بوزینگان سخن چینان باشند و خوکان حرام خوارکان و نگونساران خورندگان ربا

و کوران جور کنندگان در حکم و کران و گنگان آنها که باعمال خود معجب بوده اند و زبان خایندگان علمای که گفتار ایشان

مخالف کردار ایشان باشند و دست و پا بریدگان رنجانندگان همسایگان بغیر حق و آویختگان بر دار غمازان و نمامان

و سعایت کنندگان بسلاطین و حکام و آنها که بتن عظیم دارند متابعان شهوت و بازدارندگان حق خدای و پوشندگان

بلباس قطران اهل تکبر و نازش انتهی و مولانا عفیف میگوید در اخبار الآخرة مسطور است که در آن موقف حضرت آدم را

بطلبند وی حاضر آمد فرمان رسد ای آدم اهل بهشت را از اهل دوزخ جدا کن آدم از هر هزاری نهصد و نود و نه اهل دوزخ

و یکی اهل بهشت جدا کند و آنوقت جوانان از هول آن ماجرا پیر شوند و عورتان حامله حملها بیندازند کاقال تعالی

و تضع کل ذات حمل حملها و تری الناس سکاری و ماهم بسکاری در مشارق و مصابیح مسطور است

که در انزمان یاران از حضرت رسول صلعم پرسیدند یا نبی الله آن یکی از هزار کدام باشد فرمود آن یکی از امت من باشد و آن

نهصد و نود و نه از یاجوج و ماجوج و من امید دارم که نصف اهل جنت از امت من باشند اه و بعد ذلک

کتابهای نامه اعمال و میزان و عبور بر صراط بمیان آید و بیان ایشان در کتب احادیث و تفاسیر و اخبار

بتفصیل گفته شده است در اینجا بهمین اشاره اکتفا کرده میشود در صحیحین مسطور است که در سه مقام کسی از کسی یاد

نکند یکی آن زمان که فرمان رسد و امتازوا الیوم ایها المجرمون دوم آن زمان که فرمان رسد هاؤم اقرؤا کتابیه

که نامه بکدام دست دهند سیم آن زمان که میزان بر پای دارند که خلایق اولین و آخرین سراسیمه و لرزان

و متحیر گردند که کدام پله راجح آید اه و در اخبار الآخرة مسطور است که دوزخ از خشم خدای تعالی آفریده شده و هفت

دوزخ است هر کدام که فروتر است عذاب و آلام او سخت تر و نامهای ایشان مذکور کردید و در هر یکی عذاب

از بالای یکدیگر گوناگون است

گوناگون است از آتش و حیات و عقارب و سلاسل و اغلال و سایر اسباب تعذیب چنانکه در قرآن مذکور است

و در اخبار الآخرة مسطور است که چون از آن فرمان رسد فرشتگان که خلایق را بسوی پل صراط برند و از پل

بگذرانند قوله تعالی و ان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا فرشتگان چون شبانان که رمه را برانند

خلایق را بسوی صراط برانند پس هر یکی باندازه عمل خود از آن پل بگذرانند بعضی چون برق و بعضی چون باد

و بعضی چون طیر زنده و بعضی چون اسپ دونده و بعضی چون پیاده و بعضی لنگان لنگان و بعضی بر سرین و بعضی

بشکم و سینه کشان کشان میروند و بعضی شبانه مورچه اما ابلیس و اتباع و اشیاع او و کافران و منافقان

و مشرکان و سایر مخالفان باول قدم سرنگون بدوزخ افتند قال تعالی خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه ثم فی

سلسلة ذرعها سبعون ذراعا الی آخر الآیه و در تفاسیر در سوره ابراهیم مسطور است که کافران زبان

شیطان را ملامت کنند که تو ما را فریفتی و از راه راست براه منحرف و باطل انداختی شیطان از مالک اجازت خواهد

تا مالک منبری از آتش در دوزخ بجهت وی نصب کند و آن ملعون بر آن منبر بر آید و خطبه کند یا زمرة الاشقیاء

ان الله وعدکم وعد الحق ای بدبختان و بوسوسه من فریفته شده گان بدانید که خدای تعالی وعده کرد با شما که مرا

به یگانگی و بی شریک و یکتا پرستش کنید و شرک میارید که من بعد از مردن شما را نیز زنده گردانم و حساب و کتاب

خواهم کرد و نیکی را به نیکی و بدی را به بدی پاداش خواهم داد و انتقام مظلومان و بیچارگان از ظالمان و ستمکاران

خواهم گرفت و مر دلیل همان وعده است و وعدتکم فاخلفتکم و من بسبب عداوتی که با پدر شما داشتم وعده کردم شما را وعده دشمنان

باطل که بت پرستید و شرک آرید و عصیان ورزید شما خدای یکتا و یگانه را اجابت نکردید و اطاعت ننمودید و مرا که

مردود و ملعون امت بودم اجابت کردید و بوسوسه و اغوای من فریفته شدید و بافساد و فسانه من مغرور گشتید

از وعده رحمانی غافل شدید و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی مرا بر شما تسلط و قدرت

جبر نبود و کفر و ضلالت بزور و اکراه نمی فرمودم بلکه بحیله و مکر و وسوسه و تلبیس باعث می شدم پس چرا پرده غفلت
پیش عقل خود افکندید و حق را از باطل فرق نکردید با وجود دنیا و تبلیغ انبیا و علما و اولیای ملل و ترویج
احکام کتب سماوی و شرایع منزله و وعده و وعید از فریب و تلبیس دشمن خطا جستید و باختیار و هوس خود تان
در کفر و ضلالت و شقاوت ابدی افتادید فلا تلوموني ولوموا انفسكم پس ملامت مکنید مرا بلکه ملامت کنید
نفسهای خود را زیرا که اینهمه باختیار و خواهش خود کردید نه بتکلیف و زور من ما انا بمصرخكم وما انتم بمصرخي من شما را
فریادرسی نتوانم کرد درین عذاب و شما نیز فریادرسی من نتوانید کرد پس کافران گویند راست میگوید
ما بفریب او مغرور شدیم و از فرمان انبیا و رسل و عمل بکتاب ایشان غافل گشتیم و به عقل صایب رجوع نکردیم اکنون
باین روز گرفتار ابدی گردیدیم پس همه گویند بیائید بیائید تا بر خویشتن بگرییم و نوحه و زاری کنیم پانصد سال نوحه و زاری کنند
باز گویند صبر کنیم پس پانصد سال دیگر صبر کنند پس گویند سواء علینا اجزعنا ام صبرنا ما لنا من محیص چه نوحه
و زاری کنیم یا صبر کنیم ازین عذاب خلاصی نیست باز فریاد کنند که یا مالك ليقض علينا ربك بگوی مالک تا خدا تعالی
مارا بمیراند ازین عذاب خلاص شویم قال انکم ماکثون مالک فرماید بجز ازین مرگ نیست شما دایم درین عذاب می باشید
گویند هزار سال دیگر نوحه و زاری کنند و ناله و فریاد بر آورند که خداوندا غلبت علینا شقوتنا وکنا قوما
ضالین ما ندانستیم شقاوت بر ما غلبه کرد مارا ازین عذاب نجات بده و بدنیا ببر اگر طرفة العین نافرمانی تو
کردیم یکی ازین بعد عذاب کن فرمان رسد که دنیای دیگر نیست پس نومید شوند و در دوزخ وادی است نام او
هب هب جباران و کافران را در آن اندازند و باقی شرح و بیان اهل جهنم بسیار است همینقدر اینجا بس بود
در مواعظ المذکرین و مصابیح و تمهید المعرفة و اخبار الاخرة و تفاسیر آورده
که چون عاصیان و گنه کاران امت محمد صلی الله علیه وسلم را بدوزخ برند مالک بدوزخ بانگ زند که بگیر ایشان را

آتش گرد ایشان در آید ایشان از هول و صدمه آتش گویند الله الله الله آتش از ایشان هفتاد فرسنگ پستر رود
باز مالک بانگ بر آتش زند که بگیر ایشان را باز آتش قصد ایشان کند باز ایشان از بیم گویند الله الله الله باز آتش
هفتاد فرسنگ دیگر پستر رود باز مالک بغضب در آید و بانگ بر آتش زند که ای خاکسار سیاه روی نافرمانی کنی
آتش گوید ای مالک آن روز که مرا آفریدند با من شرط کردند که اگر بگویندهٔ کلمهٔ طیبهٔ الله آسیبی رسانیدی بفرمایم
تا هفتاد هزار سال ترا بآب عذاب کنند و خاک ترا بباد قهر منتقم دهند مرا چه زهره باشد که من گرد گویندگان
کلمه الله بگردم طاقت عذاب آب ندارم باز مالک بقهر آید و بانگ کند ماران و کژدمان و سایر موذیات
دوزخ سرها بر آرند و یکبار حمله آرند از آن هول ایشان کلمه الله را فراموش نمایند و آتش گرداگرد ایشان در آید
و هر یکی را در گیرد و غریو از اهل عرصات بر خیزد آه و وایلای عظیم از پدران و مادران و طفلان و فرزندان بر آید مادران
فرزندان خود را که بصد ناز و نعمت پرورده اند و از آفتاب در حجاب می داشتند امروز بدوزخ بینند و پسران و دختران
که از کنار مادران و پدران یکزمان از سینه ایشان جدا نمی شدند اکنون در میان آتش معاینه کنند فغان بر آرند و گویند
وا پدرا و اما درا پس پسران و دختران خود را در آتش اندازند بجهت و سینه مادر و پدر آویزند آتش بر جهد ایشان
سیمهای راه بگریزد پس ایشان فریاد کنند گویند خداوندا اگر پدران و مادران مارا بدوزخ اندازی مارا نیز همراه ایشان
بدوزخ انداز خداوندا اگر در دنیا مارا از یکدیگر جدا نمودی درین سرا مارا جدا مکن امروز طاقت فراق نداریم
القصه از ناله و زاری ایشان غریو در ملکوت و جبروت افتد ملائکه عرش و کرسی و کروبیان همگی در گریه شوند خلایق
زمین و آسمان در ناله و زاری افتند گویند خداوندا اگر برین گنه کاران قهر میکنی برین طفلان رحمتی کن در عین این فغان
و شورش مهتر جبرئیل از طرف حضرت جباری در رسد و چند شیشه آب از زیر عرش بیرون آورده با طفلان دهد بگوید
که این آب سمت آتش اندازند طفلان آب بطرف آتش اندازند آتش از خوف بگریزد و قطرات آب چون شهاب
و بال آتش و رد گشته تا تمام کشته شود خلایق جمله متحیر باشند که این چه آب است جبرئیل گوید این آب گریه

چشم گناه کاران است این آب گریه چشم محبت رسول کائنات که در دنیا از خوف گناهان میگریستند و این آب گریه چشم
مادران و پدران که در مصیبت مرگ فرزندان ریخته اند این از آن آب است که حق تعالی امر فرمود ملائکه آن را در شیشه کرده
در زیر عرش نگه داشته تا امروز دستگیری این در ماندگان شود در اخبار الآخرة مسطور است چون گنه کاران
و فاسقان و فاجران و خمر خواران و زناکاران و ربا خواران از پل صراط بدوزخ افتند بعضی را آتش تا قدم و بعضی را
تا زانو و بعضی را تا ساق و بعضی را تا بالاتر اما موضع سجود و زبان و دل که یکبار بآنها ذکر و وحدانیت خدا و تصدیق
رسالت پیغامبران نموده باشند آتش را قدرت سوختن آن نباشد چنانکه این ابیات را نیز سابقا ایراد نمودیم
پس در آن اثنا که هیچ فرمانی نرسد گویند کسی را شفیع آوریم تا شفاعت ما کند در شرح مصابیح
و تمهید المعرفة آورده اند که بر مهتر آدم علیه السلام آیند و استدعای شفاعت کنند و گویند ای آدم تو
پدر بزرگ مائی خداوند ترا بید قدرت خود آفریده است مسجود ملایک و محمود خلایق و محبوب پروردگاری امروز
شفاعت ما کن آدم گوید من نمی توانم که خطای عظیم کرده ام شجره منهیه و ممنوعه خورده ام پس پیش حضرت
نوح آیند او هم فرماید گفته ام ان ابني من اهلي و از اهل من نبود کافر بود من نتوانم پس پیش حضرت ابراهیم
آیند او هم گوید من در دنیا سه دروغ گفته ام یکی آنکه گفته ام انی سقیم نه مریض بودم دوم آنکه گفته ام
انها اختی نه ساره خواهر من بود سیم آنکه گفته ام بل فعله کبیرهم و نه بتان را بت بزرگ شکسته بود من
شکسته بودم نتوانم شفاعت دیگران کنم پس پیش حضرت موسی آیند او هم گوید قبطیان را کشته ام امروز
در فکر کار خود میباشم نمی توانم پس پیش حضرت عیسی آیند او هم گوید کافران و نصاری در دنیا مرا اله
خوانده اند و مرا و مادرم را ثالث ثلاثه گفته اند من از شرم و انفعال حضرت سر بر نیارم و نمی توانم
پس پیش حضرت محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم آیند که جمیع انبیا و رسل همه سایه نشین لوای اویند
گویند ای محمد

گویند ای محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم خدا تعالی سخن ترا رد نمیکند صاحب اختیاری پس وی از حق تعالی اجازت
شفاعت درخواهد در تمهید مسطور است که درین زمان رسد که یا محمد صلی الله علیه وسلم ما دنیا و آخرت را
بمحبت تو آراسته داشته ایم و ربوبیت خود بدوستی تو اظهار کرده ام اگر مطلوب تو نبودی از ملک و ملکوت
نشان نبودی و اگر مقصود تو نبودی از کائنات اثر نبودی امروز روز دریافت تست و وقت ظهور شفقت نوازش
من با تو بخواه از من هرچه میخواهی در مشارق و شرح مصابیح بطریق ایجاز و در اخبار الآخرة
بسبیل اطناب مسطور است که چون آنحضرت را اذن شفاعت شود آنگاه سجده شفاعت کند تا آنکه اذن
نشود روی از زمین شفاعت بر ندارد قال تعالی من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه پس آنحضرت از زیر عرش
آید و خدا را سجده کند و دیری در سجده باشد بعده فرمان رسد که یا حبیبی سر از سجده بردار پس آنحضرت
سر از سجده بردارد و خدا را حمد و ثنا و تعظیم فرماید پس گوید خداوندا مشتی گنه کارانند و جمعی بی سر و سامانند
از گفته و کرده خود پشیمانند بحق فضل تو امیدوارم تو خود فرموده آمرزگارم
اگر ایشان را بیامرزی لایق آنی و اگر عقوبت فرمائی مستوجب آن ان تعذبهم فانهم عبادك وان تغفر
لهم فانك انت العزيز الحكيم حق تعالی فرماید ایشان عصاة امت که در دوزخند و بر سر پل صراط محبوس مانده اند حدی
پیدا آرد فرمان رسد آنقدر را بشفاعت تو آمرزیدیم باز حضرت پیغمبر بار دوم سجده کند و دیری در سجده ماند گوید
الهی سیدی و مولائی اغفر امتی باز فرمان رسد که سر بردار و بحمد و ثنای خدا باز حدی دیگر پیدا آرد و مقداری دیگر
بیرون آرند پس آنحضرت بار سیم سجده کند بهمان قرار اول و ثانی گوید امتی امتی امتی باز پیغمبر سر از سجده
بردارد بار حق تعالی حدی دیگر پیدا آرد باز فرمان رسد که مقدار دیگر آمرزیدیم پس آن طائفه گناه کاران باشند که در

ذکر خلود در نارست و بعد ذلک بعضی مؤمنان که از طبقه‌ای که گذشته‌اند و در کرانهٔ اول دوزخ استاده‌اند بعضی از برادران خود [مؤمنان] را در دوزخ ببینند فریاد برآرند که خدایا ایشان با ما در دنیا نماز و روزه و حج گذارده‌اند ایشان را بفضل خود بیامرز فرمان رسد ای مؤمنان هرکس را که می‌شناسید بیرون آرید پس ایشان آیند در خانهٔ دوزخ و ایشان را بیرون آرند در آن میان یکی دیگر از دوزخیان یکی از بهشتیان را بشناسد فریاد کند ای فلان مرا نمی‌شناسی من آنکسم که ترا آب دادم و دیگری هم بشناسد گوید من آنکسم که ترا آب وضو یا فلان چیز دادم پس آن مؤمنان این قوم را شفاعت کنند در صحیح بخاری است که فرمان رسد ای مؤمنان شفاعت شما را قبول کردم در دل هرکه مقدار دیناری و نصف دیناری ایمان است او را بیرون آرید در تمهید مسطور است که آنوقت فرمان رسد بملائکه که انبیا و رسل شفاعت کردند و مؤمنان نیز شفاعت کردند شما چرا شفاعت نمی‌کنید تا بشفاعت شما هم طائفه از گناهکاران بیرون آوردم قهر جبر میکائیل و اسرافیل و کروبیان و صافین و حافین همه شفاعت کنند فرمان رسد که هرکه مقدار دانهٔ سپندی ایمان دارد او را بیرون آرید پس ایشان بیرون آرند و بفرموده عمل نمایند و در تمهید آورده که باز کرت چهارم پیغمبر سجده کند و بدستور اول و ثانی و ثالث بنالد و گریه و زاری و استغاثه فرماید و دیری در سجده ماند بعده فرمان آید که یا محمد صلی الله علیه و سلم سر بردار امروز ترا خوشنود گردانم بحجت و قبول هرچه فرمان تو باشد آن کنم پس آنحضرت سر از سجده بردارد و خدا را حمد و ثنا و عظمت گوید ندا بدو آید که هرکه یکبار در دنیا از روی صدق و اخلاص و اعتقاد کامل لا اله الا الله محمد رسول الله گفته باشد بیرون آرید در مشارق و شرح مصابیح مسطور است که بعد از اینها [صلی الله علیه و سلم]

مالک دوزخ گوید الهی پروردگارا باز در دوزخ کسی از اینها در دلش [ایمان] ذره باشد مانده است ناگاه فرمان رسد ای متخلفان و مالکین دوزخ ما به شفاعت انبیا و رسل و ملائکه و مؤمنان و اولیا و صالحان و نیکان طایفهٔ عصاة امت را از دوزخ بیرون آوردیم اکنون کسی نمانده است که شفاعت باقی ماندگان کند غیر ذات بی‌زوال من که خداوند و آفریدگار همه‌ام اکنون من رحمت و عظمت خود را شفیع حال ایشان گردانیدم و کسانی که از شفاعت محروم و مأیوس مانده‌اند بیرون آورم پس جمع باید قدرت خود و لطف عمیم کسانی که همه عمر خویش بدی کرده باشند و چیزی نیکوئی از آنها صادر نشده این قوم بیرون آرد سوخته و سیاه گشته امر شود باید بملائکه که ایشان را ببرند در جوی که زیر عرش است و آنرا دار الحیوان نام است غوطه بدهند ناگاه ایشان بعد از غوطه چنان شکوفه گل تازه از زمین رسته گردند انتهی و در تمهید باین روایت آورده که گویا حق تعالی محض تفضل بار بعید قدرت خود دوزخیان را بیرون [می‌آورد] یکبارش آنست که مذکور گردید و بار دوم طایفهٔ را که جابجای در درکات جهنم مانده باشند چنانچه مرغ میان خاک و خاشاک دانه تفحص میکند و آنرا چیند همچنان بقدرت قدیم کامل تفحص عصاة امت فرمایند و بیرون آرد و در نهر الحیوان شست و شو داده و ایشان را جهنمیان نام کنند و در بهشت آن طایفه به عتقاء الله مشهور شوند بار فرمان بملائکه رسد که تفحص کنید مبادا کسی از گویندگان کلمهٔ طیبه در دوزخ مانده باشد ملائکه بعد از تفحص گویند خداوندا بعضی دیگر یافته‌ایم باز بفرمان خدا ملائکه ایشان را بیرون آرند باز فرمان رسد که ایشان بواسطهٔ از کثرت نافرمانی و عصیان بدوزخ بر ندای ایشان بحجت ایستند و گویند خداوندا انبیای تو فرموده‌اند هرگز از دوزخ بیرون آورده نشوند دیگر باره بدوزخش نفرستید ندا آید که راست میگویند این قوم میان بهشتیان بر ند

در اخبار آخره مسطور است که بار بعد از آنها فرمان رسد که ای ملائکه تفحص کنید کسی که گویندهٔ کلمهٔ طیبه در دوزخ مانده باشد یا نه ملائکه بعد از تفتیش تمام گویند بار خدایا چند نفر از قاتلان و کشندگان مسلمانان بناحق مانده‌اند و هر یکی را هفتاد هزار بار در دوزخ قصاص کرده شده‌اند فرمان شود مقتولان را بپرسید که این قوم عفو نموده‌اند یا نه اگر عفو کنند بیرون آرند و الا بگوئیم تا بر پل صراط که جای مظالم است هفتاد بار دیگر قصاص کنند و باز بدوزخشان برند کما قال تعالی ومن یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها پس ملائکه بموجب خطاب امر الهی عمل نمایند در آن اثنا حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها دست امیر المؤمنین حسین شهید رضی الله عنه گرفته بدار القضاء الهی حاضر آمده خون از رگهای او روان گشته و جامهای خون آلوده او را بدست گرفته در آنمحل ایستاده بحضرت منتقم حقیقی عرض کند خداوندا داد میخواهم تو داد مرا و جگرگوشهٔ مرا بده ناگاه آن خبر بحضرت رسول [صلی الله علیه و سلم] میرسانند آنحضرت بیاید فاطمه رضی الله عنها گوید ای پدر بعد از توامت تو این فرزند غریب مرا در واقعهٔ کربلا بناحق حلق بریده‌اند و سر از تن جدا کرده‌اند و چند روز بر سر نیزه داشته که مسلمانان بشنوند و کافران ببینند

سبحان الله در اینمحل گر سنگ از این حدیث بنالد عجب مدار · قلم اینجا رسید و سر بشکست
واحسرتا و اتاسفا و امصیبتاه · چشم از اینجا گریان و دل و جگر بریان خواهد شد
دریای حیرت در اینجا موج خونین میزند · جنبیدن قلم سهو است جای جنبش مژگان هم نیست
نوح که لب تشنه بهاین خون رسید · چشمه غلط کرد بطوفان رسید
یوسف از این چاه عیانی ندید · جز رسن و دلو نشانی ندید

القصه ملائکه گویند ای فاطمه در این پنجاه هزار سال یزید و شمر و کشندگان فرزند تو در دوزخ هفتاد هزار بار [هر یکی را] قصاص کرده‌اند دیگر چه مطلوب داری در اثنای انفعال باشند ناگاه بر سر خلایق در هوا آواز سرود و رود و چنگ و رباب و صدای نغمه و دف و نی و نای و رقص و سماع پیدا آید همه از تعجب و غرابت این زمزمه سر بالا کنند کوشکها و قصرهای با زیب و زینت [و زیور] ببینند که جمیع ملخ در فضای محشر پران شوند و تمام روی هوا گرفته هریک از یکدانهٔ مروارید و هر قصری بزرگی روی دنیا در هر یکی هفتاد هزار طاقچه و غرفه و بهر غرفه هفتاد هزار منظره و پنجره و در هر منظره و پنجره چندین حوریهای آراسته بزیور و حلل بهشت نشسته و سر از غرفه و منظره بیرون آورده از شنیدن آن آواز و صدای نغمات و دف و نای تمام خلایق مدهوش و سرمست و حیران گشته ملائکه را پرسند که این همه اساس و کوشکها چیست و برای کیست گویند اینهمه در زیر عرش مستور بوده است تا این زمان فرمان شده که او را در بهشت اندازند برای کسانیکه امروز میان خود گناهان و جرائم یکدیگر را ببخشند و عفو نمایند فوراً از شادی این عطیه فریاد برآرند عفونا عفونا انتهی فضل الله تعالی و رحمته للمذنبین

دقیقه تعریف بهشت و اهل بهشت از صد هزار یکی نتوان بیان کرد و بمقدار اینجا بس است برای مرید صادق

ذکر بهشت بطریق اجمال

فادخلوا جنة عرضها کعرض السموات والارض اعدت للمتقین الآیة و در سورهٔ مریم می‌فرماید [جنات عدن التی وعد الرحمن عباده بالغیب] انه کان وعده مأتیا لا یسمعون فیها لغوا الا سلاما ولهم رزقهم فیها بکرة وعشیا بدرستیکه بهشت آنکه وعده داده است وعدهٔ او البته آینده یعنی موعود او بهشت است آمدنی است و مؤمن بدو رسیدنی نشنوند بهشتیان در آن [بهشت ...]

وبهتیان و نعیم ان

سخنی بیهوده و تباه لیکن شنوند سلام از خدا تعالی یا از ملایکه یا از یکدیگر و در بهشت زات در ایشان روزی ایشان از نعیم آن

بامداد و شبانگاه یعنی مقدار طرفین یک روز ایشان را نعمتهای بهشت خورانند چنانچه عادت متنعمان است که روزی دو نوبت

طعام خورند یا مراد دوام رزق باشد و توالی آن و در بهشت اگرچه شب و روز نباشد اما علامتها باشد که بدان مقدار لیل و نهار

بشناسند و در عین المعانی آورده که زمان بستن درها و فرو گذاشتن پردها و بستن درها معلوم شود و زمان روز برفع حجاب و فتح

ابواب و در تبیان گفته که در زمان شب کنیزکان بهشت خدمت کنند و در زمان روز غلامان و ولدان کذا فی اللواهب التفسیر

و منها در مواهب در تفسیر آیه و سیق الذین اتقوا ربهم الی الجنة زمرا الی آخره روایت از حضرت علی کرم الله وجهه

منقول است که چون بهشتیان بدر بهشت برسند آنجا درختی بینند که از زیر آن دو چشمه بیرون آید در یکی غسل کنند

ظاهر ایشان پاک شود و از دیگری بیاشامند باطن ایشان منور و تصفی و تزکی و مطهر گردد و در اینجا حالکه گویند پاک شدید

هم بظاهر و هم بباطن فادخلوها خالدین پس درآیید به بهشت جاوید مانده گان در آن الی آخر السوره و قال تعالی

فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین یعنی در بهشت بود آنچه آرزو کند نفسها را و آنچه بنظر خوش آید چشمها را

در مواهب از وسیط نقل کرده که جامع دو کلمه اخبار کرد از جمله نعیم بهشت چه نعیم را یا من جنان یا نصیب نفس است یا بهره عین آه

در اینجا بصیرتی روشن است که اهل شوق را لذت عین در مشاهده جمال محبوب بیت تصویر تحقیق ما قال

پرده از پیش براندازکه مشتاقان را لذت دیده جز از دیدن دیدار تو نیست امام قشیری فرموده که لذت دیدار

فراخور اشتیاق است عاشق را هرچه شوق بیشتر لذت دیدار فزونتر باشد و از ذو النون مصری رحمة الله نقل

کرده اند که شوق ثمره محبت است هر که را محبت و دوستی بیشتر است شوق او بدیدار دوست زیاده تر در زبور آمده که ای داود

بهشت برای مطیعان است و کفایت من تحفه متوکلان است و زیادت من مخصوص شاکران است و انس من بهره طالبان است

درخرم داران

در رحمت من ازان محتاج ترست و مغفرت من ازان تا یابان است و قبول من بهر عابدان است و من خاصه مشتاقانم

دلم از شوق تو خون است ندانم چون است در دلم شوق جمالت زبیان افزون است در دلم شوق تو هر روز فزون می گردد

دل شوریده من بین که چه روز افزون است الی اخر الآیة و منها حق تعالی در قرآن در چند جا ذکر بهشت و اوصاف

نعم او را بیان فرموده است اگر مجموع آن از تفاسیر جمع کرده شود یک کتاب مطول و عظیمی خواهد شد و آنچه در اینجا و احادیث

بیان شده است حکم یک قطره دارد از بحر محیط

سبحان الله از کارخانه قدرت صانع بیچون و چگونه چه صنعتها و چه اوضاعها ایجاد گشته است که بگویم شرح آن بیحد شود

صاحب مواهب در تفسیر آیه ان المتقین فی جنات و نهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر می فرماید که از حضرت

امام جعفر صادق رضی الله عنه منقول است که حق تعالی آن مکان را بصدق وصف کرده است پس ننشیند در وی مگر اهل صدق

سلمی رحمه الله فرموده که آن مکان مکانیست که حق تعالی راست گردانید در آن وعده که با اولیا کرده و دوستان در آن مقام

باشند نزدیک پادشاهی مقتدر توانا بر همه چیز صاحب بحر الحقایق قدس سره فرموده که مقعد صدق مقام وحدت

ذاتیه است که در مرتبه عندیه متحقق شود در کشف الاسرار آورده که کلمه عند رقم تقرب و تخصیص دارد یعنی

اهل قرب در آنجا ابد آن اختصاص خواهند داشت و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم امروز در این سرا مخصوص بدان بود که

ابیت عند ربی و چون رتبه که فردا خواص بدان نازند امروز پایه ادنی وی بود پس از مرتبه اعلی فردای او

که نشان تواند داد ای محرم سر لایزالی مرآت جمال ذو الجلالی ابیت عند ربی صاحب دل الا ینام قلبی

از رتبت حضرت الهی هستی شایه که خواهی قربی که عبارتش نسنجد در حوصله خرد نگنجد کم گشته دو عبارت

آنجا بلکه نرسد اشارت آنجا انتهی و تسنیم و سلسبیل دو چشمه بزرگند در بهشت که فرموده فیهما عینان تجریان

و بهر جهت هم ذکر ایشان در قرآن مجید آمده قوله تعالی و مزاجه من تسنیم و در تبیان از ابن عباس رضی الله عنه منقول است

که تسنیم آبیست که از تحت عرش میرزد و آن از شرف و فضل اشربه بهشت است عینا یشرب بها المقربون چشمه است که

می آشامند از آن نزدیک شدگان بحضرت الهی یعنی ایشان صرف آن می آشامند و ابرار آمیخته دهند صاحب انوار فرموده که چون مقربان

مشغول بما سوی نشده اند یعنی محبت حق را بمحبت غیر نیامیخته اند شراب ایشان صرف است و آنها که محبت ایشان آمیخته باشد

شراب ایشان ممزوج باشد ما شراب صرف میخواهیم ای دردی خم صاحب نوشان دیگرند و درد نوشان دیگرند و پیش از این آیه

حق تعالی تعریف رحیق بهشت هم ذکر فرموده یسقون من رحیق مختوم الآخ یعنی بدیشان در آشامند از شراب خالص سفید خوش بوی

مهر کرده آه و مهر او بجهت آن است که تا دست کسی بدان نرسد و ابرار خود مهر آن را بر دارند آه و در بحر الحقایق آورده

که رحیق اشارت است بشراب خالص از که درات خمار کونین و اوانی مختومه قلوب اولیا و صفیا که ختام او مشک محبت است

و تسنیم اهل مشرب محبت است یعنی محبت ذاتیه و مقربان اهل فنا فی الله و بقا بالله اند و ما کسی بر بساط قرب در مجلس انس

در بارگاه قدس از دست ساقی رضا جرعه از این شراب بچشد بوی از سر این سخنان بمشام جان وی رسد

سرمایه ذوق و جهان مستی عشق است آنانکه از این می نچشیدند ندانند انتهی و در سوره دهر در اوصاف بهشت در

بیان سلسبیل میفرماید و یسقون فیها کاسا کان مزاجها زنجبیلا عینا فیها تسمی سلسبیلا الآخ نام نهاده شده است

بسلسبیل بجهت آنکه منقاد و مطیع است و روان بود هر جا که بهشتی خواهد تواند برد و گویند در حلق رود باسانی و راحت

و زود بگوارد الی آخر القصه قوله تعالی و اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا و چون بنگری و نظر کنی آنجا یعنی در بهشت

ببینی نعمتها که در وصف نگنجد و ملکی بزرگ که زوال بدو راه نیابد در خبر آمده که فروتر کسی از اهل بهشت که نظر کند در ملک خود

مسافت هزار ساله راه ببیند و منتهای ملک خود را مشاهده کند چنانچه مبتدای آن را ملاحظه کند و گفته اند ملک کبیر

نفاذ مشیت است که هرچه خواهد میسر گردد یا استیذان ملایکه بوقت در آمدن بایشان و در فصول آورده که نعیم راحت اشباح است

و ملک کبیر لذت ارواح نعیم ملاحظه دارایست و ملک کبیر مشاهده دیدار و دارای دیدار هیچ کار نیاید الجاء ثم الدار

الدعوة اولی

بیان کوثر حوض

زاهدان در پی بهشت جویند و ما دیدار یار انتهی و کوثر نیز جویست در بهشت قال تعالی انا اعطیناک الکوثر الآخ

یعنی ما عطا کردیم ترا بسیاری از خیرات و این لفظ کنایه است از کثرت یعنی دادیم ترا خیر کثیر و فرزند بسیار و علم و عمل بسیار

و در عین المعانی آورده که بسیاری است و گفته اند کثرت ذکر تو در زمین و آسمان یا کثرت معجزات یا کثرت دوستان و هواداران

اما اشهر آنست که کوثر جوی است عمده و مشهور در بهشت و در احادیث معراج آمده که بالای آسمان هفتم جوی دیدم بزرگ

و بر لب آن جوی خیمها بود از یاقوت و لؤلؤ و زبرجد و مرغان سبز بر لب آن جوی دیدم از جبرئیل پرسیدم که این جوی چیست فرمود که

این جوی کوثر است حق تعالی بتو عطا فرموده و در معالم التنزیل از آنحضرت روایت است که گفت کوثر جویست در بهشت کنارهای

او از زر است و مجرای او در و یاقوت و خاک او مشک سفید و حدیثی دیگر هست که حوض من یعنی حوض کوثر مسیرت او مدت

یکماه راه است آب او سفیدتر از شیر و بوی او خوشتر از مشک و کوزهای وی بعدد ستارگان و مانند ستارگان بروای آسمان

هر که از آن حوض آب خورد هرگز تشنه نشود صاحب تأویلات فرموده است که کوثر معرفت کثرت است بوحدت و شهود

وحدت در عین کثرت و این نهری است در بوستان معرفت که هر که از آن سیراب شد ابدا از تشنگی جهالت و غفلت

ایمن است و انمعنی خاصه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و اکمل اولیای امت اوست سبحان الله از این حالت چه فیض بخش الهی

مسئله هل ما ارزمزم افضل لانه غسل به قلب النبی صلی الله علیه و سلم لیلة الاسراء مع القدرة علی ماء الکوثر فاختیاره فی هذا

المقام دلیل علی افضلیته و لا یعارضه انا اعطیناک لا یساعد الله والکوثر عطیة الله لنبینا محمد صلی الله علیه و سلم لان الکلام فی عالم

الدنیا لا الاخرة و لا شک ان الکوثر فی الاخرة من اعظم مناقب نبینا علیه الصلوة والسلام کذا فی الفتاوی

و قوله تعالی عالیهم ثیاب سندس خضر و استبرق الی شرابا طهورا یعنی بالای زبرین ایشان جامهای دیبای بزرگ و نازک سبز

و دیبای محکم سفته آه و بیاشامانند ایشان را پروردگار ایشان شرابی پاک از اوناس و ارجاس یا پاک کننده از

غل و غش و متقابل گوید طهور چشمه ایست بر در بهشت هر که از آن بیاشامد در دل او حقد و حسد بلکه هیچ صفتی از رذایل نماند

وگفته اند پاک کند دل از میل ما سوی الله تا التذاذ یابد بلقای او و باقی ماند به بقای او که البقاء فی اللقاء
تمام العطاء **و باید دانست** که جوی کوثر در بهشت خاصهٔ حضرت رسول است صلی الله علیه و سلم چنانکه
ذکر کردیم و چهار جوی دیگر ازان متقیان است جوی آب و جوی شیر و جوی عسل و جوی خمر و شمهٔ ازان
در سورهٔ محمد صلی الله علیه و سلم مذکور است اگرچه در قرآن در اکثر سورها بیان اوصاف بهشت و احوال بهشتیان
مذکور گردیده پس ازان چهار چشمه دو چشمه ازان اهل خشیت است فیهما عینان تجریان و دو چشمهٔ دیگر
ازان اصحاب یمین است فیهما عینان نضاختان و ذکر اینها در سورهٔ الرحمن آمده است
و دیگر شراب رحیق ازان ابرار است و چشمهٔ تسنیم ازان مقربان و این هر دو در سورهٔ مطففین
مذکور گردیده و دو چشمهٔ دیگر ازان اهل محبت است کافور و زنجبیل که آنرا سلسبیل خوانند و شراب طهور نیز
ازان ایشانست و محققان آنرا شراب شهود گویند که مرآت دل نوشنده را بلوامع انوار قدم روشن ساخته
پذیرای عکوس نقوش ازل و ابد گرداند و حال او را چنان صافی سازد که مطلقا اقذار اثنینیت و شوائب غیریت
در مشارع وحدت نماند و گرد دورنگی در کاسهٔ مبتدل گرداند دیده جام و مدام را یک رنگ سازد
همه جامست و نیست گوئی می یا مدامست و نیست گوئی جام انتهی

ذکر طبقات و درجات بهشت [و احوال بهشتیان] بر سبیل اجمال

بدانکه در کتاب مطالع الانوار مولانا عفیف سابق الذکر از اخبار الآخره نقل کرده که هشت بهشت است بالای یکدیگر
بر آسمان هفتم و علی اختلاف الروایات هر هشت بهشت در زیر عرش است و بالای ایشان عرش مجید است چنانکه زیر
دنیا آسمانست و در اخبار الآخره مسطور است که بقول ابن عباس رضی الله عنه بهشت اول را دار الخلد گویند از نقره

خام است در ان عوام

خام است در آن عوام مسلمانان نزول کنند دوم دار المقام از زر سرخ و اصح آنست که از یاقوت سرخ باشد
اغنیای شاکر در آنجا نزول کنند سیم دار السلام از یاقوت سبز باشد فقرای صابر در آنجا باشند چهارم
جنات عدن از زمرد سبز است خادمانش از قبیل عبید و اماء مومنان و سخیان و عادلان و غازیان در اهل آن و متقیان
و امامان مساجد و عابدان در آنجا باشند پنجم دار القرار از مروارید روشن و در روایتی مروارید سفید باشد
علمای اندک عمل و حافظان قرآن آنجا باشند ششم جنات النعیم از زبرجد و لعل باشد شهیدان حکمی مانند
غریق و حریق و مبطون و مطعون و موذنان و وارعان آنجا باشند هفتم جنت المأوی از نور باشد فلا یعلم
صفته الا الله شهیدان حقیقی و منفقان و کاظمان غیظ و عافیان مجرم آنجا باشند هشتم فردوس اعلی
که از نور جلال صرف باشد انبیاء و علمای عامل ربانی و اولیاء الله و مقربان آنجا باشند و در بالای آن غرفه ایست
که بر سر فردوس چتر ابریز نماید و آن غرفه از خلص نور رحمان باشد و او را مقام محمود و وسیله نیز خوانند مقام مبارک
حضرت رسول ما محمد المصطفی صلی الله علیه و سلم باشد پس هر فردی از افراد مومنان مقام و درجات و عروج و نزول
و ما فیها من لذائذ نعیم بهشت را باندازهٔ عمل و عبادت خود بیابد لذتها و گوارایها و نعمتها یابد که ما لا عین رأت
و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر در رسالهٔ عجوزی آورده که کمینه کسی که در بهشت مقام یابد و او در دنیا چندان
طاعت و عبادت نبوده باشد گوشکی بدو دهند که بقدر دنیا و بروایتی بقدر ده بار دنیا باشد و بعضی کمتر ازین فرموده اند
و اشجار و اثمار و انهار بهشت را شرح و بیان نبود چنانکه در کتب احادیث مسطور است که در زیر درختی آنقدر سایه بود که
اسپ دونده صد سال از سایهٔ او نتواند گذشت و هر درخت را چندین هزار نوع گوناگون ثمر و میوه و حبوب باشد
همین که یکدانه از آن درخت بشکنند یا تر و یا بچینند فورا یکی دیگر بجای آن رسته گردد و گویند هر بار که میوهٔ بهشت

دادی خورم

آرزو کنند و بخواهند بخورد شاخ آن میوه بکام او نزدیک گردد و هر چند ازان بخورد رغبت و هوس و اشتهای او
بیشتر گردد و رغبت یکی به هزار باشد و در آن انواع تنعم و راحتی و لذائذ و فرحهاست که بیان آنها در انحصر
متعذر بود کسی که طالب تتمهٔ از تفاصیل آنها بود در قرآن در هر جای که ذکر بهشت و اوصاف آن باشد
و در تفاسیر آن و در کتب احادیث مطالعه باید نماید که از آنهمه خروار نمونهٔ مشتی بر داند والله اعلم
و ما امروز در شکر آنهمه نعمت و دولت عظیم حق تعالی بمحض فضل با و بسمع را در بهشت و بوستان واجبه راه است
هدایت و استقامت در کارهای آخرت کرامت فرماید و همه را از خواب غفلت و کوتاهی بیداری و سعی نصیب نماید
و بخوشی معرفت و زندگی بخشد آمین بجاه سید المرسلین و آله و صحبه اجمعین صلی الله علیه و علیهم الی یوم الدین انتهی

کلام عرفاء در بحث آدم و بهشت

در حینی که حضرت ابو البشر آدم را به بهشت رهنمونی کردند بموجب کریمهٔ خلق الانسان ضعیفا ضعف داشت
و قاعده اینست که ارباب جاه را چون ضعف در وجود پیدا شود منزل وی عوض میکنند و حکیم حاذق تجویز نماید که
بجای برود با صفا و منظر دلکش و آب و هوای معتدل و مکانی خرم و خوش داشته باشد تا چند صباحی در آنجا
با مونسان همدم و مشفق تغیر آب و هوا می کند پس مدبر گفتند اکنون ترا به بهشت می باید رفت و در ستارد و در جنت
بیاسا بهمه انواع اشجار و انهار و ظل ممدود و ماء مسکوب و فاکهه کثیره لا مقطوعه و لا ممنوعه بلذائذ نعمتهای
آنجا ساکن باید گشت چون قدم مبارک در صحرای جنت نهاد و چند وقتی در آنجا بعیش و کامرانی گذرانید
زمان ازلی و خطاب لم یزلی از جانب حکیم حقیقی متبرکانه صادر گشت که ای زبدهٔ مخلوق ما و ای نقاوهٔ

مخلوق ما

مصنوع ما ای زکی و نقی ای آدم صفی از ضعف تو چیزی باقی است زنهار تا پرهیز شکنی و پرده مدری و لا تقربا
هذه الشجرة نزدیک آن درخت نیفتی هر آینه بلای جان و مصر امتحانست مرض عارضی ترا ضرر و مزاج لطیف ترا
آتش شررست ازین منفسد ها خرد و در لب و پرهیز پس چون آدم آب و هوای جنت را دلکش و لذائذ نعیم و نسیم آنرا
راحت افزا دید اشتهای طعام و آرزوی پخته و خام در باطن مبارک وی پدید آمد ناگاه مکارهٔ بصورت طبیبی از قبیل
کمر کریمهٔ لاقعدن لهم صراطک المستقیم در شان او ست بحیله تمام و خدعهٔ بسیار و فسانه و فسون زیاد خود را
به بهشت انداخته گاه با این و گهی با آن و که با پاسبان القصه بر از ان دست بر نبض آدم نهاده
رنگ روی و نبض و قاروره بدید هم علاماتش هم اسبابش شنید که فدلیهما بغرور ناگاه طبیب حیل گر دراری
و اندوه و سواری آغاز کرد آدم ضعیف را هراسی و قبضی در دل پدید آمد چون طبیب رقیب را گریان دید ترسید
آدم گفت علاج این چیست گفت هل ادلکم علی شجرة الخلد و ملک لا یبلی در دارو خانه خاص حق تعالی حبی چند
ساخته اند و در میان صندوق امتحان انداخته و مهر و لا تقربا بر روی نهاده اند اگر ازان حبها دانهٔ تناول فرمائی
هر آینه معدهٔ وجود مسعود ترا از اخلاط فاسده و رذائل و فضلات کاسده فنا و زوال پاک و صفی و منقح گردد
پس آدم بدلالت پر ملالت او دانهٔ ازان در دهان آز و آرزو نهاد بر از دقیقه و پر آب و تاب ذلت و عقاب و صدا
و خطاب و عتاب در گرفت ناگاه آوازی پر شورش از جانب حکیم حقیقی و حاذق تحقیقی بگوش هوش آدم رسید که
ای مریض ضعیف و ای عزیز مزاج لطیف بگفتم که زیادی مخور جفا آرد لاجرم در معالجه خطا کردی و در مداوا
زبان آوردی ندانم مصلحت دیگر بدار و خانه درمانی مبادا که خطر فردا بتر گردد مزاج تو پس باید

بناء اهبطوا منها جمیعاً از انجا بیرون رفت اما بواسطه بیماری و عجز و ستواری بحمام و نیاره و در گرم خانه

خاک پاک هندوستان مقام کن حال انجا را بدیدی حال آنجا نیز دان وازبرای صحت خو از آن ادویهای

مفرح و گرم و معتدل و نرم صحرای هند معجونی بساز و داروی نافع و دافع ترتیب کن و آن را بکار بر تا از برکت

اثر آن عرق کنی و از تب و از ذلت و درد سر رنج و محنت نجات یابی پس آدم دانست که حضرت حکیم

او را چه میفرماید و که معالجه او را دلالت می‌نماید ناچار بفرموده کار کرد و در آن خاک پاک داروی مناسب احوال

ترتیت کرد که جمیع اطبای عالم و عقلای بنی نوع آدم در آن حیران و سرگردان بمانند پس ویرا گفتند ای آدم

در جمع ادویه و ترتیب آن در تدارک باش تخم توبه پیدا کن و ریشه نیازمندی و برگ پشیمانی با آن منضم و جب صبر

و بیخ رضا و تسلیم حاصل و عصاره تقوی و زهد با آن واصل فرما همگی را بدست دعا جمع ساخته و در هاون رجا

انداخته و بدسته مجاهدت آن را سحق نمود و با آب چشم و تفرع خمیر کرد و با شکر شکر مخلوط نمود و چند بار بعد از استغفار

آن را در دیگ صدق انداخته و آتش محبت و شوق در زیر او افروخته تا بجوش و خروش آمد و کف کرد

پس از آن آن را در کنار غرفت نهاده تا کرمی کبر و غرور و خودپرستی و حرارت رزایل و هستی ازوی بدر رفته

پس در قدح امید ریخته در سحرهای روز جادت و شبهای کنج قناعت بگلوی مراد و حلق مقصود ریزند

پس سر استغفار ابالین التهات نهاده و زبان اعتذار بذکر ربنا ظلمنا انفسنا گشاده تا شاید داروی

معهود شفا و اول گشته و ببرکت برکات غیر معدود بدستیاری توفیق باری بمزاج ذوی الابتهاج موافق

افتد و فی الحقیقه چنان بود و چنان کرد و چنان شد یعنی از علت فعصی آدم بریست ۹

بیان استغفار

بیان استغفار بر سبیل اختصار

در بعضی تفاسیر آورده اند که قومی بخدمت سید کائنات علیه الصلوة والسلام آمدند گفتند یا رسول الله

ما گناهان بزرگ کرده ایم و جرائم بیشمار ارتکاب نموده ایم تدبیر اعتذار و چاره استغفار بر چه وجه کنیم آنحضرت

بجواب ایشان تعجیل نکرد و ایشان ناامید از عتبه نبوت بازگشتند فی الحال این آیه نازل شد

که چون مؤمنان گنهکاران که بومدانیت من و رسالت تو و حقیقت قرآن گرویده اند بسوی تو آیند

بر ایشان سلام گوی که بشارت است بسلامتی در دنیا و رحمت در عقبی فقل سلام علیکم و بگو بعد از سلام

که کتب ربکم علی نفسه الرحمه انه من عمل منکم سوء بجهالة ثم تاب من بعده واصلح فانه

غفور رحیم مضمون این آیه شربت شفاست بیماران گناه را و شفا بر ما پرهیز است یعنی توبه

و استغفار — دردمندان گنه را روز و شب — شربتی بهتر ز استغفار نیست

آرزومندان وصل یار را — چاره غیر از نالهای زار نیست — کذا فی تفسیر المواهب انتهی الکلام

و بیان استغفار اگرچه سابق بر این هم ایمائی باو رفت لکن بعد از این ان شاء الله تعالی با بیان توبه و آداب آن

در موقع مخصوص خود بتفصیل ذکر خواهیم کرد اینجا بهمین قدر که مناسب احوال بود اکتفا کرده اگرچه کسی که

جزئی معرفتی و استعدادی در معامله پیدا کرد بیک اشاره در هر بابت علم با آن حاصل خواهد کرد و قوع با

یوشك ان یوقع فیه چه انسان قابل تعلیم است و کمتر از سایر حیوانات نیست انتهی

بیان حیواناتی که در قیامت به بهشت میروند

بدانکه در کتاب تفاسیر و بعضی از اخبار آورده اند که در قیامت حیواناتی که اینها نفر بهشت میروند

ده اند ناقه صالح و عجل ابراهیم و کبش اسماعیل و نمل سلیمان و هدهد بلقیس و حمار عزیر

و ثور موسی و حوت یونس و کلب اصحاب الکهف و براق حضرت خاتم النبیین محمد المصطفی

صلی الله علیه وسلم و بیان ماجرای موقف محشر از وضع میزان و حساب و کتاب و پل صراط

و طیران نامهای اعمال و بیان مراتب و مقامات صفوف خلایق از هر صنف و نوع و بیان شفاعت شفعاء

و امثال آنها در کتب تفاسیر قرآن و در احادیث حضرت سید انس و جان بوجه تفصیل بسط لا طائل مذکور گردیده است

در اینجا بسبب کثرت اشتهار آنها و هم بواسطه اطناب و تطویل آنها ترک تحریر و بیان اکرده ام اگرچه مراد اول الباب

الی آخره ذکر همه آن مذکورات [illegible] در ضمن بیانات [illegible] ذکر گردیده است

دیگر در اینجا چندان احتیاج به بیان آنها نباشد زیرا که در اینجا به تحریر و بیان همه آنها چه پرداختم لا بدی

مجمله دیگر مخصوص بیانات آنها ساخته شود و بالکلیه از طلب در رمی افتادم و بحر متیت مقصود به بیکانگی

تبدل میشد پس بضرورت بهمین چند کلمه که از آنهمه خردار نمونه ایست اکتفا نمودم اذ ما لا یدرک کله لا یترک کله

[illegible] موت [illegible] و قیامت همه ماجرا آن روز نیز مشهود و خاطر نشان میشود دیگر محتاج بشرح و بیان

نیست چنانکه [illegible] آنجا که عیانست چه حاجت به بیانست مراد از انهمه بیانات مفصله آنست که بمفاد

کل نفس ذائقة الموت همه از ذکر موت و یاد آن غافل نشوی و پیوسته ماجرای قبر و قیامت و احوال آنها پیش چشم خود

حاضر و ناظر یعنی امروز در این دو روزه مهلت در دنیا همه کارهای دنیویه و اخرویه ترا بتو نشان داده لذا و حاصل

ذکر طبقات دوزخ

ذکر طبقات دوزخ و شفاعت رسول صلی الله علیه وسلم

برای امت و ما یتعلق بذلك

نقل است که پیغمبر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود روزی جبرئیل را دیدم رنگش متغیر شده و بحزن و اندوه تمام از آن رنگ شد

سبب پرسیدم گفت یا رسول الله این ساعت که گذر کردم بدوزخ از صلابت و سهمگینی آتش دوزخ و ماجرای آن اینک

و حال زرد گردید گفتم ای برادر صفت دوزخ چیست گفت یا رسول الله اگر بمقداری سوزن باریک آتش دوزخ بدنیا

آورده شود کوههای عالم بگدازد و دنیا خراب گردد

دوزخ هفت طبقه است

از طبقه تا طبقه دیگر هفت هزار ساله راه است پرسیدم در این طبقها کیانند گفت در طبقه [illegible] زیرین کافران و منافقان

از فرعونیانند و نام آن طبقه هاویه است و در طبقه دوم مشرکانند و نام او جحیم است و در طبقه سیم ترسایان و نام او سقر است

و در طبقه چهارم آتش پرستان و زمره ابلیس لعین و نام آن لظی است و در طبقه پنجم جهودانند و نام آن حطیم است

و در طبقه ششم آفتاب پرستان و ماه پرستان و ستاره پرستان و نام آن سعیر است و چون

بطبقه هفتم رسید جبرئیل خاموش شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پرسید در این طبقه هفتم کیانند و نام او چیست گفت یا رسول الله

مپرس اگر بگویم غمگین شوی گفتم چاره چیست گفت جاگناه کاران امت تو چون آنحضرت این را شنید بروی افتاد

پس بعد از آنکه بهوش آمد جبرئیل سر مبارکش در کنار خود گذاشته فرمود ای برادر همتم و اندوهم عظیم شد پس بگوه طاهره رفت

هیچکس
وبا هیچکس تکلم نکرد و نماز و دعا و مناجات و گریه میکرد ناگاه بلال بدر حجره آمد گفت یا اهل البیت و ازجمت ابدا
جواب نگفت و سلمان نیز بدر حجره حضرت طاهره فاطمه زهرا آمد و گفت ای دختر خیر البشر سه روز است حضرت رسول
از حجره بیرون نیامده است و با هیچکس سخن نگفته حال چیست چون حضرت فاطمه در آمد پدر را دید گریان و زحاره و مارکش
زرد شده لب پرسیده و نبود که جبرئیل مرا خبر داده که طبقه اول در دوزخ جای امتان تو میباشد و مرا این
غم و از آن لب مضطرب احوالم حضرت فاطمه نیز بگریست و گفت ای پدر بزرگوار مرا رسیدی که مردمان را
چگونه بدوزخ برند گفت مردان را محاسن بگیرند و زنان را موی سر گرفته و بدوزخ کشند در آن اثنا مالک حلقه
بدیشان آورد که شما چه کسانید که چشمهای شما ازرق نیست و رویهای شما سیاه نیست و مهر بر دلهای شما نیست
ایشان از هول و هیبت مالک و دهشت دوزخ اسم محمد را صلی الله علیه و سلم فراموش کنند گویند ما آن
کسانیم که در دنیا قرآن خوانده ایم و نماز و روزه گرفته ایم مالک گوید که قرآن شریف بمحمد صلی الله علیه و سلم
نازل گشته است پس ایشان چون نام محمد صلی الله علیه و سلم بشنوند فریاد بر آورند که یا محمد یا محمد یا محمد
صلی الله علیه و سلم ما امت محمدیم صلی الله علیه و سلم مالک بانگ بر آتش زند گوید یا نار خذیهم یعنی ای آتش
بگیر ایشان را پس مالک را گوید اینقدر مار او ستوری که ده بار زبانی بر حال خود بگریم مالک ایشان را دستوری دهد
پس چندان بر حال خود بگریند که آب در چشم ایشان نماند مالک گوید که این گریستن شما در دنیا بایستی
تا امروز سود داشتی پس مالک بانگ دیگر بر آتش زند که بگیر ایشان را پس آتش در ایشان افتد پس همه گویند
لا اله الا الله محمد رسول الله بمجرد گفتن این کلمه مبارکه آتش از ایشان دور گردد باز مالک گوید بگیر ایشان را
آتش گوید چگونه

آتش گوید چگونه بگیرم ایشان را که لا اله الا الله محمد رسول الله میگویند القصه آتش ایشان را دریافته هر یک بمقدار گناه و جرم خود بسوزانند
یکی را تا قدم و یکی را تا سینه و یکی را تا کمر پس مالک گوید ای آتش رویهای ایشان را مسوز که خدای یگانه را سجده کرده اند و شکمهای ایشان را
مسوز که در ماه مبارک رمضان گرسنگی و تشنگی کشیده اند و زبان و دلهای ایشان را مسوز که ذکر حق تعالی بآنها کرده اند پس هر یکی بمقدار
گناه و معاصی خود در آن بمانند چنانکه از آن پاک شوند حق سبحانه بمحض فضل و شفقت گوید ای جبرئیل برو ببین که حال امت محمد صلی الله علیه و سلم
بکجا رسیده پس جبرئیل آمد و مالک را گوید طبق از دوزخ بر دارد تا ببینم که امتان محمد صلی الله علیه و سلم چگونه اند و چیست پس مالک
طبق را بر دارد ناگاه بوی خوش و نسیمی خوش بمشام و ابدان او رسد گویند تو کیستی گوید من جبرئیل امینم که در دنیا وحی بمحمد صلی الله علیه و سلم
می آوردم پس چون نام محمد علیه السلام میشنوند میگویند سلام ما را بحضرت محمد صلی الله علیه و سلم برسان و بگوی که امتان عاصی را وعده کرم
و شفاعت فرموده اکنون حال ما چنین است بوی یاد امتان خود برس پس جبرئیل پیش حضرت رسول آمد و احوال را بتمامه باز گوید
پس حضرت رسول زیر عرش آمده و عمامه مبارک را از سر مبارک بر دارد و سر نیاز بسجده نهد گوید خداوندا عاصیان امت من
بمن بخش پس از حضرت احدیت ندا رسد که یا محمد صلی الله علیه و سلم سر بردار که همه را بتو بخشیدم و ایشان را عفو کردم پس حضرت رسول
بیاید و مالک را گوید سرپوش از دوزخ بر دارد چون اهل دوزخ چهره انور آنحضرت را ببینند فریاد بر آورند که یا رحمة للعالمین یا شفیع
المذنبین یا محمد صلی الله علیه و سلم ما را شفاعت کن که بشفاعت تو امید واریم و خیلک یا رسول الله چنانچه حضرت مولانا جامی علیه الرحمه

زمهجوری بر آمد جان عالم ترحم یا نبی الله ترحم نه آخر رحمة للعالمینی ز محرومان چرا غافل نشینی ز خاک ای لاله سیراب برخیز
چو نرگس خواب چند از خواب برخیز برون آور سر از برد یمانی که روی تست صبح زندگانی شب اندوه ما را روز گردان

ز رویت روی ما فیروز گردان بتن در پوش عنبر بوی جامه ببر بر بند کافوری عمامه
فرو د آویز از سر گیسوان را فکن سایه بپا سرو روان را ادیمی طایفی نعلین پا کن شراک از رشته جانهای ما کن
جهانی دیده کرده فرش راهند چو فرش اقبال پابوس تو خواهند ز حجره پای در صحن حرم نه بفرق خاک ره بوسان قدم نه
بده دستی ز پا افتادگان را بکن دلداری دلدادگان را اگر چه غرق دریای گناهیم فتاده خشک لب بر خاک راهیم
تو ابر رحمتی آن به که گاهی کنی بر حال لب خشکان نگاهی
تا اینکه در آخر این داستان می فرماید چو هول روز رستاخیز خیزد بآتش آبروی ما نریزد
کند با اینهمه گمراهی ما ترا اذن شفاعت خواهی ما چو چوگان سر فکنده آوری روی بمیدان شفاعت امتی گوی

پس حضرت

پس حضرت رسول می فرماید که همگی ایشان را از دوزخ بیرون آورند همچو انگشت سیاه باشند و ایشان را میرسانند تا نزدیک دروازه
بهشت و در آنجا چشمه ایست که آن را دار الحیات و برو ایتی دار الحیوان گویند پس در آن چشمه در آیند همگی عیوبات ظاهره و باطنه و خرابیهای
ایشان شسته و پاک گردند و رویهای ایشان درخشان مانند ماه چارده شبه روشن و نورانی گشته آثار پیشانی ایشان نوشته که
اینها از اهل آزاد کنندگان دوزخند و چون به بهشت در آیند مناجات کنند که الهی ما را از دوزخ نجات بخشیدی و عفو
فرمودی و به بهشت فرستادی اکنون این خط از پیشانی ما زائل کردان پس حق تعالی محض فضل و خوشنودی حبیب خود
آن خط را از پیشانی ایشان زائل گرداند و در بهشت جاوید بمانند انتهی و گویند در میان بهشتیان ایشان را
عتقاء الله خوانند مقصود آنست که امتان حضرت رسول در دوزخ جاوید نمانند و هر کسی بزبان اقرار نمود در دنیا
و بدل تصدیق و باور داشت بکلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و باور داشت بهمه احکام
که داخل تحت حکم ما جاء النبی من عند الله میباشد بیقین جازم از اهل نجات میباشد کما ورد ذلک فی الکتاب والسنة و کتب
عقاید الاسلامیه انتهی

تتمهٔ بیان احوال آخرت از کتاب و میزان و صراط و حوض و اختلافات

مذاهب در آنها و ما یناسب بذلک

والکتاب المثبت فیه طاعات العباد ومعاصیهم یؤتی للمؤمنین بایمانهم وللکفار بشمائلهم ومن وراء ظهورهم حق لقوله تعالى ونخرج له یوم القیمة کتابا یلقاه منشورا وایضا واما من اوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب حسابا یسیرا والمصنف سکت عن ذکر الحساب اکتفاء بالکتاب وانکره المعتزلة زعما منهم انه عبث والجواب ما مر لعل فی الکتاب حکمة لا نطلع علیها آه

والمیزان حق لقوله تعالى والوزن یومئذ الحق والمیزان عبارة عما یعرف به مقادیر الاعمال والعقل قاصر عن ادراک کیفیته وانکره المعتزلة لان الاعمال اعراض ان امکن اعادتها لم یمکن وزنها اذ لا یوصف الاعراض بالخفة والثقل ولانها معلومة لله تعالى فوزنها عبث والجواب عن علة الاولى للمعتزلة انه قد ورد فی الحدیث ان کتب الاعمال هی التی توزن فلا اشکال والجواب عن علة الثانیة لهم انه علی تقدیر تسلیم کون الله تعالى معللا بالاغراض لعل فی الوزن حکمة ای غرضا لا نطلع علیها ولا نعلم وعدم اطلاعنا علی الحکمة لا یوجب العبث وقد قیل ان الحکمة فی وزن الاعمال

امتحان الله تعالى عباده بالایمان فی الدنیا واقامة الحجة علیهم فی العقبی وقال علیه السلام یکون عند کفة المیزان ملک فاذا رجح کفة الخیر فینادی الا ان فلانا اسعد سعادة لا شقاوة بعدها ابدا فاذا رجح کفة الاخری فینادی الملک الا ان فلانا شقی شقاوة لا سعادة بعدها انتهی

والحوض حق لقوله تعالى انا اعطیناک الکوثر الآیة وقوله علیه السلام حوضی مسیرة شهر الی آخر الحدیث والاحادیث والاخبار فیه کثیرة انتهی

والصراط حق آه وانکره المعتزلة لانه لا یمکن العبور علیه وان امکن فهو تعذیب للمؤمنین لانه مشقة عظیمة والحال لا تعذیب الجواب ان الله تعالى قادر علی ان یمکن من العبور علی الصراط ویسهل علی المؤمنین حتی ان منهم من یعبر عنه مثل البرق الخاطف ومنهم کالریح المسرع ومنهم کالخیل الجواد والی غیر ذلک مما ورد فی الحدیث انتهی

فالحاصل انه لا یستحیل المرور علی الصراط کما لا یستحیل الطیران علی الهواء والمشی علی الماء انتهی

بدانکه صاحب مواهب التفسیر می فرماید قال تعالى یوم تری المؤمنین والمؤمنات یسعی نورهم بین ایدیهم وبایمانهم الی آخر الآیة یعنی یاد کن روزی را که بینی مردان گرویده و زنان مؤمنه را بر صراط در آنده که میرود شتابان نور ایشان یعنی روشنی توحید و اسلام ایشان در پیش ایشان تا تابان و بهی بگذرند و از جانب راست ایشان تا راه نمونی کند ایشان را به بهشت و از ابن مسعود رضی الله عنه منقولست که نور هر کسی بقدر عمل وی بود از آن یکی در صنعاء باشد تا عدن و از آن یکی دیگر برابر کوهی و یکی را بمقدار نخلی و ادنی نور آن بود که جایش موضع قدم خود را بیند یعنی هیچ مؤمنی بی نور نباشد و گویند ملائکه مر ایشان را بشری لکم جنات تجری من تحتها الانهار الی آخر الآیة والحکایة ابو امامه رضی الله عنه فرمود که مؤمنان را بر صراط نور دهند و کافران و منافقان را بی روشنی گذارند

مؤمنان هر که که روی باز پس میکنند همه صراط روشن میشود پس منافقان از ایشان التماس نور کنند و با ایشان زنند چنانچه خدا تعالى می فرماید یوم یقول المنافقون والمنافقات للذین آمنوا انظرونا نقتبس من نورکم الی آخر الآیة والحکایة انتهی

بقیهٔ حدیث

الصراط وبعد ذلک یضرب الصراط علی متن جهنم فاکون انا وامتی اول من یجیز ولا یتکلم یومئذ الا الرسل ودعوی الرسل یومئذ اللهم سلم سلم وفی جهنم کلالیب مثل شوک السعدان هل رأیتم السعدان قالوا نعم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فانها مثل شوک السعدان غیر انه لا یعلم ما قدر عظمها الا الله تخطف الناس باعمالهم فمنهم المؤمن بعمله ومنهم المجازی حتی ینجی حتی اذا فرغ الله تعالى من القضاء بین العباد واراد ان یخرج برحمته من اراد من اهل النار امر الملائکة ان یخرجوا من النار من کان لا یشرک بالله تعالى شیئا ممن اراد الله عز وجل ان یرحمه من یقول لا اله الا الله فیعرفونهم فی النار فیعرفونهم باثر السجود تأکل النار من ابن آدم الا اثر السجود حرم الله علی النار ان تأکل اثر السجود فیخرجون من النار وقد امتحشوا فیصب الله علیهم ماء الحیاة فینبتون منه کما تنبت الحبة فی حمیل السیل ثم یفرغ الله تعالى من القضاء بین العباد ویبقی رجل مقبل بوجهه علی النار وهو آخر اهل الجنة دخولا الجنة فیقول رب اصرف وجهی عن النار فانه قد قشبنی ریحها واحرقنی ذکاؤها فیدعو الله ما شاء الله ان یدعوه ثم یقول الله تعالى هل عسیت ان فعلت ذلک بک ان تسأل غیره فیقول لا اسألک غیره ویعطی ربه من عهود ومواثیق ما شاء الله فیصرف الله وجهه عن النار فاذا اقبل علی الجنة ورآها سکت ما شاء الله ان یسکت ثم یقول ای رب قدمنی الی باب الجنة فیقول الله له الیس قد اعطیت عهودک ومواثیقک ان لا تسألنی غیر الذی اعطیتک ویلک یا ابن آدم ما اغدرک فیقول ای رب ویدعو الله حتی یقول له فهل عسیت ان اعطیتک ذلک ان تسأل غیره فیقول لا وعزتک فیعطی ربه ما شاء الله

من عهود و مواثیق فیقدمه الی باب الجنة ثم اذا قام علی باب الجنة انفهقت له الجنة فرأی فیها من الخیر
والنعم والسرور فیسکت ما شاء الله ان یسکت ثم یقول ای رب ادخلنی الجنة فیقول الله تعالی له
ألیس قد اعطیت عهودک ومواثیقک لا تسئل غیر ما اعطیت ویلک یا ابن آدم ما اغدرک فیقول ای رب
لا اکونن اشقی خلقک قال فلا یزال یدعو الله تعالی حتی یضحک الله تعالی منه فاذا ضحک الله تعالی
منه قال ادخل الجنة فاذا دخلها قال الله له تمنه فیسئل ربه ویتمنی حتی ان الله تعالی یذکره
من کذا و کذا اه وفی حدیث اخر فان لک مثل الدنیا وعشرة امثالها او ان لک عشرة امثال
الدنیا قال فیقول اتسخر بی او تضحک بی وانت الملک وقال لقد رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم ضحک
حتی بدت نواجذه قال فکان یقال ذلک ادنی اهل الجنة منزلة کذا فی صحیح مسلم انتهی

والجنة والنار حق لان الآیات والاحادیث فی شأنهما اشهر من ان
یخفی واکثر من ان یحصی اه ثم انه لم یرد النصوص فی تعیین مکانهما والاکثرون علی ان
الجنة فوق السموات السبع وتحت العرش تمسکوا بقوله تعالی عند سدرة المنتهی عندها جنة المأوی
وقوله علیه السلام سقف الجنة عرش الرحمن والنار تحت الارضین السبع اه
والحق تفویض ذلک الی العلیم الحکیم قاله فی حاشیة شرح العقاید انتهی وهما مخلوقتان
الآن موجودتان اه وزعم اکثر المعتزلة انهما تخلقان یوم الجزاء لنا قوله تعالی فی قصة
آدم وحواء اسکن انت وزوجک الجنة والآیات الظاهرة فی اعدادهما مثل قوله تعالی
اعدت للمتقین واعدت للکافرین اذ لا ضرورة فی العدول عن الظاهرة اه انتهی

ترجمه کتاب بحر الکلام در بیان اختلاف

معتزله وغیره

معتزله وغیره در میزان وصراط وغیره

بدانکه معتزله میگویند میزان وصراط وحوض وشفاعت وغیره نیست میزان محتاج الیه تاجران
وبقالان ومعامله کنندگانست ودر هر موضعی که ذکر میزان وصراط وحساب وغیره کرده میشود مراد
از آن عدل است زیرا که فایده میزان همانست که مقدار حسنات وسیئات بدان شناسند وخداوند عالم
خودش علیم وخبیرست بآن پس هر کسی حسناتش بسیار تر است امر کرده میشود او را به بهشت وهر کسی سیئاتش
زیادتر است امر کرده میشود او را به دوزخ وکسی که در قیامت از اهل بهشت باشد دیگر توقفی ندارد در محشرگاه
ومحتاج شفاعت هم نخواهد بود **اما اهل سنت وجماعت** میگویند هرچه از میزان وصراط وحوض کوثر
وشفاعت وغیر آنها در بیان قیامت گفته شود همگی آن حق است ودرست وخواهد بود بدلیل آیه فمن ثقلت
موازینه فاولئک هم المفلحون ودر روایت ابن عباس رض که میفرماید بجهت میزان قیامت دو کفه باشد
یک کفه آن در مشرق ویک کفه دیگرش در مغرب است **اگر کسی سؤال کند** که حکمت در میزان چیست
ودر برای چه حسنات وسیئات بر آن می سنجند وخداوند عالم خودش بمقدار آنها عالم ودانا است **جواب** میگوئیم بلی
خداوند بآنها عالم است لکن بندگان بآنها عالم نیستند وکیفیت مقدار آنها نمیدانند که حسنه بر سیئه راجح است
یا سیئه بر حسنه غالب می باشد وسنجیده نیکی حسنه وسیئه عبد بکر برای اینکه تا آنکه بنده معلوم شود که اهل بهشت است
یا اهل دوزخ **واگر کسی سؤال کند** که خواندن نامه اعمال مقدم است بر میزان یا بعد از وضع میزان
نامها خوانده میشود **جواب** میگوئیم در این مسئله نص قطعی را ندیده ایم لکن علمای محققین بطریق استدلال

چنان استنباط کرده اند که قرائت کتاب بر میزان مقدم است بدلیل آیه فمن ثقلت موازینه الخ چه بظاهر مفهوم آیه دلالت
بر این میکند که بعد از وضع میزان هیچ عملی وشغل دیگر باقی نخواهد ماند **واگر کسی سؤال کند** که میزان در چه محل است
واعمال حسنه وسیئه در کدام موضع است **جواب** میگوئیم میزان واعمال حسنه وسیئه در نزد صراط میباشد ودر آنجا اعمال
سنجیده میشود پس هر کس بواسطه سنگینی اعمال حسنه اش از اهل سعادت است جای او بهشت است وهر که بسبب افعال سیئه اش
از اهل شقاوت است مکان وی در آتش دوزخ است چنانکه آیات بسیار واحادیث بی شمار بر این معنی وارد است
وذکر موازین بصیغه جمع آمده است که در اخبار وآثار آمده که هر انسانی میزانی علیحده بجهت وی وضع خواهند کرد که بدان
اعمال حسنه وسیئه اش می سنجند یا میگوئیم ذکر جمع بجهت تعظیم کرده ومراد بآن واحد است چنانچه در قصه حضرت زکریا علیه السلام
می فرماید فنادته الملائکة وحال آنکه مراد بآن نفس جبرئیل است تنها **واگر کسی سؤال کند** که
بچه ترکیب اعمال سنجیده میشود نفس اعمال سنجیده میکنند یا اعمال یا جسم انسان هم سنجیده میشود **جواب**
میگوئیم در این مسئله اختلاف است بعضی از علماء میگویند نفس اعمال سنجیده میکنند وبعضی دیگر میگویند سنجیده
میکنند عبد با عملش چنانکه منقول است از ابی مسعود رضی الله عنه که وقتی بر سر درختی ایستاده بود وساقهای پای وی
در غایت ضعف وباریکی نمودار بود اصحاب حضرت رسول ص چون ساقهای او را دیدند از روی تعجب تبسم کردند
حضرت رسول ص فرمود آیا شما تعجب میکنید از ساقهای وی که هر آینه ساقهای وی در میزان سنگین تر است
از آسمانها وزمینها پس بنا بمضمون این حدیث ثابت آمد که عبد موازنه میشود با عمل وی ونیز ابن عباس رض
روایت میکند که وی فرموده بکتب الحسنات فی صحیفة ویوضع فی کفة الاخری ومحمد بن علی ترمذی گفته
که می سنجند عمل نفس انسان را دیده میشود اورا مثل نور آفتاب وماه واین در حق مسلمانان است

اما عمل کافر

اما عمل کافر مثل ظلمت شب تار می ماند انتهی کلام الاکابر **واگر کسی سؤال کند** که نفس عمل عرض است
پس چه طور سنجیده ودیده میشود **جواب** میگوئیم که خداوند عالم بهمه چیز وبر همه چیز قادر است بلکه از آن
قادرتر است که همان اعراض را بصورت قابله متلون ومتکیف نماید که موازنه ورؤیت آن ممکن باشد اما شیخ اجل
نصر بن ضرر ختنی رحمه الله فرموده که نفس ایمان موازنه نمی شود زیرا که بجهت وی ضدی نیست که تا در مقابله آن
در پله دیگر نهند چونکه ضد وی کفر است ودر وجود یکشخص واحد هم کفر وهم ایمان جمع نمیشود انتهی الفایده

[illegible]

فصل

قالت المعتزلة اذا امر الله تعالى بالنفخة الاولى تفنى السموات والارض والجنة والنار والارواح ثم يخلقها الله تعالى يوم القيمة مرة اخرى واحتجوا بقوله تعالى هو الاول والآخر ثم ان الله تعالى كان في حين لم يكن معه احد من خلقه فكذلك يجب ان يبقى في الآخرة حين لا يبقى معه احد ليكون هذا الاسم له خاصة فعند اهل السنة والجماعة الجنة والنار دار الخلد وهما للثواب والعقاب فلا يفنيان لما ذكرنا عليه قوله تعالى ونفخ في الصور فصعق من في السموات ومن في الارض الا من شاء الله يعنى الجنة والنار باهلها والارواح

فصل

قالت الجهمية اذا دخل اهل الجنة الجنة واهل النار النار استمتع اهل الجنة بقدر اعمالهم ويعذب اهل النار بقدر كفرهم ثم ان الله تعالى يفنى الجنة والنار واحتجوا بقوله تعالى هو الاول والآخر على ما ذكرنا وعن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال سيأتى على جهنم يوم يصفق الريح ابوابها وليس فيها احد فعند اهل السنة والجماعة الجنة والنار هما دار الخلد وهما للثواب والعقاب على ما ذكرنا ولا يجوز منه الظلم والجور لقوله تعالى ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم بان لهم الجنة واشترى اهل الجنة الجنة بايمانهم ودرجاتها باعمالهم والتوفيق بنياتهم والكفار اشتروا النار بنياتهم وكفرهم الا يرى ان من اشترى دارا وسلم الثمن لا يجوز من البايع ان يسترد ها منه فان فعل ذلك يكون ظلما وجورا وتعالى الله تعالى عن ذلك وقوله تعالى هو الاول والآخر قلنا نعم ولكن هو باق بابقاء احد والخلق باق بابقاء الله تعالى فظهر الفرق بين الخالق والمخلوق واما معنى سيأتى على جهنم الا قلنا اذا خرج العصاة من النار ودخلوا الى الجنة بقى النار صحراء وليس فيها احد وهذا معنى الخبر الذى ذكرنا انتهى

و در کتب تفاسیر و احادیث آخرت بیان نفخ صور بتفصیل گفته لیکن اینجا شمّی نمونه خروار کافی است

در تفسیر آیه ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم الخ

قال تعالى ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم بان لهم الجنة این تمثیل است برای اثابه مومنان به بهشت ببذل انفس و اموال ایشان نه حقیقة بیع و شری که تباین املاک و اموال بود چه وجه هر که هست و هر چه هست همه از ان حق تعالی است العبد وما له لمولاه پس این تحریص است بر غزو و انفاق انفس و اموال یعنی ای بنده از تو بذل کردن نفس ومال واز من عطا و کرامت و جزا دادن به بهشت باقی مرغوب را از عوض ستان چه خوش درین معامله آورده

سنگ بنداز و گهر می ستان خاک زمین می ده و زر می ستان در عوض فانی خوار و حقیر نعمت باکیزه باقی بگیر

در کشاف و عین المعانی و جزان منقولست که اعرابی بر در مسجد پیغمبر صلی الله علیه وسلم بگذشت وان حضرت صلی الله علیه وسلم این آیه میخواند لمعات انوار کلام الهی باطن او را عکس پذیر اشراقات فیوضات ملکه ساخته پرسید هذا کلام من گفتند هذا کلام الله تعالی سوال کرد که این بیع و شری کی بوده است جواب دادند که در روز میثاق که ذرات را خطاب مستطاب الست بربکم شنوانیدند اعرابی گفت والله بیع مربح لا نقیله ولا نستقیله چون نفوس معیوب و اموال فانیه ما را خریده و در عوض بهشت باقی میدهد هرگز این بیع را نپسندیده ایم بلکه نفس و مال خود را بیشتر از پیشتر در بازیم آن بیع را که روز ازل با تو کرده ام اصلا در این حدیث اقاله نمی رود و عزیزی دیگر گفته است که هر که بنده معیوب بخرد و به عیب او دانا باشد رد نتوان کردن حقیقی تو ما را خرید و بعیب ما دانا بود امید آنست که از درگاه کرم و رحمت رد نفرماید بیکند امید که از فضل رد نکردم پس چنین شد همه عیبی لطف تو خریدارم

و در نفحات از ابوذر رضی الله عنه نقل

دارم

گر شعر خویش مضمون و فهم لیز تو بعلم ازل مرا دیدی دیدی آنگه بعیب بخریدی تو بعلم آن و من بعیب چنان رد مکن آنچه خود پسندیدی و فی الحقیقه درین بیع و شری که الله تعالی خود را مشتری گفت و ما را بایع و نفس و اموال را بدین تخصیص فرمود محققان را عبارات عجیب و اشارات غریب هست انتهی

سبحان الله عجب کاریست که این بنده در بدایت احوال همه خویشتن دار شوند و در نهایت ازو بیزار شوند تا بنده در ولایت زندگانی بود در عالم کامرانی زنده هر کس او را بخود می کشند و نزاع الفت و محبت او می جنبند یکی میگوید پدر من است یکی میگوید برادر من است یکی میگوید عم من است یکی میگوید دوست من است وهکذا فی الجمیع چون قاعده و اساس عمر او رو بویرانی نهد و از خطه زندگانی کناره جوید این همه دوستکان از وی گسسته و این همه آلودگان وی ازو در نفرت و توحش پدر گوید فرزند ندارم برادر گوید هلاک شد نخواهمش مادر گوید کنده گردید نه بینمش عم گوید از دست در رفته شد بگذارمش دوست گوید فانی گشت دیگر از دست بدارمش الله تعالی بمحض رأفت و احسان فرماید نعم ورد الی فانی کافی لک از هر گونه که هست برنش دهید من آفریدگار اویم با همه عیبش خریدارم خود و الی مولاه انتهی

فصل

فی ذکر الایات

و لطائف نوهة المجالس فوائد **الاولى** ان الله اشترى من المؤمنين الانفس دون القلوب لكثرة عيوبها فاشتراها ليصلحها ولان القلب وقف على محبة الله تعالى والموقوف لا يصح بيعها قال القشيرى ثمن النفس الجنة وثمن القلب المشاهدة **الثانية** اعطى الله تعالى مفتاح الجنة الى الرضوان ومفتاح جهنم الى مالك ومفتاح الكعبة لبنى شيبة وفيهم نزلت ان الله يأمركم ان تؤدوا الامانات الى اهلها لما قبض النبى صلى الله عليه وسلم المفتاح فقال لعثمان بن طلحة هاك امانة الله خالدة تالدة منكم لا الظالم ولم يعط مفتاح قلب المؤمن لاحد لانه خزانة

فلا یقدر علیها احد من الشیاطین کما لا یقدر احد علی خزائنه احد من الملوک فذلک قوله تعالی وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها
الا هو الثالثة زین الله تعالی السماء بالنجوم وحفظها من الشیاطین کذلک قلب المؤمن زینه بالمعرفة وحفظه له
بلا هوا حوض السماء بالحفظ فی قوله تعالی ولقد زینا السماء الدنیا بمصابیح ای زین قلوب الاولیاء بالمعرفة
وجعل فیها مصابیح الهدایة فقلوب المحبین بالشوق وقلوب المتوکلین بالیقین وقلوب العارفین بالخوف والرجاء
الرابعة خلق الله تعالی اللسان واحدا والقلب واحدا دون غیرهما من الاعضاء اشارة الی انه لا یذکر بالواحد
الا الواحد ولا یکون فی الواحد الا الواحد وفیه حکمة اخری ان القلب محل الاجتهاد والنیة فلو کان له قلبان
یحصل الاختلاف فی النیة والاجتهاد انتهی عزیزی در معاملهٔ قلب بزبان قال حال ارشاد نموده

ای عزیزان کار تن سهل است فکر دل کنید
تن اگر بیمار شد بر سر بیمار رسدش طبیب

ودیگری گفته
این لغت دل که میان دلست ترجمه‌اش هم زبان دلست
مایهٔ درویشی و شاهی در اوست
مخزن اسرار الهی در اوست
دست برآور زمیان چاره جوی ولیخ غم دل را دل غمخواره جوی
قال علیه الصلوة والسلام

فی صفة القلب وفضائله وما یتعلق به

الحدیث حضرت جلال احدیت
ان الله لا ینظر الی صورکم واعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم ونیاتکم
نظر نمی‌فرماید بر صورتها و اعمال شما اما نظر می‌فرماید بر دلهای و نیتهای دل شما مراد از این خبر آنست که باید نظار از
صفات آب و گل بردارند و بر باخبر باشند که کثرت صوری ایشان را از وحدت معنوی باز ندارد و خرابی ظاهر را
سبب پریشانی باطن ندانند و علاقهٔ دل با سوی الله قطع کنند و محبت اغیار را بر محبت محبوب حقیقی ترجیح ندهند
تا آنکه ستر انانی هواها قبل ان اعرف الهوی فصادف قلبی خالیا فتمکنا ظهور یابد حقیقت کریمه
ولکن الله

و لکن الله حبب الیکم الایمان وزینه فی قلوبکم صورت تحقیق پیوندد و خانهٔ دل معمور شود و روزن جان
پر نور گردد و کار سالک با تمام رسد و بازار شکسته دلان و دردمندان رونق و نظام پذیرد

ساز عشقش نوای دل سازد درد عشقش دوای دل سازد
بنده کار دل رها کردم کار دل هم خدای دل سازد

قوله علیه السلام ان القلوب بین اصبعین من اصابع الرحمن دلهای بندگان میان دو اصبع است
از اصابع رحمن میگرداند آنرا بهر نوع که میخواهد سالک را باید در هر حال متوسل باذیال عنایت حضرت
مقلب القلوب شود و زمام اختیار خود بقبضهٔ اقتدار و مشیت فاعل مختار مفوض نماید و در هر آن و زمان دست
مناجات بدرگاه قاضی الحاجات بردارد که یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک و یا مصرف القلوب اصرف
قلوبنا علی طاعتک پس بدوام اوقات و ازمنه معتکف باش بر عتبهٔ حمد و ثنا و سپاس و دل و اهل دل را
کما هو حقه شناس واستعذ بالله من شر الوسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس
و دمی نیک تامل و تفکر کن اگر پرتو آفتاب محبت کاشانهٔ دل را منور و روشن نسازد گلخنی ظلمانی است
و اگر شعشعهٔ شمع عشق و مودت خلوتخانهٔ سر را روشن و نورانی نگرداند ظلمتخانهٔ ندامت و پریشانی است

گر با غم عشق سازگار آید دل بر مرکب کام راهوار آید دل
گر دل نبود کجا وطن سازد عشق ور عشق نباشد بچه کار آید دل

پس از این بیانات معلوم گردید که هر که دل خود را از حب دنیای فانیه
و دوستی جیفه و جاه آن پاک گرداند امید حسن خاتمه و کمال سلوک داشته و از تقلید به تحقیق میرسد
قال تعالی قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی چنانکه حق تعالی خبر داده است که هر که در دار دنیا که
بازار عمل است نفس خود را تزکیه و تربیت نمود و آنرا از رذائل مصفی گرداند آنکس بی شک و شبهه

از اهل نجات باشد و بشرف حسن خاتمت فیضیاب گردیده و نقد سعادت اسلام و ایمان را دریافته

[illegible]

در یافته و فردا در دار عقبی نیز که دار مکافات و جزاست ثواب و اجر با جرهای عدیده بلکه سربلند
و نجات یافته خواهد شد و هر کسی که پیروی نفس خود کرد و در پی شهوات و هوا و اوصاف رذیه و قبیحه رخود
غالب ساخت هر آینه موجب حرمان ابدی و شقاوت سرمدی آمد تا به سوء خاتمه گرفتار گردید لاجرم
در آخرت که نهانیهای اعمال در روی ظاهر و آشکار گردد و پرده از روی کار او بردارند مخذول و رسوا
خواهد شد العیاذ بالله

کز پرده زروی کار ما بردارند آن کیست که رسوای عالم نشود

چه تباهی عمل موجب سیاهی قلب است و سیاهی قلب سبب تراکم معاصی و مناهی و تراکم معاصی و مناهی منتج
بسوء خاتمه باشد و آن خسر الدنیا والآخرة صرف خواهد بود و در خبر آمده است که هر گاه بنده خدای
گناهی کند نقطهٔ سیاه در دل وی پدید آید تا بجای رسد که همهٔ دل وی سیاه گردد مثل است مشهور
بالای سیاهی رنگی دیگر نه پس صلاح مرد و خیریت وی در آنست که بعقل خود
بداند که در هر عمل خیری اجر و عطا و کرامتی است و در هر عمل شری عقاب و عتاب و ملالتی
فردا بر یکی حسرت خورند که چرا زیادت نکردم و بر بدی اندوه کشد که چرا مباشر شدم و پشیمانی و حسرت
هیچ فایده ندهد

تو امروز فرصت غنیمت شمار که فردا نهاده است نیاید بکار
بکوش ای توانا که فرمان بری که در ناتوانی بسی غم خوری

و نیز از آن کلمات استشمام آید که
عاقبت خیری و عاقبت بدی میرود که شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس سره گفته مراحالی روی نمود

قال تعالی ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم
بعقوبتی بغیر او داود از آن فقره دارد
الباء بمعنی مع
والله اعلم

ازاهل نجات باشد وبشرف حسن خاتمت فیضیاب گردیده ولقد سعادت اسلام وایمان را دریافته

دریافته وفردا در دار عقبی نیز که دار مکافات وجزاست مثاب ومأجور باجرهای عدیده بلکه سربلند ونجات یافته خواهد شد وهرکسی که پیروی نفس خود کرده وپیرامون شهوات وهوا واوصاف ردیه وقبیحه رذیله غالب ساخته هرآینه موجب حرمان ابدی وشقاوت سرمدی آمده تا به سوء خاتمه گرفتار گردید لاجرم در آخرت که نهانیهای اعمال در روی ظاهر وآشکار اگردد وپرده از زردی کار برداری محو وخجل ورسوا خواهد شد العیاذ بالله

گر پرده ز روی کارها بردارند آنکیست که در سوگاه عالم نشود

چه تباهی عمل موجب سیاهی قلب است وسیاهی قلب سبب تراکم معاصی ومناهی وتراکم معاصی ومناهی منجر بسوء خاتمه باشد وآن خسر الدنیا والآخرة صرف خواهد بود ودر خبر آمده است که هرگاه بنده خدا گناهی کند نقطه سیاه در دل وی پدید آید تا بجایی رسد که همه دل وی سیاه گردد مثلی است مشهور بالای سیاهی رنگی دیگر نه پس صلاح مرد وخیریت وی در آنست که بعقل خود بداند که در هر عمل خیری اجر وعطا وکرامتی هست ودر هر عمل شری عقاب وعتاب وملالتی ودار ینکی حسرت خورند که چرا زیادت نکردم وبر بدی اندوه کشند که چرا مباشر شدم وپشیمانی وحسرت هیچ فایده ندهد

تو امروز فرصت غنیمت شمار که فردا ندامت نیاید بکار
بکوش ای توانا که فرمان بری که در ناتوانی بسی غم خوری

وفاین ازان کلمات استشمام اینکه عاقبت خیری وعاقبت بدی میرود که شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس سره گفته مرا حالتی روی نمود

قال تعالی ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم بعقوبة خطیئته الاما یان فقره دارد والله اعلم

دوره حال خود سرگرم شدم بزیارت حسین منصور حلاج رفتم چون مراقبه کردم روح او را در مقام علیین یافتم وازان فرعون در سجین بگشتم درگاه رسید که فرعون بخود بینی در افتاده همه خود را دیده وما را گم کرده وحسین همه ما را دیده وخود را گم کرده پس در میان فرق بسیار است

مولانای رومی می فرماید

گفت فرعونی انا الحق گشت پست گفت منصوری انا الحق پس برست

مقصود ازانهمه تطویل آنست که بدانند هرکس در اخور استعداد خود عاقبت اندیشی باید کرد وتدارک اسباب حسن خاتمه ومشغول ابدان در دفع سوء آن بامی جوکان خواهد کوشید قوله تعالی فالذین آمنوا وعملوا الصالحات فی جنات النعیم والذین کفروا وکذبوا بآیاتنا فاولئک لهم عذاب مهین والذین هاجروا فی سبیل الله ثم قتلوا وماتوا لیرزقنهم الله رزقا حسنا در این آیه فضایل درجات شهدا ثابت ومحقق میشود که بیان آن بتحریر وتقریر درنمی آید کما تر فی فصله صاحب مواهب آورده که بعضی از اصحاب گفتند یا رسول الله صلی الله علیه وسلم ما با جمعی برادران باتفاق بجهاد میرویم وایشان شهید میشوند وبعنایات الهی مثاب ومأجور میگردند واگر ما بمیریم وشهید نگردیم حال ما چون شود فی الحال این آیه نازل شد که چون همه در نیات جهاد متفق بودند همه را رزق حسن خواهیم داد الی آخر الآیة وتفسیرها وفاین میفرماید فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون ومن خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم الی آخر الآیة وچندین آیات محکمات وفاین میفرماید فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره درین مبحث وارد شده که اگر همگی انهار اجتمع در قوم گردد هرآینه کتابی علاحده خواهد شد طالبان را بمطالعه حواله کتاب مواهب الغر

کتاب مواهب وسایر کتب تفاسیر واحادیث نمودن انسب میباشد تتمه شیخ بدانکه در رشحات در یکی از رشحهای حضرت مخدومی مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره آورده که حضرت ایشان فرموده اند که اگر تحصیل علوم اولین وآخرین کرده باشد در نفس اخیر هیچ علمی وی کار را دستگیری نخواهد کرد وهمه معلومات از لوح مدرکه محو خواهد شد مگر آنکه ملکه حضور وآگاهی حاصل کرده باشد آنچه در نفس اخیر دستگیری میکند همین است جوانی غنیمت است چند روزی ریاضتکی برخود لازم باید گرفت ودر کنجکی جباید نشست وملکه حاصل باید کرد که خاطر از هر جهت نفی واثبات خلاص شود انتهی وفاین در یکی از رشحهای مولانا علاء الدین آبیزی قدس سره که منقول از مولانا سعد الدین است آورده که وی فرموده اند ما نبودیم وخدا بود وما نباشیم وخدا باشد واکنون ما نیز نیستیم وخداست بنگرید که بعد از چندسال ازکه جدا خواهید شد وباکه مصاحب اکنون نیز با آن مصاحب باشید واز هرچه بر سر گور شما خواهد ماند دل منقطع کنید انتهی وهم ایشان فرموده اند آنکه سر بهرات قدس سره فرموده است که درویشی چیست خاکی بیخته وآبی بر آن ریخته نه کف پا را از آن دردی ونه پشت پا را از آن گردی این نه حقیقت درویشی است بلکه صفت ورسم درویشی است حقیقت درویشی با خدا بودن است وبس وهم ایشان فرموده اند هرکه بخدا حاضر است در بهشت نقد است وهرکه از وی غافل در دوزخ نقد وهم ایشان فرموده اند وسته دوست دست شما را گرفته ودر طلب خود گرد درها میگرداند پس این بیت را خواندند

آنکه نه نام بدست مرا ونه نشان دست گرفته مرا در عقب خویش کشان
اوست دست من وپا نیز بهر جا که رود پای کوبان زپیش میروم ودست فشان

وهم ایشان فرموده اند هر طالبی که سنت را بر خود فرض نگرداند از نقصان دین اوست بعضی شنیدها

بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرض بوده است فتهجّد به نافلة لك اشارت بآنست از التزام سنن و اتباع آداب و احکام شرعی کما ینبغی
ناگزیر است و همه سعادات ظاهری و باطنی بر آن موقوف است   **وهم ایشان** فرموده‌اند این کار که آدمی را افتاده
هیچ موجودی را نیفتاده از طاعات رسمی و عبادات عادتی هیچ کار نگشاید بیار او در بند که چست باید بستن و بگرایستن و در گفتن
و جوابهای ناخوردن احتیاط بلیغ باید نمود   **وهم ایشان** فرموده‌اند روزی یکی از ارکان جانان زهاد بمجلس ما درآمد
عصایی در دست ردای بر دوش افکنده و شانه و مسواک و تسبیحی درآویخته مرا از دیدن وی تنفری عظیم پیدا شد هرچند خود را ملامت
کردم سود نداشت چون برفت بیاران گفتم ای فلان همچنانکه اهل آخرت متنفرند از اهل دنیا اهل الله نیز متنفرند از اهل آخرت
وهم ایشان فرموده‌اند که هرکه درین عالم از خود خلاص نشد بعد از خرابی بدن روح وی در تحت فلك قمر می‌ماند
هرکه را در خاک غربت پای در گل ماند ماند   و این سخن حضرت شیخ محی الدین عربی است که فرموده‌اند در تحت فلك قمر هرکه ماند ماند
من این سخن بحضرت مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره گفتم و اظهار ملال کردم که این قضیه پیش من بغایت مشکل است
گفتند شیخ فرموده‌اند و حال آنکه اکثر مؤمنان از خود خلاص نا شده میمیرند حضرت ایشان فرمودند هرکه بخدا ایمان آورده او در جنبه
در فلك قمر انداخت که عاقبت از آن جنبه بر رو خواهد جست   **وهم ایشان** فرموده‌اند که در تفسیر این حدیث که
افضل ایمان المرء ان یعلم ان الله معه حیث کان همین تعلیم کافی است اگر کسی ادراک دارد

یار باتست هرکجا هستی   جای دیگر چه خواهی ای اوباش
با تو در زیر یک گلیم است او   پس برو ای حریف خود را باش

وهم ایشان

وهم ایشان فرموده‌اند که حسین بن منصور انا الحق گفت حقیقت خود را میگفت و فرعون انا ربکم گفت
صورت خود را میگفت اگر او نیز حقیقت خود را بشناختی آن انا گفتن از وی مقبول بودی   و در همان کتاب نیز
در ذکر بعضی از حقایق و معارف حضرت خواجه عبید الله قدس سره آورده که ایشان در معنی این سخن که بعضی محققان
گفته‌اند لو اقبل صدیق الی الله الف الف سنة ثم اعرض عنه لحظة لما فاته اکثر مما ناله می فرمودند که
تحقیق این سخن آنست که این طایفه بزرگوار بمقامی میرسند که هریک در هر یک نفس کسب کمالات ما تقدم می‌کنند
و حکایتی مشهور است که **منقول است** بعضی از این طایفه را پیش خلیفه بغداد غمازی کردند
و گفتند که این طایفه زندیق اند و خلق را اضلال میکنند اگر چنانچه ایشان را بقتل رسانند آن مذهب متلاشی گردد
و شما را اجری عظیم باشد پس چون ایشان را بدار الخلافه حاضر آوردند خلیفه بقتل ایشان فرمان داد سیاف خواست که
یکی از ایشان را پیش آورد و بکشد دیگری پیش آمد و درخواست کرد که اول مرا بکش سیاف قصد دیگری کرد آن دیگری پیش آمد
و درخواست کرد که او را بگذار اول مرا بکش سیاف متحیر ماند و گفت شما عجب کسانید که بقتل خود چنین مشتاقید
که بر یکدیگر مبادرت و مسابقت مینمایید گفتند ما اهل ایثاریم و در راه خود بمقامی رسیده‌ایم که در هر نفسی
کسب کمالات سابقه میکنیم پس هریک حیات خود را ایثار و فدای آن دیگری مینمائیم تا بدان مقدار از وقت رفقای دیگر
نفسی چند برآرند و کسب کمالات کنند این سخن بسمع خلیفه رسانیدند خلیفه ایشان را طلب کرد و کیفیت احوال ایشان پرسید
ایشان احوال را عرض کردند پس خلیفه متنبه شد بعد از اطلاع بر حقیقت احوال ایشان گفت اگر این طایفه زندیق اند

پس در عالم مطلقا صدیق نباشد چه خوش مناسبی گفته‌اند   در دهر چو فرعون یکی و آنهم کافر   پس در همه دهر یک مسلمان نبود
بعد از آن خلیفه ایشان را عذر خواهی نمود و باحترام و اعزاز تمام ایشان را روان کرد انتهی   **وهم وی** فرموده
که اهل ارادت بسیار کم میباشند باین طریق گفته‌اند که شیخی پیش یکی از اکابر فرستاد که اینجا مرید بسیار است اگر مرید صادق
نشان دارید برای ما بفرستید آن بزرگ در جواب فرمود که اینجا نیز مرید کم است اما هرچند شیخ میخواهید تا برای شما بفرستم
وهم وی فرموده که مولانا رکن الدین خافی بسی فضایل و کمالات داشت و با این طایفه ارادت صادق داشت
وی میگفت من از هیچ کار خود امیدوار نیستم که بامیدواری شاید الا از این کار که بغایت امیدوارم و آن آنست که
روزی در صحرا الله بودم شیخ زین الدین علی کلا که از مشایخ مشاهیر شیراز بود بطهارت مشغول بود من کلوخ استنجای
ایشان را بر رخسار خود بسودم تا بآن استنجا کردند   **وهم وی فرموده** که چون شبلی را ارادت این طایفه
پیدا شد و پدر وی حاکم واسط بود بر دست محمد خیر که از مشایخ وقت بود توبه کرد محمد خیر وی را پیش جنید فرستاد
صاحب کشف المحجوب گفته که این فرستادن نه از جهت آن بود که وی از تربیت شبلی عاجز بود لیکن ادب جنید را نگاه داشت
که شبلی نیز از خویشان جنید بود و جنید بهفت سال وی را ادب فرمود و گفت وجه آزار بر دمظالمی که در ایام حکومت
از تو صادر شده باز ده بعد از آن هفت سال دیگر وی را بخدمت خلاجا و طهارت‌خانه باز داشت تا کلوخ استنجا و آب طهارت
اصحاب مهیا ساخت بعد از چهارده سال وی را طریقت فرمود و در یافت امر کرد   **وهم وی فرموده** که سهل بن
عبد الله تستری مدت مدیدی ریاضات شاقه کشید و بدوام ذکر و مراقبه اشتغال نمود بمرتبه که روزی خون از دماغ وی

روان شد

روان شد هر قطره که بر زمین می‌چکید نقش الله بر می‌آمد بعد از آنکه این چنین مشغولیها که بود آن وقت پیروی
وی را بیاد داشت فرمود   **وهم وی فرموده** که سخن خواجه عبد الخالق غجدوانی است قدس سره
که فرموده‌اند در شیخی را ببند در یاری را بگشای در خلوت را ببند در صحبت را بگشای   انتهی
وهم وی فرموده بعضی اکابر دین رضی الله عنهم فرموده‌اند که بعد از نماز دیگر ساعتی است باید که
در آن ساعت به بهترین اعمال مشغول باشند **گفته‌اند** که بهترین اعمال در آن ساعت چنانکه محاسبه است
و محاسبه آنست که اوقات ساعات شبانروزی را حساب کنند چند از آن بطاعت صرف شده
و چند بمعصیت آنچه بطاعت گذشته است حمد و شکر گویند و آنچه بمعصیت گذشته از آن استغفار کنند
و بعضی دیگر گفته‌اند بهترین اعمال آنست که خود را بصحبت کسی رسانند که در صحبت وی از هرچه
غیر حق است ملول شوند و بجناب قدس حق مایل و منجذب گردند   **اما اهل تحقیق**
گفته‌اند بهترین اعمال آنست که بواسطه اشتغال بدان از غیر حق ملول شوند   انتهی
در اینجا چهار پنج رشحه دیگر نوشته‌اند و در ضمن هر یکی چندین هزار نکته باریک تر از مو مفید
و نافع از برای طالبان مندرج است از معنی آنکه این طایفه را صحبت جنبی موجب فتور نسبت می‌آید
اگرچه کفش و موزه و عصا باشد و بیان مذمت توحید ابنای این روزگار که در بازارها علاوه از پاره
بد عقیدگان دیگر مشاهده پسران ساده روی و امردان جمیله مینمایند و میگویند ما مشاهده جمال حق میکنیم و رد
و اعتراض حضرت سید قاسم تبریزی رحمة الله بر آن و بیان بعض معارف دیگر که بسبب تطویل و تفصیل

و خوف هر را ماتری از مطلب تحریر آنها را ترک نمودیم لاجرم طالبان آن فقرات حواله بکتاب رشحات
نمودن اولی و انسب دانسته فلیراجع **وهم ازوی منقولست** که حضرت خواجه بهاء الدین قدس سره
فرموده‌اند که دو کس را دیدیم در مکه معظمه زادها الله شرفا یکی بغایت بلند همت و دیگری بغایت پست همت اما
پست همتی آن بود که در طواف دیدیم که دست در حلقهٔ خانه کعبه زده بود و در چنان جای شریف و در چنان وقت عزیز
از حق سبحانه چیزی میخواست **اما** بلند همت آنکه در بازار منی جوانی دیدم که پنجاه هزار دینار کالاش خرید و فروخت کرد
که در آن فرصت یک لحظه دلش از ذکر حق فارغ نشد از غیرت آن جوان خون از درون من روان شد **وهم ازوی**
فرموده‌اند که بایزید قدس سره براهی میرفت سگی ترشده پیش آمد وی دامن در چید سگ بزبان فصیح باوی بسخن آمد
و گفت اگر دامن تو بر من خوردی بآبی پاک میشد اما این دلی که از من در چیدی و خود را پاک تر از من دیدی بکدام آب
شسته خواهی نمود **وهم ازوی در معنی** این سخن که از شیخ جنید قدس سره منقولست که گفته اند مرید صادق
آنست که مدت قریب بیست سال کاتب شمال وی چیزی نیابد که بروی نویسد فرموده‌اند معنی این سخن نه آنست که مرید معصوم بود
و در این مدت هیچ جریمه بهیچگونه از وی صادر نشود بلکه معنی وی آنست که پیش از آنکه کاتب شمال وی چیزی نویسد بتدارک آن
مشغول گردد و آنرا بوجهی از وجوه از خود دفع کند **وهم ازوی مرویست** که حضرت خواجه عبد الخالق قدس سره
فرموده‌اند گرانی از خلق باید برداشتن و آن نمیشود مگر بکسب حلال که دست بکار و دل بیار در طریق خواجگان اهمست مقرر
وهم ازوی روزی یکی را اضطراب نشسته فرمودند اگر در صحبت خواجه بهاء الدین قدس سره ترا نسبتی حاصل باشد
بعد از آن بصحبتی بزرگی دیگر انتقال و از وی همان نسبت را دریابی باید آنهم آنرا از خواجه بهاء الدین بدانی
فرموده

و فرموده‌اند که یکی از مریدان قطب الدین حیدر قدس سره بخانقاه شیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله آمد و بغایت گرسنه بود
پس روی بجانب ده پیر خود کرد و گفت شیئاً لله قطب الدین حیدر شیخ شهاب الدین از حال وی آگاه شد
خادم را گفت تا طعامی پیش وی آورد درویش بعد از فراغ از طعام باز روی بجانب ده پیر خود کرد و گفت شیئاً لله
قطب الدین حیدر که مارا هیچ از حال فرو نگذاشتی بعد از آن چون خادم نزد شیخ آمد از وی پرسید که چه یافتی آن درویش را
گفت بسیار باقیم طعام شما میخورد و شکر قطب الدین حیدر میگوید شیخ فرمود آری که مریدی از وی باید آموخت که هر فایده
و عایده و مایده می یابد از برکت شیخ خود میداند چه بظاهر و چه بباطن **وهم ازوی** از آنچه که سید قاسم
تبریزی گفته است که روزی در مجلس مولانا زین الدین ابوبکر تایبادی نشسته بودم مردی که مرید یکی از مشایخ وقت بود در آن مجلس
حاضر بود مولانا از وی پرسید که شیخ خود را دوستتر داری یا امام اعظم رضی الله عنه آنمرد گفت شیخ خود را مولانا در غضب شد
از آن سخن بشتابه که آنمرد را سگ خواند و برخاستند و بخانه در آمدند و من هم آنجا نشسته بودم بعد از لحظه مولانا بیرون آمد
و مرا گفت با آنمرد غضب کردیم و در رد وی درشتی نمودیم اکنون بیا تا برویم و عذرخواهی بکنیم پس بهمراهی مولانا
روان شدیم ناگاه آنمرد در راه پیش آمد و گفت من بعذرخواهی می آمدم و میخواهم که بحضرت شما عرض کنم که چندین سالست
که مذهب امام اعظم بودم و هیچیک از صفات ناخوش از من کم نشد و چند روزی که در ملازمت این عزیز رسیده بودم
از همه ناخوشیها دور و بیرون رسته ام اگر اینچنین کسی را از امام اعظم دوستتر دارم چه مانع است اگر در کتاب نوشته‌اند که
این چه سخن منقولست تا از آن بر گردم پس مولانا او را عذرخواهی بسیار کردند و استحسان فرمودند **انتهی**
ای برادر مقصود از درآوردن این رشحات ملاحظه تبرک و تیمن بود و الا بسی رشحات دیگر بودند که نور فوائد شان
بلمعان این کتاب

و هو کتاب الرشحات

نفحات سلام را روشن که حقیر بار ایجاز عنان خامه را باز گرفته فمن اراد ذلک فعلیه بمطالعة اصل الکتاب
نفعنا الله بها و جمیع المریدین و المخلصین و الاحباب و علاوه بر آن فقرات اگر کسی بدیدهٔ اعتبار
و تامل و تفکر بسیار در این رشحات جامعه نیک نظر نماید اسباب سعادت خاتمه را ادراک خواهد کرد و بدان وسیله نیز
بمعالجه و دفع اسباب سوء خاتمه خواهد کوشید امید دارم بتوفیق الهی و امداد حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم و برکت
نفوس صاحبان این کلمات دل مرده پژمرده فسرده ما نیازمندان از مطالعهٔ معانی آنها حیات و جمعیتی کامل حاصل آید
و دیدهٔ دل خون گشته را از مشاهدهٔ صور آنها روشنی و نوری وافر روی نماید پس سالکان طریق و طالبان تحقیق
بکوشند پیش از آنکه شربت مرگ بنوشند تا بتقلید علما ربانی یا به تمسک اولیا و مرشدان کامل تمسک اسباب سعادت
خاتمه را دریابند چه در هر کار عاقبت آنرا ملحوظ باید داشت قال الله تعالی ویدرؤن بالحسنة السیئة
یعنی دفع کردند به نیکوئی بدی را یعنی در عوض بدی نیکوئی کردند و گفته اند سفاهت را بحلم مقابله نمودند و فحش را بسلام
و منکر را بمعروف یا گناه را دفع کردند بتوبه یا معصیت را بطاعت چنانکه در حدیث آمده که اتبع السیئة الحسنة
تمحها و بعضی ارباب حقیقت فرموده‌اند که چون بر ایشان ظلمی واقع شده عفو کردند همیشه و در برابر آنکه ایشان را
محروم ساختند عطا دادند و اگر کسی از ایشان ببرید در ایشان بپیوست فلنعم ما قال الشاعر العارف

کم مباش از درخت سایه فکن — هر که سنگت زند ثمر بخشش
از صدف یاد گیر نکتهٔ حلم — هر که سر برّدت گهر بخشش

قال بعض العلماء

قال بعض العلماء سوء الخاتمة لا یکون الا لمن کان مصرا علی المعاصی فی الباطن و له اقدام علی
الکبائر الا کما فی قصة بلعام بن باعور و کذلک قصة برصیصا العابد و غیرهما انتهی

فصل فی بیان مسائل یستنبط منها حسن الخاتمة وسوء الخاتمة المستخرج من الآیات و الاحادیث و کتب الصوفیة فی ضمن التفریع الترشیحات و التفریعات

تفریع بدانند که چند کلمه ایست در همین معنی نوشته میشود که در آن کلمات نیز
بیان حسن خاتمه و سوء آن مستنبط خواهد شد و هر کسی از آن معرفتی داشته باشد بقدر استعداد فهم خود و دریافت آن تواند کرد
که حسن خاتمه و سوء آن در حیثیت دارد چه سبب حال میگردد تا آنکس که بشرف نیل حسن مشرف گشته سعی باید که
یوما فیوما بلکه آنا فآنا نور حسن وی در ترقی و تزاید باشد قال علیه السلام من ساوا یوماه فهو مغبون

و هر کسی که محروم مانده است ازآن سعی و کوشش باید که خود را بدان نور برساند و از تاریکی ضلالت وجهل بچراغ سعادت
و معرفت فایض گرداند ع هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت ۵ اما با اختیار شخص در کسب و فعل آلت گشتن اسباب
سعادت و نجات بهتر است از گشتن اسباب شقاوت و هلاکت کما لایخفی علی اهل التمیز منها حقیقة و لهذا در قرآن شریف
میفرماید بلی من کسب سیئة وقال ایضا وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون وقال ایضا کل نفس بما کسبت
رهینة وقال ایضا من عمل صالحا فلنفسه ومن اساء فعلیها وقال ایضا بل الانسان علی نفسه بصیرة
در واقع آدمی بنفس خود و نهاد و بدیرت باینمعنی که بنسبت بحال و احوال خود و گواه است بر اقوال و افعال خود و لهذا بصیرت
جز بعلم و عقل حاصل نشود

بیان فضل عقل و قبح جهل

قال بعض العلماء والحکماء العقل ما عقل به عن السیئات وحض القلب علی الحسنات والعقل معقل عن الدنیات
ونجاة من المهلکات والنظر فی العواقب قبل حلول المصایب والوقوف عند مقادیر الاشیاء قولا و فعلا لقوله صلی الله علیه وسلم
اعقلها وتوکل وقد اجمع العلماء والحکماء ان جمیع الامور کلها قلیلها وجلیلها محتاج الی العقل والعقل محتاج
الی التجربة وقالوا العقل سلطان وله جنود فراس جنوده التجربة ثم التمییز ثم الفکر ثم الفهم ثم الحفظ ثم الملکة
ثم الادراک ثم سرور الروح کالسراج نوره العقل وفی الحدیث ما قسم الله للعباد
خیرا من العقل وروی ان جبرئیل ع اتی آدم ع فقال انی اتیتک بثلاث فاختر واحدة منهن

فقال وما هن قال العقل والحیاء والدین فقال آدم ع قد اخترت العقل فخرج جبرئیل ع بالحیاء والدین فقالا
ارجعا فقد اختار العقل علیکما فقالا انا امرنا ان نکون مع العقل حیث کان وقال بعضهم من استرشد
الی طریق الحزم بغیر دلیل العقل فقد اخطاء منهاج الصواب والعقل مصباح یکشف به عن الجهالة
ویبصر به الفضایل من الضلالة ولو صور العقل لاظلمت معه الشمس ولو صور الجهل لاضاء معه اللیل وما شیء
احسن من عقل زانه رفق ومن رفق زانه تقوی وروی ان جبرئیل ع اتی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا محمد
اتیتک بمکارم الاخلاق وجملتها فی الدنیا والاخرة فقال وما هی قال خذ العفو وامر بالمعروف وانه عن المنکر
واعرض عن الجاهلین وهو یا محمد صلی الله علیه وسلم عفوک عمن ظلمک واعطاؤک من حرمک وصلتک من قطعک
واحسانک الی من اساء علیک واستغفارک لمن اغتابک ونصحک لمن غشک وحلمک لمن اغضبک
فهذه الخصال قد تضمنت مکارم الاخلاق فی الدنیا والاخرة ومن طرف العقل الحمیدة القناعة
وهی کنز لا یفنی والصدقة وهی عز باق وتمام عز الرجل استغناؤه عن الخلق ومن طرف العقل
الحیاء وحسن الخلق انتهی

فصل

ونقل فی بستان العارفین ان الله تعالی
قال فی محکم کتابه ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب ای عقل قاله ابن عباس رض وعن النبی صلی الله علیه وسلم قال
الرجل لیکون من اهل الصلاة والصیام والحج والجهاد فما یجزی الا علی قدر عقله وعن ابن عباس رض ان
النبی ع قال لکل شیء آلة وآلة المؤمن العقل ولکل شیء مطیة ومطیة المؤمن العقل الی آخر الحدیث

لطیفة قال قتادة فی الرجل ثلاثة رجل وهو العاقل ونصف رجل وهو من لا عقل له
ولکن یشاورک ویشاور العقلاء ورجل لا شیء وهو من لا عقل له ولا یشاورک ولا یشاور العقلاء

وقال النووی فی بستان العارفین من بعضهم خیر المواهب العقل وشر المصایب الجهل **فایدة** قال علی رض خلق الله العقل
من نور مکنون فجعل العلم نفسه والفهم روحه والزهد راسه والحیاء عینه والحکمة لسانه والخیر سمعه والرافة قلبه
والرحمة صدره والصبر بطنه ثم قیل له تکلم فقال الحمد لله الذی ذل کل شیء لعزته فقال وعزتی وجلالی ما خلقت
خلقا اعز علی منک ولا سکنتک فی احب الخلق الی وعن ابن عباس رض قال لما خلق الله تعالی العقل قال له ادبر
فادبر ثم قال له اقبل فاقبل فقال وعزتی وجلالی ما خلقت خلقا احسن منک ولا رکبتک فی احب الخلق الی
فبک آخذ وبک اعطی وبک اعاقب انتهی قیل لابن المبارک ما خیر ما اعطی الرجل قال العقل قیل فان لم یکن
قال فادب حسن قیل فان لم یکن قال فصمت طویل قیل فان لم یکن قال فاخ صالح یستشیره قیل فان لم یکن
قال فموت عاجل وفی الحدیث ما خاب من استخار ولا ندم من استشار وحدیث الاستخارة مشهورة
کما علم اه العقل مشتق من عقال الناقة فکما ان العقال یمنع الناقة من الذهاب کذلک العقل یمنع صاحبها
من المهالک والمفاسد کما قال القائل **عربیه** اذا اکمل الرحمن للمرء عقله ۵ فقد کملت اخلاقه ومآربه ۵
وافضل قسم الله للمرء عقله ۵ ولیس من الاشیاء شیء یقاربه ۵ اه وقد اختلف العلماء فی محله وتفسیره
فقال الشافعی هو نور فی القلب یزید وینقص وقال ابو حنیفة واحمد واکثر الاطباء ان محله الدماغ
کما علم وفهم من کلامهم انتهی پس بضرورت تحمل تکالیف شرعیه و مقاصد احکام و حدود آن و ایراد ثواب
و عقاب بر افعال حسنه و سیئه و غیر آن از حسنه و سیئه همگی منحصر بر عقل آمد فعلی هذا بصیرت مذکور که شعبه ایست از و
نیز سبب ادراک حسن و قبح آمد چنانکه بجارحه بصر ادراک مبصرات و محسوسات از اشیا کرده میشود انتهی
صاحب مواهب علیه الرحمة والرضوان در تفسیر کریمه افمن یمشی سویا علی صراط مستقیم فرموده که این مثلی است
بر ارکاوان و گمراهان که در بیداء غوایت حیران و سرگردان میرفتند و مؤمن راه راست یافته بر طریق حق از روی عقل معاد
زاد راه

و بصیرت سلوک میکنند **رباعی** فرقست میان آنکه از روی یقین ۵ با دیده بینا رود اندر ره دین ۵ با آنکه
دو چشم لبسته بی دست کشی ۵ هر گوشه همی رود بظن و تخمین ۵ و شک نیست که عقل معاد ممد و مؤید میباشد بر ادراک
سعادات و اسباب حسن خاتمه حضرت خواجه علاء الدین فرموده دوام صحبت با اهل الله مایه ازدیاد عقل معاد است
و چنین فرموده اند که بمذهب این طایفه صحبت سنت مؤکده است بلکه نزد جمهور مشایخ واجب و در حصول
نمیتی فرموده اند من ضامن میشوم که در این طریقه هر که بتقلید در آید هر آینه بتحقیق رسد چنانکه حضرت خواجه بزرگ
مرا بتقلید خوامر کردند و در هر چه بتقلید ایشان کردم اکنون نتیجه و اثر آن بتحقیق انجامیده انتهی

فصل فی تعریف العقل علی اختلاف فیه وبیان العلم والتخییل والشعور وبیان النفس والنظر والادراک والجهل واقسامه والسهو والغفلة والنسیان وما یناسب بذلک الباب

قال الشیخ فی التحفة وقد بینت خلاصة ما للعلماء فی تعریف العقل وتوابعه فی شرح العباب وهو افضل من العلم
لانه منبعه واسه ولان العلم یجری منه مجری النور من الشمس والرؤیة من العین ومن عکس اراد من حیث استلزامه
له ان الله تعالی یوصف بالعلم لا بالعقل اه بدانکه مولانا سعد الدین در کتاب شرح عقاید آورده است

که اسباب علم برای مردمان سه چیز است حواس صحیح وخبر صادق وعقل پس عقل سبب شد برای علم قال علیه السلام اول ما خلق الله العقل

در صفت وماهیت وی اختلاف است مولانا سعد رحمه الله در تعریف وی میفرماید عقل قوه ایست مر نفس انسانرا که بآن معلومات

وادراکات را دریابد بعضی گفته اند وی جوهریست که بآن ادراک کرده میشود غایبات را بوسایط ودلایل ومحسوسات را بمشاهدات

اما قره کمال در حاشیه خیالی که بر شرح عقاید واقع است آورده که از عبارت مولانا چنان مفهوم میشود که عقل ونفس ناطقه

یکی باشند با وجود این قول مخالف اهل عرف ولغه است چه در نزد اهل عرف ولغه قوه ونفس در معنی متغایرند کما ذکر فی بابه

پس اولی واحسن در تعریف عقل آنست که بعضی از متکلمین گفته اند که وی جسمیست لطیف ساری در بدن انسان مانند سریان

آب در ورق گل اما نزد جمهور متکلمین نفس هیکلی است محسوس پس بنابر این تقریر عقل ونفس هر دو جوهرند اما تباین وتغایر دارند

کما سنذکر ان شاء الله تعالی فی محله بعین العبارة انتهی قال فی جمع الجوامع والنظر الفکر ای حرکة النفس فی المعقولات

بخلاف حرکتها فی المحسوسات فتسمی تخیلا المؤدی الی علم او ظن بمطلوب خبری فیهما او تصوری فی العلم اه والادراک

ای وصول النفس الی المعنی بتمامه من نسبة او غیرها بلا حکم معه ای من ایقاع النسبة او انتزاعها تصور ویسمی علما ایضا

کما تقدم اما وصول النفس الی المعنی لا بتمامه فیسمی شعورا او بحکم یعنی والادراک للنسبة وطرفیها مع الحکم المسبوق بالادراک

لذلک تصدیق کادراک الانسان والکاتب وکون الکاتب ثابتا للانسان اه وقیل لبس الوهم والشک من

التصدیق اذ الوهم ملاحظة طرف المرجوح والشک التردد فی الوقوع واللاوقوع انتهی والجهل انتفاء العلم

بالمقصود اه ویسمی الجهل البسیط والجهل المرکب اه والسهو الذهول ای الغفلة عن المعلوم الحاصل اه انتهی

ایضاحه ما فرق به الکورانی وغیره من ان النسیان زوال المعلوم عن الحافظة والمدرکة والسهو زواله من الحافظة فقط

فخرج بقول المصنف المقصود ما لا یقصد کاسفل الارض وما فیه فلا یسمی انتفاء العلم به جهلا اه انتهی کلام

العلماء فی معنی العقل فانه السبب الحامل علی ادراک الاعمال الصالحة [illegible] کما لا یخفی علی [illegible] والله اعلم

قول الغزالی رحمه الله

قول الغزالی رحمه الله فی کتاب الاحیاء فی بیان العقل وشرفه وحقیقته واقسامه الاربعة واختلاف العلماء فی حد العقل وبیان تفاوت الغریزیة

قال رحمه الله العقل منبع العلم ومطلعه واساسه والعلم یجری منه مجری الثمرة من الشجرة والنور من الشمس والرؤیة

من العین فکیف لا یشرف ما هو وسیلة السعادة فی الدنیا والآخرة او کیف یستراب فیه والبهیمة مع قصور تمییزها

ما تحتشم العقل حتی ان اعظم البهائم بدنا واشدها ضراوة واقواها سطوة اذا رأی صورة انسان احتشمه وهابه

لشعوره باستیلائه علیه لما خص به من ادراک الحیل ولذلک قال صلی الله علیه وسلم الشیخ فی قومه کالنبی فی امته

ولیس ذلک لکثرة ماله ولا لکبر شخصه ولا لزیادة قوته بل لزیادة تجربته التی هی ثمرة عقله ولذلک تری

الاتراک والاکراد واجلاف العرب وسائر الخلق مع قرب منزلتهم من رتبة البهائم یوقرون المشایخ بالطبع

ولذلک حین قصد کثیر من المعاندین قتل رسول الله صلی الله علیه وسلم فلما وقعت اعینهم علیه واکتحلوا بغرته الکریمة

هابوه وتراءی لهم ما کان یتلالا علی دیباجة وجهه من نور النبوة وان کان ذلک باطنا فی نفسه بطون

العقل فشرف العقل مدرک بالضرورة وانما القصد ان نورد ما وردت به الاخبار والآیات فی ذکر شرفه

وقد سماه الله نورا فی قوله تعالی الله نور السموات والارض مثل نوره الخ وسمی العلم المستفاد منه روحا

ووحیا وحیاة فقال تعالی وکذلک اوحینا الیک روحا من امرنا وقال تعالی او من کان میتا فاحییناه

9

وحیث ذکر النور والظلمة اراد به العلم والجهل کقوله تعالی یخرجهم من الظلمات الی النور وقال صلی الله علیه وسلم

یا ایها الناس اعقلوا عن ربکم وتواصوا بالعقل تعرفوا ما امرتم به وما نهیتم عنه واعلموا انه ینجدکم عند ربکم واعلموا

ان العاقل من اطاع الله وان کان دمیم المنظر حقیر الخطر دنی المنزلة وان الجاهل من عصی الله وان کان جمیل المنظر عظیم الخطر

شریف المنزلة حسن الهیئة فصیحا نطوقا فالقردة والخنازیر اعقل عند الله تعالی ممن عصاه وقال صلی الله علیه وسلم اول ما خلق الله

العقل فقال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر ثم قال الله عز وجل وعزتی وجلالی ما خلقت خلقا اکرم علی منک

بک آخذ وبک اعطی وبک اثیب وبک اعاقب **فان قلت** فهذا العقل ان کان عرضا فکیف خلق قبل الاجسام

وان کان جوهرا فکیف یکون جوهرا قائما بنفسه ولا یتحیز **فاعلم** ان هذا من علم المکاشفة فلا یلیق ذکره بعلم

المعاملة وغرضنا الآن ذکر علوم المعاملة عن انس رضی الله عنه قال اثنی قوم علی رجل عند النبی صلی الله علیه وسلم حتی بالغوا فقال صلی الله علیه وسلم

کیف عقل الرجل فقالوا نخبرک عن اجتهاده فی العبادة واصناف الخیر وتسالنا عن عقله فقال صلی الله علیه وسلم ان الاحمق

یصیب بجهله اکثر من فجور الفاجر وانما یرتفع العباد غدا فی الدرجات الزلفی من ربهم علی قدر عقولهم اه وما تم ایمان عبد

ولا استقام دینه حتی یکمل عقله وقال صلی الله علیه وسلم ان الرجل لیدرک بحسن خلقه درجة الصائم القائم ولا یتم لرجل حسن خلقه

حتی یتم عقله فعند ذلک تم ایمانه واطاع ربه وعصی عدوه ابلیس وقال صلی الله علیه وسلم لکل شیء دعامة ودعامة المؤمن عقله

فبقدر عقله تکون عبادته اما سمعتم قول الفجار فی النار لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر الی آخر الباب انتهی

ثم اختلفوا فی حد العقل

والحق انه یطلق بالاشتراک علی اربعة معان **فالاول**

الوصف الذی یفارق الانسان به سائر البهائم وهو الذی استعد به لقبول العلوم النظریة وتدبیر الصناعات

الخفیة الفکریة وهو الذی اراده الحرث بن اسد المحاسبی حیث قال فی حد العقل انه غریزة یتهیأ بها ادراک

علوم النظریة

علوم النظریة وکانه نور یقذف فی القلب به یستعد لادراک الاشیاء اه **والثانی**

هو العلوم التی تخرج الی الوجود فی ذات الطفل الممیز بجواز الجائزات واستحالة المستحیلات کالعلم بان

الاثنین اکثر من واحد وان الشخص الواحد لا یکون فی مکانین فی وقت واحد اه **والثالث**

علوم تستفاد من التجارب بمجاری الاحوال اه **والرابع** ان تنتهی قوة تلک الغریزة

الی ان یعرف عواقب الامور ویقمع الشهوات الداعیة الی اللذة العاجلة ویقهرها اه الا وهذا ایضا

من خواص الانسان التی بها یتمیز عن سائر الحیوان فالاول هو الاس والسنخ والمنبع والثانی هو الفرع

الاقرب الیه والثالث فرع الاول والثانی اذ بقوة الغریزة والعلوم الضروریة تستفاد علوم التجارب

والرابع هو الثمرة الاخیرة وهی الغایة القصوی فالاولان بالطبع والاخیران بالاکتساب الی آخر الباب

فحاصل العبارات وفحوی الاشارات انه قد اختلف الناس فی تفاوت العقل وهذه التفاوت مستنبطة

فی الاقسام الاربعة المذکورة سوی القسم الثانی وهو العلم الضروری بجواز الجائزات واستحالة المستحیلات

فان من عرف ان الاثنین اکثر من الواحد عرف ایضا استحالة کون الجسم فی مکانین وکون الشیء الواحد

قدیما حادثا وکذا سائر النظایر وکل ما یدرکه ادراکا محققا من غیر شک اه وانقسام الناس

الی من یتنبه من نفسه ویفهم والی من لا یفهم الا بتنبیه وتعلیم والی من لا ینفعه التعلیم ولا التنبیه کانقسام الارض

الی ما یجتمع فیه الماء فیقوی فیتفجر بنفسه عیونا والی ما یحتاج الی الحفر لیخرج الی القنوات والی ما لا ینفع فیه

الحفر وهو الیابس وذلک لاختلاف جواهر الارض فی مادتها وصفاتها فکذلک اختلاف النفوس

فی غریزة العقل ویدل علی تفاوت العقل ایضا من جهة النقل ما روی ان عبد الله بن سلام رضی الله عنه

سئل النبی صلی الله علیه وسلم فی حدیث طویل فی آخره وصف عظم العرش وان الملائکة قالت یا ربنا هل خلقت شیئا
اعظم من العرش قال نعم العقل قالوا وما بلغ من قدره قال هیهات لا یحاط بعلمه هل لکم علم بعدد الرمل
قالوا لا قال الله عز وجل فانی خلقت العقل اصنافا شتی کعدد الرمل فمن الناس من اعطی حبة ومنهم من اعطی
حبتین ومنهم من اعطی الثلاث والاربع ومنهم من اعطی فرقا ومنهم من اعطی وسقا ومنهم من اعطی اکثر من ذلک
الی آخر الباب انتهی   و در کتبهای متعدده مذهب اهل سنت و جماعت بیان عقل و خصایص و فضایل آن را
بسیار و بی شمار نوشته اند خوفا للاطالة و دفعا للملالة در اینجا بهمین چند کلمه اکتفا کردید
هرکه دریافت کشت زال نجات عاقلان را اشاره بس است شخص بدولت عقل ممتاز
و بعین الیقین و نور ایمان و سعادات اسلام فایض میشود هرکرا این دولت دادند انسان کامل کردید
و هرکرا ندادند گویا با بهایم تفاوت ندارد باشد پس ناچار عقل معیار اعمال و میزان نیک و بد آمد
گرفتار بیا
زد فقیر سوا خاتمه عبارت از بی شعوری آخر کار خدا ناخواسته اگر عقل نباشد در ملک وجود
و خرابیها روی دهد اما دیوانگی طریق عشق چیزی دیگر است قال علیه السلام اکثر اهل الجنة البلهاء
بحث در آن بجای طولانی میکشد شرح عشق و عاشق هم عشق گفت در اینجا خاموشی از همه بهتر است
مجنون محبت جدا و به عقلی جدا است   میان ما و من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است
خامه شکستیم و لب بستیم از تعداد شوق   کان نه در تحریر گنجد نه در تقریر ما   والله اعلم
برالم نراد

هرکه مراد از اینهمه تفصیل آن است که بداند انسان بنور عقل و علم در شناختن نیک و بد اش می تواند اسباب حسن خاتمه
و سوء آن را بنحوی که حق تعالی در قرآن از آنها بیان فرموده است و مخبر صادق علیه السلام از آنها خبر داده و علما و مجتهدین رحمهم الله
آنها را توضیح و تحقیق نموده لیز ادراک نماید مثلا می بیند یا می شنود که عمل خیر و نیکی نیک است و عمل آن ماجور
و عمل شر و بدی بد است و مرتکب آن معاقب و مذموم می باشد یا میداند که اگر عبادت کند مثاب خواهد بود و اگر در دزدی
و زنا و قتل و شرب و مثل آنها نماید شارع حکم قطع دست و حد و قصاص وی کند در این صورت باید رجوع
بحکم عقل و ملک معرفت نماید و باستمداد نور ایشان طریق سعادت را بگوید و عقل خود را بر نفس و شهوت غالب نموده
اوامر شرعیه را وسیله رضای الهی ساخته تا بآن سبب گوی سبقت و کرامات از زمره ملایکه برباید
در احادیث از نما آورده که شخصی بحضور رسالت صلی الله علیه وسلم عرض کرد که یا رسول الله مرا نصیحتی کن آنحضرت فرمودند
هرگاه اراده نماز داشته باشی در اول وقت خویش آن را ادا کن و نخهار لاطایل هیچوقت مگوی که ترا سودی نبخشد و آنچه در دست
مردمانست از اموال دنیا همگی سرمایه یأس دان نقلست که وقتی لقمان از اجل فرا رسید پسر خود را گفت
ای فرزند من بسیار ترا وصیتها کرده ام هیچکدام ترا سودی نبوده است مگر اینچند کلمه که در آن منافع و فواید است بلکه علم اولین
و آخرین در این کلمات مندرج است اول آنکه مشغول بدنیا و جمع حطام آن مباش و اگر بدان مشغولی بقدر آنچه از عمر
باقی مانده بآن مشغول باش یعنی بقدر احتیاج و ضرورت به ذخیره ساختن بر او دارش دوم آنکه عبادت پروردگار خود
بجای آر بقدر احتیاجی تو بحق تعالی یعنی چند آنکه تو محتاج بکبریای او هستی او بقدر از عبادت تو مستغنی است اما بنده را
از بندگی و فرمان او امر وی چاره نبود پس تو همیشه بحق محتاجی پس عبادت وی بجا آر مادام که تو محتاج بوی هستی سیم
آنکه در جای آخرت سعی تمام بجای آر بقدر اقامت و توقف تو در آن است چهارم آنکه در دنیا عملی کن که موجب نجات تو باشد

از غضب الهی پنجم آنکه اقدام از معصیت کن که تو را طاقت آن نباشد بر عذاب خدا ششم آنکه هرگاه معصیتی میکنی
جهد کن که در جائی آن معصیت از تو صادر شود که خدا تعالی ترا نبیند و معلوم است که حق تعالی در همه جا حاضر و ناظر است
هفتم آنکه هرگاه مردمان را می بینی که بکثرت اعمال مشغول اند تو به حسن آن اعمال مشغول باش هشتم آنکه
هرگاه می بینی مردمان بعیب یکدیگر مشغول می باشند تو بعیب نفس خود مشغول باش نهم آنکه هرگاه می بینی مردمان
بساختن عمارت دنیا مشغول اند تو بساختن عمارت آخرت مشغول باش دهم آنکه هرگاه می بینی مردمان
یاد دوستان و مردمان میکنند تو بذکر موت و یاد قبر مشغول باش دیگر ترا چه وعظ دهم همه وعظ تو موت
و عمل تو عبادت و مونس تو قرآن و احادیث و سخن تو ذکر و جای تو خلوت و خیال تو فکر و رفیق تو عمل
و مهلت خانه تو دنیا و زندگانی تو دین و جلیس تو کرام الکاتبین و انیس تو خدای تعالی نقلست
که ابراهیم ادهم به بصره آمد خلق را جمع شدند او را گفتند یا ابا اسحق حق تعالی در کلام مجید است ادعونی استجب لکم
دعا کنید من او را قبول میکنم سبب چیست ما هر وقت دعا میکنیم و قبول نمیشود و اجابتی را نمی بینیم ابراهیم گفت
خدای تعالی و مجید است بدل زنده دعا کنید و دل شما مرده است بسبب هشت چیز اول آنکه شما خدا را شناخته اید
اما نه بکمال معرفت دوم آنکه شما قرآن میخوانید اما عمل بآن نمیکنید سیم آنکه دل شما ادعای محبت
پیغمبر خدا میکنید اما سنت وی را ترک میکنید چهارم آنکه شما میگوئید ابلیس دشمن شماست اما با وی
رفاقت دارید پنجم آنکه شما میگوئید مرگ حق است اما از اسباب استعداد وی غافلید ششم آنکه شما
میگوئید ما از آتش دوزخ خوف داریم اما خود را باختیار در خواهش خودمانی برای سوختن آن آماده کرده اید
هفتم آنکه شما میگوئید ما از اهل بهشتیم اما عمل شما مستحق آن نیست هشتم آنکه شما هر صبح و شام
بعیبهای مردمان

عیبهای مردمان را میگوئید و عیبهای نفس خود را پشت گوش می اندازید پس بسبب این هشت خصلت دعای شما هرگز
باجابت نرسد   وقال ابراهیم ایضا اعلم ثلثة اشیاء حتی لا تقع فی ثلاثة اولها کن مشغولا بذکر الله تعالی
حتی لا تقع فی ذکر الغیر والثانی کن مشغولا بطاعة الله حتی لا تقع فی طاعة غیره ولا تقع فی المعاصی والثالث کن
مشغولا بعیب نفسک وتدارک عیبک حتی لا تقع فی عیب غیرک   انتهی   کلام المنتهی

در تأسف خوردنهای مرائی و هم و غم عمل [illegible]

آورده اند که در بصره زاهدی بود مرض مرگ وی را در گرفت پدر و زن و فرزند و خویشان وی بگرد او در آمدند
و گریه و زاری آغاز نهادند زاهد گفت مرا بنشانید پس وی را نشانیدند روی بسوی پدر کرد و گفت چرا گریه میکنی
گفت امید داشتیم که در پیری خدمت من کنی و در بیماری بر سر بالین من باشی و احتیاج مرا بر آوری به از آن روی بفرزندان
آورد که شما چرا زاری مینمائید گفتند آرزو داشتیم که به پدر داشتیم اکنون یتیم خواهیم شد و خوار و بیچاره گردیم پس روی
بزن و کنیزان آورد که شما چرا گریه میکنید گفت از فرزندان را نگهدارم و روی توقع بکه آرم و نفقه
و کسوه از کجا پیدا شود پس نگاه باقربا و خویشان و رفقا نمود و گفت شما چرا تضرع و اندوه میخورید
گفتند غم مال و جاه تو داریم و تأسف بر صحبت و انسیت تو خوریم که بعد از تو صحبت ما منقوش گردد
زاهد آهی سرد پر درد از درون برکشید و گفت شما همه از برای خود تأسف میخورید و گریه میکنید هیچ کسی از شما
نیست که غصه احوال من خورد و از حال من بپرسد هر یک به لحظه فوت دنیا و دولت و صحبت من از خود
غصه میخورید و گریه میکنید دیگری نمی پرسید که حال من بچه سان میگذرد و حال من چگونه خواهد بود

و خبر نمی پرسند که از تلخی چشیدن جان کندن و سکرات و وحشت قبر و سؤال و ماندن من در آنجا از خوف
نه بار رونده ام آیا در نعیم باشم یا در عذاب الیم پس این بگفت و بگود برآمد و فرو شد و جان بقابض ارواح علیه السلام
تسلیم کرد عزیزی چه خوش فرموده بیت بگوش امروز تا تلخی نباشی که فردا بر جوی قادر نباشی تو خود
بکوش تا برگ خویش از پیش که اینجا را نباشد جز غم خویش

فرع

فقیه ابو اللیث سمرقندی رحمه الله میفرماید مکروه است سخن گفتن در پنج موضع اول در وقت تشییع جنازه میت
دوم در وقت تلاوت قرآن سیم در وقت خطبه چهارم در خلاخانه پنجم در وقت جماع و بعض شش گفته اند
که ششم آن وقت مشغول بودن بوضو یا غسل و نیز میفرماید مکروه است نظر کردن در پنج محل
اول در وقت نماز گذاردن یعنی التفات کردن براست و چپ خود دوم به جسد میت بضرورت سیم
در خانه و منزل مردمان بی دستوری چهارم بعورات مطلقا خاصه بعورات زنان در حین جماع و نزد بعض نظر بعورات
محرم و صغیره غیر مشتهی مکروه نباشد پنجم نظر کردن بمردمان [struck out] بدو وجه یکی بچشم حسد و کین برادرانی
که از وی بالاتر و پیشتر باشند در مال و جاه و رتبه و مکنت و دیگری بچشم حقارت بکسانی که از وی پایین تر
باشند و نیز میفرماید مکروه است سماع و استماع پنج چیز اول استماع آلات لهو و لعب و طرب
دوم استماع نیاحت زنان نوحه گر برای میت سیم استماع کلمات باطله و فضول مانند کذب و بهتان و غیبت
و رذه و مزخرفات و آنچه بدانها ماند چهارم استماع رازی نجوای مردمان یعنی گوش داشتن بنجوای مردمان

پنجم

[illegible marginal note]

پنجم استماع یعنی گوش کشی برای غمازی و سخن چینی و بعضی از خوش این قسم گفته اند استماع آواز بانگ و قامت و آواز
تلاوت کسی است که به تجوید و ترتیل قرآن بخواند بی رعایت کلمات و حروف اذان و قامت گوید و بدروغ
حدیث از قول پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت کند بی علم بآداب و احکام احادیث و بی اطلاع و معرفت بکیفیت موعظه در بیان آن
و نیز میفرماید مکروه است در پنج موضع خندیدن اول در حین تشییع جنازه دوم در وقت زیارت قبور خواه مقبره باشد یا مقبرستان باشد
مکان [struck out] سیم در نزد کسی که مهموم و متفجع باشد بسبب مصیبت موت یا غیر آن
چهارم در وقت ذکر و تلاوت قرآن و مذاکره احادیث و اذکار صالحین و مشایخ و مواعظ پنجم در وقت قضای حاجت
و بعض گفته اند خندیدن در غیر موقع خود نوعی باشد از جنون قال الله تعالی فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیرا شعر
خنده کم کن که خنده بسیار ۵ صد دل زنده را بمیراند ۵ و نزد جمهور قهقهه کردن حرام و منهی عنه باشد
و از آن سبب است که علماء و ائمه دین بعد از قهقهه وضو را مستحب داشته اند کما ذکر فی بابه انتهی

بیان از نصایح حضرت امام غزالی است بر فرزند خود یا که فرموده اند اعلم ایها الولد ینبغی ان یکون قولک
و فعلک موافقا للشرع اذ العلم والعمل بلا اقتداء الشرع ضلالة و ینبغی لک ان لا تغتر بشطحات الصوفیة
و طاماتهم لان سلوک هذه الطریقة یکون بالمجاهدة و قطع شهوة النفس و قتل هواها بسیف الریاضة
واعلم ان اللسان المطلق والقلب القاسی المحشو بالغفلة والشهوات علامة سوء الخاتمة
والشقاوة الا ان اعلم ان بعض مسائلک لا یستقیم جوابه بالکتابة والقول بل ان تبلغ
تلک الحالة تعرف ما هی والا فعلمها من المستحیلات لانها ذوقیة وکل ما یکون ذوقیا لا یستقیم وصفه

بالقول کحلاوة الحلو و مرارة المر فانهما لا یعرفان الا بالذوق کما حکی ان عنینا کتب الی صاحب له عرفنی لذة المجامعة
کیف تکون فکتب فی جوابه یا فلان انی کنت حسبتک عنینا فقط والآن عرفت انک عنین واحمق ثم اعلم ان هذه
اللذة ذوقیة الخ ایها الولد بعض مسائلک من هذا القبیل واما البعض الذی له جواب فقد ذکرناه فی الاحیاء
وغیره ونذکر ههنا نبذا منه ونشیر الیه فنقول الاول اعتقاد صحیح لا یکون فیه بدعة والثانی توبة نصوح لا ترجع بعدها
والثالث استرضاء الخصوم واستبراء الذمة حتی لا یبقی لاحد علیک حق والرابع تحصیل علم الشریعة بقدر ما تؤدی به اوامر الله
ثم من علوم الآخرة ما یکون به النجاة حکی ان ابا بکر الشبلی رحمه الله خدم اربعمائة استاد وقال قرأت منهم
اربعمائة الف حدیث ثم اخترت منها حدیثا واحدا وعملت به وخلیت ما سواه لانی تاملت فیه فوجدت نجاتی وخلاصی
فیه وکان علم الاولین والآخرین کله مندرجا فیه فاکتفیت به وذلک ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لبعض اصحابه اعمل لدنیاک
بقدر مقامک فیها واعمل لآخرتک بقدر بقائک فیها واعمل لله بقدر حاجتک الیه واعمل للنار بقدر صبرک علیها
ایها الولد اذا علمت بهذا الحدیث لا حاجة لک الی العلم الکثیر وتامل بعده فی حکایة اخری وهی ان حاتم الاصم کان من تلمیذ
الشقیق البلخی رحمهما الله فسأله یوما وقال انک صاحبتنی منذ ثلثین سنة فما حصلت قال ثمانیة فواید من العلم
وهی تکفینی منه وقال شقیق ما هی قال حاتم الفایدة الاولی انی نظرت الی الخلق فرایت
کل احد منهم محبوبا ومعشوقا یحبه ویعشقه وبعض ذلک المحبوب یصاحبه الی مرض الموت وبعضهم الی شفیر القبر و بعضهم
الی شفیر القبر ثم یرجع کله ویترکه وحیدا فریدا ولا یدخل معه احد فی قبره ولا احد یونسه فتفکرت وقلت افضل
محبوب المرء ما یدخل فی قبره ویونسه فیه فما وجدته الا الاعمال الصالحة فاخذتها محبوبا لی لتکون سراجا فی قبری
ویونسنی ولا یترکنی فریدا الفایدة الثانیة انی رایت الخلق یقتدون اهواءهم ویبادرون
الی مرادات انفسهم فتاملت فی قوله تعالی واما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی
وتیقنت ان القرآن حق صادق فبادرت الی خلاف نفسی وتشمرت بمجاهدتها ومنعتها عن هواها حتی ارتضت

بطاعة الله تعالی

بطاعة الله تعالی وانقادت الفایدة الثالثة انی رایت کل واحد من الناس یسعی فی جمع حطام الدنیا
ثم یمسکه قابضا یده علیه فتاملت فی قوله تعالی ما عندکم ینفد وما عند الله باق فبذلت محصولی من الدنیا لوجه الله تعالی
ففرقته بین المساکین لیکون ذخرا لی عند الله تعالی الفایدة الرابعة انی رایت بعض الناس یظن
ان شرفه وعزه فی کثرة الاقوام والعشایر فیغتر بهم وزعم آخرون انه فی ثروة المال وکثرة الاولاد فیفتخرون بها
وحسب بعضهم ان العز والشرف فی غصب اموال الناس وظلمهم وسفک دمائهم واعتقدت طائفة انه فی اتلاف
المال واسرافه وتبذیره فتاملت فی قوله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقیکم فاخترت التقوی واعتقدت ان القرآن
حق صادق وظنهم وحسبانهم کلها زائل وباطل الفایدة الخامسة انی رایت الناس یذم بعضهم
بعضا فوجدت اصل ذلک من الحسد فی العلم والجاه والمال فتاملت فی قوله تعالی نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی
الحیوة الدنیا فعلمت ان القسمة کانت من عند الله تعالی فی الازل فما حسدت احدا ورضیت بقسمة الله تعالی
الفایدة السادسة انی رایت الناس یعادی بعضهم بعضا لغرض وسبب فتاملت فی قوله تعالی
ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا فعلمت انه لا یجوز عداوة غیر الشیطان الفایدة السابعة
انی رایت کل احد یسعی بجد وجهد ویجتهد بمبالغة لطلب القوت والمعاش بحیث یقع فی شبهة وحرام ویذل
نفسه وینقص قدره فتاملت فی قوله تعالی وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها فعلمت ان رزقی
علی الله وقد ضمنه فاشتغلت بعبادة ربی وقطعت طمعی عما سواه الفایدة الثامنة
انی رایت کل احد معتمدا الی شیء مخلوق بعضهم الی الدینار والدرهم وبعضهم الی المال والملک وبعضهم
الی الحرفة والصناعة فتاملت فی قوله تعالی ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره الآیة فتوکلت
علی الله فهو حسبی ونعم الوکیل ثم قال شقیق وفقک الله تعالی یا حاتم انی نظرت فی التوریة والانجیل والزبور
والفرقان فوجدت الکتب الاربعة تدور علی هذه الفواید الثمانیة فمن عمل بها کان عاملا

بالکتاب لا بعده انتهی کلام الغزالی من رسالة المخصوصة الموسومة بایها الولد رحمة الله علیهما رحمة واسعة

بیان اقسام اعمال آدمی بحسب حکمة وشریعة وحدیث

اعلم ان اعمال الناس خمسة وعشرون وجها خمسة منها بالقضاء والقدر وهی التزویج والولد والمال والموت والحیوة وخمسة منها بالکسب والاجتهاد وهی العلم والکتابة والغزو ودخول الجنة واعمال دخول النار وخمسة بالطبع والمشرب وهی الوفاء بالعهود والدین وغیرهما والتواضع والمداراة والسخاء والصداقة وخمسة بالعادة وهی المشی فی الطریق والاکل مع الشرب والنوم والجماع والبول مع الغائط وخمسة بحسب الارث وهی الجمال وحسن الخلق والصبر وعلو الهمة والکبر والدنائة وقلة الکسب وقلة خدمة الناس وقیل غیر ذلک مما هو یقتضی الاذیة وهو یوجد فی زماننا بحسبها انتهی

اعراض از دوستی ما دون حق

صاحب مواهب در تفسیر آیه ومساکن ترضونها احب الیکم من الله ورسوله الی آخر الایة آورده که قول بشتر اشمیة بتفسیر راجع است باکه ازین آیه بوی نا امیدی استشمام می توان نمود چه اغلب مردمان این زمان الا ماشاء الله در آن متعاقب اند که دین و اسلام خود را از اموال وازواج وعشائر ومساکن دوستر نمی دارند وحظوظ دنیوی را بر آن اختیار می کنند ای عزیز مرد میباید که ابراهیم وار روی از کون بگرداند و بگوید فانهم عدو لی الا رب العالمین ومال ودولت وجان بذل مهمان وابنا بر تسلیم نماید وفرزند را قربان وخود را فدای آتش سوزان کند تا در دعوی دوستی ومحبت صادق باشد رباعی

آنکس که ترا شناخت جان را چه کند ٥ فرزند وعیال وخانمان را چه کند ٥
دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی ٥ دیوانهٔ تو هر دو جهان را چه کند ٥

حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده که لا یؤمن احدکم حتی یکون احب الیه من والده وولده والناس اجمعین واز حضرت شیخ الاسلام منقول است که احمد بن یحیی دمشقی روزی پیش پدر ومادر نشسته بود قصهٔ قربانی بمیان آمد که حضرت اسمعیل جان را قربان حق نمود گفت ای احمد از پیش ما برخیز و برو که ما ترا در کار خدا کردیم احمد برخاست وگفت الهی تا حال در قید کسانی بودم اکنون جز تو کسی ندارم در روی بکعبه نهاد و بعد از آنکه بیت وچهار موقف آنجا بود قصد زیارت والدین کرد چون بدمشق آمد بدر سرای خود رسید حلقه در بجنبانید مادرش آواز داد که من علی الباب گفت انا احمد ابنک مادرش گفت پیش از این ما را فرزندی بود او را در کار خدا کردیم احمد ومحمود دیگر با ما چکار وما نیز با ایشان چه نسبت رباعی

ما هر چه داشتیم فدای تو کرده ایم ٥ جان را اسیر بند هوای تو کرده ایم ٥
ما کرده ایم ترک خود وهر دو کون نیز ٥ وانجا که کرده ایم برای تو کرده ایم ٥

بیان آنکه اعمال موقوف بر نیت باشد واختیار عملی که مستحق بدان بهشت یا دوزخ گردد وصلاح وفساد جسم بصلاح وفساد قلب بازبسته است

عن امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول انما الاعمال بالنیات وانما لکل امرء ما نوی فمن کانت هجرته الی الدنیا یصیبها او امرأة یتزوجها فهجرته الی ما هاجر الیه رواه البخاری وعن عبد الرحمن عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما قال حدثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم ان احدکم یجمع خلقه فی بطن امه اربعین یوما

نطفة ثم یکون علقة مثل ذلک ثم یکون مضغة مثل ذلک ثم یرسل الملک فینفخ فیه الروح ویؤمر باربع کلمات بکاتب رزقه واجله وعمله وشقی او سعید فوالذی لا اله غیره ان احدکم لیعمل بعمل اهل الجنة حتی ما یکون بینه وبینها الا ذراع فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل اهل النار فیدخلها وان احدکم لیعمل بعمل اهل النار حتی ما یکون بینه وبینها الا ذراع فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل اهل الجنة فیدخلها رواه البخاری ومسلم عن ابی عبد الله النعمان بن بشیر رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الحلال بین وان الحرام بین وبینهما امور مشتبهات لا یعلمهن کثیر من الناس فمن اتقی الشبهات فقد استبرأ لدینه وعرضه ومن وقع فی الشبهات وقع فی الحرام کالراعی حول الحمی یوشک ان یقع فیه الا وان لکل ملک حمی وان حمی الله محارمه الا وان فی الجسد مضغة اذا صلحت صلح الجسد کله واذا فسدت فسد الجسد کله الا وهی القلب رواه البخاری ومسلم انتهی

عربیة

دع الحرص علی الدنیا وفی العیش لا تطمع ... فلا تجمع من المال فلا تدری لمن تجمع
فان الرزق مقسوم وسوء الظن لا ینفع ... فقیر کل ذی حرص غنی کل من یقنع

ای عزیز بدانند این ... که مذکور گردید همه وا ز ... ع در خانه اگر کس است یک حرف بس است اهل علم فرموده اند العاقل یکفیه الاشارة واقعی اگر عقل باشد همیشه جان در عذاب است وفرق در میان انسان وسائر حیوانات بعقل است با عقل سفیه است وسفیه مجور است

مجورات شرعا یعنی منع وی از معاملات میکنند کما هو المذکور فی مدونات الفقه بیانا وحیانا چه تکالیف شرعیه همگی بر عقل وارد است چنانکه سابقا ایماء بآن شد انتهی

مثلی بر بی عقلی وبیمعرفتی فرماید

روباهی وبزی تشنه بودند باتفاق یکدیگر بچاهی فرو رفتند چون آب خوردند وسیراب گشتند قصد بیرون آمدن کردند نتوانستند روباه به بز گفت مرا تدبیری بخاطر رسیده است که اگر بدان عمل نمائی هر آینه موجب نجات وخلاص هر دو باشد بز بسبب استحکام دوستی ومحبتی که فیمابین داشتند آن را قبول نمود روباه گفت ترا باید که بر سر هر دو پای ایستاده شوی وهر دو دست را بر دیوار چاه تکیه دهی وگردن خود را دراز کنی تا من بر شاخ تو آیم واز چاه بیرون روم آنوقت ترا نیز بیرون کشم بز بشرط بی قول روباه عمل نمود روباه از چاه بدر آمد پس روباه بسلامت نشست بز در میان چاه فریاد برکشید که مرا دستگیری کن روباه ... ازو بر شخند وتمسخر نمود وگفت ای بز اگر ترا بقدر ریش خود عقل در سر می بود اول تدبیر خلاصی خود میکردی پس دانا آنست که در آغاز کار اندیشه وفکر آخر وانجام کار نماید پس از آن شروع در کار نماید

واز این قبیل مثال ومنقولات بسیار است

امثال اگرچه درین رساله تحریر شان مناسب نیست اما چون ایراد آنها هر عاقلان را تربیت وتعلیم است بضرورت بتحریر بعضی از آنها پرداخت ان هذه تذکرة وموعظة للمتقین گویند

خروس بازی کبکی را خرید ودر میان خروسان رها کرد تا همدانه وهم آشیان گردند خروسها وی را اذیت وآزار می نمودند واو را از آب ودانه باز میداشتند انفعالات بر کبک گران آمد وبا خود اندیشید که سبب آزار واذیت وموجب عداوت

بیگانگی است ولی چون دید که زنت کبک جنگ و زاغ و خروس را با یکدیگر مشاهده نمود در دل خود گفت
عداوت آنها با من محل تعجب نیست چه آنها با وجود همجنسی و الفت و تجانس یکدیگر را همیشه اذیت و آزار
میدهند و سر و چشم یکدیگر را زخمدار مینمایند پس آنانی که دایما با همجنس خود دشمنی و عداوت و کینه
دارند و در صدد آزار یکدیگرند بیگانگان را نباید توقع مروتی و امیدواری از آنها داشته باشند
و ایضا میفرماید لاف زنان و گزاف گویان را عادت را دعای بیجا و مبالغه بی سر و پاست
و بوقت امتحان سیاه رو و شرمنده و افسرده حالت گردند شعر خوش بود گر محک تجربه آید بمیان
تا سیه روی شود هر که در او غش باشد و ایضا فرماید صیادی در صحرا از برای کبک دامی نهاد
کبکی در آنجا حاضر بود از وی پرسید که چه میکنی و چه مینهی صیاد گفت بنیاد آبادی میکنم پس از آن
دام را نهاده و از نظر کبک پنهان شده در کمین گاهی نشست کبک صاف اعتقاد گفته صیاد را پنداشت
و در آن دام زود آمده فی الحال گرفتار گردید چون صیاد از کمینگاه برجست و نزدیک دام آمد
کبک با وی گفت اگر بنای شهر تو این است و بنیاد و اساس آبادی چنین هرگز کسی را در اینجا
گواهی یافت بیت باعث هلاکت مردمان از آن است که دشمن را از دوست نشناسند و در سخنهای
شیرین و افسونهای رنگین وی که اظهار نموده با کمان بکر و فسانه اوشان گرفتار آیند انتهی

امثال عاقلان و دانایان از قبیل

[illegible] که گوهرها با آنها مقوم شد دانایان که
که متضمن شریعت و حکمت [illegible]

دانا آنست که نظر بر فایده چیزی که حاصل باشد بنماید و به رنگهای گوناگون فریفته و دلبسته نشود ایضا بد طینت را افتخار
طینت بر شرارت و بدی و کینه است و از نجابت که دلیلی و برهان بی گناه در طبیعت او اثر میکند و تمهار دلش راه نیابد
بیت ایضا چو پیشکار را جور وری و کینه وری از خو و طبیعت است و از انجاست که این را علت و جهت بیفایده است
نیش عقرب نه از پی کین است مقتضای طبیعتش این است ایضا انجام مناقشه که از نتیجه مناقشه است
بجز ندامت ثمری و بغیر از خسران اثری نبخشد ایضا مرد طمع کار که در تحصیل سرمایه چیزی حرص و آز بکار برد سرمایه را از کف برون بود
ذل من طمع و عز من قنع ایضا تعهد زبردستان بار زیردستان بی ثبات و بی قرار است چه زبردستان را همیشه منفعت خود
در نظر است و از تلف شدن زیردستان بی باک است ایضا رحم کردن بر ستمکاران ستم است من اعان ظالماً
فقد سلط علیه ایضا نیم نانی که با آسودگی خاطر با فراغت نفس و جمعیت حواس باشد بهتر است از صد هزار خوانهای
چرب و شیرین که سرمایه ذلت و زحمت و پریشانی است ایضا پند و توبیخ صاحبان غرض بندی است از برای منفعت خود
ایضا تعریف و توصیف که از برای خوش آمد همسایه باشد البته بغرض و مایه باشد ایضا هر کس باید بمقتضای شان خود
رفتار و گفتار و کردار کند چه اگر تقلید دیگران نماید بی عزت و دلگیر گردد ایضا بحکم مصلحت و حکمت خداوند
بنی آدم چه غنی و چه فقیر چه برنا و چه پیر چه شاه و چه گدا چه حر و چه کدخدا چه زن و چه مرد چه نیک و چه بد همه بیکدیگر محتاجند
ایضا آنهایی که بظلم و ستمکاری بر آیند عاقبت بظلم و ستم از پا درآیند ایضا عمل آنست در ابتدای کار انتها را از
در اندیشه داشته باشد و نتیجه هر کار ع علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد ایضا دل ناصابر و لب ناشاکر دایم پژمرده

و در رنج و خطرات و همواره معاش در تغیر حالات و چون در لاحق برکات فقر دیگر قصه شکر حالات سابق میگوید
ایضا هدیه که از روی خوش آمد باشد و تحفه که از راه چاپلوسی آید بی غرض نخواهد بود ایضا خیرخواهی دشمن بدترین دامهاست
چه دشمن بملاطفت دوست نگردد ایضا خدمتگزاران وفادار و بندگان امانت دار را بجهت پیری و شکستگی نباید از نظر انداخت
چه این علامت فراموشی حقوق و نشان بیرحمی و سنگدلی است ایضا آنانکه از روی مکر و فریب و خدعه تبدیل لباس و تغییر اشکال
کنند در امری دیگر رسوا شوند بیت لطف حق با تو مداراها کند چونکه از حد بگذرد رسوا کند قوله تعالی و لا یحیق المکر السیئ
الا باهله ایضا در عهد و پیمان با دشمنان کمال احتیاط و دقت باید کرد ایضا هیچ رنج و آزار و حسرت
بدتر از آن نیست که بدست خود خود را گرفتار نمائی ع هرچه کنی بخود کنی گر همه نیک و بد کنی قال تعالی و لا تلقوا بایدیکم
الی التهلکة ایضا آراستگی و پیراستگی ظاهر و خوش صورتی دلالت بر راستی و درستی باطن و پاکیزگی سیرت و سریرت نمیکند
ایضا رستگاری و آسودگی انسان در دنیا در قناعت و رضا است نیم نان خشک با نیم جان بکد یمین و عرق جبین از وجه حلال بدست آوردن
از هزار سفره اطعمه و اشربه رنگارنگ که بقوت و استیلای طمع و آز بهم رسد بهتر است بیت کهنه خرقه خویش پیراستن به از جامه عاریت
خواستن ایضا بدپیشه را اندیشه بد پیش آید چه عمل بمنزله تخم است و جزای او مانند ثمر پس درخت تلخ بر شیرین ندهد ع
هرگز از شاخ بید بر نخوری چه از هر تخمی دیدی بار همان یابی ایضا متکبران امروز در سر هوای مفاخرت و غرور
فردا در صورت ذره بلکه خوارتر محشور میباشند ایضا عاقلان چون بمصیبت و خطری گرفتار آیند هوش و شعور از سر
بدر نمیکنند ع مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بایدش ایضا عاقل نباید بهر چیز دلبستگی داشته باشد چیز را باید
دوست داشت که در هنگام گرفتاری و محنت بکار آید ع ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود ایضا آنانکه دیگران را
بر فساد و بدکرداری ترغیب و تحریص مینمایند خود از آنها بدکردارتر و مفسدتر بود
ایضا
عزت مرد

عزت مرد از صحبت نیکان و اخیار است چنانکه ذلت و خواری از مصاحبت بدان و اشرار بود ع با ماه نشینی ماه شوی
با دیگ نشینی سیاه شوی رباعی پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد سگ اصحاب کهف روزی چند
پی نیکان گرفت مردم شد ایضا مردمان بد اصل و رذل و پست فطرت را علامت بر آنست که چون ضعفا را یابند
دست جور و ظلم بر آنها دراز مینمایند و چون زورآور را ببینند تملق و خوش آمد برای آنها ساز کنند
ایضا پی کاری که از طاقت و استعداد شخص بیرون است رفتن عین ستم و نادانی است قوله تعالی لا یکلف الله نفسا
الا وسعها ایضا از آنجا که قابلیت و هنر و ما حصل هر چیز بمقتضای حکمت و مصلحت الهی بقدر قابلیت
و شایستگی آن چیز است پس نباید ما را رشک بر صحت و هنر دیگران در دل داشته باشیم بلکه بتمامیت و عطای خود قانع
و شاکر باشیم ع آنکه آن داد بشاهان بگدایان این داد ایضا طمع کاران در زیادتی حرص و طمع
مایه خود را تباه و روزگار خود و دیگران را سیاه کرده اند ایضا گستاخی فوق العاده با بزرگان بگمراهی
و خطر و زیان انجامد تو که قدر خود ندانی مقدار دیگران را چه دانی چه با بزرگان راه رفتن آداب و شرایط میخواهد
بیت یا مکن با پیلبانان دوستی یا بنا کن خانه در خورد پیل ایضا پدر با هر کس دوست نباشد از وی
تو با آنکس دوست تر باش خوش خود و خوش رو و صید دلهاست ایضا تعجب و حیرت در اینجاست که
کهنه و منجم و امثال آنها دیگران را از اسرار و مغیبات اخبار اطلاع دهند ولی از احوال خود بیخبر و غافلند
ایضا پیشه و کسب هر کسی بموجب قابلیت و استعداد ودیعت پس ترک پیشه خود کردن و اختیار کردن پیشه دیگران
محض خطا و بیم وقت از دست دادن است ع کار خود کن کار بیگانه مکن ایضا موعظه عوامی بی غرض و عاری
که از روی صدق بود بهتر است از نصیحت عالمی بدعمل و مغرض ایضا عالم شدن چه آسان آدم شدن چه مشکل

ایضاً بهترین میراث و ترکه که پدر از برای پسر وصیت و نصیحت است ایضاً کاری که بصبر برآید مقبول‌تر است از
کاری که بتعجیل درست شود ایضاً عشق بازی خامان انجامش بدنامی و رسوائی گشته موجب تلف مال و پریشانی
احوال گردد ایضاً از آنجا که امورات در دست تقدیرات است اکثر امورات بعکس مراد بظهور پیوندد
ایضاً نادانان را غفلت و جهل بحدیست که خطای خود را بگردن دیگران اندازد و بملامت و نصیحت خود هرگز نپذیرد
ایضاً حفاظت مال مشکل‌تر است از تحصیل آن ایضاً دشمنی دانا به از نادان دوست
ایضاً اغلب چنان است که ناکس بتربیت کس نشود ایضاً صورت ظاهری را تبدیل کردن سهل و آسان است
ولی تبدیل خوی باطنی بسیار مشکل است وقد صح بذلك خبر اذا حدثت ان جبلا زال عن مكانه فصدق
واذا حدثت ان رجلا زال عن خلقه فلا تصدق انتهى ای عزیز اینهمه امثال و مواعظ
عاقلان و دانایان از برای آنست که تو از آنها فایده و پندگیری و بمامورات مکتوبه آنها عمل کنی که آن حسن خاتمه
است و از منهیات مرقومه آنها احتراز و اجتناب نمائی که ارتکاب آنها موجب سوء خاتمه و بدی انجام تو
خواهد بود در دنیا که مهلت‌خانه است بکار خود بینا شو بچرب و شیرین وی فریفته مشو و بآرایش و آلایش او
دل مده ع که این عجوزه عروس هزار داماد است اعمال صالحه می‌طلبند تحصیل امور غیر نافعه موجب تلف
عمر عزیز و خسران می‌باشد ۷ حضرت امام ربانی شیخ احمد فاروقی سرهندی در مکتوب مبارک که انشاء فرموده‌اند
که بقلیچ خان بن قلیچ خان در مذمت دنیای دنی و در نکوهش تحصیل علوم غیر نافعه و اجتناب از فضول مباحات و تحریص
برخیرات و اعمال صالحه می‌فرماید ای فرزند دنیا محل آزمایش و ابتلاست ظاهر او را بانواع زخرفه زینت

در مکتوبات امام ربانی در مذمت دنیا و نکوهش تحصیل علم غیر نافعه ۷

نموده و زین

نموده و تزیین کرده است صورت او را بخال و خط و زلف و قد موهومه مرتب ساخته اند در نمود شیرین است
و بطراوت و نضارت متخیل است لیکن فی الحقیقة جیفه ایست عطر اندود و مزبله ایست پر از ذباب و دود
سرابیست آب نما و شکریست زهر آسا باطن او بسیار خراب و ابتر معامله او با ابنای خود با اینهمه گندی
از هر چه گوئی بدتر فریفته او دیوانه و مسحور است گرفتار او مجنون و مغرور هر که نظر به او مفتون گشت
بداغ خسارت ابدی متهم شد و هر که بحلاوت وی نظر کرد ندامت سر بگریبان او آمد سرور کاینات
علیه السلام والصلوة فرموده است ما الدنیا والآخرة الا ضرتان ان رضیت احدیهما سخطت الاخری
پس هر که دنیا را از خود راضی ساخت آخرت از وی در سخط است پس ناچار از آخرت بی‌نصیب باشد اعاذنا الله
سبحانه وایاکم من فتنتها وفتنة اهلها ای فرزند هیچ میدانی که دنیا چیست آنچه ترا
از حق سبحانه باز دارد پس از زن و فرزند و مال و جاه و ریاست و لهو و لعب و اشتغال بمالا یعنی همه داخل دنیاست
علومی که بآخرت کار نیاید هم از دنیاست اگر تحصیل نجوم می‌بود قال علیه الصلوة والسلام
علامة اعراض الله تعالى عن العبد اشتغاله بما لا یعنیه بیت هر چه جز عشق خدای احسن است ۵
گر شکر خوردن بود جان کندن است ۵ و آنکه گفته اند علم نجوم از برای معرفت وقت صلوة است بلکه باین
معنی است که علم نجوم یکی از طرق معرفت اوقات است بسیاری از مردمان هستند که از علوم نجوم
خبر ندارند و اوقات صلاة را به از عالمان نجوم میشناسند قریب باین سخن است وجهیکه در تحصیل علم
منطق و حساب و مانند اینها که فی الجمله در بعضی علوم شرعیه درکار اند گفته اند بعد از مجادله بسیار

وجه جواز از برای اشتغال باین علوم پیدا میشود اما مقصود از آنها غیر از معرفت احکام شرعیه و تقویت ادله کلامیه امری دیگر نباشد
و الا لا یجوز انصاف باید کرد ارتکاب امر مباح که مستلزم فوت امور واجبه باشد از حد اباحت می‌برآید پس باید اینکه نیت
که اشتغال باین علوم اشتغال بعلوم شرعیه ضروریه است ای فرزند حقتعالی از کمال غایت بی‌غایتی خویش ترا در ابتدای
جوانی توفیق توبه کرامت فرموده و بدولت یکی از درویشان سلسله علیه نقشبندیه قدس الله اسرارهم طریق انابت داده
نمیدانم از دست نفس و شیطان ترا ثبات برآن توبه میسر شده یا نه استقامت مشکل می‌نماید موسم غفلت جوانی است
و اسباب دنیوی همه میسر و بیشتر از وبال نامناسب و ناملایم بیت همه اندر زمن بتو این است ۵
که تو طفلی و خانه رنگین است ۵ ای فرزند کار این است که از فضول مباحات اجتناب باید نمود و از مباحات بقدر
ضرورت اکتفا باید کرد آنهم بنیت جمعیت از برای ادای وظایف بندگی مثلا مقصود از خوراک قوت بر ادای طاعات است
و از پوشاک ستر عورت و دفع حر و برد و علی هذا القیاس سایر المباحات الضروریه اکابر نقشبندیه قدس الله اسرارهم
عمل بعزیمت اختیار کرده اند و از رخصت ما امکن اجتناب فرموده اند از جمله عزایم اکتفاست بقدر ضرورت
از مباحات و اگر این دولت میسر نشود پا از دایره مباحات بیرون نباید نهاد و بمحرمات و مشتبهات نباید رفت تنعمات مباحات
بر وجه اتم و اکمل حق سبحانه از کمال کرم تجویز فرموده است و دایره این تنعمات را بر وسیع ساخته قطع نظر از این تنعمات
کدام عیش برابر آنست که مولای این کس از کردار این شخص راضی باشد و کدام جفا برابر آنست که سید او از اعمال او
در سخط باشد رضاء الله تعالى في الجنة خير من الجنة وسخط الله تعالى في النار شر من النار این کس بنده است
محکوم بحکم مولی غیر اطاعت و انقیاد و تسلیم چاره دیگر نیست فکر باید کرد و بعقل دوراندیش کار باید فرمود

ذواجر

فردا غیر از ندامت و خسارت و حسرت هیچ بدست نخواهد آمد وقت کار موسم جوانی و ایام شباب است
جوانمرد آنست که این وقت عزیز و شریف را از دست ندهد و کارها در وقت باید کردن نقد وقت یکی از
مغتنمات است و فرصت غنیمت شمرد چه که او را تا زمان پیری بلکه تا نفسی دیگر نگذارند و کار امروز را
بلحظه دیگر نیندازند و اگر گذارند جمعیت و فرصت میسر نشود و اگر میسر شود هنگام ضعف و سستی حواس
کار نتواند کردن حالا که بحمد الله اسباب جمعیت و فرصت و توانائی میسر است و وجود والدین که اینهم
از مغتنمات و انعامات حق است که بواسطه ایشان از غم معیشت و غصه زندگانی این کس بی‌تفرقه است
موسم فرصت و زمان قوت و استطاعت بکدام عذر کار امروز را بفردا باید انداخت و فرصت به تسویف باید
کشید قال علیه السلام هلك المسوفون یعنی هلاک شدند و برباد گشته سوف افعل گویندگان
آنانکه میگویند ما امروز این کار نمیکنیم فردا خواهیم کرد آری اگر مهمات دنیاوی دنی را بفردا اندازند و امروز
با عمل آخرت پردازند بس مستحسن و باسعادت است چنانکه عکس این فقره مستقبح و خسارت باشد
در اینوقت غفلت جوانی که زمان استیلای دشمنان دین است از نفس و شیطان اندک عمل را آنقدر
اعتبار است که در وقت عدم استیلای آنها اضعاف مضاعف آن را اعتبار نیست در توره سپاهی گری
سپاهیان کار گذار را در وقت استیلای اعداء اعتبار بیشتر است اندک تردد هم اعتبار میگیرد و نمایان میشود
و در وقت امن از شر اعداء این قسم اعتبار نمی‌ماند ای فرزند مقصود از خلقت انسان که خلاصه و زبده
موجودات است کارهای بزرگ و مهمات خطیر است نه لهو و لعب و خوردن و خفتن و گفتن شرط راه نیست

مقصود ادای وظایف بندگی و ذل و عجز و انکسار و افتقار و دوام التجا و تضرع بجناب بیچون است عباد الله که شرع محمدی
بآن ناطق است مقصود از ادای آن منافع و مصالح عباد نیست و بجناب قدس خداوندی تبارک شانه هیچ از آن عاید نمیشود
بلکه آن جناب ممنون گشته بباید از ادا کردن و با انقیاد تمام در امتثال اوامر و اجتناب از نواهی باید کوشید حق سبحانه
با وجود غنای مطلق عباد را باوامر و نواهی سرافراز ساخته در دنیا کافه افراد و آحاد موجودات ممتاز فرموده است تا محتاجان را
شکر این نعمت عظمی بوجه اتم باید کرد و منت داری تمام در قبول امتثال احکام باید کوشید
ای فرزند میداند که اگر از ابنای دنیا کسی که بشوکت و جاه صوری متصف است اگر از متعلقان زیردست خود کسی را بخدمت
و امری سرافراز سازد و در آن خدمت نفعی بآمر نیز عاید است این زیردست حکم او را با آنچه در جه عزیز و نافذ میدارد
و میداند که شخصی عظیم القدر این خدمت را رجوع فرموده است به ممنونیت تمام و تسلیم و رضا کامل امتثال امر مینماید چه بلا شد
عظمت خداوندی تبارک عظمته از عظمت این شخص در نظر کمتر می آید که در امتثال اوامر و احکام او تعالی شانه نمیکوشد
فشتان ما بین [illegible] و اهلها شرم باید کرد و از خواب خرگوش خود را باید بر آورد عدم امتثال اوامر
حق تعالی از چه چیز حاصل است یا آنکه اخبارات شرعیه را دروغ میدانند و باور نمیکنند یا عظمت و جلال حق سبحانه را در نظر حقیر تر
از عظمت ابنای دنیا می آید شناعت این امر را باید ملاحظه کردن ای فرزند شخصی که کذب او را بارها
تجربه کرده باشند بگوید که فلان دشمن باستیلای تمام بر فلان طایفه شب خون خواهد ریخت عقلای آن طایفه در هر صورت
از پی محافظت خود میشوند و فکر دفع آن بلیه مینمایند باوجودی که میدانند که آن مخبر بکذب و افترا متهم است

لیکن میگویند

لیکن میگویند در معنی توهم خطر نزد عقلا احتراز و [illegible] لازم است مخبر صادق علیه الصلوة والسلام با وصف
اتصاف بآن همه اوصاف حسن و صدق و تحقیق خصال و اقوال و افعال بما العباد تمام از عذاب اخروی خبر داده
است هیچ متأثر و متنبه نمیشوند و اگر متأثر شوند فکر دفع و معالجه آن بکنند و حال آنکه علاج دفع آن
نیز مخبر صادق علیه السلام معلوم فرموده اند پس چه ایمان است که خبر مخبر صادق در رنگ خبر دروغگوی
اعتبار ندارد در اینجا صورت اسلام نجات نمی بخشد تیقن میباید و سعی کردن تا بتحقیقت برسد تیقن کجاست
که ظن هم نیست بلکه وهم هم نیست چه عقلا در خطرها وهم را نیز اعتبار می نهند فهمچنین
حق تعالی در کلام مجید فرموده والله بصیر بما تعملون باوجود این شاهد صدق اعمال قبیحه بوقوع می آرند
اگر بدانند شخصی حقیری بر اعمال اینها مطلع است هرگز عمل شنیع در نظر او نمیکنند پس حال اینها از دو حال
خالی نیست یا خبر حق سبحانه را باور نمیکنند یا علم و اطلاع حق را اعتبار ندارند پس این قسم کردار
از ایمانست یا از کفر پس بر آن فرزند لازم است که از سر تجدید ایمان کند قال علیه السلام
جددوا ایمانکم بقول لا اله الا الله و از نامرضیات حق سبحانه توبه نصوح از سر اعاده نمایند
و از اموریکه نهی فرموده است و از امور شبهه مجتنب باشند پنج وقت نماز را بجماعت که ارند اگر قیام لیل
و نهار از تهجد و نوافل میسر شود زهی سعادت زهی شهادت زهی بشارت و ادای زکات مال نیز
از جمله ارکان اسلام است آنرا البته ادا کنند آه ای فرزند چون نفس بالذات بخیل است

و در انقیاد و امتثال اوامر و احکام الهی سرکش و بیباک است بضرورت سخن بطرفه کشیده میشود و الا مال و اموال و ملک و دولت
همه از حق است و عطا کرده اوست کسی را چه مجال است که در آن امکث نماید و فرموده خداوند را انکار کند بیت
درویش را خدا بتوانگر حواله کرد ه تا کار او بسازد و خوش دل شود دلش ه باید بمنت تمام حق فقرا را از مال
خود ادا کنند بمصارف مستحقان برسانند فهمچنین در سایر عبادات مالیه و بدنیه خود را
بهیچ وجه معاف ندارد و در ادای حقوق عباد سعی بلیغ مبذول باید داشت و کوشش باید کرد که حق هیچکس از ایشان
کاهی یا بالاتر بر ذمه نماند اینجا ادای این حق بآسانست بملایمت و استرضا و تملق هم رفع میشود و در آخرت
کار مشکل است علاج پذیر نیست و اقعی کاری که بسهولت و سبکی در نزد اهل شهر و ضابط و ملازم [illegible] پذیرد
بهتر و مصلحت تر است با حاکم وقت و پادشاه برسد اگرچه آنها شهر و ضابط و ملازم در نظر حقیر و بیوجود باشند
احکام شرعیه را از علمای آخرت باید استفسار نمود از علمای دنیا که علم را وسیله مال و جاه و مکنت ساخته اند
دور باید بود مگر آنکه علمای متقی در آن دیار ممکن نشود و نایاب باشد پس بضرورت بقدر ضرورت با ایشان
باید پرداخت آه ای فرزند ما فقرا را با اغنیای دنیا چه مناسبت که از نیک و بد ایشان سخن
کنیم ما را آنکه هم از [illegible] ما تربیت و درست داشتن نفس خود مأموریم ع کار خود کن کار بیگانه مکن ه
نصایح و مواعظ حسنه و شرعیه در این باب بر وجه اتم و اکمل وارد است فلله الحجة البالغة اما آنفرزند
چون از راه انابت و درستی و درستی بفقرا رجوع نموده دل او بواسطه آن مناسبت در اکثر اوقات توجه کافی

بحال آنفرزند

بحال آنفرزند میشود بهمان توجه بجهت این گفتگوها شده است و ما علینا الا البلاغ المبین میدانم که اکثر
این نصایح و مواعظ و مسایل بگوش هوش آنفرزند رسیده باشد اما مقصود عمل است نه مجرد علم چه علمی که بدان عمل
کرده نشود ع بارگرانیست کشیدن بدوش ه بلکه آن بمثابه سرمه ایست در چشم کور بیماری که علم بدارو
مرض خود دارد تا آن دارو را نخورد صحت نمی یابد و الا علم بدارو فقط فایده نمیکند و نتیجه نمی بخشد
اینهمه ابرام و مبالغه و گفتگوهای عدیده از هر باب برای عمل است علم خود حجت است و عمل حجت را
درست میسازد و بدیهیست که حجت بی درستی صورت نه بندد قال علیه السلام ان اشد الناس عذابا
یوم القیمة عالم لم ینفعه الله بعلمه الحدیث آنفرزند بداند که انابت سابق بواسطه قلت صحبت
ارباب جمعیت اگرچه ثمره نداده باشد اما از نفاست جوهر استعداد آنفرزند چنین امید است که حق تعالی
ببرکت آن انابت در آخر بتوفیق مرضیات خود موفق گرداند و از اهل نجات سازد و بهر حال رشته
محبت این طایفه را از دست نه دهد التجا و تضرع باین طایفه شعار خود سازند و منتظر باشند که حق سبحانه
بتوسل محبت این طایفه بمحبت و رضای خود مشرف سازد و تمام بجانب خود کشد و از خطرها و اندیشهای راه
بالکلیه خلاص سازد مثنوی عشق آن شعله است کو چون بر فروخت ه هرچه جز معشوق باقی جمله سوخت
تیغ لا در قتل غیر حق براند ه در نگر زان پس که بعد از لا چه ماند ه ماند الا الله و باقی جمله رفت ه
شاد باش ای عشق شرکت سوز رفت ه انتهی کلامه قدس سره العزیز

در تشبیه دنیا باب و سراب و گیاه زمین

قال تعالی مثل الحیاة الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض فاصبح هشیما الخ

این تشبیه مرکبست مال دنیا را در انواع نعیم و زوال اموال او و ظهور ادبار بعد از وفور اقبال تشبیه میکند بحال گیاه زمین که بعد از تازگی و طراوت خشک و تیره و بی رونق میشود چنانچه اول گیاه صفت صفوتست و آخر سمت کدورت مبدء دنیا نیز نوازش و دولتست و منتهای آن گدازش و نکبت و حسرت **بیت**

مکر با گنه روی زمین فصل نوبهار ۝ مانند نقش خانه مانی مزینست ۝ وقت خزان ببرگ ریاحین چو بنگری ۝

منصف شوی که لایق برباد دادنست ۝ آه ۝ در کشف الاسرار آورده که تشبیه اموال دنیوی و حظوظ آن باب باران از آن رویست که باران بحیله و تدبیر آدمی از ابر فرو نیاید بلکه بتقدیر سبحانه و تعالی بی زیاده و نقصان فرود آید مال دنیا نیز بمکر و تلبیس و جهد و جدّ مجتمع نگردد بلکه بحکم ازلی بدست آید رزق مقسومست و از اول مقرر که لن آه ودیگر آنکه آب باران مادام که جاری باشد بصفت پاکی و پاکیزگی موسوم باشد اما چون در موضعی مکث نماید و یکجا جمع گردد و بماند رنگ و بوی و طعم او متغیر شده تواند انتفاع ازو انقطاع یابد مال دنیا نیز تا بسبب انفاق جوانمردان و دست بدست روان گردد پسندیده و مقبول باشد و چون در مضیق بخل خسیسان امساک و در دست لئیمان و حریصان بماند نکوهیده و مذموم و ناپسند شود

مثنوی مال چون آبست تا باشد روان ۝ فیضها یابند از و اهل جهان ۝

چند روزی چون

چند روزی چون کند یکجا درنگ ۝ گنده و بی حاصل آید تیره رنگ ۝ و در غرائب حمیدی فرموده که وجه مماثلت آنست که چون آب باران باندازه آید و بقدر حاجت نازل گردد سبب آسایش آدمیان و آرایش عالمیان باشد اما چون از اندازه بگذرد و از حد اعتدال تجاوز نماید واسطه خرابی عالم و مایه ضرر و خسارت بنی آدم شود مال دنیا نیز بقدر حاجت بدست آید مقاصد دین و دنیا بنجاح مقرون گرداند و فوائد آن هر روز زیاده سد اما چون زیاده و افزون نهد و دفینه و خزانه و انبار بسیار شود موجب طغیان و استغنا و سبب ارتکاب معاصی و نافرمانی و تفاخر ادانی و اقاصی گردد و در آخر سرگردانی و عجز آرد قوله تعالی ان الانسان لیطغی ان راه استغنی **بیت** توانگری که شدت ترکیب عجب و نخوت و ناز ۝

خوشست فقر که دارد هزار سوز و گداز ۝ و دیگر آنکه باران چون بنهال گل رسد لطافت و طراوت آن بیفزاید و چون به خار بن بگذرد قدرت و شوکت و درشتی او زیاده کند دنیا نیز چون باهل صلح و اهل خیر رسد خیر و صلاح وی بیفزاید نعم المال الصالح للرجل الصالح و اگر بدست مفسد و فسقه افتد ماده فساد و فسق و عناد او گردد **مثنوی** زر محک امتحان آمد بسی ۝ نقد حال هر کسی گردد عیان ۝

چون کریمی را بدست افتد زری ۝ از زرش آسوده گردد کشوری ۝ عام باشد کارسازیهای او ۝ روح بخشد دلنوازیهای او ۝ سفله گر راه یابد سوی گنج ۝ خلق را از وی نباشد غیر رنج ۝ گفته اند آب باران چون بزمین رسد قرار نگیرد بلکه باطراف و جوانب روان گردد مال دنیا نیز بیکجا قرار ندارد بلکه هر روز در دست دیگری باشد و هر شب با کسی عقد مواصلت بندد نه عهد او را وفای و نه وفاداری او را بقای **شعر**

گنج امان نیست در این خاکدان ۝ مغز وفا نیست در این استخوان ۝ انتهی

عزیزی در بیان کراست متاع دنیا چه خوش فرموده است **بیت** چو نفس آرام میگیرد چه قیصری چه در غاری ۝ چو خواب آید چه بر تختی چه اندر پای دیواری ۝ قال الله تعالی لموسی علیه السلام لا تسئل منی اربع فانی لم اعطی احدا الاقبلک ولا بعدک لا تسئلنی کل الغناء فان الله هو الغنی وانتم الفقراء ولا تسئلنی علم الغیب فلا یعلم الغیب الا الله ولا تسئلنی کف لسان الخلق عنک فانا خالقهم ورازقهم ومیتهم ومحییهم ولم اکف لسانهم عنی فکیف اکف عنک ولا تسئلنی البقاء والحیاة ابدا فانک لا تجد وانا الدائم الباقی وانت مخلوق فلا بدّ من الموت

فی ابدال المعصیة بالطاعة عند الله عزّ وجلّ

قال الشیخ الامام رحمه الله فی کتاب الازهار وقد جاء فی الخبر ان اللبن ما لم یصل الی الضرع یکون دما واذا حصل فی الضرع صار لبنا وکذلک ماء العین ما لم یحصل فی العین یکون دما فاذا حصل فی العین صار دمعا وکذلک المنی ما لم یحصل فی المثانة کان دما فاذا حصل فی المثانة صار منیا فکذلک الذنوب ما لم یصل الی التوبة کان ذنوبا فاذا اتصل بالتوبة صار طاعة بدلیل قوله تعالی فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات قال در وشانه فیه ان من کان قادرا علی صون اللبن بین الفرث والدم حتی لا ینجسانه افلم یکن قادرا علی حفظ معرفتک بین الذنوب والمعاصی حتی لا ینجسانه انتهی و قال یحیی بن معاذ الرازی رحمه الله العاقل المصیب عمل ثلاثا ترک الدنیا قبل ان تترکه وبنی قبره قبل ان یدخله وارضی خالقه قبل ان یلقاه انتهی وجمهور علماء مجتهدین و حکماء محققین بر آنند که معالجه معاصی و رذائل جز بتمسک شریعت و اعتصام بحبل المتین طریقت و عروة الوثقی توجه تربیت مرشد مکمل وصحبت وی میسر نشود چنانکه ان شاء الله در باب خود که تمهید است برذکر اتباع شریعت و اصحاب طریقت بیان خواهیم کرد انتهی

در معنی عروة الوثقی

در معنی عروة الوثقی و مذمت دنیا

قال الله تعالی فمن یکفر بالطاغوت ویؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی الآیة صاحب مواهب آورده که عروة وثقی دست آویزی محکم که قرآنست یا اتباع سنت یا وقوف نزدیک امر و نهی که سلوک طریق پیغمبر ماست علیه السلام سلمی قدس سره گوید که عروة الوثقی توفیقست در بدایت و سعادت در نهایت و در حقایق بجمیه وارد است که هر عوام را توفیق طاعتست و هر خواص را مزید عنایت محبت و اخص خواص را جذبات ربوبیت که ایشان را از ظلمات وجود فانی گرداند و بانوار اخلاق واجب الوجود باقی سازد در مقامات حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الدین قدس سره المشتهر بشاه نقشبند مذکورست که در این طریق طاغوت ماسوای حق است کفر بوی و ایمان بحق در هر قدمی شرط لازم سالک است و پیغمبر علیه السلام فرمود که الهوی عند الله ابغض من جمیع الالهة بدترین خدایان که در زمین میپرستند هوای ایشانست قوله تعالی افرایت من اتخذ الهه هواه نبی میفرمای محمد صلی الله علیه وسلم آنرا که هوای خود را بخدائی گرفته است آن بیچاره می پندارد که او بنده خداست **مصرع** خواجه پندارد که دارد حاصلی ۝ حاصل خواجه بجز پندار نیست ۝ و در حدیث صحیح آمده که تعس عبد الدرهم وتعس عبد الزوجة در هلاکست بنده زر و سیم و بنده زن و فرزند هر آینه هر که بنده چیزی باشد آنرا پرستید **بیت**

هر چیز که اندر دو جهان بنده آن ٥ آنست ترا در دو جهان بنده و معبود ٥ پس بالضروره از همه چیز باید بریه و تکیه بجناب
حق باید نمود است تمسک بالعروة الوثقی و این عروه ایست که لا انفصام لها هیچ انقطاع
و انفصالی نیست مر آنرا انتهی و در جای دیگر میفرماید ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا هر کرا حکمت داد
پس هر کسیکه داده او را نیکوئی بسیار امام ابولیث فرموده که حق سبحانه و تعالی مر متاع دنیا را اندک خوانده قل متاع
الدنیا قلیل و دانش را بکثرت خیر موصوف ساخته که فقد اوتی خیرا کثیرا پس عالم و دانا باید که دنیا و اهل دنیا را
ملازمت نکند و داغ خدمت و منت ایشان بر جبین احوال خود نکشد که ع آن متاع قلیلست و آن بهار کثیر ٥
و در کلام مرتضی علی کرم الله وجهه وارد است که عربیه رضینا قسمة الجبار فینا ٥ لنا علم و للاعداء مال ٥
فان المال یفنی عن قریب ٥ و ان العلم باق لا یزال ٥ عزیزی چه خوش آورده که بیت
علم وادهم بادریس و بقارون زر و سیم ٥ شد یکی فوق سما و آن دگری تحت سمک ٥ انتهی قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
حب الدنیا رأس کل خطیئة انتهی

فی جواز سب الدنیا

فی جواز سب الدنیا و عدمه

روی الترمذی حدیث حسن صحیح عن سهل بن سعد ان النبی صلی الله علیه و سلم قال لو کانت الدنیا تعدل عند الله
جناح بعوضة ما سقی منها کافرا شربة ماء و معنی هوان الدنیا علی الله تعالی ان الله تعالی لم یجعلها مقصودة
لنفسها بل جعلها طریقا موصلة الی ما هو المقصود بنفسه و انه لم یجعلها دار اقامة و لا جزاء و انما جعلها
دار رحلة و بلاء و انه ملکها فی الغالب الکفرة و الجهلة و حماها الانبیاء و الاولیاء و الصالحین کما قال صلی الله علیه و سلم
الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر و حسبک هوانها علی الله انه سبحانه صغرها و حقرها و ابغضها و ابغض
اهلها و محبیها و لم یرض العاقل فیها الا بالتزود منها و التأهب للارتحال عنها و یکفیک فی ذلک ما رواه الترمذی
عن ابی هریرة رضی عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال الدنیا ملعونة و ملعون ما فیها الا ذکر الله تعالی و ما والاه او عالم
او متعلم الحدیث و لا یفهم من هذا اباحة لعن الدنیا و سبها مطلقا لما روی ابو موسی الاشعری ان النبی صلی الله علیه و سلم
قال لا تسبوا الدنیا فنعمت مطیة المؤمن علیها یبلغ الخیر و بها ینجو من الشر ان العبد اذا قال لعن الله الدنیا
قالت الدنیا لعن الله اعصانا لربه فهذا یقتضی المنع من سب الدنیا و لعنها و وجه الجمع بینهما ان المباح
لعنه من الدنیا ما کان منها مبعدا عن ذکر الله و شاغلا عنه کما قال بعض السلف کل ما یشغلک عن ذکر الله من مال و ولد
فهو مشئوم علیک و هو الذی نبه علیه الله سبحانه بقوله اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب و لهو الی آخر الآیة
و اما ما کان من الدنیا یقرب من الله و یعین علی عبادته فهو المحمود بکل لسان المحبوب لکل انسان فمثل هذا
لا یسب بل یرغب فیه و الیه الاشارة بالاستثناء فی الحدیث حیث قال الا ذکر الله تعالی و ما والاه الخ
و هو المصرح به فی قوله نعمت مطیة المؤمن علیها فبهذا یرتفع التعارض بین الحدیثین انتهی فتدبر

مراد است باین مذمت که دنیا را کرده اند کلان هر که هر چه در دنیاست بالمره مذموم و قبیح باشد بلکه در دنیا چیزهاست
که آن نه از دنیاست چنانچه امام غزالی در کیمیا آورده که مثلا علم و عمل در دنیاست ولکن از دنیاست که در صحبت آدمی
با آخرت روند اما علم خود بعینه با وی بماند اما عمل اگرچه بعینه نماند ولی اثر آن که عبارت باشد از پاکی دل
و صفای جوهر آن که اثر ترک معاصی حاصل شود و انس بذکر الله تعالی که از مواظبت بر عبادت حاصل گردد و کار کن ما عنقریب [و سلوک طریقت]

تفریع در بیان سحر و مکر دنیای غدار

و ایضا امام غزالی در کیمیا آورده است که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده دنیا جادوتر است از هاروت و ماروت
از آن حذر کنید و مکر و فریب وی است یکی آنکه خود را بتو نماید که تو پنداری با تو قرار گرفته و نه خیانت کرد او چنان
هیئه از تو گریزان بود لیکن بتدریج حرکت میکند مثال او چند سایه است که در آن نگری با تو ساکن نماید و آنگهی
بتدریج از تو میرود و دیگر بر دو تر او داع میکند و ترا از وی خبری و دیگری آنست که خود را بدوستی تو نماید
تا ترا عاشق خود میکند و پنداری که با تو ساخته خواهد بود و بکسی دیگر نخواهد بود و آنگهی ناگاه دشمن تو گردد و یکی دیگر را
دست گیرد مثال او چون زنی است زانیه و نابکار که مردان را بخود فریب دهد تا عاشق وی گردند و بخانه خود برد و آنگاه
هلاک نماید چنانچه حضرت عیسی علیه السلام دنیا را دید در مکاشفه بصورت پیره زنی فاجره گفت چند شوهر داشته گفت در عدد نیایند
گفت بمردند یا طلاق دادند گفت همه را بکشتم پس گفت عجب از این احمقان که می بینند با دیگران چها میکنی و آنگاه
روز بروز در تو رغبت بسیار کنند و عبرت نگیرند و دیگری آنست که ظاهر خود را آراسته گردانیده و هر چه
بلا و محنت است پوشیده دارد تا جاهل بظاهر او نگرد و بجمال او غره شود مثال او چون پیره زنی باشد زشت روی و قبیح منظر

جامهای زیبا

جامهای زیبا و رنگین در پوشد و پیرایه زرین بسیار بر خود کند که هر که از دور او را ببیند فریفته وی گردد
و چون چادر از وی باز کشد پشیمان شود در خبر است که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که دنیا را روز قیامت بیاورند
بصورت عجوزه زشت روی و کریه منظر و قبیح شکل سبز چشم دندانهای او بیرون آمده چون خلایق در روی وی نگرند
گویند نعوذ بالله این چه بلاست و این چه فضیحت بود گویند این دنیاست که بسبب وی حسد و دشمنی
با یکدیگر میورزیدند و خونها یکدیگر میریختند و قطع رحم برای وی میکردند و بوی مغرور و غره شدید
آنگاه او را بدوزخ اندازند گوید بار خدایا کجا اند دوستان و رفیقان و محبان و موانسان و مستغفلان من
که با من بعضی حق تعالی فرماید تا ایشان را نیز بدوزخ با وی برند نعوذ بالله تعالی منها اللهم اعصمنا من سحر الدنیا
و مثالی دیگر برای اهل دنیا آنست که ایشان در دنیا لذت و حلاوت آن رنج و رسوائی و محنت که می یابند
در آخرت همچون کسی است که طعام چرب و شیرین بسیار بخورد تا معده او تباه کرد و آنگاه قی کند و فضیحتی
از معده وی بیرون آید و تشویر و شرمساری میخورد که لذت و حلاوت گذشت و فضیحت و رسوائی ماند
پس هر چند رنج و محنت در تحصیل طعام خوشتر بیشتر کنده تر و رسواتر و لیکن در وقت مرگ نیز پدید آید
چه هر که را نعمت و دولت و باغ و بستان و زن و کنیزکان و غلامان و زر و سیم بیشتر باشد بوقت جان کندن
رنج و حسرت فراق آن بیشتر بود از آن کسی که اندک دارد و مثالی دیگر دنیا آنست که کار دنیا چون پیش آید
مختصر نماید مردمان پندارند که شغل آن دراز نخواهد بود و باشد که از یک کار وی صد کارهای کلیه پدید آید

و عمر او در آن صرف شود حضرت عیسی علیه السلام فرموده است جوینده دنیا چون ماهی دریاست که هرچند

بیش خورد تشنه‌تر میگردد و هرگز تشنگی از وی نرود و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است که همچنانکه

روا نباشد که کسی در آب رود و تر نگردد روا نبود کسی که در کار دنیا افتد و آلوده نگردد اندیشه

و مثالی دیگر دنیا آنست کسیکه از دنیا در آید همچو کسی است که مهمان شود نزد میزبانی که عادت وی آن بود

که همیشه سرای آراسته برای مهمانان دارد و آنرا دعوت میکند گروهی پس از گروهی پس طبق زرین پیش او نهد

و مجمر و عود و بخور معطر را از وی رانند و لیکن طبق و مجمر همچنان گذاشته تا دیگر قوم نیز برسند پس هر که رسم وی داند

و عاقل باشد طعام خورد و بقدر کفاف و مجمر و عود خود را خوشبوی گرداند و شکر کند و برود به دل خوش

و کسیکه ابله و حریص باشد پندارد که این طبق و مجمر و عود و بخور همه بوی دهند تا با خود ببرد چون بوقت رفتن

از وی باز ستانند پس رنجور و دل تنگ شود انتهی و امثال بسیار است آنرا برای دانا همین قدر

کفایت میکند ثمره علم است نه شنیدن و گفتن و دیدن فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل

عملا صالحا الآیه **تبصرة ایضا من کیمیاء**

الغزالی رحمه الله بدانکه امام غزالی نیز در کیمیای خود آورده است

که دنیا منزلی است از منازل راه دین و رهگذری است مر مسافران را با قلیم آخرت که بار گشت

او بدانجاست و قالت الا انما الدنیا کمنزل راکب اناخ عشیا و هو فی الصبح راحل

مثال او چنین بازاریست آراسته بر سر بادیه نهاده اند تا مسافران از آن زاد خود برگیرند طالبان راه بدانند که

دنیا و آخرت عبارت از دو حالت است آنچه پیش از مرگ است و آن نزدیکتر است آنرا دنیا گویند و آنچه پس از مرگ است

آنرا آخرت خوانند و مقصود اصلی از دنیا ساختن زاد آخرت باشد که الدنیا مزرعة الآخرة کما اشرنا الیه

و سبب بودن آدمی در دنیا آنست که زراعتی بجهت نفس خود بکارد و تخمی در زمین بگذارد و بعد از آن ثمری از وی بردارد

چراکه آدمی را در ابتدای آفرینش ساده و ناقص آفریده اند و لیکن شایسته آن همت که کمال حاصل کند و صورت ملکوت را

نقش دل خود گرداند تا باشد که شایسته درگاه حضرت الهیت گردد که منتهای سعادت اوست یا به بهشت ابدی

شاد شود که نهایت مقام اوست **پس** او را در دنیا به دو چیز حاجت افتد یکی آنکه دل را از اسباب

هلاک نگاه دارد و غذای او که عبارت است از محبت و معرفت او تعالی تحصیل کند **دوم** آنکه تن را از مهلکات محفوظ

دارد و غذای وی حاصل کند و محافظت تن نیز برای دل است زیرا که تن فانی و دل باقی باشد **و مثال تن و دل**

مانند شتر و حاجی است در راه حج که شتر برای حاجی است نه حاجی برای شتر اگرچه حاجی را بضرورت تعهد شتر لازم است

از آب و علف و جای کمی باید تعهد او بقدر حاجت باشد پس اگر همه شب و روز در آب و علف دادن و تیمار داشتن شتر باشد

و از اندازه بدر نماید از قافله باز ماند و هلاک گردد **و همچنین** آدمی که اگر همه عمر در تعهد تن باشد

و شب و روز بدوام از زمین او را پرورش نماید از سعادت خویش باز ماند **و حاجت تن در دنیا**

بسه چیز بیش نیست خوردنی و پوشیدنی و مسکن **خوردنی** غذای اوست که تا از کار نیفتد **و پوشیدنی**

ستر عورت اوست که تا از سرما و گرما تباه و فوت نگردد **و مسکن** آنکه او را از سرما و گرما و اذیت سباع و وحوش

باز دارد پس ضرورت آدمی در دنیا برای تن از این سه چیز بیش نیست و اگر نه وجه شغلهای دنیا بسیار و کارهای وی افزون تر از حد

حصر و شمار است **و اینهمه** اوضاع و آلات و اسباب دنیا که مأخذ و منشاء آن از موالید ثلاثه است جملگی برای

آن سه چیز میباید و آن سه چیز برای تن میباید و تن برای دل میباید و دل برای حق میباید و در قرآن و احادیث

و اخبار و کتب صوفیه مذمت دنیا و اهل آن بسیار است **اما** گمان مبر که هرچه در دنیاست مذموم است بلکه بعضی چیزها

در دنیاست که آن نه از دنیاست مثل علم و عمل که ایشان در دنیا هستند اما نه از دنیا باشند چه در صحبت آدمی این دو

بآخرت رود یعنی بکار آخرت وی آیند **اما** علم خود بعینه با آدمی باند **و اما عمل** اگرچه بعینه نماند

ولی اثر آن باند **و اثر آن** دو قسم بود یکی پاکی و صفای جوهر دل که از ترک معاصی حاصل گردد

و دوم انس بذکر حق تعالی که از مواظبت بر سلوک طریقت و دوام عبادت حاصل آید **پس این هر دو قسم**

باقیات صالحات است که حق تعالی میفرماید والباقیات الصالحات خیر عند ربک و لذت علم و لذت عمل و لذت پاکی دل و مناجات

و صفای آن و لذت انس بذکر الله تعالی از همه لذائذ بیش است و اینمقدار شرح حقیقت دنیا و خوض از وی اینجا کفایت بود

و الا اگر دفتری دیگر انشاء کنم انتهی **فی مسئلة العلم و العمل**

قال بعض العارفین فان قیل ما الفرض قبل الفرض و ما الفرض بعد الفرض و ما الفریضة فی الفریضة

الجواب الفرض قبل الفرض العلم قبل العمل و الفرض بعد الفرض الخوف بعد العمل و الفریضة فی الفریضة

الاخلاص فی العمل انتهی و قال بعض من العلماء و الحکماء کن مع الحق بالصدق و مع الخلق بالتواضع

و المروة و مع النفس بالخلاف و القهر و مع الکبیر بالخدمة و الاکرام و مع الصغیر بالشفقة و حسن الخلق

و مع الصدیق بالنصیحة و الوفاء و مع العدو بالحلم و الصفح و مع العالم بالاستفادة و التعظیم و مع الجاهل

بالصمت و المداراة انتهی قال یحیی بن معاذ قد اجتمع علی ذنب العبد ثلاثة اشیاء

لو کان منها واحد یکفی جمیع الخلق اولها الایمان بالله تعالی و الثانی سبق رحمة الله عز و جل و الثالث

شفاعة محمد صلی الله علیه و سلم انتهی و قال الحسن بلغنا ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ربکم لا اجمع

علی عبدی خوفین و لا اجمع له امنین فمن خافنی فی الدنیا امنته فی الآخرة و من امننی فی الدنیا

اخفته فی الآخرة انتهی **و نیز فرموده اند در مذمت دنیا**

متاع فانی را بر نعیم عقبی اختیار کردن عین غبن فاحش است چنانکه گفته اند **رباعی**

بایه دین را بدنیا دادن از دون همتی است ٥	زانکه دنیا جملگی رنج است و دین آسایش است ٥
نعمت فانی ستاندن دولت باقی دهی ٥	اندرین سودا خرد داند که غبن فاحش است ٥

و دنیا مذمومیت دنیا هرچند در این مختصر گنجایش بلکه مناسبت هم نداشت اما علاوه بر این اشاره است اینجا

در موقع خود بار شمه برای برادران و مسلمانان از آن رشته تحریر خواهیم کشید و هم حضرت امام غزالی

در معرفت آخرت و احوالات ارواح و بیان معنی بهشت روحانی و دوزخ روحانی

وما یناسب بذلک الباب

میفرماید بدانکه

هیچ انسان حقیقت آخرت نشناسد تا حقیقت مرگ نشناسد و حقیقت مرگ نداند تا حقیقت زندگانی نداند و حقیقت زندگانی موقوف بمعرفت حقیقت روح و معرفت حقیقت روح موقوف بمعرفت حقیقت نفس خود چنانکه در باب خود بیان کرده شد **بدانند** که آدمی مرکب است از دو چیز یکی روح و دیگری تن (من عرف نفسه فقد عرف ربه) روح چون سوار است و تن چون مرکب و این روح را در آخرت بواسطه تن حالی است ورای دیده و دانش و بهشتی و دوزخی هست و روح را نیز بسبب ذات خود حالتی هست بی آنکه قالب را در آن شرکت و دخلی باشد و وی را با قالب نیز بهشتی و دوزخی و سعادت و شقاوت هست و نعیم و لذت دل را که بی واسطه قالب باشد نام بهشت روحانی میکنیم و رنج و الم و شقاوت او را که بی واسطه قالب بود نام دوزخ روحانی گوئیم **اما** بهشت و دوزخی که در میان ایشان باشد

آن خود ظاهر البیان است که در آن بهشت اشجار و انهار و قصور و حور و غلمان و سندس و استبرق و مطعوم و مشروب و غیر اینهاست و در دوزخ آتش و مار و کژدم و عذاب و گرفتاری و امثال اینهاست و صفت بهشت و دوزخ در قرآن و احادیث صحیح ثابت و مشهور و مذکور است **فصل** در حقیقت مرگ و احوال آدمی و بعضی بهشت روحانی و دوزخ روحانی اشارت کنیم چه اینها را هر کسی نشناسد **بدانند** که در احادیث قدسیه وارد است

اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر و این در بهشت روحانی بود چه از روزن دل روزنی است بعالم ملکوت که از آن روزن این معنی آشکارا گردد و در وی هیچ شبهت نماند و کسی را که این راه بر او گشاده شود او را یقین تام به سعادت و شقاوت آخرت پدید آید نه بطریق تقلید و سماع بلکه بوجه بصیرت و مشاهده همچنانکه طبیب در ابدان صحت و مرض بشناسد و آن را اسبابست چون دارو و پرهیز و چون بسیار خوردن و پرهیز ناکردن همچنین بشاهده معلوم شود که روح آدمی را سعادتی است و شقاوتی پس عبادت و معرفت و سلوک دارای سعادت است و معصیت و جهل و غافلی تخم قاتل شقاوت است و این علمی است بغایت عزیز و مفید بیشتر مردمان عوام بلکه علمای کرام نیز از این غافلند **ع** غافلند از زندگی مستان خواب بلکه این را نیز منکر باشند و فهم و درک ایشان جز بهشت و دوزخی که با بدن راه نبرد و در معرفت آخرت و ما جرای آن جز بتقلید و سماع چیزی دیگر ندانند و بزرگان دین و محققان طریق علم و دانش و یقین که باطن ایشان

از آلایش تعصب و هوا و تقلید پاک گشته در شرح و تحقیق این معنی و احوال بسیار کوشیده اند **فرع**

بدانکه آدمی را دو روح است یکی **روح حیوانی** که از جنس روح حیوانات است دوم روح انسانی که از جنس روح ملائکه می باشد و این روح حیوانی را منبع دل است که آن مضغه ایست در سینه از طرف چپ و وی چون بخاری لطیف است از اخلاط باطن حیوان و از امزاج معتدل حاصل آمده است و وی از دل بواسطه عروق ضوارب که آن نبض و حرکت باشد بدماغ و جمله اعضای تن رسد و این روح حمال قوت حس و حرکت است و چون بدماغ رسد حرارت او کم شود و معتدل تر گردد چشم از آن قوت بصر پذیرد و گوش از وی قوت شنیدن پذیرد و همچنین همه حواس از وی قوت پذیرند و مثل او چون چراغی است که در خانه برافروزد هر کجا رسد دیوارهای خانه روشن سازد پس همچنانکه روشنائی چراغ بر در و دیوار پیدا می آید بقدرت الله تعالی همچنین قوه بینائی و شنوائی و جمله حواس از این روح در اعضای ظاهری پدید می آید و مثل این روح چون شعله چراغ است و مثل دل مانند فتیله و مثل غذا چون روغن همچنانکه اگر روغن بازگیری چراغ بمیرد و همچنین اگر غذا بازگیری مزاج معتدل این روح باطل گردد و همچنان اگر روغن بسیار بود چه فتیله اگر روغن بسیار گشته تباه شود

وقس علی ذلک سایر الامثلة التی ذکرها الغزالی رحمه الله فی کتاب الکیمیاء فی هذا الباب فانا ترکناه

خوفا من الاطالة والاطناب فهذا حاصل ما هو المراد من ذکر الموت والارواح والاجساد فمن کان یرجوا

لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه احدا **تمت**

برای تکمیل روح

بدانکه این روح حیوانی از این عالم سفلی است که مرکب است از لطافت بخارات اخلاط اربعه که آن خون و بلغم و صفرا و سوداست و منبع این اخلاط عناصر اربعه است که آن آب و آتش و خاک و باد است و اختلاف و اعتدال مزاج این روح از تفاوت مقادیر حرارت و برودت و رطوبت و یبوست پیدا شد و روح انسانی از این عالم نیست بلکه از عالم علوی است و از جواهر ملائکه است و هبوط او باین عالم غربت است و این غربت و برای آنست تا از هدایت الهی زاد خود برگیرد چنانکه حق تعالی فرموده است قلنا اهبطوا منها جمیعا فاما یأتینکم منی هدی فمن تبع هدای فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون و در جای دیگر فرموده است انی خالق بشرا من طین فاذا سویته ونفخت فیه من روحی اشارت باختلاف عالم این دو روح است که یکی را با طین حواله فرمود و در اعتدال مزاج او گفت سویته یعنی او را راست و مهیا کردیم و اعتدال وی این بود بعد از آن گفت ونفخت فیه من روحی این را بخود اضافت کرد و مقصود از این شرح و بیان و تحقیق و عیان آنست که تا کسی حقیقت ارواح آدمی نشناسد ممکن نیست که آخرت را به بصیرت بشناسد چنانکه ممکن نیست که حق را بشناسد تا خود را نشناسد پس شناختن نفس کلید معرفت حق آمد و شناختن حقیقت ارواح کلید معرفت آخرت است ۷ [illegible] مکلف بشناختن ارواح نیستیم بلکه مأمور بمعرفت و دانستن احکام و شرایط ضروریه ایمان و اسلامیم لکن برای کسی که زیرک و صاحب استعداد علمی و عملی باشد آنهم بعد از دانستن مسایل ایمان و اسلام و غیر فروع دین اگر چنانچه بعضی از لواحق و مناسبات معرفت روح که از کتب تفاسیر و احادیث و کتب اسلامیه استنباط و استخراج فرموده اند

فصل ۷

بیان شناختن روح ...

بقدر فهم و درک خود بداند ضرری ندارد و چه هر چیز علمش بهتر از جهل اوست والله اعلم بحقایق المعلومات

خاتمه

بدانکه پیش از این گفته شد که کلید معرفت حق تعالی معرفت نفس خویش است برای این
من عرف نفسه فقد عرف ربه و برای این حق تعالی فرموده است سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین
لهم انه الحق نشانهای خود در عالم و در نفوس ایشان با ایشان نمایم تا حقیقت حق برایشان پیدا شود و در جمله هیچ چیز
به تو نزدیکتر از تو نیست چون خود را نشناسی دیگران را چون شناسی و همانا گویی که من خود را می شناسم غلط کردی این شناختن
شناختنی که کلید معرفت حق را نشاید چرا که ستور نیز خویشتن را چنین شناسد که تو خویشتن را این سر و روی و
دست و پا و شکم و پوست و گوشت ظاهر را بیش نشناسی و از باطن خویش نیز اینقدر شناسی که چون گرسنه شوی نان خوری
و چون تشنه شوی آب خوری و چون خشم آیدت در کسی افتی و چون شهوت غلبه کند نکاح و جماع کنی و همه ستوران با تو درین برابر اند
پس ترا حقیقت معرفت خود طلب باید که در نفس خود تأمل و نظر باید کردن تا تو خود چه چیزی و از کجا آمده و به چه کار آمده
و کجا خواهی رفت و چه در پیش داری و سعادت تو چیست و چه خواهد بود و ترا برای چه آفریده اند و غرض از آفریدن تو چیست
و سعادت تو چیست و در چیست و بهر چیست و این صفتها که در باطن تو جمع کرده اند بعضی صفات ستوران است
و بعضی صفات دیوان و بعضی صفات فرشتگان و تو از آنجمله کدامی و کدام است که آن حقیقت گوهر تست و دیگران
غریب و عاریتند چون این ندانی سعادت معرفت خود طلب نتوانی کردن چه هر یکی را از این غذای دیگر و کار دیگر است

غذای ستور و سعادت وی خوردن و خفتن و گشتی کردن است اگر تو ستوری جهد کن که تا شب و روز کار شکم و فرج است داری و غذا و سعادت
درندگان دریدن و حمله آوردن و خشم راندن است و غذا و سعادت دیوان شر انگیختن و حیلت و فریب و مکر و دغا است اگر تو از ایشانی
بکار ایشان مشغول شو و غذا و سعادت فرشتگان عبادت حق و فرمانبرداری اوست و از آز و خشم و شر انگیختن و خوردن و خفتن و هوا
و هوس و سایر صفات بهایم و سباع و دد ایشان را نیست پس اگر تو فرشته گوهری در اصل خود جهد کن و نفس خود را از روی عقل
و فکر و تأمل بشناس تا حضرت الهیت را بشناسی و بقرب و منزلت بمشاهده جمال لقای وی فایق شوی و خویشتن را از دست
شهوت و غضب و صفات رذایل بهیمی و سبعی خلاص کنی و فکر کن که این همه صفات بهیمی و سبعی در تو بچه آفریده اند و ایشان ندیدن آن
آفریده اند که ترا اسیر و محکوم کنند و بخدمت خویش برند پس ترا برای آن آفریده اند که تو این همه را اسیر کنی و بکار خود داری و از یکی
مرکب و از یکی سلاح خود سازی و تا چند روزیکه درین منزلگاهی این نفکار فرمایی تا بوسیلۀ تخم سعادت خود را دریابی و چون
شرف سعادت ابدی و فیض سرمدی را بدست آوردی ایشان را اسیر کنی و زیر پای در آوری و روی بقرارگاه سعادت خویش آری
آن قرارگاهی که نزد خواص عبارت است از مشاهدۀ جمال ازلی و نزد عوام عبارت است از بهشت جاودانی انتهی

در بیان معنی من عرف نفسه فقد عرف ربه

و ما یتعلق بذلک المعنی

قال اهل المعرفة فی بیان معنی من عرف نفسه فقد عرف ربه و نقلوا منه بعشر اوجه الاول ان الهیکل الانسانی

لما كان مفتقرا الى مدبر ومحرك وهذا الروح يدبره ويحركه علمنا ان العالم لا بد له من مدبر ومحرك وهو الله تعالى
والثاني لما كان مدبر الجسم واحدا وهو الروح علمنا ان مدبر العالم واحد والثالث لما كان هذا الجسم
لا يتحرك الا بارادة الروح علمنا ان الله تعالى مدبر لما هو كائن لا يتحرك ولا يسكن بل لا يكون شيء من الاشياء الا
بارادته والرابع لما كان لا يتحرك شيء في الجسم الا بعلم الروح ولا يخفى على الروح شيء من حركات وسكنات الجسم
او غيرهما علمنا انه لا يعزب عنه تعالى مثقال ذرة في الارض ولا في السماء الخامس لما كان هذا الجسم لم يكن شيء
فيه الا وان الروح اقرب اليه علمنا ان الله تعالى هو قريب من كل شيء بحيث هو اقرب اليه من حبل الوريد
والسادس لما كان الروح موجودا قبل الجسم ويكون موجودا بعده علمنا ان الله تعالى كان موجودا قبل
وجود العالم ويكون موجودا بعد فنائه لانه تعالى كان ولم يكن شيء السابع لما كان الروح في الجسد
لا يعرف ولا يعلم كيفيته وماهيته علمنا ان الله تعالى لا يعرف حق معرفته قيل ما عرفناك حق معرفتك
الثامن لما كان الروح في الجسد لا يعرف له كمية ولا اينية بل الروح موجود بجميع الجسد علمنا ان الله تعالى
منزه عن الاينية والكمية وهو محيط بجميع العالم وهو بكل شيء محيط التاسع لما كان الروح في الجسد
لا يحس ولا يدرك علمنا انه تعالى منزه عن ان يكون محسوسا ومدركا فتعالى الله عما يقول الظالمون وسبحان
ربك رب العزة عما يصفون العاشر لما كان الروح في الجسد لم يكن له مثل وشبه في لطافته وخلقه
علمنا ان الله تعالى ليس كمثله شيء انتهى

فيما جاء

فصل فيما جاء في ان الشيطان يحضر عند الموت
وما يخاف من سوء الخاتمة
وما يتعلق بالباب

روي ان العبد اذا كان في الموت قعد عنده شيطانان واحد عن يمينه والآخر عن شماله فالذي عن يمينه على صفة
ابيه يقول له يا بني اني كنت عليك شفيقا ولك محبا ولكن مت على دين النصارى وهو خير الاديان والذي على
شماله على صورة امه يقول له انه كان بطني لك وعاء وثديي لك سقاء وفخذي لك وطاء ولكن مت على دين اليهود
وهو خير الاديان ذكره ابو الحسن القابسي المالكي وذكر معناه ابو حامد الغزالي في كتاب كشف علوم الآخرة
قال وعند اشتغال النفس في التراقي والارتفاع تعرض عليه الفتن وذلك ان ابليس قد انفذ اعوانه الى هذا الانسان
خاصة واستعملهم عليه ووكلهم به فيأتون المرء وهو في تلك الحالة الشديدة والهول الافزع الذي
تزلزل فيه عقول العقلاء فيتمثلون له في صورة الصلحاء والمحبين الناصحين له في دار الدنيا كالاب
والام والاخ والاخت والحميم والصديق انتهى فتنبه واستعد لتلك الحالة
وقال النبي صلى الله عليه وسلم المؤمن لا ينجو من عذاب الله حتى يترك اربعة اشياء الكذب والكبر والبخل وسوء الظن بالله تعالى
وقال النبي صلى الله عليه وسلم ان لكل شيء آفة وآفة العلم الطمع وآفة الحديث الكذب وآفة التجارة الخيانة وآفة المال

٧ بيان زوجه ابليس واولاد او

ترك الزكاة انتهى وقول ابو حامد غزالي رحمه الله كه در عبارت سابق فرمود قد انفذ اعوانه اه
يعني شيطان اعوان وذريات خود را كه [?] مختصر نشاند تا او را بفريبند شيخان وفقها نشار كه مذكور شد
در مواهب آورده در تفسير كريمه ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذكرنا كه اكثر برآنند كه شيطان را ذريات هست
در تبيان آورده كه حق تعالى ابليس را آنكه از پهلوي چپ او زوجه او را كه آوه نام دارد بيافريد واو را شمار
ببابانها فرزندانند واز اولاد او يكى مره است كه كنيه بدو يافته ودیگر لاقیس وولهان است ودر عين المعاني
آورده كه لاقيس موسوس طهارت است وولهان موسوس صلاة ونزد بعضی بعكس گفته اند وباتفاق زلنبور
از اولاد او صاحب اسواقست كه بر دروغ وكم فروشی وخيانت وسوسه ميكند واعور صاحب ابواب زنان است
ومبسوط صاحب فسقه واراجيف وبهزه كارانست ودواسم با خورنده طعام كه بسم الله نگفته باشد شركت ميكند
در اكل وشرب ومدهش موكل علماست كه ايشان را بر هوا وهوس مختلفه ميدارد وبعضی گفته اند بثر
نيز از اولاد اوست واو صاحب مصايبست كه بجزع وفزع ودروی وموی كندن وگريبان
دريدن ودبه واثبوراه وواويلاه ونياحه ميدارد انتهى

وقال بعض العلماء

وقال بعض العلماء الاسباب المقتضية لسوء الخاتمة العياذ بالله منه اربعة التهاون
بالصلاة وشرب الخمر وعقوق الوالدين واذى المسلمين انتهى قال عليه الصلاة
والسلام المسلم من سلم المسلمون من يده ولسانه وقال ايضا من حسن اسلام المرء
تركه ما لا يعنيه كما قال الشاعر في تفسير ذلك بالفارسية ترجمه

زابرار گفتم الا تا مدار [?] ۵ كه ترك هر چه كن بهنگام كار [?] ۵
كه از حسن اسلام مرد آن بود ۵ كه نارد بكار آنچه نايد بكار ۵

فصل في سكرات الموت وعلامة الرحمة والعذاب عند القبض
وما يتعلق بذلك الباب

قال الله تعالى وجاءت سكرة الموت بالحق وقال ايضا ولو ترى اذ الظالمون في غمرات الموت
وقال ايضا فلولا اذا بلغت الحلقوم وقال ايضا كلا اذا بلغت التراقي الآيات واخرج البخاري
عن عائشة رضي الله عنها كان بين يديه صلى الله عليه وسلم ركوة او علبة فيها ماء فجعل يدخل يديه في الماء فيمسح بهما
وجهه ويقول لا اله الا الله ان للموت سكرات اه واخرج الترمذي في نوادر الاصول عن سلمان
الفارسي رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ارقبوا الميت عند موته ثلاثا ان رشحت جبينه
وذرفت عيناه وانتشر منخراه فهي رحمة من الله قد نزلت به وان غط غطيط البكر المخنوق وخمد لونه

وأريد شدة فإنه نوع عذاب من الله فيحذر منه اهـ قوله الانتشار والانتفاخ وذرف عيناه وسالت والعرق يربد

الصوت بحيث لا يجد مساغا اهـ كلامه ذلك من قبل وعن بريدة رضي الله عنه أن النبي صلى الله عليه وسلم قال المؤمن يموت بعرق

الجبين اهـ وأخرج سعيد بن منصور في سننه والمروزي في الجنائز عن ابن مسعود قال إن المؤمن يبقى عليه

خطايا من خطاياه يجازى بها عند الموت فيعرق لذلك جبينه وأخرج البيهقي في الشعب عن علقمة بن قيس

أنه حضر ابن عم له وقد حضرته الوفاة فمسح جبينه فإذا هو يرشح فقال الله أكبر حدثنا ابن مسعود عن النبي صلى الله عليه وسلم

قال موت المؤمن برشح جبينه وما من مؤمن إلا له ذنوب يكافى بها في الدنيا ويبقى عليه بقية يشدد بها

عليه عند الموت وأخرج البيهقي عن علقمة أنه حضر ابن أخ له لما احتضر فجعل يعرق جبينه فضحك فقيل له

ما أضحكك قال سمعت ابن مسعود يقول إن نفس المؤمن تخرج رشحا وإن نفس الكافر والفاجر ليكون قد عمل الحسنة

فيهون عليه عند الموت ليجازى بها اهـ وأخرج عن الضحاك بن حمزة قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الموت فقال

أدنى جبذات الموت بمنزلة مائة ضربة بالسيف وأخرج ابن أبي الدنيا عن شهر بن حوشب قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم

عن الموت وشدته فقال إن أهون الموت بمنزلة حسكة كانت في صوف فهل تخرج الحسكة من الصوف إلا ومعها

صوف وأخرج المروزي عن ميسرة قال لو أن قطرة من ألم الموت وضعت على أهل السماء لماتوا جميعا

وأخرج ابن أبي الدنيا عن محمد بن عبد الله قال لما احتضر عمرو بن العاص قال له ابنه يا أبتاه إنك كنت تقول يا ليتني

ألقى رجلا عاقلا عند نزول الموت حتى يصف لي ما يجد وأنت ذلك الرجل فصف لي الموت قال يا بني والله كأن

في جنبي تخت وكأني أتنفس من خرم إبرة وكأن غصن شوك يجر به من قدمي إلى هامتي وأخرج ابن سعد

والحاكم عن عوانة بن الحكم قال كان عمرو بن العاص يقول عجبا لمن نزل به الموت وعقله معه كيف لا يصفه

فلما نزل به

فلما نزل به قال له ابنه عبد الله يا أبت إنك كنت تقول عجبا لمن نزل به الموت وعقله معه كيف لا يصفه فصف لنا

الموت قال يا بني الموت أجل من أن يوصف ولكن سأصف لك منه شيئا أجدني كأن على عنقي جبال رضوى

وأجدني كأن في جوفي شوك السلاء وأجدني كأن نفسي يخرج من ثقب إبرة وأخرج ابن أبي شيبة

وابن أبي الدنيا وأبو نعيم في الحلية عن ابن أبي مليكة أن عمر قال لكعب أخبرني عن الموت فقال يا أمير المؤمنين هو مثل شجرة

كثيرة الشوك في جوف ابن آدم فليس منه عرق ولا مفصل إلا وفيه شوكة ورجل شديد الذراعين فهو يعالجها

وينزعها ولفظ ابن أبي شيبة كغصن كثير الشوك أدخل في جوف رجل فأخذت كل شوكة بعرق ثم جذبه رجل

شديد الجذب فأخذ ما أخذ وأبقى ما أبقى اهـ وأخرج عن وهب بن منبه قال الموت أشد من ضرب

بالسيف ونشر بالمناشير وغلي في القدور ولو أن ألم عرق من عروق الميت قسم على أهل الأرض لأوسعهم

ألما ثم هو أول شدة يلقاها الكافر وآخر شدة يلقاها المؤمن اهـ وقيل قد اختص الشهيد بأنه لا يجد

من ألم الموت ما يجد غيره وقيل إن آخر من يموت ملك الموت يقال له يا ملك الموت مت فيصرخ عند ذلك

صرخة لو سمعها أهل السموات والأرض لماتوا فزعا ثم يموت وقال إن الموت أشد على ملك الموت

منه على جميع الخلق

تنبيه قال القرطبي لتشديد الموت على الأنبياء فائدتان

أحدهما تكميل فضائلهم ورفع درجاتهم وليس ذلك نقصا ولا عذابا بل هو كما جاء إن أشد الناس بلاء

الأنبياء ثم الأمثل فالأمثل والثاني أن يعرف الخلق مقدار ألم الموت وأنه باطن وقد يطلع الإنسان

على بعض الموتى فلا يرى عليه حركة ولا قلقا ويرى سهولة خروج روحه فيظن سهولة أمر الموت ولا يعرف

ما الميت فيه فلما ذكر الأنبياء الصادقون في خبرهم شدة ألم الموت مع كرامتهم على الله تعالى قطع الخلق

بشدة الموت الذي يقاسيه الميت مطلقا لإخبار الصادقين عنه ما خلا الشهيد قتيل الكفار

على ما ثبت في الحديث انتهى

فصل في من يحضر الميت من الملائكة وغيرهم وما يراه المحتضر وما يقال له وما يبشر به المؤمن وينذر به الكافر وما يناسب ذلك

أخرج أحمد وأبو داود في سننه والحاكم في المستدرك وابن أبي شيبة في المصنف والبيهقي في كتاب عذاب القبر

وابن حميد والطيالسي في مسنديهما وهناد بن السري في الزهد وابن جرير في طرق صحيحة عن البراء بن عازب

قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في جنازة رجل من الأنصار فانتهينا إلى القبر ولما يلحد وابن أبي حاتم فجلس رسول الله صلى الله عليه وسلم

وجلسنا حوله وكأن على رؤوسنا الطير وفي يده عود ينكت به في الأرض فرفع رأسه فقال استعيذوا بالله

من عذاب القبر مرتين أو ثلاثا ثم قال إن العبد المؤمن إذا كان في انقطاع من الدنيا وإقبال من الآخرة

نزل إليه ملائكة من السماء بيض الوجوه كأن وجوههم الشمس معهم أكفان من أكفان الجنة وحنوط من

حنوط الجنة حتى يجلسوا منه مد البصر ثم يجيء ملك الموت حتى يجلس عند رأسه فيقول أيتها النفس الطيبة اخرجي

إلى مغفرة من الله ورضوان فتخرج كما تسيل القطرة من في السقاء وإن كنتم ترون غير ذلك فيأخذها

فإذا أخذها لم يدعوها في يده طرفة عين حتى يأخذوها فيجعلوها في ذلك الكفن وفي ذلك الحنوط ويخرج منها

كأطيب نفحة مسك وجدت على وجه الأرض فيصعدون بها فلا يمرون بها على ملإ من الملائكة إلا قالوا

ما هذا الروح الطيب فيقولون فلان بن فلان بأحسن أسمائه التي كانوا يسمونه بها في الدنيا حتى ينتهوا بها

إلى السماء

إلى السماء الدنيا فيستفتحون له فيفتح لهم فيشيعه من كل سماء مقربوها إلى السماء التي تليها حتى ينتهى به

إلى السماء السابعة فيقول الله اكتبوا كتاب عبدي في عليين وأعيدوه إلى الأرض فإني منها خلقتهم وفيها

أعيدهم ومنها أخرجهم تارة أخرى فتعاد روحه في جسده فيأتيه ملكان فيجلسانه فيقولان له من ربك فيقول

الله ربي فيقولان له ما دينك فيقول ديني الإسلام فيقولان له ما هذا الرجل الذي بعث فيكم فيقول هو رسول الله

فيقولان ما عملك فيقول قرأت كتاب الله وآمنت به وصدقت فينادي مناد من السماء أن صدق عبدي

فافرشوه من الجنة وألبسوه من الجنة وافتحوا له بابا إلى الجنة فيأتيه من روحها وطيبها ويفسح له في

قبره مد بصره ويأتيه رجل حسن الوجه حسن الثياب طيب الريح فيقول أبشر بالذي يسرك هذا يومك الذي

كنت توعد فيقول له من أنت فيقول أنا عملك الصالح اهـ قال وإن العبد الكافر إذا مات

نزل إليه ملائكة من السماء سود الوجوه معهم المسوح فيجلسون منه مد البصر ثم يجيء ملك الموت حتى يجلس عند رأسه

فيقول أيتها النفس الخبيثة اخرجي إلى سخط من الله وغضب فتفرق في جسده فينتزعها كما ينتزع السفود من

الصوف المبلول فيأخذها فإذا أخذها لم يدعوها في يده طرفة عين حتى يجعلوها في تلك المسوح ويخرج

منها كأنتن ريح جيفة وجدت على وجه الأرض فيصعدون بها فلا يمرون بها على ملإ من الملائكة إلا

قالوا ما هذا الروح الخبيث فيقولون فلان ابن فلان بأقبح أسمائه التي يسمى بها في الدنيا حتى ينتهى بها

إلى السماء الدنيا فيستفتح فلا يفتح ثم قرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تفتح لهم أبواب السماء فيقول الله اكتبوا

كتابه في سجين في الأرض السفلى فتطرح روحه طرحا ثم قرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم ومن يشرك بالله

فكأنما خر من السماء فتخطفه الطير أو تهوي به الريح في مكان سحيق فتعاد روحه في جسده فيأتيه ملكان

فيجلسانه فيقولان من ربك فيقول هاه هاه لا ادري فيقولان ما دينك فيقول هاه هاه لا ادري
فيقولان ما هذا الرجل الذي بعث فيكم فيقول هاه هاه لا ادري فينادي مناد من السماء ان كذب عبدي فافرشوه
من النار وافتحوا له بابا الى النار فياتيه من حرها وسمومها ويضيق عليه قبره حتى تختلف فيه اضلاعه
وياتيه رجل قبيح الوجه قبيح الثياب منتن الريح فيقول ابشر بالذي يسوءك هذا يومك الذي
كنت توعد فيقول له من انت فيقول انا عملك الخبيث انتهى وفي كتاب حياة الحيوان

في كفاية المعتقد للامام جمال الدين اليافعي ان عمر بن الفارض دخل في ايام بدايته مدرسة بمصر
فوجد شيخا بقالا يتوضا وضوءا غير مرتب فقال له يا شيخ انت في هذا السن في مثل هذا
البلد ولا تحسن الوضوء فقال له يا عمر ما يفتح عليك بمصر فجاء اليه وجلس بين يديه وقال يا سيدي
ففي اي مكان يفتح علي قال بمكة فقال له يا سيدي واين مكة فقال له هذه واشار بيده نحوها
فكشف عنها وامره الشيخ بالذهاب اليها في ذلك الوقت فوصل اليها في الحال واقام بها اثنتي
عشرة سنة ففتح عليه ونظم فيها ديوانه المشهور ثم بعد مدة سمع الشيخ المذكور يقول
تعال يا عمر احضر موتي فجاء اليه فقال خذ هذا الدينار فجهزني به ثم احملني وضعني في هذا المكان
واشار بيده الى مكان في القرافة وهو الموضع الذي دفن فيه ابن الفارض ثم انتظر ما يكون
من امري قال ففعلت حتى فرغت من تجهيزه ثم حملته ووضعته فيه ووقفت فاذا انا برجل
قد نزل من الهواء فصلينا عليه ثم وقفنا ننتظر كيف يكون امره واذا الجو قد امتلا من
الطيور خضر فجاء طائر كبير فابتلعه ثم طار فعجبت منه فقال لي ذلك الرجل لا تعجب من هذا

فان ارواح

فان ارواح الشهداء في حواصل طيور خضر ترعى في الجنة وتاوي الى قناديل معلقة تحت العرش
قال شيخنا اولئك شهداء السيوف واما شهداء الصفوة فاجسادهم ارواح انتهى
وقد تقدم ذكر فضائل الشهداء

فصل في ما جاء في ملك الموت واعوانه وما يناسب بذلك الباب

في كيفية احوال ملك الموت وكيفية قبض الارواح وكيفية اعوانه

قال الله تعالى قل يتوفاكم ملك الموت الذي وكل بكم وقال ايضا حتى اذا جاء احدكم الموت
توفته رسلنا الاية اخرج ابن ابي حاتم وابن ابي شيبة في المصنف عن ابن عباس رض
في قوله تعالى توفته رسلنا قال اعوان لملك الموت من الملائكة واخرج ابو الشيخ في تفسيره
عن ابراهيم النخعي مثله زاد ثم يقبضها ملك الموت بعد واخرج ابو الشيخ في كتاب العظمة عن وهب
بن منبه قال ان الملائكة الذين يقربون بالناس هم الذين يتوفونهم ويكتبون لهم آجالهم
فاذا توفوا النفس دفعوها الى ملك الموت وهو كالعاقب يعني العشار الذي يؤدى اليه
عن ابن جريج قال لما اراد الله ان يخلق آدم بعث ملكا من حملة العرش ياتي بتراب من الارض
فلما هوى لياخذ قالت الارض اسالك بالذي ارسلك ان لا تاخذ مني اليوم شيئا يكون

للنار منه نصيب غدا فتركها فلما رجع الى ربه قال ما منعك ان تاتي بما امرتك قال سالتني بك
فعظمت ان ارد شيئا سالني بك فارسل آخر فقال مثل ذلك حتى ارسلهم كلهم فارسل
ملك الموت فقالت له مثل ذلك فقال ان الذي ارسلني احق بالطاعة منك فاخذ من وجه الارض
كلها من طيبها وخبيثها فجاء به الى ربه فصب عليه من ماء الجنة فصار حماء مسنونا فخلق منه آدم
وقصته مفصلة مبينة مشهورة في التفاسير والاحاديث والتواريخ وسنذكرها بعد ان شاء الله تعالى
قوله تعالى فالمدبرات امرا قال ملائكة يكونون مع ملك الموت عند قبض ارواحهم فمنهم من يعرج بالروح
ومنهم من يؤمن على الدعاء لهم ومنهم من يستغفر للميت حتى يصلى عليه ويدلى في حفرته اه
واخرج ابو الشيخ عن ابن حبان في كتاب العظمة عن الربيع بن انس انه سئل عن ملك الموت هل هو وحده
الذي يقبض الارواح قال هو الذي يلي امر الارواح وله اعوان على ذلك غير ان ملك الموت هو الرئيس
وكل خطوة منه من المشرق الى المغرب قلت اين تكون الارواح قال عند السدرة وعن الحارث بن الخزرج
عن ابيه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول نظرت الى ملك الموت عند راس رجل من الانصار
فقال يا ملك الموت ارفق بصاحبي فانه مؤمن فقال ملك الموت طب نفسا وقر عينا واعلم باني
بكل مؤمن رفيق واعلم يا محمد صلى الله عليه وسلم اني لاقبض روح ابن آدم فاذا صرخ صارخ من اهله
قمت في الدار ومعي روحه فقلت ما هذا الصارخ والله ما ظلمناه ولا سبقنا اجله ولا استعجلنا
قدره وما لنا في قبضه من ذنب فان ترضوا بما صنع الله تؤجروا وان تسخطوا تاثموا وتؤزروا
وان لنا عندكم عودة بعد عودة فالحذر الحذر وما من اهل بيت شعر ولا مدر بر ولا فاجر سهل
ولا جبل

ولا جبل الا وانا اتصفحهم في كل يوم وليلة حتى لانا اعرف بصغيرهم وكبيرهم منهم بانفسهم والله
لو اردت ان اقبض روح بعوضة ما قدرت على ذلك حتى ياذن الله بقبضها اه عن سليم
بن عطية قال دخل سليمان على اسد بن ابي وعده وهو في مرض موته فقال يا ملك الموت ارفق به فانه مؤمن
فتكلم الرجل فقال انه يقول اني بكل مؤمن رفيق اه عن كعب قال ان ابراهيم عليه السلام راى في
بيته رجلا فقال من انت قال انا ملك الموت قال ابراهيم ان كنت صادقا فارني منك آية اعرف
انك ملك الموت فقال له ملك الموت اعرض بوجهك فاعرض ثم نظر فاراه الصورة التي يقبض
فيها ارواح المؤمنين قال فرأى من النور والبهاء شيئا لا يعلمه الا الله ثم قال اعرض بوجهك
فاعرض ثم نظر فاراه الصورة التي يقبض فيها الكفار والفجار فرعب ابراهيم رعبا حتى
ارعدت فرائصه والصق بطنه بالارض وكادت نفسه تخرج اه عن مجاهد قال جعلت
الارض لملك الموت مثل الطشت يتناول من حيث شاء وجعل له اعوان يتوفون الانفس
ثم يقبضها منهم اه عن اشعث بن اسلم قال سال ابراهيم عم ملك الموت واسمه عزرائيل
وله عينان وجه في وجهه وعين في قفاه فقال يا ملك الموت ما تصنع اذا كانت نفس بالمشرق ونفس بالمغرب
ووقع الوباء بارض والتقى الزحفان كيف تصنع قال ادعو الارواح باذن الله فتكون بين
اصبعي هاتين قال ودحيت له الارض فتركت مثل الطشت يتناول منها حيث شاء اه
عن شهر بن حوشب قال ملك الموت جالس والدنيا بين ركبتيه واللوح الذي فيه آجال بني آدم
بين يديه وبين يديه ملائكة قيام وهو يعرض اللوح لا يطرف فاذا اتى على اجل عبد

قال اقبضوا هذا عن ابن عباس انه سئل عن نفسين اتفق موتهما في طرفة عين واحد في
المشرق والاخرى في المغرب كيف قدر ملك الموت على قبضهما قال ما قدرة ملك الموت على اهل
المشارق والمغارب والظلمات والهواء والبحور الا كرجل بين يديه مائدة يتناول من
ايها شاء اه عن ابي المثنى الحمصي قال ان الدنيا سهلها وجبلها بين فخذي ملك الموت
ومعه ملائكة الرحمة وملائكة العذاب فيقبض الارواح فيعطي هؤلاء لهؤلاء يعني ملائكة
الرحمة وملائكة العذاب قيل فاذا كانت ملحمة وكانت السيف مثل البرق الخاطف قال
يدعوها فتأتيه الانفس اه عن جابر بن زيد ان ملك الموت يقبض الارواح بغير
وجع فسبه الناس ولعنوه فشكى الى ربه فوضع الله الاوجاع والامراض ونسي ملك الموت
فيقال مات فلان بكذا وكذا واخرج ابو نعيم عن الاعمش قال كان ملك الموت يظهر للناس
فيأتي الرجل فيقول اقض حاجتك فاني اريد ان اقبض روحك فشكى فانزل الله الداء وجعل الموت
خفية عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال كان ملك الموت يأتي الناس عيانا فأتى
موسى عليه السلام فلطمه ففقأ عينه فاتى ربه فقال يا رب عبدك موسى فقأ عيني ولولا كرامته
عليك لشققت عليه قال اذهب الى عبدي موسى فقل له فليضع يده على جلد ثور فله بكل
شعرة وارت يده سنة فاتاه فقال ما بعد هذا قال الموت قال فالآن قال فشمه شمة
فقبض روحه ورد الله اليه عينه فكان بعد يأتي الناس خفية اه عن مالك بن سليمان
بن مهير الكلاعي قال حضرت مالك بن انس وسأله رجل عن البراغيث أملك الموت يقبض ارواحها

فاطرق طويلا

فاطرق طويلا ثم قال الها انفس قال نعم قال فان ملك الموت يقبض ارواحها الله يتوفى الانفس
حين موتها ثم رأيت جويبرا واخرج في تفسيره قال وكل ملك الموت بقبض ارواح الادميين
فهو الذي يلي قبض ارواحهم وملك في الجن وملك في الشياطين وملك في الطير والوحوش
والسباع والحيتان والنمل فهم اربعة املاك والملائكة يموتون في الصعقة الاولى
وان ملك الموت يلي قبض ارواحهم ثم يموت فاما الشهداء في البحر فان الله تعالى يلي قبض
ارواحهم لا يكل ذلك الى ملك الموت لكرامتهم عليه حيث ركبوا البحر في سبيله اه

فايدة اخرج ابن عساكر في تاريخه عن ابي زرعة قال الحى نجيب بن عبد
البسري رأيت ملك الموت في النوم وهو يقول قل لابيك يصلي علي حتى ارفق به عند قبض
روحه فحدثت ابي بما رأيت فقال يا بني لا انا بملك الموت انس مني بامك واخرج ابن عساكر
من طريق زيد بن اسلم عن ابيه قال ذكرت حديثا رواه ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم ما حق امرء
مسلم يبيت ثلاث ليال الا ووصيته مكتوبة عند رأسه فدعوت بدواة وقرطاس
لاكتب وصيتي فغلبني النوم فنمت ولم اكتبها فبينما انا نائم اذ دخل علي داخل ابيض الثياب
حسن الوجه طيب الرائحة فقلت يا هذا من ادخلك داري قال ادخلنيها ربها قلت من انت
قال ملك الموت فرعبت منه فقال لا ترع فاني لم اؤمر بقبض روحك قلت فاكتب لي براءة
من النار قال هات دواة وقرطاسا فمددت يدي الى الدواة والقرطاس الذي نمت عنه وهو عند
رأسي فناولته فكتب بسم الله الرحمن الرحيم استغفر الله حتى ملأ ظهر الكاغد وبطنه

بيان انه حق تعالى الانفس تقدس
ارواح شهداء البحر الا فيقبض
وقال صاحب هذا الكتاب بعبارة ثم

بيان انه من صلوات بوصل الموت بالعهد
بوقف واساني قبض روح وعسكر وقال صاحب هذا الكتاب ثم

ثم ناولنيه وقال هذا براءتك من النار واستيقظت فزعا ودعوت بالسراج ونظرت فاذا القرطاس
الذي نمت وهو عند رأسي مكتوب ظهره وبطنه استغفر الله

فصل في دفع المنافاة بين الآيات وبشارة الميت في قبره وسبب تشخيص بصره حالة النزع

قال القرطبي لا تنافي بين قوله تعالى قل يتوفاكم ملك الموت وقوله تعالى توفته رسلنا
وقوله تعالى تتوفاهم الملائكة وقوله تعالى الله يتوفى الانفس لان اضافة الى ملك الموت
لانه المباشر للقبض والملائكة الذين هم اعوانه لانهم يأخذون في جذبها من البدن فهو
قابض وهم معالجون والى الله لانه الفاعل على الحقيقة وقال الكلبي يقبض ملك الموت الروح
ثم يسلمها الى ملائكة الرحمة او ملائكة العذاب واما اختلاف صفة ملك الموت بالنسبة
الى المؤمن والكافر فواضح لما تقرر من ان الملائكة لهم قدرة تشكل باي شكل ارادوا اه
واخرج عن سلمان قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اول ما يبشر به المؤمن عند الوفاة بروح وريحان
وجنة نعيم وان اول ما يبشر به المؤمن في قبره ان يقال ابشر برضا الله تعالى والجنة
قدمت خير مقدم فقد غفر الله لمن شيعك الى قبرك وصدق من شهد لك واستجاب لمن
استغفر لك اه عن ابن مسعود قال اذا اراد الله قبض روح المؤمن اوحى الى ملك الموت

اقرئه مني

اقرئه مني السلام فاذا جاء ملك الموت يقبض روحه قال ربك يقرئك السلام واخرج
المروزي وابو الشيخ في تفسيره وابن ابي الدنيا عن ابن مسعود مثل هذا الحديث اه قال القاضي
ابو الحسين بن العريف في فوائده عن انس انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا جاء ملك الموت الى ولي الله
سلم عليه ويقول السلام عليك يا ولي الله قم فاخرج من دارك التي خربتها الى دارك التي عمرتها
واذا لم يكن وليا لله قال له قم فاخرج من دارك التي عمرتها الى دارك التي خربتها اه واخرج مسلم
عن ابي هريرة انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الم تروا ان الانسان اذا مات شخص بصره قالوا بلى
قال فذلك حين يتبع بصره نفسه وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان البصر ليشخص للروح حين
يعرج اه واخرج ابن ابي حاتم عن زهير بن محمد قال ملك الموت جالس على معراج بين
السماء والارض وله رسل من الملائكة فاذا كانت النفس في ثغرة النحر رآه ملك الموت على معراجه
شخص بصره اليه فنظره آخر ما يموت انتهى وقد صرح الشيخ السبكي في الخاتمة
بقوله سئل هل ملك الموت يقبض ارواح جميع الحيوانات كلها او ما يقبض الا ارواح بني آدم فقط
واين مستقر الروح بعد قبضها اجاب الذي دلت عليه الاحاديث ان ملك الموت يقبض
ارواح جميع الحيوانات من بني آدم وغيرهم فمن ذلك قوله مخاطبا لنبينا محمد صلى الله عليه وسلم والله يا محمد
لو اني اردت ان اقبض روح بعوضة ما قدرت على ذلك حتى يكون الآمر الله تعالى بقبضها
قال القرطبي وفي هذا الخبر ما يدل على ان ملك الموت هو الموكل بقبض روح كل ذي روح وان تصرفه
كله بامر الله عز وجل بخلقه واختراعه اه قوله روح بعوضة قال في كتاب حياة الحيوان
حتى يقبض روح البعوضة على صغر جرمها وقد اودع الله تعالى في مقدم دماغها قوة الحفظ
وفي وسطه قوة الفكر وفي مؤخره قوة الذكر وخلق لها حاسة البصر وحاسة اللمس

صلى الله عليه وسلم

وحاسة الشم وخلق لها منفذا للغذاء ومخرجا للفضلة وخلق لها جوفا وامعاء وعظاما انتهى

ونقل ابن خلكان ان الزمخشري انشد هذه الابيات واوصى ان تكتب على قبره

يا من يرى مد البعوض جناحها ۞ في ظلمة الليل البهيم الاليل ۞
ويرى مناط عروقها في نحرها ۞ والمخ في تلك العظام النحل ۞
اغفر لعبد تاب من فرطاته ۞ ما كان منه في زمان الاول ۞

ويروى عوض اغفر لعبد آه امنن علي بتوبة امحو بها قوله في الخاتمة وان تصرف

كلمة بامر الله الخ تمت والحاصل ان الله تعالى هو القابض لارواح جميع الخلق بالحقيقة وان ملك الموت

واعوانه انما هم وسائط آه وذكر ابن رجب ان الانبياء على نبينا وعليهم الصلوة والسلام

تكون ارواحهم في اعلى عليين ويؤيده قوله صلى الله عليه وسلم اللهم الرفيق الاعلى وارواح الشهداء في

اجواف طير خضر لها قناديل معلقة بالعرش تسرح في الجنة حيث تشاء كما مر واما بقية المؤمنين

فنص الشافعي رض على ان ارواح من لم يبلغ التكليف منهم في الجنة حيث شاءت وتاوي الى قناديل

معلقة بالعرش واما اهل التكليف ففيه اختلاف كثير فعن احمد انها في الجنة وعن وهب

انها في دار يقال لها البيضاء في السماء السابعة وعن مجاهد انها تكون على القبور سبعة ايام

من يوم دفن لا تفارقه اي ثم تفارقه بعد ذلك ولا ينافيه سنة السلام على القبور لانه لا يدل

على استقرار الارواح على افنيتها دائما لانه يسلم على قبور الانبياء والشهداء وارواحهم في اعلى عليين

ولكن لها مع ذلك اتصال سريع بالبدن لا يعلم كنهه الا الله تعالى واخرج ابن ابي الدنيا

عن مالك ان الارواح مرسلة تذهب حيث شاءت وعن ابن عمر رض نحوه وحديث

ما من احد يمر بقبر اخيه المؤمن كان يعرفه في الدنيا فسلم عليه الا عرفه ورد عليه السلام آه قيل انها روح

تزور قبورها يعني على الدوام فلذا سن زيارة القبور ليلة الجمعة ويومها وبكرة يوم السبت آه وقال قوم

تجتمع الارواح بموضع من الارض كما روي عن ابن عمر قال ارواح المؤمنين تجتمع بالجابية واما ارواح الكفار

فتجتمع بسبخة حضرموت يقال لها برهوت ولذا ورد ابغض بقعة في الارض واد بحضرموت يقال لها برهوت

فيه ارواح الكفار وفيه بئر ماؤها يرى في النهار اسود كانه قيح ياوي اليها بالليل الهوام آه

مسئلة

سئل اذا مات شخص ثم احياه الله تعالى ما الحكم في تركته وزوجاته فاجاب

اذا مات ثم احيي فان تحقق موته بخبر معصوم لم يكن لحياته اثر لانها وقعت خارقة للعادة وما وقع كذلك

لا يبنى عليه حكم على انه من هو كذلك لا يعيش غالبا كما وقع لمن احيي على يد عيسى عليه السلام واذا تقرر انه لا اثر

لحيوته فتنكح زوجاته ويقسم ويرثه ماله والحاصل ان ثبت فيه الحياة لان الموت سبب وضعه الشارع لحل

الاموال والزوجات فحيث وجد وجد ذلك المسبب واما الحيوة بعده فلم يجعلها الشارع سببا

لعود ذلك الحل فلا يجوز لنا ان نبني عليها حينئذ حكما آه سئل اهل خلود المؤمنين في الجنة على

هذا التركيب اعني من العظم واللحم وغيرهما من الجلود وخلود الكافرين في النار على صورهم في الدنيا او لا وهل يجب

الغسل في الجنة كما يجب الغسل في الدنيا بوطي الزوجات وهل الملائكة يتمتعون في الجنة وبم يتمتعون وهل منكر ونكير يسألان

كل ميت صغيرا او كبيرا ومسلما او كافرا ومقبورا او غير مقبور وهل يسألان كل احد بلسانه كالعربي او غيرها

وهل هما اللذان يسألان المؤمن او غيرهما فاجاب الذي دلت عليه الاحاديث ان خلود المؤمنين في الجنة

والكافرين في النار على صورهم في الدنيا المشتملة على نحو العظم واللحم وصح انه صلى الله عليه وسلم قال ايها الناس انكم تحشرون

الى الله حفاة عراة غرلا اي غير مختونين فترد اليهم الجلدة التي تقطع بالختان وكذلك ترد اليه كل ما فارقه

في الحياة كالشعر والظفر ليذوق نعيم الثواب والم العذاب والعقاب فافهم ذلك ان تلك الاجزاء

جميعها تكون مع الانسان المؤمن في الجنة وغيره في النار حتى تذوق نعيم الثواب والم العذاب آه

واخرج الطبراني عن زيد بن ارقم ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ان في اهل الجنة ان البول والجنابة عرق يسيل من

تحت جوانبهم الى اقدامهم مسكا واخرج الاصبهاني عن ابي الدرداء قال ليس في الجنة لا مني ولا منية آه

وفي رواية للترمذي وغيره ويعطى الرجل المؤمن في الجنة قوة مائة يعني في الجماع وفي رواية ان

الرجل ليصل في الغداة الواحدة الى مائة عذراء وايضا ان المؤمن كلما اراد زوجته وجدها عذراء

اي فاذا قام عنها رجعت مطهرة بكرا آه وعن ابي سعيد الخدري انه صلى الله عليه وسلم قال المؤمن اذا اشتهى الولد

في الجنة كان حمله ووضعه في ساعة كما يشتهي وحكي عن طاوس ومجاهد والنخعي ان في الجنة جماعا

ولا ولد قال اسحاق بن ابراهيم في هذا الحديث اذا اشتهى لكن لا يشتهي آه والمشتهى هنا حصول

الولد عند اشتهائه كما يحصل الزرع عند اشتهائه ولا زرع في الجنة آه والذي دلت عليه الايات

والاحاديث ان بعض الملائكة في الجنة وبعضهم في النار ومن في النار لا يحس بالمها وكلهم يتنعمون

بانواع عليهم من قبل الحق عز وجل ومن ذلك رؤيتهم له تعالى لا نعيم فوق ذلك آه وسؤال الملكين

يعم كل ميت ولو جنينا او غير مقبور كحرقى وغرقى واكيل سبع كما جزم به جماعة من الائمة آه ومن ثم

قال بعض الحفاظ والمحققين الذي يظهر اختصاص السؤال بمن يكون له تكليف آه وقيل

لم يستحبوا تلقينه ومن ثم خالف في ذلك القرطبي وغيره فجزموا بان الطفل لا يسئل وكذا

الشهيد كما صحت به الاحاديث والحق به من مات مرابطا في سبيل الله لظاهر حديث رواه

احمد وابو داود وهو كل ميت يختم على عمله الا الذي مات مرابطا في سبيل الله فانه ينمو عمله

الى يوم القيمة آه ومن ثم ظن انتفاء السؤال في حقه صلى الله عليه وسلم وفي حق سائر الانبياء

ومن مات ليلة الجمعة او يومها لم يسئل آه وجزم الترمذي والحكيم وابن عبد البر ايضا

بان السؤال من خواص هذه الامة آه ويوافقه قول ابن يونس وهما اي المنكر والنكير

ما على المذنب ويسميان منكرا ونكيرا وما على المطيع مبشر وبشير آه وخبر ضعيف بزيادة

اثنين آخرين وهما ناكور ورومان فعلى هذا تكون الملائكة الذين يتلون اربعة آه

وظاهر احاديث السؤال انه يسئلان كل احد بالعربية آه

فصل

في ملحقات ذلك الباب وقد قال في بحر الكلام وغيره من كتب الاحاديث والعقائد

بدانكه صاحب تبصره كه كيفيات سؤال ملكين وحكمت آن را بعبارت منظوم نخسته آورده كه سؤال قبر

حق است در باب واجب است كه ايمان بآن داشته باشيم ومیگويد اكثر علما وائمه دين برآنند كه سؤال از

خصائص امت حضرت پيغمبر است چه ساير امم ماضيه را اين فضيلت نبوده وبعضى گفته‌اند كه سؤال

قبر عمومی است تخصيص باين امت ندارد وجمعی ديگر در آن توقف نموده‌اند ونيز در آن كتاب

هفت طايفه را مستثنی نموده كه ايشان بسبب كرامتی كه در نزد خدا تعالی دارند سؤال قبر ندارند

اول شهيدان دوم مرابطان كه مذكور شدند سيوم كسانی كه مانند شهداء باشند

بيان انكه سوال قبر ...

دربيان حقيقت سؤال قبر وسؤال انكردن از هفت طايفه وكيفيت ملكين وسؤال مجنون وتوقف ابوحنيفه در سؤال اطفال مشركين والكار معتزله وسائر مخالفين در سؤال وجز ذلك وما يتعلق بذلك

بيان انكه هفت كس سؤال قبر نمی‌شوند

مثل مطعون و آنچه بدن ما نیز کما هو الذکور فی محلّه چهارم صدیقان که مقربان درگاه حق تعالی اند
و درجاتشان نیز فوق درجات شهدا باشد پنجم اطفال خورد سالان اگرچه نزد بعض ایشان نیز
سؤال مقرر می دارند و گویند حق تعالی بقدرت کامله ایشان را عقل و فهم و ادراک کرامت می فرماید
که بتوانند سؤال و جواب را دریابند ششم کسانی که در شب و روز جمعه وفات نمایند
هفتم کسانی که در همه شب عادت کرده باشند بتلاوت سوره تبارک الملک یا ذکر نامی قبله
و بعضی سوره سجده را نیز با نضمام آن گفته اند انتهی والحاصل آن ملکین که بسؤال قبر مامورند
بدنی سیاه پر مو دارند چنانچه مویشان بزمین کشیده میشود چشمهایشان مثل برق و دندانهایشان مانند
شاخ گاو و نفسشان مثل شراره آتش و زبانه او و صدایشان بمثل رعد بلکه از رعد بالاتر و هیبت
و در دست هر یکی گرزی گران است مانند عمود آهنین اگر ثقلین جمع شوند نمی توانند آن را بردارند
و اگر در دنیا یکی از آن گرز را بر قبه کوه بسیار بزرگ و بلند نهند فی الحال آنکوه ریزه ریزه بلکه بمقطعه آب
خواهد شد و از جمله ملائکه بآن کیفیت مامورند بر سؤال مکلفین از انس و جن چه مؤمن و چه منافق
یا کافر بعد از دفن میت و انصراف مردمان از آن قبر و اگر میت در قبر نباشد بامر خدا اجزای متفرقه
و متلاشی او را در هر جای باشد جمع کند و روح در آن عود نماید چنانچه حواس و عقل و علم و شعور او
بقدر فهم و ادراک سؤال و رد جواب حاصل شود و این حالت واسطه است در میان حیات و ممات
پس ملکین سؤال او را می نشانند بعضی گویند بعربی و جمعی گفته اند بعبرانی اما اظهر آن باشد که از هر کسی
بلغت و زبان خودش سؤال می کنند که خدای تو کیست و دین تو چیست و پیغمبر تو کیست چنانکه گفتیم
و تا سه روز بلکه نزد اکثر تا هفت روز تکرار سؤال می نمایند و جمعی بر آنند که تا چهل روز باشد

و گویند تکرار سؤال تا چهل روز در حق عامیان و اشقیا بود انتهی قال العلماء و اما المجنون فان کان
مکلفا فی بعض الاوقات فالظاهر انه یسئل و الا فلا ولا یسئل النبی عند الاکثر لان غیر النبی
یسئل عن النبی فکیف یسئل هو عن نفسه و ابو حنیفة توقف عن اطفال المشرکین فی السؤال و دخول الجنة
فالحاصل ان سؤال الملکین فی القبر ثابت بالدلائل السمعیة لانها امور ممکنة اخبر بها الصادق علی ما
نطقت به نصوص القاطعة منهم قوله تعالی النار یعرضون علیها غدوا و عشیا الایة وقوله صلی الله علیه وسلم
استنزهوا عن البول فان عامة عذاب القبر منه وقال ایضا اذا قبر المیت اتاه ملکان اسودان
ازرقان یقال لاحدهما المنکر و للآخر النکیر الی آخر الحدیث وقال ایضا القبر روضة من
ریاض الجنة او حفرة من حفرة النیران انتهی وانکر بعض المعتزلة و الروافض عذاب القبر
و سؤاله لان المیت بمنزلة الجماد لا حیاة له ولا ادراک فتعذیبه محال والجواب انه یجوز ان
یخلق الله تعالی فی جمیع الاجزاء او بعضها نوعا من الحیاة قدر ما یدرک به الم العذاب او لذة النعیم
و هذا لا یستلزم اعادة الروح الی بدنه ولا ان یتحرک و یضطرب او یری اثر العذاب علی المیت
حتی ان الغریق فی الماء و الحریق فی النار او الماکول فی بطون السباع و الوحوش او المصلوب
فی الهواء یعذب وان لم نطلع علیه ومن تامل فی عجائب ملکه وملکوته و غرائب قدرته
لم یستبعد امثال ذلک انتهی قالت المرجیة اذا دخل اهل النار النار فانهم
یکونون فی النار بلا عذاب کالحوت فی الماء الا ان الفرق بین المؤمن و الکافر ان للمؤمنین استمتاعا
فی الجنة بالاکل و شرب و اهل النار فی النار لیس لهم استمتاع و اکل و شرب وهذا القول باطل
یدل علیه قوله تعالی وهم یصطرخون فیها ربنا اخرجنا وقوله تعالی ونادوا یا مالک لیقض علینا ربک

قال انکم ماکثون وقوله تعالی کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب انتهی
وقال بعض المعتزلة و الجهمیة ان الله لم یخلق الجنة و النار بعد لانه لا یحسن من الحکیم ان یخلق دار
النعمة قبل ان یخلق اهلها و یخلق الشعر و السجن و الحبس قبل ان یخلق اهلها و لانهما لو کانتا
مخلوقتین لکانتا فنیتا بفناء السموات و الارض لانهما کانتا فی السموات و الارض فیفنی السموات
و الارض فکذلک الجنة و النار قال اهل السنة و الجماعة ان الله خلق الجنة و النار و لا یفنیان
ابدا لانهما ثواب و عقاب لان الله تعالی استثناهما بقوله فنفخ فی الصور فصعق من فی السموات
و الارض الا ما شاء یعنی الجنة و النار و اهلهما من ملائکة العذاب و حور العین انتهی
والدلیل علی ان الجنة و النار خلقتا ما روینا عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال رأیت لیلة المعراج
فی الجنة کذا و کذا و فی النار کذا و کذا الخ

تبصرة

بدانکه معتزله و نجاریه و جهمیه میگویند عذاب قبر و سؤال ملکین بعقل و قیاس روا نبود چراکه اگر عذاب کرده شود
با تنها جسم معذب میشود بی روح یا روح هم در آن جسد خواهد شد آنوقت عذاب کرده میشود زیراکه جسد بی روح
تألم نخواهد شد پس اگر میگوئی روح در آن جسد میشود آنوقت معذب میشود و این خود بدیهی البطلان است
چراکه اگر روح دوباره در آن بدن شود احتیاج افتد بموت ثانی و حال آنکه موت در حق یک مرتبه است
بدلیل کریمه لا یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی و ایضا کریمه کل نفس ذائقة الموت انتهی
اما اهل سنت و جماعت میگویند عذاب قبر و سؤال ملکین حق است و ضغطه قبر که لابد منه است نیز
حق است چه در حق مؤمن و یا کافر یا مطیع یا عاصی و منافق اما اندکی فرق است چنانچه
اگر کافر باشد

اگر کافر باشد عذاب وی تا روز قیامت باقی است و نزد اکثر علماء در شب و روز جمعه و باتفاق ائمه
شرع و حدیث در ماه مبارک رمضان بواسطه شرف و کرامت عذاب ایشان رفع خواهد شد
چنانکه گذشت لانهم ما داموا فی دار الحیاة لا یعذبهم الله بحرمة النبی صلی الله علیه وسلم فکذلک فی القبر
یرفع عنهم العذاب یوم الجمعة وکل رمضان بحرمة النبی صلی الله علیه وسلم لقوله صلی الله علیه وسلم اثنان لا یعذبان فی
قبورهما من مات فی الجمعة ومن مات فی شهر رمضان لا یعذب والجسم و الروح متصلان
بالبدن فیتألم الروح مع الجسد وان کان خارجا منه ثم المؤمن علی وجهین ان کان مطیعا
لا یکون له عذاب القبر و یکون له ضغطة القبر فیجد خوف ذلک وهو له لما انه تنعم بنعمة الله
ولم یشکر النعمة وان کان عاصیا یکون له عذاب القبر و ضغطته لکن ینقطع عنه عذاب القبر
یوم الجمعة ولیلته ولا یعود العذاب الی یوم القیمة فان مات یوم الجمعة او لیلته یکون له
العذاب ساعة واحدة و ضغطة القبر کذلک ثم ینقطع عنه العذاب ولا یعود الی یوم القیمة
ویکون الروح متصلا بالجسد وکذلک اذا صار ترابا یکون روحه متصلا بترابه فیتألم
الروح و التراب معا یدل علیه ما روی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال لعائشة رضی الله عنها کیف تکونین حالک
عند ضغطة القبر و سؤال المنکر و النکیر ثم قال یا حمیراء ان للمؤمن کالاثمد للعین اذا رمدت
وکذلک روی النبی صلی الله علیه وسلم انه قال لعمر رضی الله عنه کیف حالک اذا اتاک فتانا القبر فقال عمر رضی الله عنه انا اکون
فی مثل هذه الحالة ویکون معی عقلی اذا لا ابالی انتهی

بیان انکار بعض علما از سؤال قبر و عذاب او

فصل

باب في طول الحياة في طاعة الله والنهي عن تمني الموت وجوازه عند خوف الفتنة وما أشبه ذلك

وفي شرح الصدور انه تعالى

اخرج احمد والترمذي وصححه الحاكم عن ابي بكرة ان رجلا قال يا رسول الله صلى الله عليه وسلم اي الناس خير قال من طال عمره وحسن عمله قال فاي الناس شر قال من طال عمره وساء عمله واخرج الحاكم عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خياركم اطولكم اعمارا واحسنكم اعمالا اهـ واخرج احمد وابن الجوزي عن ابي هريرة قال كان رجلان من بلي حي من قضاعة اسلما مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فاستشهد احدهما واخر الآخر سنة قال طلحة بن عبيد الله فرأيت في الجنة فرأيت المؤخر منهما ادخل الجنة قبل الشهيد فتعجبت لذلك فذكرت ذلك للنبي صلى الله عليه وسلم فقال اليس قد صام رمضان وصلى ستة آلاف ركعة وكذا وكذا ركعة صلاة سنة اهـ واخرج البخاري والنسائي عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يتمنين احدكم الموت اما محسنا فلعله ان يزداد واما مسيئا فلعله ان يستعتب اهـ واخرج المروزي عن قاسم مولى معاوية ان سعد بن ابي وقاص تمنى الموت ورسول الله صلى الله عليه وسلم يسمع فقال

رسول الله

رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تمن الموت فان كنت من اهل الجنة فالبقاء خير لك وان كنت من اهل النار فما يعجلك اليها انتهى واخرج مالك عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقوم الساعة حتى يمر الرجل بقبر الرجل فيقول يا ليتني كنت مكانه اهـ وفي كتاب التذكرة للامام عبد الله القرطبي الشيخ عبد الوهاب الشعراني روى مسلم عن انس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يتمنين احدكم الموت لضر نزل به وان كان لا بد متمنيا فليقل اللهم احيني ما كانت الحياة خيرا لي وتوفني ما كانت الوفاة خيرا لي اهـ قال العلماء فجعل الله الموت من اعظم المصائب وقد سماه الله تعالى مصيبة كما قال تعالى فاصابتكم مصيبة الموت وذلك لانه تنقل من حال الى حال وانتقال من دار الى دار فهو المصيبة العظمى والحادثة الكبرى واعظم منه الغفلة عنه والاعراض عن ذكره وقلة التفكر فيه وترك العمل له انتهى وقد جاء في حديث جواز تمني الموت للمسلم والدعاء به اذا خاف ذهاب شيء من دينه قال الله تعالى مخبرا عن قول يوسف عليه السلام لما نال الرسالة والملك توفني مسلما والحقني بالصالحين وقالت مريم عليها السلام يا ليتني مت قبل هذا انتهى قال العلماء ان القلب القاسي يلين ان شاء الله تعالى بامور منها زيارة القبور وحضور مجالس الوعظ وسماع اخبار من مضى من العباد وذكر الصلحاء والزهاد ومنها ذكر الموت الذي هو هادم اللذات اي قاطعها ومفرق الجماعات بعد رغد عيشها ومن فوائد ذكر الموت ايضا ردع الانسان عن ارتكاب المعاصي وترك الفرح والانس بالدنيا وتذكار المصائب فيها اهـ ونقل في شرح الصدور عن بعض الائمة ان من اكثر ذكر الموت اكرم بثلاثة اشياء تعجيل التوبة وقناعة القلب ونشاط العبادة ومن نسي الموت عوقب بثلاثة اشياء تسويف التوبة وترك الرضا بالكفاف والتكاسل بالعبادة كما تقدم اهـ واخرج سعيد بن منصور عن ابي الدرداء قال من عظم

بيان فوائد ذكر الموت

بليغة وفضله من جهة كفى بالموت واعظا وكفى بالدهر مفرقا اليوم في الدور وغدا في القبور انتهى وجاء في حديث ان للموت سكرات حديث مرفوع ان العبد ليعالج كرب الموت وسكراته وان مفاصله ليسلم بعضها على بعض يقول عليك السلام تفارقني وافارقك الى يوم القيمة انتهى وجاء ايضا في حديث الموت كفارة لكل مسلم ان عمر رضي الله عنه يقول اذا بقي على المؤمن من ذنوبه شيء لم يبلغه بعمله شدد الله عليه سكرات الموت حتى يبلغ بذلك درجته من الجنة واما الكافر اذا عمل معروفا في الدنيا فيهون عليه الموت ليستكمل ثواب معروفه في الدنيا ثم يصير الى النار وقد جاء ايضا في حديث مصير الارواح حين تخرج من الاجساد روى الحافظ ابو نعيم ان الملائكة ترفع الارواح حتى توقفها بين يدي الله عز وجل فان كانت من اهل السعادة قال سيروا بها واروها مقعدها من الجنة فيسيرون بها في الجنة على قدر ما يغسل الميت فاذا غسل وكفن ردت وادرجت بين كفنه وجسده فاذا حمل على النعش فانه يسمع كلام من تكلم بخير او تكلم بشر فاذا وصل الى المصلى وصلي عليه ودفن ردت فيه الروح وقعد ذا روح وجسد ودخل عليه الملكان فيسألانه الى آخر القصة وقد جاء ايضا في حديث بسط الثوب على القبر عند الدفن روي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم تبع جنازة فلما صلى عليها دعا بثوب بسط على القبر وقال لا تطلعوا في القبر فانها امانة فربما امر به الى النار فيسمع صوت السلاسل انتهى وقد جاء ايضا في حديث ما يتبع الميت الى القبر وما يرجع بعد دفنه وما يبقى معه في القبر روى مسلم مرفوعا يتبع الميت ثلاث يرجع اثنان ويبقى معه واحد يتبعه اهله وماله وعمله فيرجع اهله وماله ويبقى عمله وروى الحافظ ابو نعيم وغيره مرفوعا سبع يجري لله تعالى اجرهم للعبد بعد موته وهو في قبره من علم علما او اجرى نهرا او حفر بئرا او غرس نخلا او بنى مسجدا او ورث مصحفا او ترك ولدا يستغفر له بعد موته وفي رواية ولدا صالحا اي مسلما

وفي رواية

وفي رواية ولدا يدعو له انتهى وقد جاء في حديث هول المطلع قد تقدم حديث لا تمنوا الموت فان هول المطلع شديد وكان ابو الدرداء رضي الله عنه يقول اضحكني ثلاث وابكاني ثلاث اضحكني مؤمل الدنيا والموت يطلبه وغافل ليس بمغفول عنه وضاحك ملء فيه لا يدري هل الله راض عنه ام ساخط وابكاني فراق الاحبة محمد صلى الله عليه وسلم وحزبه وهول المطلع عند غمرات الموت والوقوف بين يدي الله تعالى يوم تبدو السريرة والعلانية ثم لا يدري العبد هل يؤمر به الى الجنة او النار وكان انس رضي الله عنه يقول الا احدثكم بيومين وليلتين لم تسمع الخلائق بمثلهن اول يوم يجيئك البشير من الله تعالى اما برضاه او بسخطه ويوم تقف فيه على ربك فتأخذ كتابك اما بيمينك واما بشمالك وليلة يدخل الميت القبر وليلة صبيحتها يوم القيمة انتهى

فصل في الدفن بين قبور الصالحين

واخرج ابن عساكر في تاريخه عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ادفنوا موتاكم وسط قوم صالحين فان الميت يتأذى بجار السوء كما يتأذى الحي بجار السوء اهـ واخرج ابن ابي الدنيا في القبور عن عبد الله بن نافع المدني قال مات رجل بالمدينة فدفن بها فرآه رجل كأنه من اهل النار فاغتم بذلك ثم انه رآه بعد سابعة او ثامنة كأنه من اهل الجنة فسأله قال دفن معنا رجل من الصالحين فشفع في اربعين من جيرانه فكنت منهم واخرج ابن سعد عن معاوية بن صالح قال لما حضر عمر بن عبد العزيز الموت اوصاهم فقال احفروا لي ولا تعمقوا فان خير الارض اعلاها وشرها اسفلها اهـ واخرج الترمذي وابن عدي وابن عساكر وابن منده عن ابن عمر رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا مات الميت

فائدة

تحملت المقابر لموتي فليس منها بقعة الا وهي تستجير بالله ان لا يدفن فيها اهـ
عن ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لله ملك موكل بالمقابر فاذا دفن الميت وسوي عليه
وتحولوا لينصرفوا قبض قبضة من تراب القبر فرمى بها فاقفيتهم اي اثرهم وقال انصرفوا الى دنياكم
وانسوا موتاكم

وجاء في حديث دفن الميت بين قبور الصالحين

عن علي رضي الله عنه انه قال امرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ندفن موتانا وسط قوم صالحين فان الميت
يتأذى بجار السوء الى اخر الحديث واخرج ابو نعيم اذا مات لاحدكم ميت فحسنوا كفنه وعجلوا
بانجاز وصيته واعمقوا له في قبره وجنبوه جار السوء قالوا يا رسول الله وهل ينفع الجار
الصالح في الاخرة قال صلى الله عليه وسلم هل ينفع في الدنيا قالوا نعم قال كذلك ينفع في الاخرة ولاجل ذلك
استحب العلماء ان يقصد الانسان بميته القرب من قبور الصالحين واهل الخير تبركا بهم وتوسلا بهم
الى الله تعالى وبشرف جوارهم انتهى

وقد جاء في حديث اختيار البقعة المباركة المحترمة للدفن

قال العلماء وانما طلب الانبياء والصالحون الدفن في بقاع المباركة المحترمة زيادة في التقديس
الحاصل من اعمالهم الصالحة والا فالعصاة لا تقدسهم الارض المقدسة وقد ارسل ابو الدرداء
يقول لسلمان الفارسي في مكاتبته هلم يا اخي الى الارض المقدسة فلعلك ان تدفن بها
فارسل سلمان الفارسي رضي الله عنه يقول له اعلم يا اخي ان الارض المقدسة لا تقدس احدا
وانما يقدس كل انسان عمله وقد تقدم ذكر اختيار البقعة للدفن انتهى

فصل

فصل في بكاء السماء والارض والملائكة على المؤمن اذا مات وما يناسب بذلك الباب

قال الله تعالى فما بكت عليهم السماء والارض وعن انس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من انسان
الا وله بابان في السماء باب يصعد عمله فيه وباب ينزل منه رزقه فاذا مات العبد المؤمن بكيا
عليه اهـ واخرج ابن جرير عن ابن عباس رضي الله عنه انه سئل عن قوله تعالى فما بكت عليهم السماء والارض
هل تبكي السماء والارض على احد قال نعم انه ليس احد من الخلائق الا وله باب في السماء منه ينزل رزقه
وفيه يصعد عمله فاذا مات المؤمن فاغلق بابه من السماء الذي كان يصعد فيه عمله وينزل منه رزقه
فقد بكى عليه واذا فقده مصلاه من الارض الذي كان يصلي فيها ويذكر الله فيها بكت عليه وان
قوم فرعون لم يكن لهم في الارض اثار صالحة ولم يكن يصعد الى الله منهم خير فلم تبكي عليهم السماء والارض
وعن شريح بن عبيد الحضرمي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما مات مؤمن في غربته غابت عنه بواكيه
الا بكت عليه السماء والارض ثم قرأ فما بكت عليهم السماء والارض ثم قال انهما لا تبكيان على
الكافر واخرج سعيد بن منصور وابو نعيم عن مجاهد قال ما من مؤمن يموت الا تبكي عليه الارض
اربعين صباحا اهـ قال ابو عبيدة صاحب سليمان بن عبد الملك ان العبد اذا مات تنادت بقاع الارض
عبد الله المؤمن مات فتبكي عليه الارض والسماء فيقول الرحمن جل وعلا ما يبكيكما على عبدي
فيقولان ربنا لم يمش في ناحية منا قط الا وهو يذكرك اهـ واخرج عن عطاء قال بكاء السماء
حمرة اطرافها اهـ وعن سفيان الثوري قال كان يقال هذه الحمرة التي تكون في السماء بكاؤها

على المؤمن واخرج عن الحسن قال ان الله اذا توفى المؤمن ببلاد غربة لم يعذب بقاء وحمره لغربته
وامر الملائكة فلتبكه لغيبة بواكيه عنه انتهى

فصل في مشي الملائكة مع الجنازة وما يقولون وجزاء من تشيع

اخرج سعيد بن منصور عن ابي غفلة قال ان الملائكة لتمشي امام الجنازة ويقولون ما قدم
فلان ويقول الناس ما ترك فلان واخرج ابن ابي الدنيا قال قرأت في مسئلة داود يا رب الهي
ما جزاء من شيع الجنازة ابتغاء مرضاتك قال جزاءه ان تشيعه الملائكة يوم يموت واصلي على روحه
في الارواح انتهى

فصل في معرفة الميت من يجهزه ويغسله ويحمله ومن يكفنه ومن يدفنه واستماع ما يقول الناس له

عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ان الميت يعرف من يغسله ويحمله ومن يكفنه ومن يدليه في
حفرته اهـ واخرج ابو نعيم عن عمرو بن دينار قال ما من ميت يموت الا وروحه في يد ملك ينظر الى
جسده كيف يغسل وكيف يكفن وكيف يمشى به ويقال له وهو على سريره اسمع ثناء الناس
عليك اهـ عن عبد الرحمن بن ابي ليلى قال الروح بيد ملك يمشي به فاذا دخل قبره جعله

فيه

فيه وقال ايضا الروح بيد ملك يمشي به مع الجنازة يقول له اسمع ما يقال لك فاذا بلغ حفرته
دفنه معه اهـ عن انس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم وقف على قتلى بدر فقال يا فلان بن فلان يا فلان بن فلان هل وجدتم
ما وعد ربكم حقا فاني وجدت ما وعدني ربي حقا فقال عمر رضي الله عنه يا رسول الله كيف تكلم اجسادا لا ارواح فيها
قال صلى الله عليه وسلم ما انتم باسمع لما اقول منهم غير انهم لا يستطيعون ان يردوا علي شيئا عن ابي هريرة رضي الله عنه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
اسرعوا بالجنازة الى اخر الحديث وفيه من كرامة الميت على اهله تعجيل الحضور انتهى

فصل في مخاطبة القبر للميت

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول القبر للميت حين يوضع فيه ويحك يا ابن ادم ما غرك بي الم تعلم اني بيت الفتنة
وبيت الظلمة وبيت الوحدة وبيت الدود ما غرك بي اذ كنت تمر بي فذاذا فان كان مصلحا اجاب عنه مجيب القبر
فيقول ارأيت ان كان يأمر بالمعروف وينهى عن المنكر فيقول القبر اني اذا اتحول عليه خضرا ويعود جسده نورا
ويصعد روحه الى الله تعالى اهـ عن عبد الله بن عبيد قال بلغني ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ان الميت يقعد وهو يسمع
خطوات مشيعيه فلا يكلمه شيء اول من قبره فيقول ويحك يا ابن ادم اليس قد حذرتني وحذرت
ضيقي ونتني وهولي ودودي اعددت لي فما اعددت لي اهـ واخرج ابن ابي الدنيا
في القبور وابن منده عن محمد بن صبيح قال بلغنا ان الرجل اذا وضع في قبره فعذب او اصابه بعض ما يكره
ناداه جيرانه من الموتى ايها المتخلف في الدنيا بعد اخوانه اما كان لك فينا معتبر اما كان لك في تقدمنا
اياك فكرة اما رأيت انقطاع اعمالنا عنا وانت في المهلة فهلا استدركت ما فات وتناديه بقاع الارض
ايها المغتر بظهر الارض هلا اعتبرت بمن غيب من اهلك في بطن الارض ممن غره الدنيا قبلك ثم سبق
به اجله الى القبور وانت تراه محمولا تهاديه احبته الى المنزل الذي لا بد منه انتهى

فصل فی ضمة القبر وضغطته

عن ابن عباس رض ان النبی صلعم یوم دفن سعد بن معاذ وهو قاعد علی قبره قال لو نجا احد من ضمة القبر لنجا سعد بن معاذ رض ولقد ضم ضمة ثم ارخی عنه اه واخرج ابن ابی الدنیا عن الحسن رض ان النبی صلعم قال حین دفن سعد بن معاذ انه ضم فی القبر ضمة حتی صار مثل الشعرة فدعوت الله ان یرفع عنه وذلک بانه کان لا یستبرئ من البول اه وفی شرح انه لا ینجو احد یضغطون قال ابو القاسم السعدی فی کتاب الروح لم لا ینجو من ضغطة القبر احد صالح ولا طالح غیر ان الفرق بین المسلم والکافر فیها دوام الضغطة للکافر وحصول هذه الحالة للمؤمن فی اول نزوله الی قبره ثم یعود الی الانفساح له فیه قال والمراد بضغطة القبر التقاء جانبیه علی جسد المیت وقال الحکیم الترمذی فی سبب هذه الضغطة انه ما من احد الا وقد الم بخطیئة ما وان کان صالحا فجعلت هذه الضغطة جزاء له ثم تدرکه الرحمة ولذلک ضغط سعد بن معاذ فی التقصیر من البول قال واما الانبیاء فلا نعلم ان لهم فی القبور ضمة ولا سؤالا لعصمتهم ذلک وقال النسفی فی بحر الکلام المؤمن المطیع لا یکون له عذاب القبر ویکون له ضغطة القبر فیجد هول ذلک وخوفه لما انه تنعم بنعمة الله ولم یشکر النعمة واخرج ابن ابی الدنیا عن محمد التیمی قال کان یقال ان ضمة القبر انما اصلها انها امهم ومنها خلقوا فغابوا عنها الغیبة الطویلة فلما رد الیها اولادها ضمتهم ضمة الوالدة التی غاب عنها ولدها ثم قدم علیها فمن کان لله مطیعا ضمته برأفة ورفق ومن کان عاصیا ضمته بعنف سخطا منها علیه لربها اه

فایدة

در توجیه

در توجیه سر ضغطهٔ قبر نزد اکابر عرفاء طریقت قدس الله اسرارهم العلیه در کتاب رشحات و مایناسب بذلک الباب

از انفاس قدسی اساس حضرت مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره که در ضمن چند رشحه ایراد یافته یکی آنست که بعضی از عزیزان که بحضرت ایشان رجوع دایمی داشته‌اند فرموده‌اند که روزی در مجلس وعظ خواجه شمس الدین محمد کوسوی قدس سره بودیم از سر منبر فرمودند که تعجب دارم از این سخن که اهل شرع فشار قبر را بنسبت همه کس از مؤمن و کافر حق داشته‌اند و گفته‌اند فشار قبر بر وجهی خواهد بود که جانب راست بجانب چپ و طرف چپ براست آید مشکل بود چه بی تردد این صورت عین تعذیب است پس از در حق انبیاء و اولیاء بلکه در حق صالحان و مؤمنان چگونه تصور توان کرد ناگاه بخاطر چنین رسید که

غرض از بردن و آوردن چپ و راست آنست که جسمانی را روحانی سازند و روحانی را جسمانی آورند و چون این توجیه که خواجه فرمودند بسمع احباب رسید روزی از حضرت مخدومی قدس سره پرسیده شد که این سخن چه معنی دارد فرمودند که صوفیه قدس الله اسرارهم برزخ را قبر میگویند و برزخ عبارتست از مرتبه که واسطه است میان عالم جسمانی و عالم روحانی پس معنی این سخن که روحانی را جسمانی آرند آنست که روح را متصور میسازند بصورتی مثالی یعنی او را صورتی مقداری که عبارت از کم و کیف تواند بود پیدا شود و آنکه جسمانی را روحانی سازند مراد از جسم اینجا آن نباید که این در حیطهٔ قبر نیست چه روح مجرد او را تمام فرو گذاشته است بلکه مراد آنست که طایر روح را که اول تعلق باین جسم کثیف داشته و از آن حیثیت او را بمجاز جسمانی میگفته‌اند بعد از مفارقت ازین جسم کثیف در هوای انقطاع او را متعلق دیگر پیدا شود بغایت لطیف که نسبت بآن متعلق او را روحانی گویند

و وجهی دیگر این سخن آنست که در این عالم صفات روحانی مختفی و مستتر است در صفات جسمانی و صفات جسمانی ظاهر و پیدا است پس هر شخصی از افراد انسانی که درین عالم کون و فساد است صفات انسانی از وی ظاهر است و صفات سبعی و شهوی در وی مختفی چون گفته‌اند که جمیع معانی در آن عالم متصور شده است بر وجهی که هر که در وی صفتی از صفات سبعی مبطن بوده باشد البته در صورت آن سبع ظاهر خواهد شد پس هر آینه روحانی که الحال مختفی مستتر است جسمانی شود و جسمانی که آن صفتی است از انسانی اکنون ظاهر روحانی گردد یعنی مختفی و مستتر شود

بحیلی از اخ دوم

پس بدین وجه که گفته شد تعذیب نخواهد بود انتهی توجیهات العرفاء رحمهم الله تعالی

پس از عبارات بلند ائمه شرع و نقل اخبار و آثار چند حضرات صوفیه رضوان الله علیهم اجمعین ثابت و محقق آمده که همچنانکه موت برای هر ذی روح مقرر و محقق است ضغطهٔ قبر نیز در حق میت ثابت و محقق است لکن علما را اختلاف است در آنکه آیا ضغطه پیش از سؤال ملکین باشد یا بعد از سؤال بعضی بر آنند که بعد از مخاطبه گور با میت و پیش از معاتبه رومان و ملکین سؤال بود و برخی بر آنند که بعد از مخاطبه گور و معاتبه رومان باشد و جمعی گویند پیش از مخاطبه و معاتبه مذکورین باشد اما اکثر ائمه شرع و محدثین رحمهم الله متفق‌اند بر آنکه ضغطه پیش از سؤال است خواه بعد از مخاطبه و معاتبه مذکورین و خواه پیش از آنها باشد و همچنانکه میت را از سؤال چاره نبود خواه در گور یا در قعر آب یا در شکم سباع و وحوش یا در هوا از ضغطه نیز چاره نباشد

تنبیه پوشیده نباشد که صدمات و گرفتاریهای قبر از ارتکاب معاصی و نافرمانی میباشد اگر در اینجا گناه و خطا اندک بود صدمات و گرفتاری آنجا نیز اندک باشد و اگر گناه و خطا اینجا بسیار گرفتاری و صدمات در آنجا نیز بسیار باشد بزرگان دین و طالبان راه حق و یقین از برگ کاهی احتراز فرموده‌اند و از مورچه اندیشه داشته‌اند و بجستجو و تفتیش موی در فتادکه‌اند که آیا از محرم است یا از جنبی شانه و مسواک و مکحل مردمان را بی اذن و اجازه صاحبان آن استعمال نفرموده‌اند و در آیینه مردمان بی دستوری و رخصت نظر نموده‌اند

از حضرت والد ماجد قدس الله سره العزیز شنیده ام می فرمودند که بعضی از اهل ورع از شهری حرکت کرده‌اند چون مسافه چند روزه راه را

قطع کہ لہ در میان موزه یا کفش یا مانند آن دامنه خود دانهٔ خرمای ضعیف را دیده است یا در میان جوال
بنیه یا توبره مورچهٔ ضعیفی را یافته لہ بعد از تحقیقات و تأملات گفته اند این دانه دکان فلان کس در فلان
شهر یا فلان جاست بمیان بار ... یافته یا این مورچه فلان وادی و فلان مکان است به عبادت ...
باچیده ... یا چار بر خاسته لہ و آن دانه خرما یا آن مورچه را با اهتمام تام و حفظ و حراست
فوق الغایه بر داشته باز بهمان شهر و همان وادی بجای خود رسانیده لہ سبحان اللّٰه خوف و بیم از
حساب و عقاب خدا و از باجراد گرفتار بهار مرگ و قبر بالاتر از این **بیت**
کر مسلمانی همین است که حافظ دارد ۝ آه اگر از پی امروز بود فردا ۝ انتهی ومن الاذهار قال رأی
الحسن بن ذکوان فی المنام بعد موته بسنة فسئل عن حاله فقال انا محبوس بابرة استعرتها
ولم اردها الحدیث ولنعم ما قال الشاعر بالفارسیة **رباعی** آزار دل خلق مجو بی سببی ۝
تا بر نکشد یا ربی نیم شبی ۝ بر مال و جاه خویشتن تکیه مکن ۝ کاز ناشبی بر ندو این رابه تبی ۝

فائدة فی علاج العقوبات واول ملک یدخل القبر

قال بعض من رواته والحفاظ رحمهم اللّٰه تعالی نقلا عن اصحاب الحدیث ان من فعل
سیئة فان عقوبتها تدفع عنه بعشرة اسباب ان یتوب فتاب علیه
او یستغفر

فصل در بیان معالجه عقوبات و ملائکه که در قبر داخل می‌شود

او یستغفر فیغفر له او یعمل حسنات فتمحوها فان الحسنات یذهبن السیئات او یبتلی فی الدنیا
بمصائب فتکفر عنه او فی البرزخ بالضغطة والفتنة فتکفر عنه او یدعو له اخوانه واحبائه
من المؤمنین ویستغفرون له او یهدون له من ثواب اعمالهم ما ینفعه او یبتلی فی عرصات القیمة باهوال
تکفر عنه او یدرکه شفاعة نبیه او رحمة ربه اه عن الولید بن عمرو قال بلغنی ان اول شیء
یجد المیت کثرة عند رجلیه فیقول ما انت فیقول انا عملک انتهی ونقل من مجمع البحرین
من ان عبد اللّٰه بن سلام قال سئلت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم عن اول ملک یدخل فی القبر علی المیت
قبل المنکر والنکیر فقال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم ملک یتلالأ وجهه کالشمس اسمه رومان یدخل علی المیت
ثم یقول له اکتب ما عملت من حسنة وسیئة فیقول المیت بای شیء اکتب این قلمی ودواتی ومدادی
فیقول ریقک مدادک وقلمک اصبعک فیقول علی ای شیء اکتب ولیس معی صحیفة فقال صحیفتک
کفنک فاکتب فیکتب ما عمل فی الدنیا خیرا فاذا بلغ سیئاته تستحیی منه فیقول له الملک یا خاطی
ما تستحیی من خالقک حین عملته فی الدنیا وتستحیی الآن فیرفع الملک عمود الیضرب فیقول العبد
ارفع عنی حتی اکتبها فیکتب فیها جمیع الحسنات والسیئات ثم یأمره ان یطوی ویختم فیقول له بای شیء
اختمه ولیس معی خاتم فیقول اختمه بظفرک وعلقه فی عنقک الی یوم القیمة کما قال اللّٰه تعالی
وکل انسان الزمناه طائره فی عنقه ونخرج له یوم القیمة کتابا یلقیه منشورا انتهی

فصل فیما اذا اراد اللّٰه قبض روح عبد بارض جعل له فیها حاجة

فصل ... در بیان ... ارواح ... و ...

عن ابی سعید ان النبی صلی اللّٰه علیه وسلم مر فی المدینة فرأی جماعة یحفرون قبرا فسأل عنه فقالوا حبشی قد
مات فقال النبی صلی اللّٰه علیه وسلم لا اله الا اللّٰه سیق من ارضه وسمائه الی التربة التی خلق منها اه عن ابی هریرة
قال قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم ما من مولود الا وقد ذر علیه من تراب حفرته واخرج الحکیم فی نوادر الاصول
عن ابن مسعود قال ان الملک الموکل بالرحم یأخذ النطفة من الرحم فیضعها علی کفه فیقول یا رب مخلقة
او غیر مخلقة فان قال مخلقة قال یا رب ما الرزق وما الاثر وما الاجل فیقول انظر فی ام الکتاب فینظر فی
لوح المحفوظ فیجد فیه رزقه واثره واجله وعمله ویأخذ التراب الذی یدفن فی بقعته فیعجن به نطفته
فذلک قوله تعالی منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری واخرج الدینوری فی المجالسة
عن هلال بن یساف قال ما من مولود یولد الا وفی سرته من تربة الارض التی یموت فیها واخرج الترمذی
عن مطر بن عکامس قال قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم اذا قضی اللّٰه لعبد ان یموت بارض جعل له الیها حاجة

وقد علم من تفسیر الآیة ذلک اثبات المعاد

قوله تعالی منها خلقناکم الخ در مواهب آورده که یعنی از زمین آفریدیم شما را یعنی اصل خلقت
پدر شما و اول مواد ابدان شما خاک زمین است و بر تبیان فرموده که چون طلح و رشته آفریده
تا از خاک کسی که مدفن وی خواهد بود قدری بر می‌دارد و بر نطفه که مادهٔ وجود اوست میریزد و آن کس از تراب
و نطفه مخلوق می‌شود و در همان خاک میگردد چنانکه حق تعالی می‌فرماید که شما را از زمین آفریدیم و فیها نعیدکم
و در زمین باز بریم بعد از مرگ ومنها نخرجکم تارة اخری و از زمین بیرون آوریم باری دیگر بجهت حساب و جزا
و حکیم فردوسی در انمعنی ایمائی بمطلب نموده و در ضمن آن صانع آب و خاک و زمین را ستوده **بیت**
بخاک در آرد

بخاک در آرد خداوند پاک ۝ دیگر ره برون آرد از زیر خاک ۝
بر آن سان که ما ها بخاک اندرون ۝ بر آن گونه از خاک آئی برون ۝
و نیز در تفسیر کریمهٔ انا خلقناهم من طین لازب می‌فرماید ما ایشان را آفریدیم از گل چسبنده
و آن معنی شده از انضمام اجزاء مائی با اجزاء ارضی ومراد ازین کلام اثبات معاد است و رد استحالهٔ ایشان
چه استحاله بجهت عدم قابلیت ماده نیست زیرا که همان اجزاء باقی و قابل انضمام و اگر بسبب عدم قدرت فاعل است
پس بر خلق این اشیا که مذکور شد قادر نباشد و اگر قادر باشد هر آینه بر ضم این اجزاء و اعادهٔ حیات در آن
قادر خواهد بود پس هرگاه که خورشید قدرت از افق ارادت طلوع نماید و در هوای ابداع و فضای اختراع
بجلوه در آید باری دیگر با امر کن فیکون همه موجود شویم همچنانکه از عدم بسوی وجود آمدیم انتهی

نقل امام غزالی در کیمیای خود در بیان معنی نزع و حشر و بعث و میعاد و بیان ارواح و عذاب قبر فرموده است بدانکه

چون دانستی که حقیقت روح آدمی قائم است بذات خود نه بقالب و در قوام ذات خود و صفات خاص خود از قالب
مستغنی است معنی مرگ نیز بدان که آن نیستی نیست بلکه انقطاع تصرف روح است از قالب ومعنی حشر
و بعث و میعاد نه آنست که او را بعد از نیستی در وجود آورند بلکه آنست که او را قالبی دهند بآن معنی

بار دیگر ویرا قالبی مهیا دهند که قبول تصرف او کند چنانکه در ابتدا کرده بودند و این بسیار آسانتر می باشد
چه اول هم قالبی بایست آفرید و هم روح و این بار روح بر جای خود است اعنی روح انسانی و قالب نیز بر جای خود است
پس جمع آن آسانتر بود تا آنکه از نو اختراع آن از آنجا که نظر ما است اما از آنجا که حقیقت است صفت انسانی را
بفعل الهی راه نیست چه جای که دشواری باشد یا آسان هم نبود و شرط اعاده آن نیست هما نقالب که در دنیا داشته است
بوی باز دهند چه قالب بمثابه مرکب است اگر اسب بدل شود سوار همانست که هست و اگر از کودکی تا پیری خود
اجزای آن با اجزای غذای دیگر بدل شده باشد او همان همان خود بود پس کسانیکه گفته اند شرط اعاده آنست که همان
قالب اصلی خود بوی باز دهند بر ایشان اشکالها فا گشته منجمله ایشان را گفته که اگر آدمی آدمی دیگر را بخورد
و اجزای هر دو یکی شود آن از کدام باز دهند و اگر عضوی از وی ببرند و آنگاه طاعتی کند چون ثواب باید آن عضو را
برسد یا دی باشد یا نه اگر یا دی نباشد در بهشت بی دست و یا و چشم چگونه باشد و اگر یا دی بود آن را با دیگر اعضا
در انتعمال انبازی نبود در ثواب باید چگونه انباز بود و از جنس این سخنها بسیار است که جواب بتکلف گویند
و با اینها حاجت نیست **و روح آدمی** بعد از مرگ یکجا خود باشد و ارواح دو قسمند ارواح سعداء
و ارواح اشقیاء **اما ارواح سعداء** معلومست که جای ایشان اعلی علیین و فردوس برین میباشد
چنانچه قرآن و احادیث صحاح بآن وارد است **و اما ارواح اشقیاء** آن نیز در مستقر اهل شقاوت
خواهد بود چنانچه در حق اشقیای کفار بدر چون ایشان را بکشتند رسول صلعم ایشان را آواز داد
و ندا کرد و گفت ای فلان و ای فلان و ای فلان وعده که از حق تعالی یافته بودم در قهر دشمنان وی

همه را حق یافتم

همه را حق یافتم و حق تعالی تحقیق کرد آن وعده ها که شما را داده بود بعقوبت بعد از مرگ حق یافتید اصحاب گفتند یا رسول الله
ایشان مشتی جیفه مردارند با ایشان چرا سخن میگویی گفت بخدایی که نفس محمد صلی الله علیه وسلم در دست قدرت اوست که ایشان
باین سخن شنواترند از شما لیکن از جواب آن عاجزند و این ترجمه نقل حدیث در عبارت حدیث نیز مذکور شده
و از اخبارهای دیگر که در حق مردگان آمده است از آگاه بودن ایشان باحوال اهل ماتم و زیارت کنندهء ایشان
و آگاهی ایشان از حال عاملان ایشان و اهل تشییع جنازه ایشان ثابت و محقق گردیده که نیستی ایشان در شرع نیامده است
بلکه همین آمده است صفت بگردد و بصفتی دیگر و بمنزل بگردد و بمنزلی دیگر پس تعین گاهی دانست که بمرگ هیچ از تو و از خواص
و صفات تو باطل نشد و لیکن حواس و حرکات و تخیلات تو بواسطه تنازع اعضاء باطل گردد و تو آنجا بمانی
فرد و مجرد از همه حرکات و تخیلات و بدان سبب تو هم کسانی که از خود و محسوسات و تخیلات خود غایب شوند
و بخود فرو روند و در ذکر الله تعالی جل جلاله مستغرق شوند چنانکه بدایت راه تصوف است احوال آخرت ایشان را
بذوق مشاهده افتد چه روح حیوانی ایشان اگرچه از اعتدال مزاج نگردیده لکن چون پاشیده بود و خوف خدای
در او پدید آمده باشد تا الحقیقت ذات ایشان را بخود مشغول بدارد پس حال ایشان بحال مردگان نزدیک شده باشد
پس آنچه دیگران را پس از مرگ در آنجا مکشوف خواهد شد ایشان را اینجا مکشوف گردد

فصل در بیان عذاب قبر

بدانکه عذاب قبر بر دو قسم است جسمانی و روحانی اما جسمانی خود احوال وی همه کس شناسد و اما روحانی نشناسد الا کسی که
خود را شناخته باشد و حقیقت روح خود دانسته باشد که وی قایم است بذات خود و از قالب مستغنی است در قوام خود
و مرگ او را نیست نگرداند لیکن دست و پای و چشم و گوش و سایر حواس از وی باز ستانند **و عذاب قبر**

بتفاوت است بعضی را بیش بود و بعضی را کم چنانکه حسرت سکرات بیش و کم دارد کسی که در همه دنیا هیچ چیز نیست که دل
در آن بسته است معلومست تا اسف و حسرتش در وقت سکرات کمتر است و کسیکه زن و فرزند و ملک و مال و دولت و حشمت
دنیا بسیار دارد و دل بهمه آن بسته باشد بدیهی است که حسرت و تأسف بسیار تر است پس عقوبت و عذاب و راحتی
و آزادی هر کسی بقدر بستگی و گسستگی اوست در دنیا هر کسیکه همه خود مصروف دنیا و اسباب و حیطه وی کرده باشد
و همگی همت خود بآنها داده باشد چنانکه حق تعالی از حال دنیا پرستان خبر داده ذلک بانهم استحبوا الحیوة الدنیا
علی الاخرة عذاب و عقاب و حساب او سخت عظیم بود **و هم در این معنی آورده اند** رسول خدا
صلی الله علیه وسلم گفت دانید که برای چه این آیه فرود آمده ومن اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا
گفتند خدا و رسول بهتر دانند گفت عذاب کافر در گور آنست که نود و نه اژدها بر وی گمارند که هر اژدهای
نه سر بود او را میگزند و میلیسند و در وی می دمند تا روز حشر و اهل سلوک و بصیرت این اژدها را
بچشم بصیرت مشاهده مینمایند **غافلان احمق** از نادانی و جهل و غافلی نمیدانند میگویند
ما در گور بارها نگاه میکنیم هیچ نمی بینیم حاش و کلا **باید بدانند** که اژدها در ذات مرده است
و از باطن جان او بیرون نیست تا دیگری ببیند بلکه این اژدها پیش از مرگ هم در اندرون وی بود لیکن او غافل بود
و نمیدانست که این اژدها مرکب است از صفات سیئه وی و عدد سرهای ایشان بقدر عدد شعبهای اخلاق
مذموم وی باشد **و اصل** طینت این اژدها از دوستی دنیاست بعد سرهای آنها منشعب و منقسم شود
بعدد آن اخلاق بد که از دوستی دنیا منشعب شود چون حسد و کبر و ریا و حرص و کینه و مکر و خدعه
و عداوت و دوستی جاه و حشمت و سایر رذایل **و اصل** این اژدها و تعدد سرهای ایشان بنور بصیرت
می توان شناخت که هیچ چشم ظاهر آن را نبیند پس تحقیق هر کسی سبب عذاب خود با خود میبرد

و برای این گفت

و برای این گفت حق تعالی که اگر شما را علم الیقین بودی خود دوزخ را می بینید کلا لو تعلمون علم الیقین لترون
الجحیم اما اگر کسی از دوستی دنیا رسته باشد و بذکر خدا پیوسته باشد و بدوام در گوشه عزلت بوسیله استغراق ذکر و عبادت
و ریاضت و مجاهده از عالم دور باشد مثال آنمردگان و کیفیات مرگ بروی کشف کنند و عذاب و راحتی در او مشاهده
مینمایند و اسباب آن دنیا در بیداری نیز ببینند که آنچه دیگران را در خواب نبود ایشان را در بیداری که عالم محسوسات
از مشاهده کار را آنگهانی حجاب کنند پس مقصود ازین تفصیل آنست که گروهی از جاهلان و غافلان که بصر و بصیرت
در گور ندیدند چیزی نبینند و بدین چشم ظاهر عذاب گور را انکار میکنند **سؤال** اگر عذاب قبر از جهة
علاقه دولت بدنیا و دوستی وی پس هیچکس در دنیا ازین صفت خالی نیست پس همه را عذاب قبر خواهد بود و هیچ احدی
از آن رهائی نباشد **جواب** چنین است که تصور کرده که کسانی باشند که از دنیا سیر شده باشند
و دست زاد در دنیا هیچ مسرت و آسایش نمانده باشد بلکه علی الدوام آرزومند مرگ باشند و بسیاری از مسلمانان
که درویش باشند چنین باشند **اما** آنکه توانگر باشند نیز دو گروه باشند گروهی با آنکه در دنیا از اسباب راحت دارند
خدا تعالی را نیز دوست تر دارند این طایفه را نیز عذاب نباشد پس انبیا و اولیا و پارسایان و توانگران عابد و صالح
اگرچه دل ایشان را بدوستی زنان و فرزند و مال و دولت و شهر و وطن و احباب و صدقات التفاتی بود اما چون
خدا تعالی را از آنها دوست تر داشته و دارند ایشان از عذاب و عقاب ایمن باشند **اما** کسانیکه لذائذ دنیا
و مال و اسباب وی را دوست تر دارند از آن عذاب نرهند بلکه بیشتر عذاب بر ایشان را باشد و برای این گفت
خدا وان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا ثم ننجی الذین اتقوا و دوستی حق تعالی
بمجرد قول و دعوی ثابت نشود لاجرم از آن محک و معیاری هست و آن عمل است بامرهای خدا و رسول صلعم

که آن اتباع شرع و مخالفت نفس است پس هر کس دعوی کند که من خدا را دوست دارم یا او را از دنیا و خود دوست تر دارم
نقد عمر و قول او را بر محک کامل زن مثلا هر گاه نفس و شهوت او را چیزی فرماید و او بفرمان شرع خلاف آن کرد
محقق است که او خدا را دوست تر دارد و الا او را بینی دروغ زن باشد **و معنی دوزخ روحانی**
آنست که عذاب مخصوص روح بود و تن در میان نباشد قال تعالی نار الله الموقدة التی تطلع علی الافئدة
یعنی استیلای آن آتش بر دل باشد نه تن و آن آتش که در تن آویزند آن را عذاب جسمانی گویند و در دوزخ روحانی
سه جنس آتش بود یکی آتش فراق شهوات دنیا دوم آتش تشویر خجالت و رسوائی سیم آتش محروم ماندن از جمال
حضرت الهی جل شانه و نومید شدن از آن و کار این هر سه آتش با جان و دل بود نه با تن **و بیان آتش
فراق شهوات دنیائی** چنان است که مادام شخص در دنیا عاشق بلذات فانیه دنیا است دنیا بهشت وی است
که الدنیا جنة الکافر و در آخرت در دوزخ است زیرا که معشوق او را از وی باز گرفته اند پس هر چند در دنیا
نعمت و دولت و حشمت بیشتر داشته است و تمتع وی بآنها زیادتر بعد آن آتش فراق وی در آن برزخ در میان جان او
سوزان تر و تیزتر باشد **و بیان آتش شرمساری و تشویر** عبارت است از خجلت و رسوائی که بنده را
در قیامت عارض میشود و آن چنانست که تو در این عالم کارهای میکنی که ظاهر آن نزد تو نیکو نماید اما در نفس الامر نزد
روح تو زشت باشد و چون حقیقت آن در قیامت ترا مکشوف شود رسوائی و ندامت تو آشکارا گردد پس تو
با آتش تشویر و رسوائی سوخته گردی مثلا امروز تو غیبت یکی میکنی و فردا در قیامت خود را چنان بینی که
گوشت برادر خود میخوری و می پنداری که مرغ بریان است و چون نگاه کنی در واقع گوشت برادر مرده خود میخوری
بنگر که چگونه رسوا گردی و چه آتش خجلت و شرمندگی بدل و روح تو میرسد و این روح امروز از تو پوشیده است
فردا آشکارا گردد **و بیان آتش حسرت** محروم ماندن از جمال حضرت احدیت و نا امید شدن
[illegible]

از یافتن آن سعادت چنانست که سبب آن با جنایت جهل و غفلت بود که از این جهان برده باشد که معرفت حاصل نکرده باشد
و بتعلم و مجاهده نیز دل را صافی نکرده باشد و درون خود را بتصحیح اعمال و تزکیه رذایل و تهذیب اخلاق جلا نداده تا مانند
آینه جمال کبریای الهی را قابل جلاله در وی نماید انتهی پس چون این سه نوع عذاب روحانی شناختی این را هم بدان
که آتش روحانی تیزتر و سخت تر است از آتش کالبد چه آتشی و دردی که از میان جان برون آید لابد عظیم تر باشد انتهی

و در شرح احوال طالبان جنان و طالبان رحمن و بیان معنی اهتدای آیه وعمل صالحا ثم اهتدی و ترجمه آن باستقامت میفرماید

قال تعالی یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا الآیه یعنی در حالتیکه سواران باشند بر اقهای
بهشت و به بهشت برند چنانچه وافدان را بدرگاه ملوک می برند امام قشیری رحمة الله فرموده که بعضی بر جانب

طاعات و عبادت باشند و قومی بر مراکب همت و نیات عالیه اما آنکه بر مراکب طاعات
و عبادات باشند بهشت جویانند پس ایشان را بروضه منزهه سرتحه جنان برند و اما آنکه بر جانب
همت و نیات باشند خدای طلبانند پس ایشان را بقرب حضرت رحمن خوانند علی هذا اخوان جوی
دیگر است در حسن جوی دیگر **در کشف الاسرار آورده که**
ممشاد دینوری قدس سره روحه در حالت نزع بود درویشی پیش وی ایستاده دعا میکرد که خداوندا
براو رحمت کن و بهشت او را کرامت فرما ممشاد سر برآورد و بانگ بر او زد که ای مرید غافل
سی سال است که بهشت را با آنهمه شرف و قدر و قیمت و با آنهمه انواع نعیم که در وی است بر من جلوه
می دهند و من گوشه همت را بوی نیفکنده ام اکنون بدرگاه قربم می برند و تو برای من بهشت میطلبی

باغ فردوس از برای دیدنش باید مرا / بی جمالش روضه رضوان چه کار آید مرا

قوله تعالی وانی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی پس براه راست رفته یعنی بر سنت پیغمبر علیه السلام
و هدایت الهی بر آمده و لمعات [illegible] کسی که هدایت الهی بدو کار روی باشد مستغنی است از همه چیزها بلکه در هر دو دنیا
توجه وی همه مقصور بر رضای مولات و بس ولیس اعتنا همت [illegible] از آفتاب هدایت است کما لا یخفی
سنت مبارکه

ع
[illegible] نبود باد است [illegible]
تا طریق اهل [illegible]
راه است رو اگر خواهی [illegible]
مرغ [illegible] زندگی خواهی [illegible]
صح

و در تفسیر همت عالی میفرماید

ان الله یحب معالی الامور و یبغض سفسافها یعنی حضرت باری جل و علا دوست میدارد کارهای بزرگ را
و دشمن میدارد کارهای فرومایه را سالک صادق باید از دنائت همت احتراز نماید بمراتب خسیسه قانع نشود
و همواره طالب ترقی باشد و در هر آن و زمان بعد از صعود بر معارج علوی بمقام گذشته استبعاد جوید
و در هر مرتبه که در عالم سلوک و سیر الی الله واقع میشود دست رد بر سینه آن زند و از غایت علو همت و بلندی
فطرت نظر را بسوی آن نگشاید و در دار ملک همت عالیه خود بهیچ چیز التفات ننماید کما قیل همة الرجال
تقلع الجبال

بهر کاری که همت بسته گردد / اگر خاری بود گلدسته گردد

نقلست که روزی حضرت سلطان العارفین ابو یزید بسطامی قدس الله سره العزیز فرموده است در حیز لوای عشق خواستم که
از حضرت واهب العطایا تقدس ذکره بخواهم که تمام بندگان را بمن بخشد باز شرم داشتم که در حضرت کریمی چنان
باین مقدار قلیل چنین زبان سؤال گشایم این سخن را بامام ابو نصر قشیری رحمة الله رسانیدند فرمود ما شاء الله
بهذه الهمة نال ما نال

بزرگان که در سخن سفته اند / میان بزرگان چنین گفته اند
بهمت شود نام مردم بلند / که مردم بهمت شوند ارجمند

انتهی معالی الهمم واوصل بالعلم والحکم

اشاره به استغنای همت عارفان کامل

نقلست که سلطان محمود غزنین وعده داده بود که ایاز را خلعتی فاخره در تو خواهم پوشید و تیغ برهنه
برسم غلامان بر سر تو خواهم آورد و چون سلطان محمود بزیارت شیخ ابوالحسن خرقانی قدس سره آمد رسولی فرستاد
که شیخ را بگوئید که سلطان وقت از غزنین بدیدن تو خواهد آمد تو نیز از برای او از خانقاه بخیمه او درآی
و رسول را گفت اگر نیاید این آیه را برو بخوان یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم
پس رسول تقریر نموده حکایت کرد شیخ گفت مرا معذور دارید رسول آیه را برو بخواند شیخ گفت محمود را بگوی که چنان
در اطیعوا الله مستغرقم که در اطیعوا الرسول خجالتها دارم تا به اولو الامر چه رسد پس رسول بیامد و زبان شیخ را
بسلطان محمود باز گفت سلطان را رقت در دل آمد و گفت برخیزید که او نه آن مردیست که ما گمان برده ایم
پس جامه خود را در ایاز پوشانید و ده کنیزک را جامه غلامان در بر کرد و خود بسلاح داری ایاز در پس و پیش می آمد
بجهت امتحان چون بدر صومعه رسید سلام گفت شیخ جواب داد اما بر پای نخاست پس روی بمحمود کرد و در ایاز
می نگریست محمود گفت سلطان آمد بر پای نخاستی ولیکن هم دام بود شیخ فرمود بلی دام است اما مرغش تو نه
پس دست محمود بگرفت و گفت ها پیش آی چون ترا پیش داشته اند محمود گفت یا شیخ سخنی بگو شیخ فرمود شما
آن نامحرمان را بیرون فرست محمود از کرامات شیخ تعجب نمود پس محمود اشاره کرد تا کنیزکان که بصورت مردان
آراسته بودند بیرون رفتند محمود گفت از ابا یزید سخنها داری بگو شیخ گفت بایزید چنین گفته است که هر که
مرا دید از رقم شقاوت ایمن گردید محمود گفت او از پیغمبر بزرگتر است که ابوجهل و ابولهب و چندان منکران
او را دیدند و هنوز از اهل شقاوت بودند شیخ گفت ای محمود ادب نگهدار و تصرف در ولایت خویش کن که

حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم کمی دیدند بدلیل این آیه و تراهم ینظرون الیک وهم لا یبصرون
محمود را این سخن شیخ موثر شد و در نظر خوش آمد گفت یا شیخ خاک پای تو بوسم و عذر قدرت میخواهم اما نصیحتی
مرا پندی ده گفت در دنیا چهار چیز نگاهدار اول پرهیز کن از آنچه پرهیز از و شاید دوم نماز با توانی
نماز بجماعت گذار سیوم با خلق خدای شفقت و سخاوت کن چهارم یاد مرگ و محاسبه محشر
مع الدوام نصب العین باشد پس محمود گفت از دعاها چه بهتر گفت من دائم این دعا میکنم که اللهم اغفر
للمؤمنین والمؤمنات گفت ابتدا عا دارم هر ادعای خیر فرمائی گفت ای محمود عاقبت محمود باد
پس محمود بدره زر پیش شیخ نهاد و شیخ قرص جوین پیش محمود نهاد گفت بسم الله بخور محمود بسبب ضعف پیری خوف
دستی نان همی خائید و در گلویش میگرفت شیخ فرمود مگر در گلویت میگیرد گفت آری گفت این بدره تو
نیز در گلوی ما میگیرد بردار که ما زود این را طلاق داده ایم محمود گفت نیازیست در خیر صرف کن با مستحقان
برسان گفت مرا حاجت نبرده اند پس سلطان محمود خواهش کرد که از خرقه خود تبرکا مرا یادگاری بخش پیراهن خود را
باو داد محمود چون قصد رفتن کرد گفت شیخا حقیقة خوش صومعه داری گفت آنهمه داری با پادشاهی این آشیانه
درویش محقر نیز می بایدت پس در وقت رفتن شیخ بر پای خاست و در برابر چند قدمی نمود محمود گفت
اول که درآمدم اظهار التفاتی ننمودی اکنون بر پای برخیزی اینهمه کرامت چیست شیخ فرمود بسبب التفات نکردن
در اول آن بود که شما بمقام کبر و رعونت و امتحان اهل الله درآمدی و آخر در انکسار و درویشی بیرون روی
که تربیت درویشان در تواضع کرده و صحبت اهل الله را دریافته اول بار عجب شاه و عار درویشی مانع
التفات من آمد اکنون برای همان نسبت درویشی که در تو اثر کرده برخیزم و چند قدم کنم
در کار خواجگی همه عزت بباد رفت   خود را در خدمت شاهان غلام کن   پس سلطان محمود برفت

دیگر در آن ایام

و هم در آن ایام دشمنی عظیم روی نمود و بغزا رفت روزی نزدیک بود که دشمنان بر سر وی تازند
و بر لشکر وی و اتباع وی حمله آرند بغایت عرصه بر او تنگ گشته بودند اندکی مانده بود که شکسته شوند ناگاه از اسب
فرود آمد و بگوشه رفت و روی بخاک نهاد و بر سر آورد و پیراهن شیخ بدست گرفت و گفت الهی بحرمت آبروی
صاحب این خرقه و این خرقه ما را امروز بر دشمن نصرت و ظفر ده که هر چه از غنیمت بگیرم بدرویشان دهم
و هم ناگاه از طرف عرصه دشمن بادی سخت و گرد و غباری عظیم پدید آمد و ظلمتی مهیب بر آن زمین روی داد
کافران پنداشتند که لشکر سلطان محمود غلبه کرده اند همه تیغ بیکدیگر کشیدند و یکدیگر را در ظرف همان ساعت قتل کردند
بر باد نمودند چون از رفع گرد و غبار دیدند که کار بر چنان بود پس سلطان محمود بر ایشان تاخت و لشکر اسلام ظفر یافت.
از قضاهای اتفاقیه آن شب سلطان محمود در خواب حضرت شیخ رسید گفت ای محمود امروز آبروی پیراهن ما را بردی
بدرگاه الهی که اگر در آن ساعت از صاحب درگاه خواستی جمله کفار روی زمین را هدایت اسلام روزی کردی
پس صبح محمود از خواب بیدار شد و هر چه غنیمت بود همه را نیاز حضرت شیخ ابوالحسن و درویشان دیگر نمود
پس بدان عزیز من که استغنای همت نیز دولتی است مخصوص و شمار هر کس نخواهند داد و از همه کس نمی پذیرند
هیچ کوی تو از همت بلند مستغنی است پس هدایت الهی منشاء استقامت بر علی آید و استقامت
موجب استغنا که عبارت است از نفی خواطر و تعلق قلب بجهت ما سوی گردید بزرگان فرموده اند در هر کار استقامت شرط است
اگر استقامت است در کار چه مبارک و اگر نیست چه نامبارک عزیزی گفته استغنای همت وقتی میسر گردد که سالک
قطع تعلقات از ما سوی نماید و اصلا او را ارتباطی به دنیا و اهل دنیا نداشته باشد تا کار بجای رسد که اگر حالت و نعمت
تمام روی دنیا روی بوی نماید در نظرش پر کاهی است و اگر سه شبان و روز گرسنه و تشنه باشد و در آخر لقمه نانی یابد

استغنای همت با وجود فقر و بی برگی ز خود واگیرد و ساز د نثار بی نوایانش   روزی در مجلس حضرت
والد ماجد قدس سره سخن از استقامت میرفت که بعد از استقامت کار با استغنا خواهد کشید حضرت ایشان سر بر آورده
فرمودند من هشتاد سال عمر را در طریقت و خدمت اهل طریقت صرف کردم هنوز بتمامی اسلام خود را از کفر تشخیص نکردم
و خود را در کار مستقیم ندانسته تا باستغنا رسد چه سالک را استغنا وقتی میرسد که معاملات مریدی و مرادی خود را بتمامی
دریافته و در دعوی فنا و بقا بر حد اثبات بشرف رسیده و از طرف خود و مطلوب هیچ کاری جهت نمانده باشد
آنوقت   که بر سر عالمی بنازم شاید   وقتی دیگر فرمودند بعد از هشتاد و دو سالی بمن گفتند عبد الکریم
تا حال در کار خود بودی بعد از این در کار ما باش من گفتم هشتاد و دو سال دیگر می باید تا در کار روی کار باشم تا آنکه
بحمد الله تعالی امروز که دم رفتن است اندکی اطمینان بخشیدند جا دارد اگر مرغ همت در فضای استغنا پرواز کردن
گیرد انتهی   و بیان استقامت که منتج بی نیازی و استغناست در این رساله بیرون از دایره تکلم و تقریر و خارج
از حوصله خیال و تحریر است   لهذا بدون غوطه خوردن از آن دریای شگرف گوهری را بدست آوردن و بدون طی
بادیه سیر و سلوک و فنا و بقا پی بردن بلذائذ آن نعمت باقیه بردن بمحض تقریر و تحریر و پیغام و سفیر چه مجال دارد

اسرار حقیقت نشود حل بسؤال   نی نیز بدر باختن حشمت و مال
تا خون نکنی دیده و دل پنجه سال   هرگز ندهند راحت از قال بحال

و در بیان حقیقت استقامت

که شرط راه است میفرماید   فاستقم کما امرت   در مواهب تفسیر آورده که

امام قشیری رحمه

امام قشیری رحمه الله فرموده که مستقیم آنکس است که از راه حق باز نگردد تا به منزل وصال برسد   در حقایق سلمی
از جرجانی نقل میکند که طالب کرامت مباش طالب استقامت باش   محمد بن فضل فرموده که آن چیز که به بود وی
همه نیکوییها نیکو شود و به نبودن وی همه زشتیها زشت باشد استقامت است   شیخ الاسلام قدس سره العزیز
این سخن را پسندیده و گفته که وی بسیار نیکو گفته است   و پیش فاستقم کما امرت   بزرگی را پرسیدند که
کدام عمل فاضلتر است گفت استقامت   ابو علی نسوی رحمه الله گفته که حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم
دیدم گفتم سبب شیب تو از سوره هود چه چیز است فرمودند قوله تعالی فاستقم کما امرت   ای عزیز هر که
را قدم راسخ نباشد رنجش ضایع و هدر است   شیخ ابو علی دقاق رحمه الله گفته که استقامت آنست که سر خود را
از ماسوی الله محفوظ داری انتهی   و بیان استقامت نیز انشاء الله تعالی در مواقع متعدده بمناسبت مقام
ایراد خواهد یافت

باب فصل در بیان
آداب تعزیه و ترک انعقاد مجلس مخصوص
برای آن و اجر صابر بر مصیبت
و اطعام اهل میت

بدانکه ائمه دین و مجتهدین شرع متین رضوان الله علیهم اجمعین تعزیه را تا سه روز روا داشته اند و تعزیه در لغت
عبارت از ترغیب و تحریض اهل میت بر صبوری و ترک جزع و شکیبائی و وعده اجر و ثواب بر آن و تحذیر کردن
ایشان از نیاحه و بیقراری و گریه مفرط و بضرورت سنت حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم چنانکه آنحضرت امر بآن
فرموده است و گفته من عزی مصابا فله مثل اجره   و بعضی گفته اند استحباب تعزیه از قومه
پیش از نماز جنازه است   و بعضی گفته اند بعد از نماز و پیش از دفن است   اما اولی و احسن آنست که
بعد از دفن باشد زیرا که اهل مصیبت پیش از دفن بتجهیز و تکفین و سایر مهمات میت مشغولند و وحشت و کربت
ماتم و غم ایشان بعد از دفن بیشتر است   و صاحب آداب الاصحاب آورده که در کتاب ابن ماجه
و سنن بیهقی مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود هیچ مؤمنی نباشد که تعزیه رساند برادر مؤمن خود را مگر آنکه بپوشاند
خدای تعالی ویرا از خلعتهای کرامت روز قیامت   چنانکه شیخ ابن حجر نیز عبارت حدیث را چنین نقل کرده است که
انه یکسی من حلل الکرامة یوم القیمة الحدیث   و تعزیه بصبر فرمودنست و ذکر چیزی کردن که موجب تسلی
خاطر صاحب مصیبت باشد و سبب تخفیف اندوه و عجز و ملالت وی شود   و نزد امام محمد جوینی و بعضی دیگر از علما
در آمدن تعزیه از وقت وفات میت است تا مدت سه روز چنانچه بیان کردیم   و تعزیه بعد از آن مکروه است
چه غالب آن بود که بعد از انقضای سه روز دل ماتم زده را تسکینی و صبوری حاصل گردد   و بعضی دیگر از علما بر آنند

که تعزیه را

که تعزیه را وقت و زمان مخصوص نداشته باشد بلکه زمان در همیشه باقی باشد   و اگر تعزیه کوینده یا صاحب مصیبت
غایب باشند و بعد از سه روزه یا زیاده تر از آن حاضر گردند آنوقت باتفاق تعزیه گفتن جایز است
کما لا یخفی   قال الشیخ فی التحفة و التعزیة بالمیت و الحق به مصیبة نحو المال لشمول الخبر الآتی لها ایضا
سنة للکل من تأسف علیه کقریب و زوج و صهر و صدیق و سید و مولی و لو صغیرا نعم الشابة
لا یعزیها الا نحو محرم ای یکره ذلک کابتدائها بالسلام و یحتمل الحرمة و کلامهم الیها اقرب لان
فی التعزیة من الوصلة و خشیة الفتنة ما لیس فی مجرد السلام اما تعزیتها له فلا شک فی حرمتها علیها کسلامها
علیه و ذلک لخبر ضعیف من عزی مصابا فله مثل اجره الخ   و بحث بعضهم انه لا بأس لاهل
المیت تعزیة بعضهم لبعض اه   و الافضل کونها ای کون التعزیة قبل دفنه ان رأی منهم
شدة جزع لیصبرهم و الا فبعده لاشتغالهم بتجهیزه و تمتد بعده ثلاثة ایام تقریبا اه
و ابتداؤها من الدفن کما فی المجموع و اعترضه جمع بان المنقول منه انها من الموت هذا ان حضر
المعزی و المعزی و علم و الا فمن القدوم او بلوغ الخبر و کغائب نحو مریض او محبوس
و یکره الجلوس لها ای للتعزیة اه

تنبیه
فی بیان اجر الصبر علی المصائب
و بیان ان من

أصيب وصبر فله ثواب ان
وخبر ما يصيب المسلم من تعب و
مصيبة الا كفر الله تعالى
بها من خطاياه وذنوبه
وما يناسب ويتعلق
بذلك الباب

قال بعض العارفين الصبر على ثلاث مقامات الاولى ترك الشكوى ويسمى الصبر الجميل وهي درجة التائبين
الثانية الرضى بالمقدور وهي درجة الزاهدين الثالثة المحبة بما يصنع به المولى وهي درجة
الصديقين انتهى وقال موسى عليه السلام يا الهي اي منازل الجنة احب اليك قال
حظيرة القدس قال ومن يسكنها قال اصحاب المصائب قيل يا رب من هم قال الذين
اذا ابتليتهم صبروا واذا انعمت عليهم شكروا واذا اصابتهم مصيبة قالوا انا لله وانا
اليه راجعون ودر يكى از رسايل امام غزالى ديده شده كه فعليك بالصبر في المواطن وانما
ذلك لامرين احدهما للوصول الى

العبادة

العبادة وحصول المقصود منها فان مبنى امر العبادة كلها على الصبر واحتمال المشقات انتهى
وذلك ان من قصد عبادة الله تعالى وتجرد لها محضا استقبلته شدائد ومحن ومصائب
من وجوه احدها انه لا عبادة الا وفي نفسها مشقة ولذلك كان هذا الترغيب فيه ووعد
الثواب عليه اذ لا يتاتى فعل العبادة الا بقمع الهوى ورفض النفس اذ هي اجوع عن الخير
والرشد ومخالفة الهوى وقهر النفس من اشد الامور على الانسان وثانيها ان العبد اذا
فعل الخير مع المشقة لزم الاحتياط له حتى لا يفسد عليه والابقاء على العمل اشد من العمل
وثالثها ان الدار دار المحنة فمن كان فيها فلا بد له من الابتلاء بشدائدها ومصائبها وذلك
عدة اقسام المصيبة في الاهل والقرابات والاخوان والاصحاب بالموت والفقد والفقر
والفراق وفي النفس بانواع الامراض والاوجاع وفي العرض بتناول الناس اياه والطعن
فيه والازدراء به والغيبة له والكذب وفي المال بالذهاب والزوال ولا بد لكل واحد
من هذه المصايب من نوع او غير نوع فلا جرم يحتاج الى الصبر كلها
فيمنعه الجزع والتلهف من التفرغ للعبادة ورابعها ان طلب الاخرة اشد

ابتلاء واكثر محنة ابدا من كان اقرب الى الله تعالى فالمصائب له في الدنيا اكثر بل اكثر والبلاء عليه شديد
بل اشد اما تسمع قوله صلى الله عليه وسلم اشد الناس بلاء الانبياء ثم العلماء ثم الشهداء
ثم الامثل فالامثل فاذن من قصد الخير وتجرد طريق الاخرة استقبلته هذه المحن و
الشدائد فاذن لم يصبر عليها انقطع من الطريق واشتغل عن العبادة فلا بد الى شيء
من ذلك ولهذا اعلمنا الله تعالى بالتهديد المحن والمصائب وابتلائنا بها فحقق ذلك غاية ذكره
والذي قال الله تعالى لتبلون في اموالكم وانفسكم ولتسمعن من الذين اوتوا الكتاب من قبلكم
ومن الذين اشركوا اذى كثيرا ثم قال تعالى وان تصبروا وتتقوا فان ذلك من عزم الامور
فكانه يقول وطنوا انفسكم على انه لا بد لكم من انواع البلاء والمصايب فان تصبروا فانتم
الرجال وعزايمكم عزايم الرجال فاذن من عزم على العبادة والتوجه الى الله تعالى بكل الوجوه
يجب اولا ان يعزم على الصبر الطويل ويوطن نفسه على احتمال المشقات العظيمة للمتوكل الخير
حتى يلتحق بمرتبة الافضل وفصل الامر بغير التين واتاه من غير جهته وذكر ع
رحمة الله عليه انه قال من على طريق الاخرة فليجعل في نفسه اربعة الوان من الموت
الموت الابيض

العبادة

الموت الابيض والموت الاحمر والموت الاسود والموت الاخضر فالموت الابيض الجوع والموت
الاحمر ذم الناس والموت الاسود مخالفة الشيطان والموت الاخضر الرقايع بعضها على بعض
والثاني من الامرين ما في الصبر من خير الدنيا والاخرة فمن ذلك النجاة والنجاح قوله تعالى
ومن يتق الله يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث لا يحتسب معناه من يتق الله تعالى بالصبر
يجعل له مخرجا من المصايب والشدائد فمنها الظفر بالاعداء قال الله تعالى فاصبر فان العاقبة
للمتقين ومنها الظفر بالمراد قال الله تعالى وتمت كلمة ربك الحسنى على بني اسرائيل بما صبروا
وقيل كتب يوسف عليه السلام في جواب يعقوب عليه السلام ان اباءك صبروا فظفروا
فاصبر كما صبروا تظفر كما ظفروا وفي هذا المعنى قال الشاعر لا تياسن وان طالت مطالبة
اذا استعنت بصبر ان ترى فرجا اخلق بذي الصبر ان يحظى بحاجته ومدمن القرع
للابواب ان يلجا ومنها التقدم على الناس والامامة قال الله تعالى وجعلنا منهم ائمة
يهدون بامرنا لما صبروا ومنها ثناء الله تعالى قال الله تعالى انا وجدناه صابرا نعم
العبد انه اواب ومنها البشارة والصلوة والرحمة من الله تعالى قال الله تعالى وبشر
الصابرين الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا لله وانا اليه راجعون اولئك عليهم

صلوات من ربهم ورحمة واولئك هم المهتدون ومنها الجنة قال الله تعالى ان الله يحب الصابرين ومنها الدرجات العلى في الجنة قال الله تعالى اولئك يجزون الغرفة بما صبروا ومنها الكرامة العظيمة قال الله تعالى سلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار ومنها ثواب بلا غاية ولا نهاية خارجًا عن اوهام الخلق وعدهم قال الله تعالى انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب انتهى

وكل هذه الكرامات في الدنيا والاخرة يعطي عبده على صبر ساعة فبان لك ان خير الدنيا والاخرة كله في الصبر انتهى وروى في حديث الازهار من الرياحين عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الصبر على ثلاثة صبر على المصيبة وصبر على الطاعة وصبر عن المعصية فمن صبر على المصيبة بحسن عزائها حتى يردها كتب الله له ثلثمائة درجة ما بين الدرجة الى الدرجة كما بين السماء والارض ومن صبر على الطاعة كتب الله له ستمائة درجة ما بين الدرجة الى الدرجة كما بين تخوم الارض الى منتهى العرش ومن صبر عن المعصية كتب الله له تسعمائة درجة ما بين الدرجة الى الدرجة كما بين تخوم الارض الى منتهى العرش مرتين وعنه رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال عليكم بالصبر فانه مجموع العاقبة انتهى وبعض العلماء يقول صبرت وكان الصبر [illegible] وحسبك ان الله تعالى اثنى على الصبر وقال الغزالي رحمه الله

رحمه الله فان قلت فما حقيقة الصبر وحكمه فاعلم ان لفظ الصبر في اللغة الحبس قال الله تعالى واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم اي احبس نفسك معهم فخذ وكن من الشاكرين انتهى ثم اعلم المعنى الذي هو من مساعي القلب يسمى صبرًا لانه حبس النفس عن الجزع والفزع فيما اصابه قال العلماء في معنى الجزع ذكر اضطرابك في الشدة انتهى والصبر ترك الجزع اه فهذا مرتبة من مراتب الطريق فعليك باغتنام هذه المرتبة العظمى والخصلة الكبرى وبذل الجهد فيها لتكن من الفائزين فينبغي للانسان ان يصبر ويحتسب ويرضى بالقضاء والقدر وينتظر وعد الله تعالى له بالاجر والثواب الكثير وان النصر من الله للعبد على جميع اعداء نفسه واعداء دينه ودنياه وانما يوجد ذلك مع الصبر على طاعته وعلى المعصية والمصيبة انتهى وان الفرج يحصل سريعًا مع الكرب فلا دوام للكرب اصلا وحينئذ فيحسن لمن نزل به ضر او مصيبة او الم او مرض ان يكون صابرًا راضيًا محتسبًا راجيًا چه خوش فرموده شيخ شيرازي عليه الرحمة ع صبر تلخ است وليکن بر شيرين دارد ومن عز الفرج تمام نزل به حسن الظن بمولاه عز وجل في جميع اموره فانه تعالى ارحم من كل راحم له حتى من ابيه وامه وصاحبته وبنيه واخيه اذ هو ارحم الراحمين واكرم الاكرمين

شعر هر که راین ره رفت راه بجا نبرد هر که ازاین رخ بتافت روی رهائی ندید

بزرگواران دین نور الله مرقدهم ونفعنا ببرکات حرکاتهم همیشه بارنج وعنا ومصایب شاقه کشیده اند وتحمل بار گران جفا وملامت وجور مردمان نموده اند وفخر بوده اند **بیت**

ونکشیم وملامت کشیم وخوش باشیم که در طریقت ما کافریست رنجیدن بلکه صبر کار همین است که صبر بر آلام ومصایب وجفا شعار این بزرگواران بجهه آنست قال الله تعالى فاصبر كما صبر اولو العزم من الرسل ولا تستعجل لهم یکی در سکوت انتقام همین صبر ورضاست روزی حضرت والد ماجد قدس سره العزیز در تربیت یکی از مریدان می فرمود جان عزیز من صبر مرتبه بسیار بلند ومقام بس ارجمند است منجمله یکی از خواص وی آنست که حق سبحانه محض نوازش ورافت تسلی ودلداری حبیب خود محمد المصطفى صلى الله عليه وسلم بصبر می فرماید که چنانکه پیش از تو مادران مرتبه رفیع را لطف ورحمت شعار انبیا ومرسلین ساخته ایم چنانچه در همین آیه مذکوره لذت بذائقه طالبان معنا خواهد رسید وتسلط هر در مقام فرار بیه از این حالت ع مکن مکن که نکو منظران چنین نکنند آری شکر را پرورده تاب نمک ندارد چه توانکرد **بیت** هر که عاشق شد اگرچه نازنین عالم است نازکی کی راست آید بار می باید کشید

عربية ولیس الفتى من جبر الخطب صبره ولكنه من حار في صبره الخطب انتهى

تفريع

وفي تنبيه في تحفة الشيخ ابن حجر رحمه الله في بيان الصبر على البلاء والمصائب

قال وقع للعز الدين عبد السلام ان المصايب نفسها لا ثواب فيها لانها ليست من الكسب

ليست من الكسب بل في الصبر عليها فان لم يصبر كعقوبة الذنب اذ لا يشترط في المكفر ان يكون كسبًا بل قد يكون غير كسب كالبلاء فالجزع لا يمنع التكفير بل هو معصية اخرى ورد بنقل السنوي كالروياني عن الام في باب طلاق السكران بان نفس المصيبة يثاب عليها لخبر بان كلا من المجنون والمريض المغلوب على عقله ماجور ومثاب مكفر عنه بالمرض فحكم بالاجر مع انتفاء العقل المستلزم لانتفاء الصبر ويؤيده خلافا لمن زعم ان ظاهر النصوص مع ابن عبد السلام خبر الصحيحين ما يصيب المسلم من تعب ولا نصب ولا وصب ولا الم ولا هم ولا خوف ولا اذى ولا غم حتى الشوكة يشاكها الا كفر الله بها من خطاياه مع الحديث اذا مرض العبد او سافر كتب له مثل ما كان يعمل صحيحًا مقيمًا ففيه انه يحصل له ثواب مماثل الفعل الذي صدر منه قبل بسبب المرض فضلا من الله تعالى فحينئذ افاد مجموع الحديثين ان في المصيبة والمرض وغيره اجرين اي احدهما لنفسها والاخر للصبر عليها وحينئذ اندفع ما قد يتوهم من ان زوال العقل لا ثواب الا مع الكسب وحمل النص على من صبر عند ابتداء مرضه ثم استمر صبره الى زوال عقله يرده انه سوى بين المريض والمجنون في الثواب ومثل ذلك لا يتصور في المجنون فالحمل المذكور غلط منشاؤه الغفلة عما ذكروه في المجنون اه والحاصل ان من اصيب وصبر حصل له ثوابان نحو التكفير لنفس المصيبة وللصبر عليها ومنه كتابة مثل ما كان يعمله من الخير وغير ذلك مما ورد في السنة وبينته في كتابه في العيادة وان من انتفى صبره فان كان لعذر كجنون فهو كذلك او لنحو جزع لم يحصل له من ذينك الثوابين شيء انتهى ودر الفاظ تعزیه رسانیدن

گویا عبارت مخصوص مقرر نشده باشد ولیکن امام نووی و اکثر علمای اسلام فرموده‌اند که مستحبست

چون برادر مؤمن بتعزیه برادر مؤمن رود بگوید اعظم الله اجرك واحسن عزاك وغفر لميتك

و مسلم در تعزیه کافر مانند ذمی و نصاری که مطیع اسلامند بگوید اعظم الله اجرك

واحسن عزاك وصبرك واخلف عليك یا بگوید بدل الله مصيبتك بالخير وجایزست

کافر به تعزیه اهل اسلام آید و ایشان نیز در تعزیه مسلم بگویند غفر الله لميتك واحسن

عزاك واشباه اما تعزیه حربی و مرتد و اهل بدعت و ضلالت مانند رفضه و ملاعنه و

ایشان بهیچوجه روا نباشد و تشییع جنازه آنها نیز بهیچ حال جایز نبود انتهی

وتعزیه بهر اسم و بمکاتبه و پیغام روا باشد **تفریع** امام مجد الدین

فیروزآبادی رحمه الله در کتاب سفر السعادت آورده که در زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم عادت نبود

که از برای میت جمع شوند و مجلس مخصوص تعزیه منعقد نمایند و قرآن بخوانند و ختمات کنند

نه بر سر قبر و نه در غیر آن و این مجموع بدعت است و عادت نبود که اهل مصیبت برای مردم طعام

و طبخ ترتیب نمایند بلکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم دیگران را امر میفرمود تا از برای اهل مصیبت

طعام فرستند چه ایشان را اشتغال بمصیبت کافی است و قبور را بلند نکردی و بر سر آن

بنای آجر و سنگ و خشت و امثال آن نکردی و قبه و عمارت نساختی چه این مجموع

بدعت و مکروه و مخالف طریقه سنیه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم می باشد

اما در احادیث صحیحه ثبوت رسیده که سنت است برای جیران میت اطعام و انفاق اهل میت

چنانکه در تحفه و انوار و سایر مدونات فقه تصریح بآن شده ويستحب لجيران الميت واقاربهم

الاباعد تهيئة الطعام لاهل الميت ليشبعهم في يومهم وليلتهم ويستحب لهم الالحاح على

الاكل ويحرم نقل الطعام الى المقابر ويحرم ايضا اتخاذ الطعام لنساء النائحات

لانه اعانة على المعصية ولا يجوز الوصية به ويكره الجلوس للتعزية في موضع معين وكذا

اتخاذ الطعام واجتماع الناس عليه الى ثلثة ايام كما هو المعمول في زماننا قوله النائحات

اي رافعين صوتهن بالندب وهو تعداد شمائل الميت بالبكاء وضرب الخد وشق الجيب

ونتف الشعر وقطعه ونشره مع الافراط في ذلك انتهى قال في الانوار

ولو اوصى بان يقرء على قبره او يتصدق عنه او نحو ذلك من اقسام القربات نفذت

وصيته انتهى

بیان وصول صدقه احیاء باموات

در احادیث آثار آورده که بعضی از صحابه سوال کردند از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم

که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم وصف کن برای ما که چگونه صدقه باموات میرسد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند

انكم لتصدق قوا عن ميتكم فيأخذه ملك فيضعه بطبق من نور وله نور ساطع في السموات

فيقوم على شفير القبر فينادي السلام عليك يا صاحب القبر ان اهلك قد اهدوا اليك هدية

فاقبلها ويغفر له في قبره ويوسع عليه قبره وله عنده تعالى من الثواب مثل جبل احد ومثل حري

وهو في ظل عرش الله يوم لا ظل الا ظل عرشه ولا حساب عليه **و نیز** از ابن عباس رضی الله عنه

مروی است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است ما الميت في قبره الا كالغريق ينتظر

دعوة تلحقه من اب او ام او اخ او صديق فاذا لحقته كانت احب اليه من الدنيا وما فيها

وان الله تعالى ليدخل على اهل القبور من دعاء اهل الدنيا امثال الجبال وان هدية الاحياء

للاموات الدعاء والاستغفار **و نیز در همین کتاب** از محمد بن علی الباقر

وی از آبا کرام خود و ایشان از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم روایت کرده‌اند که اكثر ما يوجد للاموات

من الاحياء يوم الجمعة واذا ذكر في ادبار الصلاة قالت الملائكة غفر الله لك ومن دعا

خلف صلاة مكتوبة لاهل القبور نظر الله اليه يوم القيمة بالرحمة واعطى كتابه بيمينه وشفع في

سبعين من اهل بيته **و نیز** انس از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نقل کرده است که وی فرموده

من دخل المقابر فقرء سورة يس خفف الله عنهم يومئذ وكان له بعدد من فيها حسنات

و نیز از حضرت امام حسن رضی الله عنه منقولست که هر کسی بقبرستان رسد و بگوید اللهم رب

هذه الاجسام البالية والعظام النخرة التي خرجت من الدنيا وهي مؤمنة بك ادخل

عليهم روحا منك وروحا واحسانا ومغفرة و در بعضی روایات روحا منك

وسلاما مني و در روایتی روحا منك ورحمة وسلاما همگی آن اموات بجهت وی

استغفار میکنند و هم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرویست که هر که کسی در وقت دفن کردن میت در قبر

سه بار بگوید اللهم اني اسئلك بحق محمد صلى الله عليه وسلم وآل محمد ان لا تعذب هذا الميت

حق‌سبحانه رفع عذاب از آن میت می فرماید تا روز قیامت **و هم در این باب**

از حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه نقل میکنند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از جبرئیل علیه السلام تمنا کرد که

بیاموز مرا چیزی که سبب نجات امت من باشد از عذاب قبر گفت یا محمد صلی الله علیه وسلم ایشان را

امر فرما برآنکه در شبهای جمعه دو رکعت نماز بخوانند در هر رکعت بعد از فاتحه سه بار سوره

اذا زلزلت الارض بخوانند که حضرت حق‌سبحانه ثواب نماز را هدیه فرستاده برای امت تو تا هر کسیکه

در هر شب جمعه این نماز را بخواند خدای عز وجل او را از عذاب قبر ایمن گرداند تا آخر حدیث

نقلست از ابن عباس رضی الله عنهما که وی گفت که روزی با چندین صحابه

دیگر همراه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بمقبرستان آمدیم چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمیان قبرستان رسید فرمود

طويت صحفكم وصارت اعمالكم طوق اعناقكم پس بهر قبری که میرسید نزدیک وی می نشست

و پیشانی مبارک را بر آن می نهاد و میگریست و ما نیز بی اختیار با وی گریه میکردیم پس روی

بما کرد و فرمود كيف مؤون منازل اخوانكم بعد الدور المزخرفة والقصور المشيدة

بعد از آن بسیار گریه کرد و آه از دل مبارک برکشید و گفت الموت الموت پس روی باسمان کرد

و گفت يا رب انت خلقتهم وانت تحييهم وانت تميتهم فاجعل قبور امتي رياضا من

رياض الجنة در آن اثنا حضرت جبرئیل امین در رسید و گفت یا محمد صلی الله علیه وسلم

ان افضل امثال علی سایر الامم کفضلك علی سایر الخلق پس حضرت رسول صلی الله علیه وسلم را از این بشارت آثار بشاشت وسرور بر روی مبارکش ظاهر گشت و فرمود هب الوهاج وقطور الامطار علی قبر المؤمن کفارة لذنوبه چنانچه قبلی را این همین حدیث مذکور کردیم انتهی الرحمة

و در شرح عقاید مولانا سعد رحمه الله در بحث قبول دعا

وصدقه اموات می فرماید وفی دعاء الاحیاء للاموات وصدقتهم ای صدقة الاحیاء عنهم ای عن الاموات نفع لهم ای للاموات خلافا للمعتزلة تمسکا بان القضاء لا یتبدل وکل نفس رهونة بما کسبت والمرء مجزی بعمله لا بعمل غیره ولنا ما ورد فی الاحادیث الصحاح من الدعاء للاموات خصوصا فی صلاة الجنازة وقد توارثه السلف فلو لم یکن للاموات نفع فیه لما کان له معنی وقال صلی الله علیه وسلم ما من میت یصلی علیه امة من المسلمین یبلغون مائة کلهم یشفعون له الا شفعوا فیه وعن سعد بن عبادة انه قال یا رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ام سعد ماتت فای الصدقة افضل قال الماء فحفر بئرا وقال هذه لام سعد وقال صلی الله علیه وسلم الدعاء یرد البلاء والصدقة تطفئ غضب الرب وقال صلی الله علیه وسلم ان العالم والمتعلم اذا مرا علی مقبرة قریة فان الله تعالی یرفع العذاب عن مقبرة تلك القریة اربعین یوما والاحادیث والآثار والاخبار فی هذا الباب اکثر من ان تحصی والله یجیب الدعوات ویقضی الحاجات لقوله تعالی ادعونی استجب لکم ولقوله صلی الله علیه وسلم یستجاب للعبد ما لم یدع باثم او قطیعة رحم ما لم یستعجل

ولقوله صلی الله علیه وسلم ان ربکم حی کریم یستحیی من عبده اذا رفع یدیه الیه ان یردهما صفرا واعلم ان العمدة فی ذلك صدق النیة وخلوص الطویة وحضور القلب لقوله صلی الله علیه وسلم ادعوا الله وانتم موقنون بالاجابة واعلموا ان الله لا یستجیب من قلب غافل لاه واختلف المشایخ فی انه هل یجوز ان یقال یستجاب دعاء الکافر فمنعه الجمهور لقوله تعالی وما دعاء الکافرین الا فی ضلال ولانه لا یدعو الله تعالی لانه لا یعرفه لانه وان اقر به فلما وصف بما لا یلیق به فقد نقض اقراره وما روی فی الحدیث ان دعوة المظلوم وان کان کافرا یستجاب فمحمول علی کفران النعمة وجوزه بعضهم لقوله تعالی حکایة عن ابلیس رب انظرنی فقال الله تعالی انك من المنظرین وهذه اجابة والیه ذهب ابو القاسم الحکیم وابو النصر الدبوسی وقال صدر الشهید وبه یفتی انتهی

بیان در اخفاء صدقه دادن میفرماید

قال تعالی ان تبدوا الصدقات فنعما هی وان تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خیر لکم الآیه در مواهب آورده که پس آن اخفاء بهتر است مر شما را چه آن صدقه از ریا و سمعه دور باشد و درویش نیز از ذلت امنه و به ناموس محفوظ میشود بعض علما حکم اخفا را عام دارند در فرایض و نوافل چه صحابه در زمان حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در اخفا مبالغه عظیم داشته اند هم در نفقه فرض و هم در صدقه تطوع و بعضی از آنند که اخفا منحصر و متعلق بنوافل است و در فرایض اظهار اولی است تا متهم نگردد که زکات بکس نمی دهند و دیگر دلیل مسارعت است بامر حق سبحانه و تعالی و سبب رغبت توانگران دیگر میشود باداء زکاة ایشان

در تطوع هر جا اخفا اولی و احسن باشد و از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که صدقه سر در تطوع فضیلت از علانیه بهفتاد مرتبه و در حدیث آمده که صدقة السر تطفئ غضب الرب و از کرم الهی است که در صدقه فرض که اگر اخفا کنید شما را بهتر می باشد و هر کسی که طالب تمامی معنی است رجوع به سوره البقره در مواهب و جواهر التفسیر کند که در بیان صدقه سر و جهر بتفصیل معلوم کرده است قال النبی صلی الله علیه وسلم الصدقة علی خمسة اوجه واحد بواحد وواحد بعشرة وواحد بمائة وواحد بسبعمائة وواحد بسبعمائة الاف اما واحد بواحد فهو ان یدفعها الی الظالم والغنی واما واحد بعشرة فهو ان یدفعها الی الفقراء والمساکین واما واحد بمائة فهو ان یدفعها الی ذی رحم وقریب واما واحد بسبعمائة فهو ان یدفعها الی الاموات واما واحد بسبعمائة الاف فهو ان یدفعها الی طالب العلم حین التحصیل الحدیث

ایضا در بیان وصول صدقه احیاء باموات

قال الفقیه ابو نصر مؤلف کتاب بساتین المذکورین قد کان یختلج فی صدری زمانا ان صدقة الاحیاء کیف یصل الی الاموات حتی رأیت والدتی رحمها الله فی المنام بعد موتها کان قبرها قد انشق وظهر التابوت فوقعت رأسها فاذا انا بوالدتی نائمة وعلی وجهها شیء کالقطن فکشف القطن عن وجهها فکلمتنی وکلمتها فقلت یا اماه کیف تصل صدقتنا الیکم وکان فی یدها رغیف وخلفها جاریة صغیرة فقالت ناولیها الرغیف الذی فی یدك فکسرت قطعة فضربوا ولت الجاریة فقالت یا بنی تعال ادخل اصبعك فی فیها حتی تنظر قدرة الله تعالی فادخلت اصبعی فی فیها فاذا کسرة الرغیف ممضوغة وجدتها فی فیها بقدرة الله عز وجل ففعلت ذلك مرارا فوجدتها کذلك باذن الله تعالی فانتبهت وایقنت بکیفیة وصول الصدقة من الاحیاء الی الاموات کذا فی الازهار انتهی

مسئلة من قرأ الفاتحة واهدی لمقبرة هل تقسم بینهم او یصل لکل مثل ثوابها کاملا اجاب بانه افتی جمع بالثانی وهو اللائق بسعة فضل الله تعالی مسئلة عن قبر الوالد او الام عند صالح فهل الاولی النبائة بزیادة الاصل او الصالح اجاب الذی یتجه انه ان مر بقبر الصالح قبل قبر الاصل بدء به والا بدء بالاصل وهذا اولی من اطلاق بعضهم بالابتداء بالاصل لان الله تعالی امر ببر الوالدین ومنه الوقوف عند قبرهما والدعاء لهما والقراءة علی قبرهما کذا فی فتاوی ابن حجر رضی الله عنه

مسئلة فیمن مات وعلیه صلاة وصیام او فرائض اخری

ولو مات وعلیه صلاة او اعتکاف لم یفعل عنه ولا فدیة تجزی عنه لعدم ورود ذلك وفی الاعتکاف قول انه یفعل عنه کالصوم والله اعلم وفی الصلوة قول انها تفعل عنه اوصی بها ام لا کما حکاه العبادی عن الشافعی رض وغیره عن اسحق وعطاء لحبر فیه لکنه معلول

بل نقل ابن برهان عن القديم انه يلزم الولي اي ان خلف تركة ان يصلي عنه كالصوم و وجه عليه كثيرون من اصحابنا انه يطعم عن كل صلاة مدا واختار جمع من محققي المتأخرين الاول وفعل به السبكي عن بعض اقاربه و بما تقرر يعلم ان نقل جمع شافعية وغيرهم الاجماع على المنع المراد به اجماع من كثر وقد تفعل هي والاعتكاف عن ميت كركعتي الطواف فانها تفعل عنه تبعا للحج وكما لو نذر ان يعتكف صائما فمات فيعتكف الولي او مأذونه عنه صائما قاله ابن حجر في شرح المنهاج انتهى

فصل در بیان نبش قبر عمدا او خطاء

بدانکه نبش قبر برای دفن کردن میتی دیگر در آن جایز نیست مگر آنکه از میت مدفون سابق ثابت خاک شده باشد و آن باختلاف هوای بلاد و امکنه و زمین و اخبار اهل خبره باز بسته است و اگر در اثنای کندن قبر همانجا استخوانهای کهنه و زنوره را یافت آن محل را حفر نماید بلکه همانخاک را بر او واو را بپوشانند و اگر بعد از اتمام قبر اثری از عظام بالیه ومندرسه را یافت آن را در کنار القبر از یک طرف هموار نموده و میت را نیز در طرف دیگر القبر نهاده و این در وقتی میباشد که بسبب عدم امکان وضیق احوال حفر قبری دیگر متعذر باشد اما در وقت امکان و وسعت احوال البته قبری واحده خالی از یک و خللی بهتر و مستحسن تر میباشد و اگر بیقین دانسته شد که او را بی غسل دفن کرده لزوم واجب است قبر او را نبش نمایند و او را بیرون آورند و غسل کنند هرگاه متغیر نشده باشد انتهی وفي المنهاج ولو دفن في ارض مغصوبة او كفن في ثوب مغصوب او مسروق استحب لصاحب الارض والثوب الترك فان ابا فله النبش وان تغير انتهى و اگر بی کفن او را دفن کرده باشند نبش قبر لازم نبود چراکه مقصود از تکفین آن ستر او است و حال آنکه بتدفین وی در خاک است مطلوبه حاصل گردیده پس اکتفا بتدفین وی در خاک بهتر

وصلحت تربت ناهنگ حرمت وی به نبش قبر نمایند و اگر از سیل یا تری آب بقبر رسیده باشد بنهجی که خوف خرابی قبر و ما في القبر دانسته باشند جایز است نبش ونقل کردن آن میت در آنجا کما هو المرقوم في مدوناتهم

طه

تفریع

هرگاه در میان دریا شخصی در میان سفینه متوفی شد اگر ساحل آن دریا یا جزیره یا معموره در بر در نزدیکی وی است و امکان نقل کردن از دریا به آنجا دارد در میان سفینه آن را بیرون آورند و به آنجا نقل نمایند و در موضعی از آن مواضع مذکوره او را دفن کنند و الا در تخته چوب یا چیزی سنگین بر شکم و پشت وی محکم ببندند تا جسدش منتفخ نشود پس او را بعد از اتمام غسل و کفن و نماز بمیان دریا اندازند و گر چیزی سنگین برای آنست که تا در قعر دریا آب فرو برد چنانچه الآن معمول اهالی و عمر بحر است که هر کسی از سکان کشتی فوت کند بعد از غسل و کفن و نماز و دعا پارهای آهن به پهلوهای وی می بندند و او را بمیان دریا می اندازند و شرعا جایز نیست دفن مسلم در میان مقابر کفار یا به عکس آن پس مسلم از اهل بخشش و رحمتند و کفار از اهل گرفتاری و عذابند پس اختلاط اهل رحمت و تنعیم با اهل عذاب الیم یا عکس آن بهیچوجه مناسب نباشد قال في الروضة ولو ماتت ذمية حاملة بمسلم دفنت بين مقابر المسلمين والكفار ويجعل ظهرها الى القبلة ليكون وجه الولد في بطنها الى القبلة لان وجهه الى ظهر امها ولو ماتت امرأة حاملة فان كان يرجى حياة الولد شق بطنها واخرج كما حكي في المصابيح الى ذلك

بیان مذموم بودن نباشی قبر

طه

نقل است که شخصی بود در مدینه منوره نباشی قبور میکرد و نباشی که تنها بمقبره میرفت و کفن مرده را می آورد و از آن وجه معاش میکرد تا اینکه دختری عفیفه محترمه بحالت مرض صورت افتاد و بیمار گشته وقتی که از ایام معین چند بنده را زر بر دارد و نزد آن شخص نباش ببرد و با او بگوید که بعد از فوت من هر آینه از نبش قبر و کفن من معاف دارد و مرا به عصمت و ستر نگذرد تا در دنیا معلوم کسی عورت مرا نبیند و اکنون بعد از فوت من در قبر مرا نیز بی حرمت نکند الی پس آن دختر بوقت دختر اقدام نمود بیش آن نباش رفت و وقت دختر را بوی گفت آن نباش شرط و عهد کرد که من نبش قبر دختر نکنم و به هیچ حال تعرض در نشوم تا اینکه دختر وفات کرد بعد از شش چهار روز نباش آن بنا بر عادت بر سر قبر دختر رفت و کفن وی را گرفته و بشهر آورد چنین است که آن دختر از قدرت الهی بلفظ فصیح بگفتار آمد و بدو گفت ای ... تا در دنیا بودم کسی عورت مرا ندید و عفت و عصمت بکار بردم اکنون تو مرا در میان جمیع اموات چرا رسوا کردی ... شخص نباش چون صورت حال را دید از وحشت لرزه بر اندامش افتاد و بیهوش گردید چون بهوش آمد گریه و زاری بسیار کرد ... و بی اختیار بشهر در آمد و در میان کوچه ها به صورت ماه تافته پس بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم ... و صورت وقعه را با آنحضرت عرض کرد ... از استماع سخنان او روی از دیگر گردانیدند ... عاجز شد آن شخص بعد از عجز آنحضرت ... اکنون باز برای من جبرئیل نازل شد ... سلام ... توبه آن شخص را قبول کنید ... بشارت قبول توبه و آزادی و عفو ... آن شخص از خوشحالی ... شکر خدا را ... بعد از آن آن شخص ... انتهی

ان ذلك انفع لعفیصر الروح ثم بعد اخراج الولد دفنت امه وان لم یرج امتداد حیاته بعد الاخراج فلا یشق

ولا یوضع علیه شیء یثقل لیموت بل یترک حتی یموت ثم یدفن انتهى

ملحقات در اموات از دفن میته در شب و خواب در مقبرستان

بدانکه مکروه است دفن کردن میت در شب بی داعیه ضرورت اما صاحب انوار علیه الرحمه میگوید
مکروه نیست لکن مستحب آنست که در روز دفن کرده شود و نیز مکروه است خوابیدن در میان
مقبرستان چه مقبرستانها اماکن وحشت و دهشت و حزن می باشد و خواب در موضع متوحشه
و مخوفه کربت و رنج و خوف آورد کما هو المرقوم فی مدونات الفقه والاحادیث انتهى

فصل در بیان حرمت نقل کردن میت بی داعیه ضرورت و بیان شخصی مسافر که در اثنای راه وفات نموده و ما یناسب بذلك الباب.

بدانکه شرعا حرام است بی داعیه ضرورت نقل کردن میت از شهری بشهری دیگر یا از موضعی بموضعی دیگر
اگرچه آن شهر یا آن موضع منقول الیه از آن شهر یا از آن موضع سابق وی اشرف و افضل تر باشد چنانکه مجموع ائمه فقه
بر این مسئله رفته لئن کما قال فی ارشاد [illegible] لا قبل الدفن ولا بعده حتی لو اوصی بذلك لم ینفذ الا فی
الا ان یکون بقرب مکة او المدینة زادهما الله تعالی شرفا وتعظیما او البیت المقدس فیختار النقل الیها

لشرف الدفن وفضله فیها وهو خلاف الجمهور وقوله لم ینفذ الا [illegible] لان فی نقله تاخیر دفنه وتعریضه لهتك حرمته
من وجوه انتهى و هرگاه شخصی مسافر در میان قافله در اثنای راه وفات نمود و اهل قافله متعرض
احوال وی شدند و او را بی غسل و کفن و نماز و دفن بجا گذاشتند همگی آن اهل آثم خواهند شد
پس اگر آن طریق مسلوک است یا در آن نزدیک قریه و معموره اسلام موجود است باید آن میت را در حوالی آن طریق
یا بآن معموره برسانند و در آنجا فی الجمله آداب و شرائط غسل و کفن و نماز و دفن او را کما هو الواجب
بعمل آورند بعد از آن روان شوند و اگر طریق غیر مسلوک است یا معموره و آبادی در آن حوالی موجود نبود
و بیم گرفتاری بهار راه نیز از قبیل قتل و غارت و اذیت قطاع الطریق و اعدا است اگر چه
باهر آداب واجبه میت مشغول گردند آن وقت بهر نوعی که میسر شود او را در همانجا متواری نمایند
و اگر بهیچ وجه امکان متواری نیز میسر نشد او را بجای خود بگذارند و روان شوند و هیچ گناهی و وزری
بر ایشان نخواهد بود زیرا که در این محل خطر و خوف تلف نفس و مال محافظت نفس و مال از همه چیز
ضروری و مهم تر باشد کما قد صرح فی عبارة [illegible] بانه لو ترجع بمیت فی مضیعة ای موضع
مهلکة ومخوفة وضیاع نفس و مال لزم علیهم القیام بامر المیت [illegible] کان او امرا شرفا ان ترکوه
اثموا کلهم ثم ان لم یکن علی المیت اثر الغسل والتکفین وجب غسله وتکفینه ودفنه وان کان علیه
اثر من ذلك فدفنوه انتهى

بیان آداب

بیان آداب و شرائط زیارت قبور و قرائت قرآن و ثواب راجعه بخود زائر و بر اهل قبور و ما یناسب بذلك

بدانکه زیارت قبور یکی از سنتهای مخصوصه حضرت رسول الله علیه الصلوة والسلام و شرائط و آداب وی بسیار بلکه فزون
از حد شمار است تحریر مجموع آنها در این رساله مستعذر بود لاجرم جهت استفاده و اطلاع طالبان بچند کلمه از آنها پرداخته

باخبر باش ای که چون تو نام نیست — راه گور است این رهی مستدام نیست
او کار خود ار خواهی چنین — رو بگورستان مقام خود ببین

حسب کتاب آداب الاصحاب در اذکار از امام نواوی نقل کرده است که مستحب است
مردان را زیارت قبور کردن و مستحب است توقف بسیار کردن نزدیک قبور اهل خیر و فضل لاسیما در زیارت پدر و مادر خود
و آنکه در ابتدای اسلام پیغمبر صلی الله علیه وسلم از زیارت قبور منع کرده است بنا بر آن بود که از رسوم جاهلیت و عادات اعراب یکی آن بود
که زیارت قبور بسیار کردندی و ایشان زاد در کار مردگان مبالغه بسیار و بشمار رسیده شدند پس غرض آنحضرت صلی الله علیه وسلم محو آثار
جاهلیت و طمس رسوم و عادات اعراب بود پس چون دلهای اصحاب رضی الله عنهم با ایمان مطمئن شد و از رسوم جاهلیت
تمام بیرون آمدند و آن صفات مکروه طبایع ایشان نگشت لاجرم آنحضرت بعد از آن اذن زیارت قبور امر فرمود

بلکه ترغیب و تحریص اصحاب می‌نمود و در صحیح ابن ماجه بروایت ابن مسعود رضه آمده که پیغمبر صلعم فرمود که من پیش از این
شما را نهی میکردم از زیارت قبور بعد از این زیارت کنید که آن زاهد میگرداند مردمان را در دنیا و بیاد میدهد
آخرت را انتهی و هم در این کتاب و سایر کتب احادیث در خصوص زیارت پدران و مادران مثوبات و ماجورات
بسیار و خواص و فواید بیشمار بیان کرده بودند حقیر اگر مجموع آنها را می‌نوشتم هر آینه موجب تطویل و بُعد از مطلب
میگردید پس بنا بطاقت طالبان باین حد کلمه اکتفا شد **بدانند** که بعضی از علما گفته اند که زیارت
قبور مخصوص بمردان است و زنان را از آن ممنوع اند چه در مسند امام احمد حنبل رضه و ترمذی و غیر ایشان بروایت
ابی هریره رضه از پیغمبر صلعم ثابت شده که وی فرموده لعن زوارات القبور و امام ترمذی تصحیح آن کرده و گفته
این حدیث حسن صحیح است و در صحیح اثر و هم از نوادر الاصول بروایت ابن عباس رضه آمده که پیغمبر صلعم لعنت کرده است
زنانی را که زیارت گورها کنند و کسانی که بر سر قبور مساجد بنا کنند و چراغها افروزند **و بعضی دیگر**
از علما آنند که زیارت قبور مردان را مستحب است و زنان را مکروه و علت کراهت قلت صبر و جزع و نوحه
ایشانست **و جمعی دیگر** از علما آنند و تحقیق نزد ما آنست که زیارت قبور مردان و زنان را
جایز است و جواز و رخصت نسبت بهمه علی التسویه می‌باشد چه ثابت شده که حضرت فاطمه رضی الله عنها در سالی
یکبار و بروایتی زیاده بر یکبار بگورستان احد میرفت و بر شهدا اسلام میکرد و بر قبر حضرت حمزه رضه می‌آمد
و آن زیارت می‌کرد و عطاف بن خالد مخزومی از خاله خود رضه روایت کند که گفت بزیارت شهدای احد رفتم و با من
دو غلام بودند که الاغ مرا نگاه میداشتند من شنیده بودم که پیغمبر صلعم فرموده بر ایشان سلام کنید که زنده اند و در جواب
میگویند

میکنند پس سلام کردم و جواب شنیدیم و گفته شد بدرستی که ما شما را می‌شناسیم همچنانکه بعضی از شما یکدیگر را می‌شناسند
پس لرزه بر اندام من افتاد و از هیبت سوار گشتم و روان شدم انتهی آداب الاصحاب لطریق الاذکار والاطناب

توضیح

فی بیان زیارة القبور و الاقسام

قال التتائی الواقع على المختصر و ذکر قاضی ابو الطیب فی تعلیقه ما حاصله انه من کان
یستحب له زیارته فی حیاته من قریب او صاحب او صدیق فیسن له زیارته فی الموت کما فی حال الحیات
واما غیرهم فیسن له زیارته اذا قصد بها تذکر الموت او الترحم علیه او نحو ذلک فان .... و هو حسن اه
قال ...... فی باب واما نفس الزیارة للاعتبار والترحم والدعاء .... قال الزرکشی انه مندوب الزیارة
مقید بقصد الاعتبار او الترحم والاستغفار او الدعاء او التلاوة و نحوها و یکون المیت مسلما ای ولو اجنبیا
لا یعرفه لکنها فیمن یعرفه آکد فلا تسن زیارة الکافر بل تباح کما فی المجموع و اذا کانت للاعتبار فلا فرق
ثم قال فی تقسیم الزیارة انها اما لمجرد تذکر الموت و احوال الآخرة فیکفی رؤیة القبور من غیر معرفة اصحابها
واما لنحو الدعاء فیسن لکل مسلم واما للتبرک فیسن لاهل الخیر لان لهم فی برازخهم تصرفات
و برکات لا یحصی عددها واما لاداء حق صدیق و والدین لخبر ابی نعیم من زار قبر والدیه او احدهما
یوم الجمعة کان کحجة وفی روایة البیهقی غفر له و کتب له براءة واما رحمة له و تأنیسا لما روی
آنس ما یکون المیت فی قبره اذا زاره من کان یحبه فی الدنیا و صح خبر ما من احد یمر بقبر اخیه المؤمن فیسلم علیه
الا عرفه و رد علیه السلام و تتأکد الزیارة لمن مات فی غیبته اه فحاصل عباراتهم ان قبور الکفار
فلا یندب زیارتهم نعم ان کانت الزیارة بقصد الاعتبار و تذکر الموت فهی مندوبة مطلقا یستوی فیها
جمیع القبور کما قاله السبکی و غیره قال لکن لا یشرع فیها قصد قبر بعینه انتهی

فرع اعتاد الناس زیارة القبور صبیحة الجمعة و یمکن ان یوجه بان الارواح تحضر القبور من
عصر الخمیس الی شمس السبت فخص ایوم الجمعة لانه تحضر الارواح فیه اه و لعل المراد حضور خاص والا فللارواح
ارتباط بالقبور مطلقا و زیارته صلی الله علیه وسلم لشهداء احد یوم السبت لعله لبعدهم عن المدینة و شغله یوم الجمعة
عن مصالح المطلوبة فیه من التبکیر و غیره اه و افهم من کلامهم انه لا بأس باتباع المسلم جنازة قریبه الکافر
مما تمسر و یجوز له زیارة قبره ایضا اه و شیخ ابن حجر میفرماید مکروه است زیارت قبور برای خنثی و زنان مطلقا
یعنی چه زنِ جوان و جمیله یا عجوزه و قبیحه در هودج باشد و بلند کردن آواز شان در گریه و نوحه بسبب خوف فتنه که مستلزم
حالت ایشانست اما زیارت مرقد مطهر و مشهد معطر معنبر حضرت رسالت علی ساکنها
الصلوة و السلام مستثنی است که ایشان در آن ممنوع نیستند و همچنین زیارت سایر انبیا و علماء
و اولیا و صلحاء و شهداء انتهی

رسیدن بابتداء مقبرستان و کیفیت زیارت کن

بدانند یکی از اجلّه آداب زیارت قبور آنست که وقتی بزیارت رود باید با وضو باشد و با لباس ژنده و کهنه و پای برهنه
بمقبرستانی که رود اما صاحب انوار رحمة الله میفرمایند و لا بأس بالمشی بالنعل بین القبور اه ای بخلاف المشی علیهم
فانه یکره الا لضرورة او حاجة انتهی و تا می‌تواند با ادب و وقار و خشوع و انکسار و تفکر و تأمل بسیار در آثار
و اخبار دار و دیار متخلفه و متروکه ایشان و عبرت از زمان و مکان و پریشانی ایشان بر ایشان بگذرد و بهیچ وجه
از دعای مغفرت و طلب آمرزش گناه برای ایشان فارغ نشود و تکبر و نخوت و عجب و تفاخر بیانی متعارف نگذرد
و بداو بانه پای بر سر قبر ایشان و روی ایشان ننهند و در سر قبر ایشان بهیچ قسم ننشینند و تکیه بر ایشان نکنند

و حتی المقدور پشت بایشان نکنند چه اینها همگی نسبت بایشان بی ادبی و بی حرمتی است زیرا که حضرت رسول صلعم
در حق ایشان فرموده لان یجلس احدکم علی جمرة فیحرق ثیابه الی جلده خیر له من ان یجلس علی قبر الحدیث
و حتی الامکان پیاده بزیارت رود نه بسواری مگر وقتیکه از پیاده رفتن عاجز باشند و زنهار از بول و غایط
و سایر نجاسات و مستقذرات بر ایشان احتراز و اجتناب تام نماید و هر گاه بر قبری نجاستی یا چیزی مستقذری
مانند سرگین و بعره و اشیای آنها به بیند آن را دور اندازد و آن موضع را پاک گرداند لا سیما در زیارت پدران
و مادران و آباء و اجداد و امهات کمال احترام و ادب را مرعی داشته بلکه ایشان را از حیثیت حرمت و ادب
از سایر اموات قریبه و صدیقه بهتر و خوبتر شمرد و شایسته تر داند و هرگز بهیچ صورت ایشان را به بدی و غیبت
و دروغ یاد نکنند ثم الشرع یحکم بتوقیر القبر و احترامه و یکره الجلوس والاتکاء علیه اه قال علیه السلام
لان یجلس احدکم علی جمرة فتحرق ثوبه و تصل الی بدنه خیر من ان یجلس علی قبر قاله فی شرح الاحیاء انتهی
و فی هدایة ...... مر بالمقابر الا قال السلام علیکم یا اهل القبور ...... ما نعلم لذاب لحمک علی جسمک
وایضا عن ابی بکر قال سمعت رسول الله صلعم یقول من زار قبر والدیه او احدهما فقرأ عندهما یس غفر الله له
بکل آیة او حرف خطایاه انتهی و امام غزالی در احیاء آورده که قبر را نه مسح کنند و آن را مس ننمایند و قبر را
تقبیل نکنند و سجده نبرند که اینها همگی عادت نصاری و مخالف کتاب و سنت می‌باشد و در آداب الاصحاب نیز می‌فرماید
که پیغمبر صلعم مردی را دید که از گورستانی میگذشت و نعلین در پا داشت فرمود ای صاحب نعلین بینداز نعلین خود را و نیز در بعضی
روایات آمده که آنحضرت مردی را که بر قبری تکیه زده بود فرمود که اید آن صاحب قبر را و نماز گذاردن در گورستان نماز
شرعا مکروه و مذموم است بلکه منهی عنه می‌باشد از ابی مرثد رضه مرویست که پیغمبر صلعم فرمود که روی بجانب قبور نماز نگذارید

وبعضی از علما در شرح الحدیث گفته اند که نشستن بر بالای قبور غایت اهانت و استخفاف است نسبت با صحاب آن و نماز گذاردن بجانب

قبور نهایت اکرام و احترام است نسبت با صحاب آن پس این هر دو فعل از جهت افراط و تفریط مذموم و مکروه است طبعاً و شرعاً

وبعضی از ائمه شرع رحمهم الله فرموده اند بسبب کراهت و منع نماز گذاردن در مقبرستان آنست که خاک گورستان آمیخته است

بگوشت و خون و ریم اعضای اموات پس بر بالای آن نماز گذاردن و در کنار آن نهادن روا نباشد و اگر کسی را ضرورت افتد که

در گورستان نماز گذارد بسبب تنگی وقت یا امری دیگر باید سعی کند تا جای اختیار نماید که قبور آنجا کمتر بود و میان وی و قبوری که در

جانب قبله باشد حایلی از دیوار یا مانند آن واقع باشد لیکن نماز جنازه در گورستان روا است بلکه اگر کسی نماز جنازه عزیزی در زمانیکه باشد

جائز است که بر قبر وی نماز گذارد بمذهب امام شافعی و اتباع ایشان رضی الله عنهم **و اما نشستن** بر سر قبور بعنوان مجاورت

مکروه و مذموم است که مجاورت بر سر قبر پدر و مادر و اقربا و عشائر و غیر ایشان اختیار کنند عادت جاهلیت بوده است و در صحیح مسلم

روایت ابی هریره رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود اگر بنشیند یکی از شما بر انگشت افروخته و جامه وی بسوزد تا حدی که بپوست بدن وی رسد

بهتر باشد وی را از آنکه بر سر قبری بنشیند بعضی از علما گفته اند که مراد از این نشستن آنست که کسی برای ماتم داشتن بر سر قبر ملازم بود

تا آنکه دیگر بخانه عود نکند **و آنکه بعضی** بر سر قبور و مزار متبرکه اولیا و اکابر دین نور الله مضاجعهم ملازمت

و مجاورت اختیار میکنند و ترک همه کار و بار میگیرند آن نیز نزد اهل تحقیق مکروه و مذموم است حضرت ایشان که خواجه

احرار قدس الله سره العزیز میباشد فرموده اند که حضرت خواجه بزرگ قدس الله روحه فرموده اند که گربه زنده به از شیر مرده و در مناقب

ایشان مذکور است که میفرموده اند مجاور حقیقی او تعالی بودن اولی و احق است از مجاورت خلق حقیقیه و تا او این بیت بر زبان

مبارک ایشان بسیار میگذشت   تو تا کی گور مردان را پرستی   بگرد کار مردان گرد و رستی   انتهی آداب الاصحاب

پس از عبارت سابق چنان مستفاد و مفهوم بلکه محقق و معلوم گردید که زیارت قبور بجهت بردن آن نیست است

وبرای زنان

وبرای زنان مکروه و منهی عنه **اما بقول شیخ رویانی** در کتاب روضه آورده که هرگاه از فتنه

و مفسده و اظهار نوحه و رفع صوت امین باشند جائز است ایشان نیز زیارت قبور کنند کما فی التحفة

و یکره للنساء مطلقاً آه نعم یسن زیارة قبر صلی الله علیه وسلم فی بعضهم و کذا سائر الانبیاء والعلماء والاولیاء

قال بعد ذلک فی الحق ان صح ذلک فاقاربها اولی بالزیارة و صلة الرحم من الصالحین انتهی فعلی هذا یرجان

الزیارة لهن بشرطها کما مر حتی نها یجوز الا متزینة بطیب و لا حلی و لا ثوب زینة کما قلنا فی باب الجماعة

بل هنا بطریق الاولی و ان تذهب فی نحو هودج تا بستر شخصها عن الرجال الا جانب فتسن لهن و لهم شابة

اذ لا خشیة الفتنة هنا و یفرق بین نحو العلماء والاقارب بان القصد فی زیارة نحو العلماء اظهار تعظیمهم بانه

احیاء فی مشاهدهم و مقابرهم کما هو المذکور و ایضاً فوائدهم یطلبون منهم مدد الا خروی لا ینکره الا المحرومون

بخلاف الاقارب آه **و بعضی گفته اند** زیارت زنان مطلقاً حرام است چنانکه در حدیث آمده

لعن الله زوارات القبور کما مر پس معلوم شد که کراهت در صورت عدم خوف فتنه مرتبه باشد و الا در وقت

توهم فتنه بلا تردید حرام صرف خواهد بود **و قول دیگر آنست که** زیارتشان مباح است هرگاه خوف

محظور نباشد چه در بعضی اخبار آمده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم زنی را بر سر مقبره بدید و وی را از آمدن بزیارت منع نفرمود

و یکی دیگر از آداب زیارت قبور سلام کردن است بر ایشان عموماً و خصوصاً یعنی چه یک قبر   سلام کردن بر اهل قبور

واحد باشد یا صد هزار مقبره باشند باید دراند چون بایشان میرسند سلام کنند چه این سلام کردن

تحفه اهل قبور میباشد **و در کیفیت** لفظ سلام اختلاف کرده اند اگرچه به کلمه اعدی از آن الفاظ مختلفه

سلام ادا کرده میشود و روایت اصح آنست که شیخ ابن حجر در صحیح آورده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم هرگاه بمقبرستان

داخل شدی فرمودی السلام علیکم دار قوم مؤمنین و انا ان شاء الله بکم لاحقون

و لفظ ان شاء در عبارت بجهت تبرک و تیمن است یا بجهت آنست که آمدن بتحقیق در آن بقعه مدفون گشته و یا بجهت آنست که

موت وی بر اسلام بوده است پس بر هر تقدیر مستحق سلام اند و باید در برابر قبر و مواجهه وی ایستاده آنکه سلام کنند

و بعد از سلام برای ایشان دعای مغفرت و رحمت و دخول جنت طلبند بعد سوره فاتحه را با سه بار سوره

قل هو الله احد بخوانند و ثوابش را هدیه ارواح ایشان نمایند بعد اگر میخواهند بنشینند در برابر وی بنشینند و هر قدر

که میخواهد قرآن و دعا و صلوات و ذکر تا توره بخوانند و ثوابش را بالیقین فاتحه هدیه ارواح ایشان نمایند و چنان بنشینند

بمثابه که در حالت حیات آنمیت بچه نوع نشسته و بچه نوع در حرمت وی حرکات و سکنات نموده در حالت ممات نیز

بهمان نوع زیارت وی آید و بهیچ وجه سلام بر اموات کافر روا نباشد همچنانکه در حالت حیات ایشان سلام بر ایشان

روا نبود

بیان مقدار نزدیک شدن بقبر برای سلام و قرآن و دعا

قال ابن حجر فی التحفة و ینبغی ان یقرب منه قرباً بحیث لو کان حیاً لسمعه و الوجه بعدم اشتراط ذلک لم یکن

بعیداً لان امور الآخرة لا تقاس علیها و قد یشهد له اطلاقهم سن السلام علی اهل المقبرة مع ان صوت المسلم

لا یصل الی جلهم لو کانوا احیاء آه والمشهور فی السلام علیهم ان یقول السلام علیکم الخ و قال الغزالی حسین

والمتولی لا یقال السلام علیکم لانهم لیسوا اهلا للخطاب بل یقول و علیکم السلام فقد ورد ان شخصاً قال

علیک السلام یا رسول الله ص فقال لا تقل علیک السلام فان علیک السلام تحیة الموتی آه و دعوی انهم

لیسوا اهلا للخطاب بل یقل ممنوع عند الجمهور الثابت عن احد تمیز بقرابته آه علی ان ذکر من الصیغتین خطابا

فجعل کونهم اهلا للخطاب آه او ان هذا اخبار عن عادة العرب یعنی یعتادون فی السلام علی الموتی آه و ینبغی

اکثار الزیارة والوقوف عندهم لا سیما عند قبر اهل الخیر والفضل والصلاح کما مر او اول الباب و یقرء عنده من القرآن

ما تیسر و هو سنة

من القرآن ما تیسر و هو سنة فی المقابر فان الثواب للحاضرین والمیت کحاضر یرجی له الرحمة والبرکة ای کحی حاضر

فی محل القراءة بل یحصل له القراءة و لو کان المیت بعیداً عن محل القراءة ای وان لم یهد ثواب ذلک الیه

قاله فی الایعاب و فی ثواب القراءة للمیت کلام یاتی ان شاء الله تعالی فی الوصایا انتهی تحفه ابن حجر علیه الرحمه

و در آداب الاصحاب نیز بروایت صحیح آورده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در آخر شب بگورستان بقیع بیرون میرفت و میگفت

السلام علیکم دار قوم مؤمنین و اتاکم ما توعدون غداً مؤجلون و انا ان شاء الله بکم لاحقون اللهم

اغفر لاهل بقیع الغرقد و در کتاب ابن السنی بروایت صدیقه رضی الله عنها آورده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بجانب بقیع آمدی و گفتی

السلام علیکم دار قوم مؤمنین انتم لنا فرط و انا بکم لاحقون اللهم لا تحرمنا اجرهم و لا تضلنا بعدهم

و هم در صحیح مسلم بروایت صدیقه رضی الله عنها آمده که از پیغمبر صلی الله علیه وسلم پرسیدم که چگویم وقتی بزیارت قبور

بیرون روم فرمود که بگوی السلام علی اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین و یرحم الله المستقدمین

منا والمستأخرین و انا ان شاء الله بکم لاحقون **و نیز** در صحیح مسلم بروایت بریده رضی الله عنه آمده

که پیغمبر صلی الله علیه وسلم تعلیم داد اصحاب خود را که چون بگورستان بیرون روند بگویند السلام علیکم اهل الدیار من

المؤمنین والمسلمین و انا ان شاء الله بکم لاحقون اسئل الله لنا و لکم العافیة انتم لنا فرط

و نحن لکم تبع و ثابت شده که چون آنحضرت بزیارت شهدای احد رفتی گفتی السلام علیکم بما صبرتم

فنعم عقبی الدار **افاضه بر عوام اموات و استفاضه**

از خواص ایشان بطریق سنت بدانکه

برای ایشان

باید چون بر قبر برادران مؤمن برسد یا بزیارت پدر و مادر و اقربا و عشائر خود رود بعد از سلام

وطلب مغفرت ورحمت وعافیت برای ایشان نجات وتلاوت قرآن اقدام نماید وفاتحه واخلاص وذکر

وآنچه که معهود ومقررست بخواند کما مر فی هذا الباب ودر آداب الاصحاب آورده که حضرت ایشان میفرمودند

مولانا نظام الدین خاموش علیه الرحمه در نوعی از ختم کردن بر سر مقابر می فرمودند که یکبار سورهٔ فاتحه ویکبار آیة الکرسی

ویازده یا دوازده بار قل هو الله احد وده بار صلوات ایشانرا بخواند **اما چون** بر قبر یکی از اکابر دین

واهل کشف ویقین برسند باید بمقام استفاضه درآیند وترک افاضه وافاده نمایند چنانکه خواجگان سلسلهٔ

علیهٔ نقشبندیه قدس الله اسرارهم العلیه کنند وطریق ایشان در زیارت مشایخ واکابر آن بود که چون

آنجا رسند باطن شریف خود را جمع سازند واز همه نسبتها خالی میسازند ومنتظر نشینند تا چه نسبت وچه کیفیت

معلوم کنند ونزد ایشان کشف قبور چندان اعتباری ومقداری ندارد حضرت ایشان قدس سره می فرمودند

که کشف قبور آنست که روح صاحب قبر متمثل شود بصورتی از صور مثالی وصاحب کشف القبور آنرا بنظر بصیرت

مشاهده میکند **اما چون** شیاطین را قوت تمثل وتشکل بصور واشکال مختلفه ومتنوعه باشد

از آنجهت خواجگان وائمه این سلسله علیه از این کشف اعتباری نگرفته اند انتهی ومیفرمودند که روزی

همراه مولانا نظام الدین در تاشکند بزیارت قبور بعضی مشایخ رفتیم مولانا بر سر قبری نشستند وزمانی

متوجه شدند بعد از آن برخاستند وفرمودند که نسبت علمیه بر صاحب این قبر غالب بوده است بعد از تفحص کامل

معلوم ومحقق شد که آن قبر شیخ زین الدین کوی عارفان بود که در علوم ظاهر استاد شیخ شهاب الدین

سهروردی بوده است بعد از آن بر سر قبر دیگری نشستند در آنجا نیز مراقبه تام کردند آنگاه با کیفیتی عظیم

برخاستند وفرمودند که نسبت جذبه بر صاحب این قبر غالب بوده است بعد از تحقیق تام معلوم گشت

که آن قبر

که آن قبر خواجه ابراهیم کیمیاگر بود از اکابر اهل باطن بوده است مراد از این تفصیل آنست

که چون بزیارت دولتمندان دین وبزرگان صاحب هدایت ویقین رسی خود را گدا ومفلس ساخته

بلکه ایشانرا بجای تو رحم وشفقت آرند واز آن استفاضه واستغاثه نفعی وفیضی بتو رسانند

همچنانکه در دنیا درویشان ومفلسان تملق واستمالت بتوانگران وصاحب دولتان می نمایند

وبایشان محتاجند در قبر وقیامت نیز بتوانگران دین وصاحب دولتان طریقت وشریعت

محتاج میباشند پس در زیارت علما ومشایخ وسادات وسایر بزرگان دین واولیای آنجا احتیاط باید کرد

که بی فیض وبهره نگذرد ووقت عزیز بیهوده تلف نشود این نقد عزیز است گرامی دارش

تنبیهات

بدان ای سالک راه اینهمه حدیث موت وگذارش فنا وموت

در راه تست وبرای تو گفته اند واینهمه تحریر وتقریر از آن تست اگر عاقلی ترا اشاره کافی است واگر غافلی

پنبهٔ غفلت از گوش بدر کن وتدارک دفع اینهمه خوف وخطر کن یقین بدان که کار تو همین وانجام زندگانیت

بچنین روز خواهد کشید **پس** چون دانستی که دنیا دار فنا وزوال ومقام گور ومرار وحشت

واهوال است مونسی از عمل وهمنشینی از ترک هوس وامل پیدا کن تا فردا در آنخانهٔ تنگ وتاریک شبان

گزدم ومور ومار در زندان سیاست وآزار انیس خاص تو گردد زیرا بفاد حدیث حضرت رسول صلی الله علیه وسلم

القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران هرگاه بآنچه که در شرع بآن مأموری عمل نمودی واتباع سنت

ومستحبات کردی واز عمل صالح یاری واز طاعت کرداری بدست آوردی واز معرفت ومرضیات حق تعالی نور وجمالی

وحسن وکمالی تحصیل نمودی هر آینه قبر تو روضه باشد از روضات بهشت وملکوت که اوصاف ریاض بهشت در قرآن واخبار

مذکور ومسطور است البته بلاشک یک گوشه ودهلیز آن از فضا وعرصهٔ روی دنیا خوشتر وبهتر میباشد واگر العیاذ بالله

حال برعکس واقع آید یقین آن قبر حفره از حفار دوزخ خواهد بود وبیان دوزخ وماجرای آن در قرآن واحادیث

مرقوم ومذکور میباشد **حضرت رسول** صلی الله علیه وسلم فرموده است قبر اول منزلیست از منازل آخرت وآخر منزلیست

از منازل دنیا پس اگر بنده بخیر وسعادت وآسانی از آن نجات یافت بعد از آن نیز هر چه پیش آید باسانی وخیر از وی

میگذرد واگر العیاذ بالله بشر وشقاوت ودشواری گذشت آنچه پس از آن پیش آید سخت تر باشد در دنیا که جای

تدارک ووسعت کوشش وعلاج است انبیا وعلما واولیا ومشایخ وبزرگان دین هیچ چیزی را باقی نگذاشته اند

همه را تبلیغ وارشاد به مردمان کرده اند فردا برای هیچکس بعذر یگذاره وتنقیطه بهانه وعذر نمانده واز کس معذرت

وبهانه قبول نکنند ودوباره بدنیا نفرستند تا بتدارک ومعالجه مافات قیام نماید ومهلتی بکسی نخواهند داد

نقلست که روزی هارون الرشید ببغداد بستان میگذشت بهلول را دید که در سایه گوری نشسته وچوبی در دست

دیگر آدمی در پیش نهاده هارون پرسید ای دیوانه در چه کاری گفت در این مقبره می نگرم فرقی نمی توانم کرد که کدام همچون

منی گدا است تا کدام همچون تو پادشاه است هارون گفت این چوب چیست که در دست داری گفت زمین را با این قسمت

میکنم وعرصه ها کرامی بپایم هارون پرسید که عرصه را چرا باقی گفت قسمت من ته زرع شد با گدائی وقسمت تو نیز

ته زرع شد

ته زرع شد با پادشاهی ای سالک راه وای از حقیقت کار آگاه اینهمه تفاوت در بین

سید وعبد وپادشاه وگدا وبزرگ وکوچک وسفید وسیاه ونیک وبد چندان باشد که در صف زندگانی باشند

بعد از آنکه از این دار فانی رخت بربستند وبمنزل فنا روان شدند همگی ایشان یکسان باشند

واین در صورت ظاهر خسانند اما در معنی یکسان نخواهند بود آن حساب کلیمش باید داد واین جواب اقلیمش

باید گفت هر که باشد بیش برخیزش بیشتر درویش را به در سر کار راحت است اینجاش در دو سر کم وآنجا حساب هم

غنیمت

دنیا پرست را ملالت بهر قدم اینجا عقوبت آمد وآنجا عذاب هم

قال النبی صلی الله علیه وسلم اغتنم خمسا قبل خمس شبابک قبل هرمک وصحتک قبل سقمک

وغناک قبل فقرک وفراغک قبل شغلک وحیاتک قبل موتک یعنی غنیمت دان پنج چیز را

پیش از آنکه پنج چیز ترا رسد **اول** غنیمت دان جوانی پیش از ظهور پیری که وقت جوانی نور افزای مشعله حیات

وهنگام طراوت ونظافت گلستان ذات است امروز که قوه وقدرت طاعت وعبادت داری از آن تقصیر مکن

که فردا ضعیف ونحیف وسخره وضیع وشریف گردی وار ادای عبودیت وبندگی باز مانی

چون توانستم ندانستم چه سود چون بدانستم توانستم نبود **بدانکه** مبدء عمر غرور است ونادانی وآخر عمر ضعف است

وناتوانی ودوسط عمر خلاصهٔ زندگانی مهلت تو گر صد وگر نیست از پی آرایش زاد رهست

خیز تو در اینخانه نگیری قرار عمر چه ده باشد وچه صد هزار وما المرء فی دنیاه الا کغائب

وما صالح الاعمال الا بحسرة وما هذه الایام الا صحائف وما حظ فیها نیله یوم حسرة

قیل لعلی رضی الله عنه فی تقسیم العمر فی الدنیا

اذا عاش الفتی ستین عاما ... فنصف العمر تمحقه اللیالی

ونصف النصف یذهب لیس یدری ... لغفلته یمینا عن شمال

وثلث النصف آمال وحرص ... وشغل بالمکاسب والعیال

وباقی العمر اسقام وشیب ... وهم بارتحال وانتقال

فحب المرء طول العمر جهل ... وقسمته علی هذا المثال

بدانکه در موسم جوانی دو کار باید کرد تا حق آن ادا کرده باشد یکی آنکه بتوبه و بازگشت در طاعت حق تعالی جد و جهد نموده که شاب تایب در نظر الهی جل شانه و در پیش خلایق محبوب خواهد بود و دیگر آنکه پیران را گرامی دارند تا در وقت پیری ترا نیز گرامی دارند اکابر طریقت چه خوش فرموده اند معصیت از همه کس زشت آید و از پیران زشت تر و طاعت از همه کس زیبا آید و از جوانان زیباتر دوم غنیمت دان تندرستی پیش از عارضه بیماری زیرا که صحت بدن سرآمد همه لذتها و نعمتهای دنیاست پس قدر تندرستی را وقتی دانی که به بیماری گرفتار گردی چنانچه شمه از فضایل بیماری بیان کردیم سیم غنیمت دان توانگری را پیش از آنکه بفقر و درویشی مبتلا شوی پس هر چه از پیش فرستادی مال تست و آنچه که باز پس گذاشتی از آن وارث یا حارث است از تو بدتر چه دولت و مال و ملک دنیا وقتی بکار آیند که تو در راه مالک الملک حقیقی بذل و انفاق کنی و حق درویشان و محتاجان از آن ادا نمائی درویش را خدا بتوانگر حواله کرد

واگر نه برای نهاران

واگر نه برای نهاران چه سنگ و چه زر دولتی که بکار عقبی آید آن دولت است باقی همه بیحاصلی بود والبته بیقین جزم بدانند درویشی و فقر از آن دولت بهتر و نافع تر است که برای نهاران محض باشد انتهی

بیان فقر و فضائل آن

بدانکه فضیلت فقر و درویشی بسیار است و قرآن و احادیث بآن خبر داده اند و فضیلت آنرا کما ینبغی بتفصیل بیان ذکر نموده اند و اولیا و مشایخ طریقت قدس الله اسرارهم سخن در آن باب بسیار و بیشمار کرده اند چه فقر و ترک زر کار است و فقیری کار هر کسی نباشد این اساس نبوت انبیا و ولایت اولیا است و مدار کار ایشان بروی است اگر فضیلت و کمالات در آن نمی بود ایشان اختیار نمی فرمودند در کتاب نفحات آورده که شیخ ابو عبد الله خفیف قدس سره فرموده است الفقر عدم الاملاک والخروج عن احکام الصفات و این قدر جامع است مشتمل بر رسم فقر و حقیقت آن و بعضی گفته اند الفقیر الذی لا یملک ولا یملک و از مقامات صوفیه هیچ مقام بلندتر از مقام فقر نباشد پس مراد از مفهوم کلام بزرگان در مسئله فقر آنست که یعنی حقیقت فقر آنست که هیچ چیز را وجود منسوب ندارد بلکه همه را مستعار داند قوله عن احکام الصفات یعنی از احکام صفات بالکلیه بیرون آید بانمعنی که هیچ صفتی را منسوب خود نسازد پس این سخن بآن سخن که الفقیر الذی لا یملک الخ یکی باشد چه اول مفید عدم مالکیت است و ثانی مفید عدم مملوکیت پس یعنی فقیر آنست که نه مالک بود و نه مملوک و صوفی را ارادت مخصوص نبود و در صورت فقر و فنا ارادت او در ارادت حق محو بود بلکه ارادت او عین ارادت حق سبحانه و تعالی باشد

و بیان فقر ... درویشان ... (در حاشیه)

واگه فرموده است الفقیر لا یحتاج الی الله مراد بفقر فانی است یعنی شخص که وجود او از نظر او مرتفع شده باشد احتیاج بحق سبحانه نیز از نظر وی مرتفع گردد زیرا که احتیاج بحسب وجود می باشد پس چون وجود نماند احتیاج نیز نخواهد ماند و نیز ابو عبد الله خفیف گفته الصوفی من استصفاه الحق لنفسه تودداً والفقیر من استصفی نفسه فی فقره تقرباً و بعضی گفته اند الصوفی هو الخارج عن النعوت والرسوم والفقیر هو الفاقد للاشیاء یعنی صوفی آنست که از تصرف صفات بیرون آمده باشد یعنی چنان نبود که بصفات آرام گیرد و فقیر مقید بفقر است یعنی بفقر قرار و آرام گیرد پس وی مغلوب و مقهور فقر بود و در تحت تصرف او باشد و ابو العباس نهاوندی رحمه الله گفته الفقر بدایة التصوف یعنی مقام فقر بنیاد تصوف است و فرق میان فقر و زهد آنست بعضی گفته اند فقر بی وجود زهد ممکن بود چنانکه کسی ترک دنیا کند بعزم ثابت از سر یقین و هنوز رغبت اندر آن باقی بود اما زهد بی فقر ممتنع انتهی و فقر را رسمی است و حقیقتی رسم او عدم املاک است و حقیقت او خروج از احکام صفات و سلب اختصاص چیزی بخود و رسم فقر صورت زهد است و امارات آن و معنی زهد صرف رغبت از دنیا و چون حق سبحانه خواهد که بعضی از اولیای خود در تحت قباب عزت از نظر اغیار محجوب گرداند ظاهر ایشان را بلباس غنا که صورت رغبت است بپوشاند تا اهل ظاهر ایشان را از جمله راغبان دنیا پندارند و جمال حال ایشان از نظر نامحرمان پوشیده ماند و این حقیقت فقر و زهد وصفی خاص و لازم حال صوفی است چه صوفی را عبور بر مقام فقر از جمله اهم شرایط و لوازم است و هر مقام که از آن ترقی کند صفاوه و نقاوه آنرا انتزاع نماید رنگ مقام خودش دهد پس فقر را در مقام صوفی وصفی دیگر زاید بود و آن سلب نسبت جمیع اعمال و احوال و مقامات است از خود و عدم تملک آن چنانکه هیچ اطوار و عمل بوی نمیند پس او را نه وجود بود و نه ذات و نه صفت محو در محو و فنا در فنای صرف بود و این حقیقت فقر است که حضرت رسول

واصحاب کرام او

واصحاب کرام او و علما و مشایخ در فضیلت و مراتب وی سخن گفته اند و در معانی متنوعه بروی سفته اند ابو عبد الله رازی میگفت پیش ولید سقا رفتم و میخواستم که در فقر از وی سوال کنم سر برآورد و گفت اسم فقر کسی را مسلم است که هرگز در خاطر وی جز حق سبحانه نرفته باشد و بعبادت در عهده این سخن نیز بیرون تواند آمد

یارب ز دو کون بی نیازم گردان ... و ز افسر فقر سرفرازم گردان

در راه طلب محرم رازم گردان ... زان ره که نه سوی تست بازم گردان

شیخ علی حکیم رحمه الله وی گفته که من رضی من الله بالدنیا فهو ملعون و من رضی بالعلم فهو مفتون و من رضی بالزهد بالاشیاء فهو محجوب و من رضی من الحق بشیء ما دون کائنا ما کان فهو طاغ شیخ الاسلام گفت تو دانی که دنیا کدام است هر چه بدل تو رسد که دل ترا از حق باز پوشد دنیا تست و هر چه که ترا بخود مشغول کند فتنه تست و آنکه از علم بعلم از آن مغبون است علم سرت رهاست و آگاهی کار کردنست علمی که ترا سرت ندهد و آگاهی که بآن کار کردن نبود فتنه است انتهی

وهر که از زهد بستاد تحسین و نیکنامی از آن است محجوب است ... و نیم درم در کف صوفی گنج قارون است

گنج قارون که فرو میرود از قهر هنوز ... خوانده باشی که هم از غیرت درویشانست

از محمد بن منصور طوسی رحمه الله پرسیدند از حقیقت فقر گفت السکون عند کل عدم والبذل عند کل وجود و هم وی گفته المسافر فی سفره لا یحتاج الی اربعة اشیاء علم یسوسه و ذکر یونسه و ورع یحجزه و یقین یحمله شیخ الاسلام گفت همه عمر از این چهار چیز بسر نشود که تو هنوز در سفری و روی فا منزل داری هر که از این چهار چیز خالی است ضایع است علمی که راه بوی بود که وی را راست دارد و ذکری که مونس وی بود تا در تنهائی وحشت نگیرد و ورعی که باز دارنده وی بود تا بهر ناشایستی ننگرد و یقینی که مرکب وی بود تا باز پس نماند و در هر چه باشد بی کراهیت باشد انتهی ابو الحمزه رحمه الله گفته است حب الفقراء شدید ولا یصبر علیه الا صدیق انتهی کلام الفقراء الاولیاء

ابو عبدالله انطاکی رحمه الله گفته انفع الفقر ما کنت به متجملا و به راضیا یعنی نافع ترین فقر آنست که تو بدان
متجمل باشی و بآن راضی یعنی جمال خلق همه در اثبات اسباب بود و جمال فقر در نفی اسباب و اثبات مسبب و رجوع باو
و رضا باحکام او زیرا که فقر فقد سبب بود و غنا وجود سبب و بی سبب با حق بود و با سبب با خود پس سبب محل
حجاب آمد و ترک اسباب محل کشف و جمال دو جهان در کشف و رضاست و ناخوشی عالم در حجاب و سخط و این بیان
واضح است در تفضیل فقر بر غنا کما سیذکر ان شاء الله تعالی محمد بن یوسف رحمه الله گفته که در مکه دعا بسیار کردمی
که یارب دل مرا بجود آشنائی و شناسائی ده یا جان مرا بستان که مرا بی شناخت تو بجان حاجت نباشد
در خواب دیدم که گوینده میگوید اگر این میخواهی یکماه روزه گیر و با کس سخن مگوی پس از زمزم در آی و حاجت خواه
چنانکه کردم چون ماه تمام شد بر زمزم در آمدم و دعا کردم هاتفی از چاه آواز داد و گفت یا ابن یوسف اختر
من الامرین واحدا ایهما احب الیک العلم مع الغنی فی الدنیا ام المعرفة مع القلة و الفقر
من گفتم المعرفة مع القلة و الفقر پس از چاه زمزم آواز آمد که قد اعطیت اعطیت
ابو عبدالله بن جلا رحمه الله ویرا پرسیدند که متی یستحق الفقیر اسم الفقر گفت اذا لم یبق علیه من نفسه
مطالبة ظاهرا و باطنا انتهی ابو عبدالله البسری رحمه الله میگویند که چون رمضان در رسیدی
وی بخانه آمدی و اهل بیت را گفتی تا در خانه را بر وی بسته کردندی و سوراخی بکندندی و هر شبی نانی را از آنجا
بینداختی چون روز عید آمدی در خانه را باز کردندی آن سی نان در زاویه خانه نهاده بودی نه هیچ خورده
و نه هیچ آشامیده و نه خواب کرده و سی شبانروز بر یک طهارت نماز گذارده بود و دیگر استحبابات انتهی

ابوبکر وراق

ابوبکر وراق رحمه الله گفته که مردمان سه گروه‌اند یکی امرا و دوم علما سیم فقرا چون امرا تباه شوند معاش
و اکتساب رعیت و اهل دنیا تباه گردد و چون علما تباه شوند طاعت و ورزش شریعت تباه گردد و چون
فقرا تباه شوند احوال خلایق و خویها تباه شوند فساد امرا از ظلم باشد و فساد علما از طمع و فساد فقرا
از ریا که از یاء جبر و تجلد و التهاب نفس اماره ظاهر گردد انتهی احمد ابن ابی الورد رحمه الله کنیت وی محمد ابوالحسن است
شاگرد بشر حافی است وی گوید از آداب فقیر در فقر آنست که ملامت و سرزنش نکند کسی را که بجهت دنیا را
و بر ایشان رحمت و شفقت کند و دعای خیر فرماید و هم وی گفته که هلاک مردم در چهار است
شغل به نافله و تضییع فریضه و عمل کردن بجوارح بی موافقت دل انتهی و هم وی گفته چون
الله تعالی در ولی چیزی بنماید وی در آن چیز بنماید چون در جاه وی بنماید وی در تواضع و فروتنی
بنماید و چون در مال وی بنماید در سخاوت بنماید و چون در عمر وی بنماید در اجتهاد وی در عبادت
بنماید و سخنان مشایخ و بزرگان طریقت در فقر بیرون از حوصله تحریر و تقریر است سبحان الله این بزرگواران
تا چه درجه قدر و مرتبه فقر دانسته و دریافته اند در کتاب نفحات و رشحات و مکتوبات و رسائل ایشان
بوی تمام جان طالبان میرسد فمن اراد فلیراجع انتهی صاحب مواهب التفسیر آورده که صنادید قریش
بحضرت رسول ص گفتند که همواره در مجلس تو فقرا و درویشان و غلامانند چون ابن مسعود و بلال و مقداد
و عمار و صهیب و امثال ایشان اگر این بندگان و مفلسان را از مجلس خود دور کنی ما با تو نشست و برخاست کنیم و سخنان
در باب قرآن و دین بگوئیم و بشنویم حضرت رسول ص فرمود ما راندن فقرا از صحبت خود نتوانم گفتند پس ملاک است
ما با ایشان عیب و عار است اگر بوقت حضور ما ایشان را عذر بخواهی تا روند شاید که ما انقیاد کنیم امر ترا

نقل است که فاروق رض گفت یا رسول الله صلعم چنین میتوان کرد تا به بینیم که روسای عرب بچه میکشند حضرت رسالت ص
درخواست اشراف را قبول کرد و ایشان را لازم مواعده و ثیقه التماس نمودند پس حضرت بو نمود تا اسباب کتابت حاضر کردند
و علی مرتضی را رض امر کرد تا این صورت را کتابت کند آیه آمد که و لا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة
و العشی یریدون وجهه الآیه شیخ ابو یعقوب نهرجوری را پرسیدند که صفت مرید چیست این آیه را
برخواند و در کشف الاسرار آورده که اراده بر سه وجه است اول اراده دنیای محض کما قال تعالی
تریدون عرض الدنیا و نشان آن دو چیز است در زیادتی دنیا بنقصان دین راضی بودن و از فقرا و درویشان
اعراض کردن دوم اراده آخرت محض کما قال تعالی و من اراد الآخرة و سعی لها و آن نیز دو نوع است
و دو علامت دارد در سلامتی دین بنقصان دنیا رضا دادن و در صحبت بروی حال فقرا و درویشان نگاه داشتن
سیم اراده حق محض کما قال تعالی یریدون وجهه و نشان آن پای بر سر کونین نهادنست و از خود و خلق
آزاد گشتن مارا خواهی خطی بعالم در کش در بحر فنا غرقه شو و دم در کش ما علیک من حسابهم
من شیء و ما من حسابک علیهم من شیء فتطردهم فتکون من الظالمین الی قوله تعالی فانه غفور رحیم
فقل سلام علیکم پس بگو سلام بر شما باد مراد همان فقرا و درویشانند که حق سبحانه از دور کردن ایشان
نهی فرموده بود از آن هر کدام بخدمت حضرت رسالت ص آمدندی آنحضرت ص بسلام بروی پیش دستی کردی
و امر حق تعالی که بصحبت و انس با ایشان بود بکار آوردی انتهی مراتب الفقراء عند الله و رسوله
قال النبی صلی الله علیه و سلم رکعتان من الفقیر فی فقره احب الی الله تعالی من سبعین رکعة من غنی شاکر فی غناه
و رکعة من مؤمن غنی احب الی الله تعالی من الدنیا و ما فیها و قال ص اکثر اهل الجنة الفقراء و الضعفاء

و اکثر اهل النار

و اکثر اهل النار الاغنیاء و النساء و قال ص من جلس مع ثمانیة اصناف زاده الله تعالی ثمانیة اشیاء
من جلس مع الامراء زاده الکبر و قسوة القلب و من جلس مع الاغنیاء زاده الله الحرص فی الدنیا و من جلس
مع الفقراء زاده الله الرضی فیما قسم له و من جلس مع الصبیان زاده الله اللهو و اللعب و من جلس مع النساء
زاده الله الشهوة و الهزل و من جلس مع الصالحین زاده الله الرغبة فی الطاعات و حضور القلب و من جلس
مع العلماء زاده الله الورع و المعرفة و التفقه و من جلس مع الفسقة و الجهلة زاده الله الذنب و الغفلة
و نسیان التوبة انتهی

قوله الفقر سواد الوجه فی الدارین

در کتاب گلشن راز آورده که سواد الوجه فی الدارین درویش سواد اعظم آمد بی کم و بیش
در اصطلاح صوفیه فقر عبارت است از فنا فی الله و اتحاد قطره با دریا یعنی سالک فانی فی الله شود بحیثیتی که
او را در ظاهر و باطن و دنیا و آخرت وجود نماند و بعدم اصلی راجع گردد و کل شیء یرجع الی اصله و این است
فقر حقیقی و از این جهت فرموده اند الفقر اذا تم هو الله و این نهایت سیر مرتبه کاملانست زیرا که
انتهای اطلاق ذات حق است و اینجا غیر اعتباری نیز گنجائی ندارد انتهی و این سواد الوجه
سواد اعظم است زیرا که سواد اعظم آنست که هر چه خواهند در او باشد و هر چه در همه مراتب موجودات مفصل است
در این مرتبه مجمل است کالشجرة فی النواة و مجموع عوالم تفصیل این مرتبه اند و هیچ شیء بیرون از این مرتبه
نیست و نخواهد بود انتهی و سالک تا به نیستی تمام که فنای مطلق است متحقق نگردد بهستی مطلق
که بقا بالله است متوسل و متحقق نمی تواند شد پس سواد الوجه که فنا بالکلیه است سواد اعظم باشد که
بقا بالله است و نیستی از خود عین هستی بحق است و هستی مطلق از نیستی مطلق نموده میشود و این مرتبه
غیر از انسان کامل و عارف مکمل هیچ کسی دیگر را میسر نیست و [illegible] و از این جهت است که انسان

من حیث الماهیة و بصفات اکمل و اتم و احسن همه موجودات است و بشرف مصداق فی احسن تقویم بهره‌مند
و بکمال و لقد کرمنا مکرم و مستعد نظر الهی آمده و سبب مهجوری کون و ایجاد گشته چه خوش فرموده

ز آدمم تا در طریق عشق تو من جانفدا شدم / بیجان شدم و لیک جهان با جهان شدم
باختم دل و دین در قمار عشق از بهر چه عقل ذوفنون کند عیش از آن شدم / تا در فضای هستی خود نیست آمدم
در عالم بقا بخدا جاودان شدم

و فهم هر کس زپایه از این بار بکثیر نرسد لابد بهمین مقدار اقتصار شد
و اگر کسی تتمه این نازک خیالی را بخواهد در همان گلشن راز از عائدوی خواهد شد انشاء الله بهر چمن که رسیدی گل
بچین و برو اگر مقصود عمل و پند و تعلیم است بس است و اگر مراد حکایات محض و سخن صرف باشد
از این فسانه و افسون تر البتی یاد است عزیزی فرموده ما قصه سکندر و دارا نخوانده‌ایم
از ما بجز حکایات مهر و وفا مپرس انتهی

بیان آنکه دولت [علم] دنیا

در دنیا مر عیوبات را ستر پوش است [حجاب] و فقر و جهل بعکس آن است
قال علیه السلام المال و العلم یستران کل عیب و الفقر و الجهل یکشفان کل عیب
عالم بهمه علم و عمل شاه جهان است مستغنی و مقبول جهانیان صاحب صولت در لباس ستر عیوبات من و تست
معیوب کی کو زود در لباس دولت مراد آنست که بنور علم از ظلمت جهل بلا بر رائی و پا بند چنانکه قرآن و احادیث
بالمعنی ناطق می باشند قال تعالی و علم آدم الاسماء کلها و قال و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا و در چندین
موضع در قرآن حق تعالی از علم و فضلت آن خبر داده است و احادیث نیز در آن باب لا یعد و لا یحصی است
بو فکلم در آنجا

چنانکه در مقدمه خود ذکر شد بیان علم و فضیلت آن و شرف علما مذکور خواهد شد فاما دولت دنیا و کثرت
مال و ملک و جاه نیز بسبب استغنا و ستر عیوبات آمده لا سیما در این عهد و زمان که هر که دارای آن باشد
چنانست و آنچنان از آن چنان تر مقبول و مطبوع میکند و هر که مبتلای گدائی و افلاس گردید
از آن کثیف و رذیل تر در دنیا نمی باشد اگر نبی و ولی روزگار باشد هدف تیر طعن و ملامت است
کما هو مشاهد فی زماننا و سخن الحاصل معقول همین است امروز این مسئله بر همه واضح آمده است

بیان الفرق بین احادیث الفقر مجملا و اخذ الحرام و بیان فضیلت الکسب

سئل رحمه الله ما الفرق بین قوله علیه السلام الفقر فخری و بین قوله علیه السلام الفقر سواد الوجه فی
الدارین و قوله علیه السلام کاد الفقر ان یکون کفرا اجاب اعلم ان الفرق فیهم فی العبارة لان الفقر الاحتیاج
و الاحتیاج علی ثلاثة انواع احتیاج الی الله تعالی فقط و احتیاج الی الخلق فقط و احتیاج الیهما فالحدیث الاول
اشارة الی المعنی الاول و هو الاحتیاج الی الله تعالی فقط و الحدیث الثانی کنایة عن معنی الثانی و هو الاحتیاج
الی الخلق فقط و الحدیث الثالث ایماء الی المعنی الثالث و هو الاحتیاج الیهما ای الی الحق و الخلق انتهی کما ذکرنا

تفریع لو عم الحرام الارض جاز ان یستعمل منه بقدر ما تمس الحاجة الیه
دون ما زاد هذا ان توقع معرفة اربابه و الا صار مال بیت المال فیاخذ منه بقدر ما یستحقه
فیه قال ابن حجر فی باب الصید و الذبائح انتهی نتیجة القضیة اما احتیاج الی الخلق تا مد شکر است
بر سر غنایم خمسه که در حدیث آورده لهذا رجوع نمایم که آنهمه تفصیل مقصود از آنست که توانگری غنیمت باید
چه اگر فقر همین است که در این عهد و زمان می بینیم العیاذ بالله بوی کفر از آن می آید و اگر فقر آنست که انبیاء
و اولیاء و مشایخ و بزرگان طریقت داشته زهی سعادت زهی دولت زهی در آن گدائی پادشاهی است

قال فی المجموع یکره الاخذ ممن بیده حلال و حرام کالسلطان الجائر ... قول الغزالی ... فی شرح مسلم

چه گدایان این کارخانه عالی شان از سلطنت کائنات می آید انتهی چهارم غنیمت دان فراغت را
پیش از مشغولی یعنی امروز فراغت طاعت و بندگی و کوشش در عمل داری فرصت دان فردا یحتمل بجای دیگر
مشغول گردی الوقت سیف قاطع فرموده الیوم عمل و لا حساب و غدا حساب بلا عمل
و الفرصة تمر مر السحاب پس از این فراغت غافل مباش هبا و اصدمه حسرت گیر اجل فرا رسد نیک با خبر
باش امروز که فراغت میسر است هر تخمی که در زمین عمل بکاری فردا از خرمن اجل بهره مند گردی ذرع جو ملک
حصاد غله بزرگی فرموده است بر تخم تو دور خست و بهشت خواجه تا در بهار خویش چه کشت
و در حدیث صحیح آمده که دو نعمت است اکثر مردمان از آن مغبون و غافلند یکی صحت و توانائی بدن
و دیگری فراغت و مهلت و سخن از آنها بسیار است از فراغت کارها آید ولی کار هولی کن نه کار دیگران
دیگران اغیار و ما یاریم پس یار ما شو نه یار دیگران پنجم غنیمت دان زندگی را پیش از مردن و آمدن
اجل که یقینا این نوش را آن نیش در پا و این صفا آن جفا را در عقب می باشد شیخ نظامی
علیه الرحمه در این باب چه خوش گفته و در حقیقت را سفته

جوانی شد و زندگانی نماند / جهان کو نماند چون جوانی نماند
جوانی بود خوبی آدمی / چو خوبی رود کی بود خرمی
چو پی سست و پوسیده شد استخوان / دگر قصه سخت روئی مخوان
غرور جوانی چو از سر نشست / ز گستاخکاری فرو شوی دست
چو شیران زبر پنجه بگشای چنگ / چو روبه میارای خود را برنگ

شنیدم که روباه

شنیدم که روباه رنگین بروس / خودآرای باشد برنگ عروس
چو باران بود روز یا باد و گرد / برون ناورد موی خویش از نورد
بکنجی کند به علف جای خویش / نلیسد بگرد دست یا پای خویش
سرانجام گاید اجل سوی او / وبال تنی او شود موی او
پی پوستین خون خود را خورد / همه کس تن او پوست را پرورد
بدان موینه قصد خونش کنند / برسوائی از سر برونش کنند
بساطی چه باید برآراستن / کزو ناگزیر است برخاستن
هر آن جانور کو خودآرای نیست / طمع را به آزار او رای نیست
برون آی ازین پرده هفت رنگ / که رنگین نمود آینه زیر زنگ
بس این جادوییها برانگیختن / چو جادو مکن در نیامیختن
بمردم در آمیز اگر مردمی / که با آدمی خو گرفت آدمی
چو بادی خزانی در افتد به باغ / زمانه دهد جای بلبل به زاغ
شود برگ ریزان ز شاخ بلند / دل باغبان زو شود دردمند
بوقتی چنین کنج بهتر ز باغ / که دوران کند لاله را داغ داغ
ز شمع ار تو خالی کنی خانه را / نه بینی دگر روی پروانه را
چو روز جوانی به پایان رسید / سپیده دم از شرق آمد پدید

تو نه بر آن کن که سر چون نهی از آن ماجرا تا چگونه رهی
از آن پیش کاین خط پرکار تیز کند خط عمر ترا ریز ریز
برآور بهر زخمه دست خویش نگهدار اندازه هست خویش
به حقه مهره باز کن برای رهت چاره ساز کن
بیاد آور ای تازه کبک دری که چون بر سر خاک من بگذری
گیا بینی از خاکم انگیخته سرین سوده بالین فرو ریخته
همه خاک فرش مرا برده باد نه من هم زمانه نکرده است یاد
فشانی تو بر من سرشکی ز دور فشانم من از آسمان بر تو نور
دعای تو بر هر چه دارد شتاب من آمین کنم تا شود مستجاب
درودم رسانی رسانم درود بیایی بیایم ز گنبد فرود
مرا زنده پندار چون خویشتن من آیم بجان گر تو آیی بتن
مدان خالی از همنشینی مرا که بینم ترا گر نبینی مرا
لب از خفته چند خامش مکن
فرو خفتگان را فرامش مکن

و در جای دیگر در نصیحت و از گردش فلک در بی اعتباری و ناپایداری می فرماید و لب بعدم دلبستگی دنیا و اهل دنیا می گشاید و برادران و دوستان را تحریص بر فرصت جوانی و فراغت می نماید

دیگرا

همی گوید بزبان شیرین و عنوان خوش علم افکن که عالم جای ننگ است عنان برکش که مرکب بادرنگ است
در این هستی که پایانی نیستی زود بباید شد بهست و نیست خوشنود
دلا منشین که یاران برنشستند بنه بربند کایشان رخت بستند
از این هستی خیال کاروان کن عنان بستان و جا در لامکان کن
بفرساید زمین چون بشکند سنگ نماند کس در این بیغوله تنگ
ز جان کندن کسی جان کی برد کی جهان جام و فلک ساقی اجل می
بباید بردن آنها زان می نوشند پس آنگه سوی محشرگاه جوشند
بسا پیکر که گفتند آهنین است چو می بینی کنون زیر زمین است
گر اندام زمین را باز جویی همه خاک زمین بودند گویی
جگر را بین که در خونابه خاک است
ندانم این چه دریای هلاک است

مراد از این همه آنست که بدانی که این حیات و زندگانی جاودانی نیست همگی آنها عاریه اند و از مردمان باز ستانند پس زندگی پیش از مرگ غنیمت دان و این زندگی عبارت است از وقت جوانی و عنفوان شباب که موسم قوت و قدرت است بر تحصیل دنیا و آخرت بزرگان دین سخن در این باب بسیار فرموده اند و تأکید فوق الغایه بر غنیمت دانستن و از دست ندادن این موسم نموده اند لهذا در این موسم جوانی

وقت جوانی دولت است پس جوانمرد حقیقی آنست که در این موسم از کار و معامله آخرت کوتاهی ننماید و غفلت بر خود حرام و حسرت محض داند چه اکابر و اولیا ریاضت کارها کرده اند و در جوانی از برای روز پیری تخمها کاشته اند در جوانی رنج کشیده و در پیری گنج برداشته اند از این ذوق حسرت کلی و خسارت دنیا و عقبی در آنست که نه در جوانی و نه در پیری کاری نکرده و عملی نداشته ذلک هو الخسران المبین

نقلست در تذکرة الاولیا که چون شبلی را وعده وفات در رسید چشمش تیرگی گرفت خاکستر خواست در سر کرد و چندان عجز و بیقراری نمود که صفت نتوان کرد گفتند چرا چنین میکنی گفت از ابلیس لعینم رشک می آید و آتش غیرت جان من میسوزد که چون منی عاشق و طالب اینجا نشسته ام و المحبوب چیزی از آن خود بکسی دیگر دهد نمیخواستم که و ان علیک لعنتی الی یوم الدین مرا بودی چه ابلیس لعین قدر آن اضافه نمیداند اگر چه لعنت نه از آن اوست و نه در اضافت اوست آن ملعون شقی قدر این چه میداند چرا عزیزان این امت را کرامت بدانست داراز ازلی تا بآن اضافت قدم بر تارک عرش نهادندی قدر زر زرگر شناسد قدر جوهر جوهری اگر پادشاهی شیشه یا خرمهره بدست هند گوهری بنماید و اگر گدایی خاتمی سازد و گوهری در آن تعبیه نماید و در انگشت کند گوهرنماید پس شبلی از ساعتی باز با اضطراب و بیقراری در آمد گفتند چه بود گفت دو باد بوزد یکی باد لطف و دیگری باد قهر و خلایق در میان حجاب گرفتار آیند تا خود آن باد کرا دریابد اگر مرا باد لطف در خواهد یافت اینهمه ناکامی و سختی را بامید آن توانم کشید و اگر مرا باد قهر در خواهد یافت آنچه بمن خواهد رسید از این همه سختی و رنج بیشتر نباشد آه بعد از آن خلق برای نماز جنازه وی حاضر آمدند و وی هنوز نمرده بود بدانست که چه حالیست فرمود عجبا جماعتی

مردگان آمده اند

مردگان آمده اند تا بر زندگان نماز گذارند گفتند بگو لا اله الا الله گفت عجبا غیری نمی بینم نفی چه کنم گفتند چاره چیست بغیر از گفتن کلمه گفت سلطان محبت میگوید که رشوت نمی پذیرم ناگاه کسی آواز داد و نعره برداشت و شهادتش تلقین کرد گفت سبحان الله چه کسانند مرده آمده است تا زنده را بیدار گرداند پس بعد از ساعتی وفات نمود بعد از آن در همان شب او را بخواب دیدند بوی گفتند با منکر و نکیر چه کردی گفت درآمدند و گفتند خدای تو کیست گفتم خدای من آنست که شما و جمله فرشتگان را توفیق و هدایت داد تا پدرم آدم را سجده کردند و من در صلب وی بودم در شما نظاره میکردم پس منکر و نکیر با یکدیگر گفتند این نه تنها جواب خویش میدهد بلکه جواب جمله فرزندان آدم را باز داد بیا تا برویم انتهی جواب المسئلة

زنهار بچشم حقارت بر فقراء و درویشان ننگرند و ایشانرا ببدی یاد نکنند که خطر عظیم است

بدانند و نیک باخبر باشند که چون حقیقت و رسم فقر و فضائل و درجات فقر را شناختی اکنون نه تو ...

... که فقرا ابدا ... و فقرا نیز ... غنای حقیقی اند

رتبهٔ فقر را به مدح فقیران و درویشان را گرامی و محترم دار و صلحا نام ایشان را به بی رغبت مبر

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اللهم احینی مسکیناً و امتنی مسکیناً و احشرنی فی زمرة المساکین

بیت

مبین حقیر گدایان عشق را کاین قوم شهان بی کمر و خسروان بی کلهند

زنهار صد زنهار بچشم حقارت و خواری بدیشان ننگرند و حتی الامکان حرمت و اکرام ایشان را

فرو مگذارید در سفالین کوزه رندان بخواری منگرید کاین حریفان خدمت جام جهان بین کرده اند

بتحقیق بدانند محبت با این طائفه محبت خدا و رسول اوست و عداوت و بغض ایشان دشمنی و کینه است

با خدا و رسول صلی الله علیه وسلم صاحب مواهب در تفسیر آیهٔ ما نریك الا بشراً مثلنا می فرماید

رؤسای کافران قوم نوح بنوح میگفتند نمی بینیم ترا مگر بشری مانند ما یعنی مزیتی تر ابر ما باشد که سبب تخصیص تو

بود به نبوت و بر ما واجب گردد اطاعت تو در نمی یابیم چه ایشان با اهل بشریه راه میبردند و از ادراک حقائق

ایشان غافل مانده

همسری با انبیا برداشتند اولیا را همچو خود پنداشتند

گفت اینک ما بشر ایشان بشر ما و ایشان بستهٔ خوابیم و خور این ندانستند کایشان از عمی

هست فرقی در میان بی انتها هر دو گون زنبور خوردند از محل زان یکی شد زهر و زان دیگر عسل

هر دو گون آهو گیا خوردند و آب زان یکی سرگین شد و زان مشک ناب

آن دو نی خوردند از یک آبخور آن یکی خالی و این پر از شکر

صد هزاران این چنین اشباه بین فرقشان هفتاد ساله راه بین انتهی

ابو صالح

ابو صالح

ابو صالح روایت کند که مسلمانان و اهل کتاب در مجلس با یکدیگر مجتمع شدند یهود و نصاری آغاز مفاخرت کردند

که پیغمبر ما پیش از پیغمبر شما مبعوث شده و کتاب ما پیش از کتاب شما نازل گشته و در بهشت زودتر یهود و نصاری

مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم خاتم انبیاست و کتاب ما ناسخ کتاب شماست پس ما به بهشت سزاوارتریم

آیه آمد که لیس بامانیکم و لا امانی اهل الکتاب آنچه خدای وعده کرده از ثواب یافت نشود بآرزوهای

شما ای مسلمانان و نه بآرزوهای اهل کتاب که گویند لن یدخل الجنة الا من کان هوداً او نصاری

یعنی کار بآرزو بر نیاید بلکه ریاضت و مجاهده باید کشید زیرا که ریاحین بهشت را به بآرزو و هوس بر نیاید

انتهی آب دیده و خون جگر قاضی خواهد بود و من یعمل سوءاً یجز به هر که عمل کند به بدی جزا داده شود

بآن عاجلاً او آجلاً و الحکم عام است مر همه عاملان را آورده اند که چون آیه فرود آمد صحابه متألم شدند

و پریشان گشتند حضرت صدیق رضی الله عنه گفت یا رسول الله کیف الفلاح بعد هذه الآیه بعد از نزول

این آیه چگونه رستگاری باشد که هیچکس از کردار بد خالی نیست پس بهمه جزا آن که دارد آنحضرت فرمود که آخر نه بیمار میشوی

و نه اندوهناک میگردی و نه بلاها بتو میرسد گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود که هو کذلک این جزای تست

و این اجر همین انتهی اگر همه جهانم خصم گردند نترسم چون نگه دارم تو باشی

و نشان منافق آنست که ظاهر وی مخالف باطن اوست

چنانکه در مواهب در تفسیر کریمهٔ الا انهم یثنون صدورهم الخ میفرماید در اسباب نزول آورده است

که این آیه در شان اخنس بن شریف نازل شده که مردی سخن گذار و شیرین زبان بود و بار ها بملازمت آنحضرت می

آمدی و سخنان خوش آمد گفتی و لاف محبتی و هواداری زدی اما باطنش بخلاف ظاهر بود درونش تیره و بیرونش روشن

می نمود حق تعالی خبث عقیدهٔ او را بدین آیه آشکار ساخت تا کسی بصفای ظاهر از ظلمت باطن غافل نگردد بزرگان طریقت

زموده اند که منافق بمثابهٔ مار است درونش زهر قاتل و بیرونش نقش و نگار است لنعم ما قیل

صورت ظاهر مدار اعتبار باطنی باید مترا از غبار چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل بسوی دیده شد

و در حدیث آمده که علامات منافق سه چیز است یکی آنکه هرگاه سخن با کسی زند بی شائبهٔ دروغ نبود دوم آنکه

هرگاه وعده بکند خلاف آن رفتار بکند و دیگر آنکه هرگاه او را به امین بدانند و رسم امانت ودیعها بوی بسپارند

خیانت ورزد انتهی و در قرآن و احادیث و کتب صوفیه بیان منافقان مذکور و مسطور گردیده و در اینجا این قدر

محتاج بتحریر همگی آنها نیست مشتی نمونه خروار است مراد آنست که محبت فقرا و درویشان کلید فتح باب

سعادت است اما کسی که بظاهر با ایشان محب و موافق و در باطن معرض و مخالف است از منافقان می باشد

محبت و موافقت وی بجوی نخرند اینجا باز حقیقت من احب لله و ابغض لله فقد استکمل ایمانه

بر طالب صادق مکشوف میشود اگر نیک دریابند محبت درویشان دولتی است بس عظیم و قوی

کار ره یافته و علاج نیست بتحقیق دانسته باشند که در هر ژندهٔ زنده و در هر پلاسی ناسی و در هر پوستی

دوستی و در هر خرابه خزانه می باشد حقیقت انسانیه بقبای اطلس و عصای مرصع و لباس فاخره و تمتع زینت

و زیب نمی یابد زیور آدمی و حسن وی بهتر از فضائل روحانی و شمائل ربانی نیست با خبر خود باش که

بگوشهٔ چشم عجب و حقارت در خسارت آن فقیر خاکسار منگری شاید که یکی از زمرهٔ دوستان خدا و اولیای

الهی باشد

الهی باشد

ربانی باشد ننگ از فقیر اشعث اغبر مدار از آنکه در وقت مرگ اشعث و در گور اغبری

دامن مکش ز صحبت ایشان که از بهشت دامن کشان ز سندس و خضر ند و عبقری روی زمین ز طلعت

ایشان منور است چون آسمان بزهره و خورشید و مشتری

رقعه

[illegible] حضرت والد ماجد قدس سره که بیکی از مریدان خود در جواب [illegible] مرقوم فرموده بودند [illegible] اند

بعد حمد الله سبحانه و السلام علی عباده الذین اصطفی دوستان عزیز امید وارم که

بیاد الهی مستغرق و بصحبت فقرا سرگرم باشند در آنوقت از این پیر عمر ضایع کرده نامی برده بوند

خداوند توفیق و هدایت بیشتر از بیشتر کرامت فرماید آمین چو غنچه بر سرم از کوی تو گذشت نسیمی

که پرده بر دل خونین بیاد تو بدریدم مغفوش فی الحقیقه ساحت سینه را رشک باغ بهشت و فضای

خاطر را موسم اردی بهشت ساخت بی اختیار غلبات شوق و سکر و نشآت وجد و احوال روی نمود

واله و متحیر ماندم که سر خدا که عارف سالک بکس نگفت در حیرتم که باده فروش از کجا شنید

از خوشوقتی خود و برادران آنجا یکدل و یکزبان بوظایف شکر گذاری الله تعالی قیام نموده بلکه حالتی عجب بعد از دیدن

و حرارتی بعد از برودت تعقد وقت گردید یا رب این آتش که بر جان من است سرد کن زانسان که کردی بر خلیل

سبحان الله جای که دربن چند سطر به نیسان مایهٔ حیات وپیرایهٔ ذوق ونشاط بود نیدانم دیگر روی دوستان جانی
وعزیزان ربانی چه خواهد کرد حضرت حق تعالی از کمین غیب وسیله بظهور رساند که صورت را با معنی مطابق
وظاهر را با باطن موافق گرداند که حجاب قاصد ونامه ازمیان برخیزد خوش آندم که با معنی جان ودل
شود متحد صورت آب وگل برنگ بصیرت برآید بصر زدیدار جانان شود بهره ور هرگز گمان نیبردم که با این
زودی یادی از فقرا نماید معلوم که طریقهٔ محبت وجاذبهٔ آشنائی فقرا کار را خواهد کرد شکر نعمتهای حق
چندانکه نعمتهای حق پرسشی از احوال الیم فقیر همراه کرده بودند خواستم ماجرای دل خون گشته بگویم با کس
بازچون قوت استماع نیافتم داستان در سینه نوشتن پنهانی در خود ندیدم تا به میگوید رهای مسئلهٔ فراق نه همش اینجا
وحالش درعراق است چه میپرسی گفت معشوق بعاشق کی فتی تو بغربت دیده بس شهرها
پس کدامین شهر ازآنها خوشتر است گفت آن شهری که در وی دلبر است
ولوان مابی بالجبال لهدها وبالنار اطفاها وبالماء لم یجری وبالحلق لم یخلق وبالارض لم تکن
وبالشمس لم تطلع وبالبدر لم یسری ماضی گذشته است وحال هم بر همانیم که هستیم اما امیدواری است که
در مستقبل گاهی از آنچه خاطر شکسته را با آن تسلی حاصل آید فرو نگذارند ودوراافتادگان را بگوشهٔ چشم محبت
در سلک یاد وصحبت آرند حق تعالی بمحض فضل شما زندگان را از بلیات بدعت [illegible] ودام زمان را
از ضلالت وصدق زندگان مسرور فرماید بجاه نبیه الاکرم وحبیبه الاعظم صلی الله علیه وسلم

نوشته بودند که جماعت غیراهل با فقرا ودرویشان خانقاه [illegible] بنیاد عداوت
وغرض نهاده اند وبا ایشان بمقام استهزا واستیزه برمی آیند چه عرض شود پیر رومی قدس سره میفرماید
آنچه نا گفته بماند اندر این درباب گر بگویم من جهان گردد خراب لیتک توضی
والا نام غضبان برادر اولا حقیر هرگز باستماع این قسم سخنان پریشان که نقد وقت درویشان را
تلف محض است رضا نبوده ونیستم چراکسی که در ازل طینت او را بآب وگل عناد وعجب سرشته باشند
من وتو چه طور هدایت را براو عرضه کنیم قال تعالی انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء
دلیل واضح است سعادت وشقاوت در شکم مادر مشخص فرموده اند بلکه در روز ازل بآن نموده اند
اکنون هدایت بکذب است وشفقت او است غایت ما فی الباب انبیا واولیا وعلما ومشایخ مامورند
بر تبلیغ [illegible] وتربیت مردمان وجمع ساختن اسباب معاد ومعاش [illegible] احکامات شریعت وطریقت
دیگر در سلسلهٔ کسب واختیار [illegible] عقاید برای ما معین [illegible]
بلطف حق [illegible] من عمل صالحا فلنفسه ومن اساء فعلیها
کرده اند حرفی نیست بلی من کسب سیئة الآیة
اینجا تفصیل [illegible] مراد آنست که اصلاح احوال بکسی دیگر است بزرگان دین حتی الامکان تا توانستند
مردمان را براه هدایت ونجات دلالت کرده اند ودر جمع ساختن اسباب توفیق الله بقدر وسع
وتکلیف وامکان خود وایشان کوشیده اند بلکه عمر ومال وجاه را در راه ایشان صرف نموده اند پس
هرکس بطوع ورغبت قبول کرد مقبول گشت وهرکس قبول نکرد مردود شد وحجت تمام روی دنیا

مرید شوند اگر تمام ما سوی الله یکسره اسلام شود در سلطنت خدا تعالی وعلائی افزاید واگر روی زمین بالمره کافر ومنافق
ومنکر گردند از خدائی وی ذره نمیکاهد وگردی بر دامن کبریای او نمی نشیند نهایت به بینیم که در آخر کار کار امور د
موهبت فضل وترحم می فرمایند تا یار کرا خواهد ومیلش بکه باشد وثانیا دل وزبان بشری از تفصیل این
اجرا عاجز وقاصر اند لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یریدون
لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون اناکه خود را مخلص حقیر ومنکر شما یا کسی دیگر
از درویشان این کارخانه باشند چگونه اخلاص اورا بجوی میخرند کسی باد فقیری از فقیران این آستانهٔ علیه عالیه
منکر ومعاند ومعتقد باشد بلا شک وشبهه گرفتار جهل مرکب وسفاهت مزمن میباشد چه خوش فرموده است
روندگان طریقت به هیچ نخرند قبای اطلس آنکس که از هنر عاری است فضل وهنر بنده موقوف باعتقاد وانقیاد است
شریعت وطریقت اگر معتقد ومعاد است فبها ونعمت واگر العیاذ بالله از اعتقاد وانقیاد خالی است کافر ومنکر
شریعت وطریقت است اما انیقدر بدانند کسی منکر اهل الله نیست بغیر از دو کس یا آنکه با فرا پیشه
ادعای صلاحیت وشیخی کرده باشد اکنون بظهور فقیر پاکبازی دیگر از اجازت یافتگان بازار تلبیس وتزویرش
بهم خورده حسد او را بورطه هلاکت وادبار انداخته دوم آنکه بدولت واسم ورسم خود مغرور شده مردمان
از خود پائین تر دیده وترقیهای بسیار کم داونان در حجاب غرور مانده غرق حسدش میجنبد که من چرا
کشف وباطن ندارم وفلان کس دارد یا من چرا شهرت ونام ومقبولی ومعقول ندارم وفلانکس دارد
اما انیقدر بدانند الحمد لله هر دو طایفه اگر ضرری برسانند بخود میرسانند وهرچه نهای انکار وفساد نشانند
[illegible]

عاقبت کار ثمرا دبار وشامتشان بخود شان راجع خواهد شد قوله تعالی ولا یحیق المکر السیئ الا باهله
وقال علیه السلام من حفر بئرا لاخیه فقد وقع فیه آری عادت الله چنان جاری شده که اهل فقر
بمنکر ومعاند نمی شوند آفریدگار عالم جل شانه بقدرت کامله وحکمت وعلت بالغهٔ خود وضع این اساس
وعنصر جن وانس را بتضاد امزجه وتباین احوالات واختلاف کیفیات وماهیات خلقت فرموده لاجرم
کس را نرسد که آن چرا یا این چون پس اینهمه صفات متضاده را در مکونات وموجودات تودیع نهاده
تا بمصداق الاشیاء تتبین باضدادها هریکی فی نفسه وفی حد ذاته بالطبع وبالخاصیه در محل وموقع
خود ظهور کنند وکار گر آیند مثل عدم در مقابل وجود وظلمت در ایذار نور وکفر در برابر اسلام وجهل در برابر
علم وفقر در مقابله توانگری وقبیح در برابر حسن وعلی هذا القیاس کما لا یخفی علی من له ادنی بصیرة وقلیل من المعرفة
پس حکمت الهی چنان مقتضی است که هر مظهر رحمتی مظهر قهری در مقابل آن باید بود تا بواسطهٔ مشاهدهٔ شقی صلاحیت
سعید بر مردمان معلوم گردد وبسبب کدورت ظلمت قدر روشنی نور دانسته شود وعلی هذا القیاس ماجرای ابلیس وآدم
وفرعون وموسی ونمرود وخلیل واقعی اگر بد ادبیها وانکار وعناد ابوجهل لعین نسبت بحبیب خدا حضرت محمد صلی الله علیه وسلم
نمی بود آنهمه معجزات وکرامات وآثار ودلائل صادقه نبوت ورسالت چگونه از آنحضرت بظهور میرسید
خواجه شیرازی علیه الرحمه در این معنی فرموده است حسن ز بصره بلال از حبش صهیب از روم
ز خاک مکه ابوجهل این چه بوالعجبی است لا انبیا واولیا وایمان ومشایخان در هر عصر وزمان که علیه الله واتم
مشغول زحمات مردمان بوده اند وهمیشه متحمل بار جفا وآزار خلایق شده که حکایات احوال ایشان بعد وفتر
بیان نخواهد شد پس ثابت ومحقق گردید که همیشه اهل فقر ودرویشان در هر عالم آزاد است

ولا بد می باید که جمعی اسیر شکنجه عذاب و گرفتار عقاب شوند قال تعالی وکذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین

الانس والجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا و باعث انکار و عناد این بد سگالان فرحقد

و حسد چیزی دیگر نیست کل العداوة ترجی ازالتها الا عداوة من عاداک من حسد اگر حسد نبود

چرا ابلیس شقی با آنهمه منزلت و قربه که داشت بیک انا خیر ابد الآباد رانده درگاه و مطرود و ملعون ابدی گشت

در مواهب در تفسیر همین آیه انا خیر الخ آورده که ابلیس در این صورت مغلطه خورد که فضیلت را باعتبار عنصر ملاحظه کرد

و اگر باعتبار فاعل که لما خلقته بیدی عبارت از آنست و به نسبت حقیقیه و نفخت فیه من روحی در نگریستی

دانستی که خیریت و فضیلت آدم راست نه او را آدمی ابلیس صورت دید و بس غافل از معنی شد آن

مردود خس و قیاسش نیز از آن در فضیلت نار از خاک نامستقیم بود زیرا که آتش خاین است چه هرچه بدو رسد فورا

از آن نیست گرداند و خاک امین است هرچه بدو بسپارند نگاه دارد و معلوم است که امین از خاین بهتر می باشد

آتش متکبر است و خاک متواضع و البته تواضع از تکبر زیباتر و مقبولتر بود خاک نقش پذیرد چنانچه نقش معرفت

پذیرفت که کتب فی قلوبهم الایمان و آتش نقش را بسوزاند چنانچه نقش معرفت و علم ابلیس را بسوخت که

ففسق عن امر ربه و وجوه تفضیل خاک بر آتش در جواهر التفسیر بتفصیل مذکور است

صورت خاک ارچه دارد تیرگی در تیرگی نیک بنگر از ره معنی صفا اندر صفات این همان خاک است کاندر وصف او فرمود جل

نکته گفته است کز وی دیده جان را جلا جنس کو کرد احمر ضایع کردن است روی رنگ سیاه آور که اکسیر کیمیاست

بارها بشما و سایر برادران نوشته ام که گوش باقرار و ترهات اهل غرض و حسد ننهند بلکه پرخاش و استهزای آن

در حق فقرا چه وزن و اعتبار دارد در مواهب آورده که چون آیه و اقرضوا الله قرضا حسنا بر پیغمبر فرود آمد

جهودان

چون ان گفتند خدا فقیر و محتاج است که از ما قرض می طلبد حق تعالی این آیه فرستاد لقد سمع الله قول الذین قالوا

ان الله فقیر و نحن اغنیاء پس حق تعالی از روی تهدید گفت سنکتب ما قالوا الی آخر الآیة و الحکایة

یعنی زود باشد که بنویسیم یعنی حفظه را بفرمائیم تا بنویسند آنچه گفتند و فقر را بما و غنا را بخود اسناد کردند انتهی

پس در صورتیکه خدا و رسول و بزرگان امت از دست و زبان مردمان بیدولت نرسته اند فرد تو که نسبت بآن

بزرگان از ذره کمتریم باید چگونه امید رستگاری از افواه و السنه مردمان روزگار داشته باشیم پس خاموشی

از همه بهتر و رضا بقضا از همه خوشتر فمور نخا طراه ندهند تو نازک طبعی و طاقت نداری گرانیها شنیدن ولی

ولی پوشان بمفاد کریمه و ان تصبروا و تتقوا لا یضرکم کیدهم شیئا الآیة اگر صبر و تقوی در معامله

هست باکی نیست خواجه شیراز می فرماید بجان طعنه اگر تیغ می زند دشمن ز دوست دست ندارم هرچه باداباد

شرط این معامله صبر و شکیبائی و تحمل بارهای شاقه است هرچه اذیت و برده باری بیش اجر و ثواب بیشتر بود

فرموده اند وصال حرمت طلب سکنی بلاکش باش که خار و گل همه با یکدیگر تواند بود کسی که بر گردن

دست حلقه کند که پیش تیر بلا سپر تواند بود و عزیزی دیگر در مقام انتقام فرموده است

آنکه زند نیش بدرویش خیش پیشتر از نیش زنندش بنیش تکلیف ما و شما اینست که حتی الامکان از صحبت

غیر اهل احتراز و اجتناب کنیم نزل دل نیست جای صحبت اغیار دیو چو بیرون رود فرشته درآید

صالح و طالح متاع خویش نمودند تا که قبول افتد و که در نظر آید اهتمام در صحبت و مخالطت مردمان

لا سیما با غیر جنس از همه مهم تر دانسته اند نوشته بودند که آن بیدولتان در مساجد و اسواق و امکنه می نشینند

و همیشه در صدد ایراد و اعتراض از عبادت و معاملات اهل فقر می باشند خوزین زمان آخرت و روزگار

دنیار و بوران است بمفاد احادیث حضرت رسول هر روز سنتی از سنتهای ادمی میرد و بدعتی از بدعتهای روزگار

احیا و برپا میشود امروز روی دنیا همه بدعت گشته و هر کسی هرچه در دست دارد دالو پیش از لیغ مردم روزگار چه توقع

دارند اما ایمان بحمد الله تعالی بعث ازکس نمیگیرند خداوند ارحم الراحمین گناهان را می بخشد غیر شرک تعالی عما یقولوا

الظالمون و در مواهب در تفسیر آیه و اذا رأیت الذین یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم حتی یخوضوا

فی حدیث غیره و اما ینسینک الشیطان فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین آورده که سبب

نزول این آیه آن بود که هرگاه مسلمانان با مشرکان نشستندی ایشان فی الحال خوض نمودندی در تکذیب قرآن و استهزاء

کردندی با بعضی کلمات آن حق سبحانه فرمود که چون بشنوند که ایشان شروع در تکذیب قرآن کرده برخیزند و از ایشان

دوری جویند اهل اسلام گفتند یا رسول الله ما را از طواف خانه و قعود در مسجد الحرام چاره نمی باشد و کافران نیز

پیوسته در مسجد بوده همیشه استهزا و سخریه میکنند با اهل قرآن و فقرا ایشان ما نمیتوانیم ترک مجلس ایشان کنیم

و ایشان را نیز از خوض منع نمی توانیم کرد آیا آثم باشیم یا نه آیه فرود آمد که وما علی الذین یتقون من حسابهم

من شیء ولکن ذکری لعلهم یتقون الآیة و در قرآن مجید در اکثر مواضع ذکر ایذا و استهزای معاندان

در حق آنحضرت و فقرای اصحاب کرام او می فرماید و حقیقتا برای تسلی دل مبارک آنحضرت و فقرای اصحاب

آیه نوازش و دلداری فرود میفرستاد بزرگواران سلف و اولیای ما تقدم رحمهم الله تا بوده اند همیشه در دنیا

ملامت کش بوده اند و اختیار رنج و آزار برای آسایش و راحت دیگران کشیده اند و فرموده اند

دعا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در طریقت ما کافریست رنجیدن پیران بزرگوار ما قدس الله اسرارهم

دعوی بلا اثبات از کس نمی پذیرند و ارادت فضولانه از کس نمیخرند و اخلاص بی صداقت را وزن و اعتباری

نمیدهند الا لله الدین الخالص آنجا همه معاملات خالص طلبند بمحض حرف و سخن نمیشود میزان شریعت

غرا بحمد الله محک نقد هر است با سکه قبول تو نقد عمل هبا قوله تعالی فلا نقیم لهم یوم القیامة وزنا

نوشته بودند که بعضی از برادران بعضی اشعار هجو و ذم اهل انکار و ارباب عناد

این معنی نزد این طایفه روا است یا نه آن شاعر ماجور است یا معاقب یا نه ماجور است و نه معاقب حقیر چه عرض

نه قاضیم نه مدرس نه محتسب نه فقیه ما قصه سکندر و دارا نخوانده ایم و ز ما بجز حکایت مهر و

دفاع پرسش اما انقدر میدانم که هر رومی علیه الرحمه در این باب فرموده اند می بلرزد عرش از مدح شقی بدگمان

ز وصفش متقی و در حدیث آمده که حق تعالی را خشم آید هرگاه مدح فاسق کرده شود و حقیر نیز در یکی از

مکتوبات حضرت امام ربانی قدس سره دیده که فرموده اند کفار قریش چون از کمال بی سعادتی در هجو و نکوهش

اهل اسلام مبالغه می نمودند حضرت پیغمبر به بعضی از شعرای اهل اسلام امر میفرمودند که هجو کفار نگونسار نمایند

آن شاعر در حضور مبارک آنحضرت بر بالای منبر بر آمده اشعار هجویه کفار بر ملا میخواند آنسرور می فرمودند

که روح القدس با اوست مادامیکه هجو کفار میکند انتهی و صاحب مواهب در تفسیر کریمه و الشعراء یتبعهم

الغاوون الا من الآیة میفرماید در تفسیر کواشی آورده که بعد از نزول این آیه حسان و ابن رواحه

وجمعی دیگر از صحابه رضی الله عنهم بحضرت پیغمبر علیه السلام آمده و بتوقف عرض ساندند که حق تعالی داند که ما شاعریم و ابن رواحه گفت یا رسول الله که ما
بر لیغ وصف پیغمبر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که مؤمن جهاد میکند بشمشیر خود و زبان خود و شعری که شما در شان کفار میگوئید
بر ایشان سخت تر است از تیر و این آیه نازل شد الا الذین آمنوا شعرا را تبوع سفیهان در همه بوادی سرگردانند
مگر آنها که ایمان آورده اند وعملوا الصالحات الی آخر الآیه حضرت پیغمبر علیه السلام حسان را گفت اهج المشرکین
فان جبرئیل معک حضرت حقایق پناهی در دیباچه دیوان اول آورده اند که بهر چند خدا از عالم جل ذکره
در آیه والشعراء یتبعهم الغاوون شعرا را که سیاحان بحر شعر بند جمع ساخته و کمند لام استغراق در گردن انداخته
که در غرقاب بعید و غایه غوایت می اندازد و گاهی تشنه لب در وادی حیرت و ضلالت سرگردان میسازد اما بسیاری
از ایشان بوسیله صلاح عمل و صدق ایمان در زورق امان الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات نشسته اند و بوسیله
بادبان واذکروا الله کثیرا بساحل خلاص و ناحیه نجات پیوسته انتهی ونظم حقیر آنست اینها اکرمه از نعمات
عشق و محبت و غلبه واردات راه بظهور میرسد آنها برده باری و تحمل ایذا و جفا و صبر بر آن و رجوع مکافات آن
بحضرت عزیز ذو انتقام از همه بهتر و مستحسن تر می باشد اجر و مکافات در هر عمل رجوع بحضرت منتقم حقیقی است
تسامح و کظم غیظ و رضا با جری از همه چنانچه در قرآن و احادیث و کلام صوفیه در اکثر مواضع بیان این معنی بتفصیل تمام
مذکور کرده است

بیان انشای شعر بر صفت اختلاف

قال الفقیه ابو اللیث السمرقندی رضی الله عنه قد تکلم الناس فی انشاد الشعر فکره بعض الناس ورخص فیه الآخرون
فاما من کرهه فاحتج بما روی الاعمش عن ابی صالح عن ابی هریرة رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لان یمتلی جوف احدکم قیحا

حتی یریه خیر له من ان یمتلی شعرا و قول الله تعالی والشعراء یتبعهم الغاوون یعنی الضالون وروی عن
الشعبی انه قال کانوا یکرهون ان یکتبوا امام الشعر بسم الله الرحمن الرحیم اه وروی ابراهیم بن یوسف عن
کثیر بن هشام قال سئل عبد الکریم عن قوله تعالی ومن الناس من یشتری لهو الحدیث قال الغناء والشعر وروی عن
عطاء ان ابلیس قال یا رب اخرجتنی من الجنة لاجل آدم علیه السلام فاین بیتی قال الحمام قال فاین مجلسی قال السوق
قال فما قرآنی قال الشعر قال فما کتابی قال الوشم قال فما حبائلی قال النساء قال فما حدیثی قال الکذب
والغیبة

واما حجة من اباح ذلک

فما روی هشام بن عروة عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم
انه قال ان من الشعر لحکمة وعن هشام عن ابیه قال ما رأیت احدا اعلم بشعر ولا بطب ولا بفقه من عائشة
وروی سماک بن حرب عن جابر بن سمرة قال کان اصحاب النبی علیه السلام یتناشدون الشعر والنبی علیه السلام جالس یتبسم وروی
عکرمة عن ابن عباس رضی الله عنه قال اذا قرأ احدکم شیئا من القرآن فلم یدر ما تفسیره فالتمسوه فی الشعر فان
الشعر دیوان العرب وقیل لابی الدرداء رضی الله عنه ان کل الانصار قالوا شعرا غیرک فقال وانا اقول ایضا
فانشأ یقول یرید المرء ان یعطی مناه ویأبی الله الا ما ارادا یقول المرء فائدتی ومالی
وتقوی الله افضل ما استفادا وروی الکلبی عن ابی صالح عن ابن عباس رضی الله عنه ان عائشة رضی الله عنها لما بلغها خبر ابی هریرة
فقالت رحم الله ابا هریرة انما قال النبی صلی الله علیه وسلم لان یمتلی جوف احدکم قیحا حتی یریه خیر له من ان یمتلی شعرا من الشعر الذی
هجیت به یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم وقیل ایضا ان معنی النهی عن الشعر اذا اشتغل به فیشغله عن قراءة القرآن والذکر
واما اذا لم یشغله عن ذلک فلا بأس به وروی عن الحسان بن الثابت رضی الله عنه انه کان شاعر رسول الله صلی الله علیه وسلم
ومداحه انتهی

بیان اشعار حضرت رسول صلی الله علیه وسلم

قال الفقیه قد تکلم الناس فی روایة الشعر من رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بعضهم لم یثبت عنه شعر واحتجوا بما روی عن عائشة رضی الله عنها

انه قیل لها اکان النبی علیه السلام یتمثل بالشعر قالت کان ابغض الحدیث الیه الشعر غیر انه تمثل مرة ببیت اخی بنی قیس بن طرفة
فجعل آخره اوله ستبدی لک الایام ما کنت جاهلا ویأتیک بالاخبار من لم تزود فجعل یقول
ویأتیک من لم تزود بالاخبار فقال له ابو بکر لیس هکذا یا رسول الله فقال علیه السلام انی لست بشاعر
وما ینبغی لی ومصداق ذلک فی کتاب الله تعالی وما علمناه الشعر وما ینبغی له ان هو الا ذکر وقرآن مبین الآیه
وقال بعضهم یجوز له الشعر کما جاء فی الاخبار وهو ما روی ابن طاوس عن ابیه ان النبی علیه السلام قال یوم الخندق هذا
رب لا عیش الا عیش الآخرة فارحم الانصار والمهاجرة وروی ابو عثمان النهدی عن سلمان الفارسی رضی الله عنه
ان النبی علیه السلام ضرب بالفاس یوم الخندق وقال بسم الاله وبه بدینا ولو عبدنا غیره شقینا
فحبذا ربا وحب دینا وروی البراء بن عازب رضی الله عنه ان النبی علیه السلام قال انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب
وروی اسود ابن قیس عن جندب رضی الله عنه ان النبی علیه السلام کان یمشی فی طریق فعثر فاصاب اصبعه حجر فدمیت
فقال هل انت الا اصبع دمیت وفی سبیل الله ما لقیت وفی دوابر وفی کتاب الله ما لقیت
قال الفقیه هذه الاخبار صحیحة محمله انه لم یقصد الشعر ولکن کلامه خرج موافقا للشعر من غیر ان یقصد به
الشعر انتهی

بیان حد کلام که بافراط وتفریط نیانجامد در مدح یا ذم

قال الفقیه ینبغی للعاقل الکامل ان یکون کلامه بالوزن ویکون فی موضعه فلا یتکلم بما لا یعنیه فانه اذا اشتغل
بما لا یعنیه فاته ما یعنیه ولا یجیب عما لا یسئل عنه فان ذلک علامة خفة الرجل وقلة عقله فلا ینبغی للرجل
العاقل ان یغضب علی ما لا فائدة فیه فانه علامة الجهل والحمق وذلک کما ان یقذف الدابة ویشتمها فان

الدوابة

فان الدواب لا یعرفون الشتم والبغض والحب فالاشتغال بشتمهن وقذفهن جهل محض وحمق تام
وزیادة فی الکلام کما انه حق ثم فی حق العبید والاماء وروی عن رسول الله علیه السلام انه سمع رجلا یلعن
الریح فقال علیه السلام من لعن شیئا لم یکن اهلا له رجعت اللعنة الیه وروی ابو الملیح عن ابیه ان رجلا من
اصحاب رسول الله علیه السلام کان ردیفه علی دابته فعثرت بهما الدابة فقال الرجل تعس الشیطان فقال النبی علیه السلام
لا تقل تعس الشیطان فانه عند ذلک یتعاظم حتی یکون مثل البیت ولکن قل بسم الله فانه
یصغر حتی یکون مثل الذباب ولا ینبغی للعاقل ان یفرط فی الکلام حتی یخرج عن حده فان خیر الکلام
ما قل ودل ولا ینبغی له ان یقول لحدیث هو کذب ولا یقول هو صدق لانه لو صدق لعله یکون کذبا
ولو کذب فلعله یکون صادقا ولکنه یقول لم یبلغنی هذا الحدیث ولا اعلم وان علم باصل الحدیث فالنجاة
من الصدق قال تعالی فاصدق واکن من الصالحین الآیه فالصدق فی الکلام من اصل المعرفة
کما هو شعار الانبیاء والاولیاء والمشایخ والصالحین لا سیما لاهل الطریقة ومرید الآخرة انتهی
وروی یحیی بن ابی کثیر عن سلمة عن ابی هریرة رضی الله عنه قال کان اهل الکتاب یقرؤن التوریة بالعبرانیة
ویفسرونها بالعربیة لاهل الاسلام فقال النبی علیه السلام لا تصدقوا اهل الکتاب ولا تکذبوهم وقولوا
آمنا بالله وبما انزل الینا وما انزل من قبل وسئل بعض المفسرین عن رجل قیل له انؤمن بفلان
النبی فسماه باسمه لم یعرفه فلو قال نعم فلعله لم یکن نبیا فقد شهد بالنبوة لغیر نبی ولو قال لا
فلعله نبی وقد جحد نبیا من الانبیاء فکیف یصنع قال ینبغی ان یقول ان کان نبیا فقد آمنت به
وقد بسطوا علی ذلک الحد وقس علی هذا کل ما اشکلت علیک مثل هذه المسائل انتهی
فی الکلام حق البسط علماء السلف وعرفائهم فلا یلیق تحریر کل ذلک فی هذا المختصر فکفی ذلک
للعقلاء قدر ما کلم الناس علی قدر عقولهم رزقنا الله تعالی الهدایة والاصلاح واحسن حالنا وجعل الی کل
خیر وسعادة مآلنا بجاه نبینا محمد وآله وصحبه صلی الله علیه وعلیهم اجمعین والحمد لله رب العالمین

مراد از مضمون این تفاصیل آنست که بدانند اهل فقر و ارباب طریقت با منکر و معاند نپیوندند پس اگر ضرورت

خود را بصبر و تحمل تسلی نمودن بهتر است تا معالجه و مدافعه چه بقرآن و احادیث صحیحه ثابت و محقق آمده

که هر جفای اجری و هر کرده جزای دارد دیگر احتیاج بگفتن و نوشتن نیست فلا تعجل فاصبر کما

صبر اولوا العزم من الرسل نکی در سکوت و شفاعت انتقام همین ایذا و خجالت و بس

و شما ظاهر در مقام فرار به از آن نکو مکن که نکو منظران چنین نکنند آری شکر پرورده

تاب نمک ندارد چه توان کرد هر که عاشق شد اگرچه نازنین عالم است

نازکی کم کرد آید باری باید کشید بحمد الله صحبی ایمان و اسلام و مشغولی بخدا باقی است

شادر معاشر خودتان که اصلی کار است سرگرم باشید دیگر هر چه پیش آید خوش آید

وما علی الرسول الا البلاغ اکابر طریقت از عصا و موزه و شانه بیگانه صد مهابت

در نجها وخطرها کشیده اند تا بمصاحبت و مکالمه و نشست و برخاست با ایشان برسند چنانچه در ترکیب

مذکور است صحبت ناجنس عذابیست الیم آنانکه طعنه بر اهل فقر و درویشان این طایفه عالیه

میزنند گویا مغرور بمتاع دنیا که حقیقت فانیه و فرنیفته بملک و مال عاریه اند از استغنای

به حقیقت کار برده نفسانی و غرور حیوانی ابی ز آخره الدنیا و الآخره نموده و اگر شما

با ایشان بچشم حقیقت و تفکر نیک ملاحظه نمایند نه آنست که منکران فقر و توانگران و اسفل لنه

چنانکه بحضور مدعی می نشینند و دعوی بیشی و پیشی کنند و طعنه بر مفلسی و درویشی زنند حاشا و کلا

فقیر غلام احمد

قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا اراد الله بعبد خیرا زهده فی الدنیا و رغبه فی الآخرة الحدیث فما متاع الحیوة الدنیا فی الآخرة الا قلیل

اگر اعتقاد و وثوق بکلام خدا و رسول هم هست

گنج است نه کنج بلاست نه طلا بیم است نه سیم مار است نه مال چاه است نه جاه دام است نه نام و ایام در هول جفاو آب

و در صدد سوگند فاجره و اکاذیب بیباشند فویل لکل همزة لمزة الذی جمع مالا و عدده یحسب ان ماله

اخلده الخ آه ازین بازار صرافان گوهر نشناس هر زمان خرمهره را با زر برابر میکنند گویا باور

روزی داوری کانیهمه عیب و غل در کار داور میکنند بحمد الله ما فقرایان این دولت اگر زر و سیم نداریم

خوف و بیم هم نداریم اگر کیسهارا اندوخته و دلهارا نیند وخته ایم روی و دست و دل کشاده است الحمد لله

کنداریم از شکر خود نام بهر ای لبی بهتر که اندر کام زهر مرحاتم را اگر کیسه خالی و همت عالی چیزی دیگر بود

دولت فقر خدایا بمن ارزانی دار کاین کرامت سبب حشمت و تمکین منست خوشا بحالت کسانی که از صاف و باب

بدوغ و آب قناعت میفرمایند و از بستر نرم بخاکستر گرم خواب میمایند عز من قنع و ذل من طمع انتهی

و در یکی از مکتوبات حضرت امام ربانی قدس سره همین معنی

بیکی از مریدان خود مرقوم فرموده بود که چه بکوش جان و دل

بشنوند و لذت از آن بردارند ای برادر ظاهر از صحبت فقرا دلتنگ گشته آمده

و مجلس غنیا را اختیار کرده اید بسیار بد کرده اید امروز اگر چشم شما پوشیده است فردا باز خواهند کشاد

غیر از ندامت و حسرت فایده نخواهد کرد خبر شرط است ای بوالهوس امروز کار تو از در حال خالی نیست

در مجلس غنیا جمعیت خواهند داد یا نه اگر بد بهند به و اگر ند بهند بدتر اگر بدهند استدراج است حاشا و کلا

اعاذنا الله تعالی من ذلک و اگر ندهند خسر الدنیا و الآخره شان حال است کنا تهی فقرا به از صدرنشینی اغنیاست

این مسئله در نظرها واضح است امروز این سخن معقول شما بود یا نشود آخر معقول خواهد شد فایده نخواهد داشت

آرزوی طعام چرب و شیرین و لباس فاخره شمارا در این بلا انداخته هنوز هیچ نرفته است بحمد الله در توبه باز و رحم

و عنایات الهی در حق بندگان شامل و کامل فکر صحبی کار کنید و روی بصاحب کار آرید هر چه شمارا از حق باز دارد

دشمن جانی دانید و از آن دوری حذر کنید ان من ازواجکم و اولادکم عدوا لکم فاحذروهم نص قاطع در این

جامع و لامع است حقوق صحبت مارا بر آن داشت که بمرتبه ثانیه نصیحتی بنویسم امید دارم بسمع قبول اصغا

نمایند من از اول میدانستم که از فضولیهای شما که استقامت بر فقر باین وضع دشوار است وقد کان

ولما خفت ان یقول انا لله و انا الیه راجعون والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة سنة

خاتمه

نقل است که یحیی بن معاذ رازی رحمه الله گفت چهار صد کتاب خواندم از آنهمه چهار سخن اختیار کردم اول آنکه ای بنی آدم اگر طاعت خدای میکنی

بدل و جان کن و اگر نمیکنی روزی وی مخور دوم ای نفس از آنچه که خدا تعالی نهی کرده است باز آی اگر از بلای

از ملک او بیرون رو سیوم ای آدمی هر نعمت و رزقی که خدا قسمت کرده است بآن قانع و راضی شو و اگر قانع نشوی

خدای دیگر طلب کن چهارم ای بشر قصد گناه مکن اگر میکنی جای طلب کن که حق تعالی ترا نه بیند انتهی

ایا من لیس فی الدنیا حفرة | انانس بالدنیا و انت غریب
وما الدهر الا یوم و لیله | وما الموت الا نازل و قریب

فقیر غلام احمد

قال علیه السلام کن فی الدنیا کانک غریب او عابر سبیل و عد نفسک من اصحاب القبور

حاصل مطلب آنست که در هیچ وقتی از اوقات دنیا را مقر اقامت و سکونت ندانند و بزخرفات و جیفه دنیه وی دل نه

نشوند و بهیچ نوع بادو دل نه بندند و بر مثال غریبان و راهروان و مسافران در هیچ منزلی از منازل آن رحل توقف

نگشایند و اصلا بزر و زیور و امتعه وی التفاتی ننمایند زیرا که این دنیا تو مجلی جای سرور و عبورست نه سرای

توطن و سرور محل خانه عبرت و عبرت است نه نشیمن گاه آمانی و آمال مسافرخانه عنا و ذلت و محل سرای نقل و رحلت

بازار غرور است بار چیده و بساط زیب و زینت او را پیچیده است عقلا و عرفا ره بر او دل ننهاده اند و جوانمردان

رخت آسایش در آن نگشاده تفاخر و تکاثر او را وزنی و اعتباری و حیات و زندگانی او را قدر و مقداری ندانسته اند

و بزرگان دهر و زاهدان عصر هر یکی دنیا را بچیزی مستعمل و شیئی فانی و گریه تشبیه کرده اند

روزی در مجلس حضرت والد ماجد قدس الله سره العزیز بحث از بی اعتباری و ناپایداری دنیا و اهل وی میرفت حضرت

ایشان سر مبارک برآوردند و فرمودند دنیا چیزی نیست که عقلا و عرفا اوقات عزیز خود را بان تلف نمایند

دنیا بمثال دریاست گویا البته بمش از ایمنی بیشتر باشد بعد این اشعار را خواندند

بود دریا یکی بودی گر نبودی بیم موج | صحبت گل خوش بدی گر نبودی تشویش خار
دوش چون بلبل همی نالیدمی در باغ | دیگر امروز از فراق یار می پیچیم چو مار انتهی

~~وصل بیش از این نیز شنیده در خوش است دنیا که ...~~

روز هم بغم جهان فرسوده گذشت | شب در هوسی بوده و نابوده گذشت
عمری که از آن دمی جهانی ارزد | القصه بفکرهای بیهوده گذشت

و در روزی دیگر تشریف بقبرستان بردند و فقیر نیز با جمعی دیگر از خاکساران حضرت ایشان قدس سره همراه ایشان بودم چون نزدیک بقبر مبارک

بیان احترام والدین و بیان فقر و بیان ...

والد بزرگوار خود حضرت حاجی محمد خلیفه صدیق حضرت پیر بزرگوار مولانا خالد قدس الله سره العزیز شدند آثار جذبه ... و سوز و گداز از بشرهٔ ایشان ظاهر گشت پس [illegible] نزدیک مرقد مبارک به مراقبه نشستند بعد از زمانی سر برآوردند

و اشاره بحقیر فرمودند که سورهٔ مبارکه یس با سلسلهٔ خواجگان نقشبندیه بطریق جهر بخوان حقیر امتثال امر مبارک نمود

بعد اشاره به [illegible] فرمودند [illegible] برادران ما ما می پنداریم که زنده ایم و توانگریم چنانست که پنداشته ایم الحمد لله

اگر ما همسایگان حضرت والد بزرگوارم قدس سره زنده اند و توانگر پس [illegible] حالا امیدواری اینها

فرقهای حضرت مولی قدس سره چیزی دیگر نیست پس بر ما طالبان لازم است بکوشیم تا حاصل امروز را از جای ... [illegible]

خوبتر و نیکوتر [illegible] وقت غنیمت است شان [illegible] قصور کرد است و در توانگری تواضع نمودن است

دنیا و آخرت دو رهٔ سخن است یکی عقبی و دیگری دین و علم آنست که ترا از

رتبهٔ جهل دور کند و ترا در راه کتاب و سنت بیندازد و از محدث و بدعت و خلاف شریعت برآرد ظالم آنست که

خود را از دیگران بالاتر بیند کبر و انانیت را در مقام عبودیت باز میدارد هر که بعشق می میرد شهید است و هر که باخلاص

میکند سعید است و این هر دو بتوفیق الله تعالی است آنکه بی مرشد راه میرود و بقهر باز میگردد راه براو دشوار میشود

طریقت و شریعت بگدائی و دریوزه یافته میشود افاده و استفاده بی استاد متعذر است زیرا که خدا عزیز کرد در هر جا

خوار است جهت مشاطه بیت روی دلارام را ذکر خدا سپر همه آفات سماوی و ارضی است کسی قلبش صاف

و پاک شد زبانش خوب و بیانش شیرین و مصاحبتش نور عظیم است بنده که صبر بر فقر و فاقه دارد مولای فقیران

خوارش میکند اولیاء طریقت غیورند دست پیر از غایبان کوتاه نیست دشمن و مخالفان طریقت بخدا ...

که خود بخود سرنگون می شوند زبان و دل ایشان بر ایشان وبال گردد فقر او رستان خالص حقند ...

بقدر ذره در حق ایشان بغض و انکار داشته باشند نعوذ بالله در نکال و وبال افتد دنیا جای عبرت است و عمل

بقوهٔ عقل و علم کسب معاش و معاد لازم و طلب معیشت بقدر ضرورت واجب است علم را از علمای ربانی بخواه

و حکمت را در هر جا از هر حکیمی بگیر که خردمندان حکمت را بجان می ستانند اگر بر دیوار هم نوشته باشد با اهل دنیا

نزدیک مشو و اگر بشوی دامان بر چین و خود را جمع کن و بپرهیز چه نزدیکی ایشان دل را سخت و پراکنده میکند

تواضع و فروتنی کردن با ایشان موجب غضب خدا گردد و تعظیم ایشان [illegible] ایمان زوال میشود تا می توانی با فقرا

و درویشان نشین و بخدمت ایشان بتعظیم تمام قیام نمای و اگر کسی از ایشان نزد تو آید زود از جا برخیز

بر پا شو تواضع و نوازش بجا آر همه وقت از خدا درخواه که خدمت تو نزد ایشان مقبول افتد

دعای خیر و صالح ایشان اکسیر اعظم است بسیار سعی کن تا در دل ایشان مقامی معلوم داشته باشی

در دل ما راه بهر حیله رهی باید کرد چونکه دلهای مبارک ایشان جای رحمت حق تعالی است

و در مجلس مبارک ایشان دل را از رعونت و خطره پاک دار و در خدمت ایشان کمال ادب را مرعی دار اگر چه

آن فقیر کودک و دیوانه باشد بحکم که بزرگ ایشان از تو راضی شود چه فقر میراث انبیا و اولیاست

جنس عبث ایشان آن را قبول ننموده لهذا پس فقیر حامل امانت انبیا و اولیا گشته اگر کسی در این مسلک ...

و فهم خود تأمل و تفکر نماید نه چنانست که ما ایشان را نشناخته ایم هیچکس از پیغمبران علیهم السلام و الصلوة

میراث نبرده و نخواهند برد چه میراث انبیا بعد از رحلت خودشان بکسی نمیرسد از اولاد ایشان و اقربا

و عشیرت ایشان لکن فقرا میراث ایشان برده لهذا پس ایشان وارث انبیا گشتند و بعد از رحلت ...

و هر کسی متعرض و دشمن ایشان باشد بدانند که ایشان کیستند و چیستند و در عالم اهل چه نیستند انتهی کلامه الکلام

خاتمه

پیشتر از این دانستند که خاتمه بحث از بودن و فنا و نیست شدن است

لاجرم خاتمه وی به بیان نیستی و فنا و فقر انجامید بحمد الله اول و آخر در یک مقصد بهم بوست و دو رنگی برخاست

و یک رنگی بجایش نشست ارواح من البدء الی الختم متواصل جود شان استوار یافتند و بمقام حقیقی خود شتافتند

شتافتند کرده و ناکرده را اجر و جزا معلوم و محقق نمودند و سعید و شقی را منازل و مراتب تعیین فرمودند

و بیان چاشنی مرض موت و برزخ قبر و احوال البعث و حشر و موقف و ماجراهای آن را باهر و عد و عید

دیدند آنچه شنیدند و رسیدند بآنچه که دیده بودند قوه بفعل کشید و کار بآخر رسید

ماند الا الله و باقی جمله رفت با تمام رسید بیانات باب جنایه باز بیان ...

و ملحقاتیکه تعلق باین باب داشت از هر قسم بیانات کلمات ...

علما و عرفاء در بیان اجر مرض و جزای نفس و سختی و سهل [illegible]

ارواح و بیان اربع و مقر ارواح با بعض کلمات متعلقه بآنها

از احوال اولیاء الله و شاه نجات طریقت و عیال و محرمان رب انی پیش از در جانی و جانی تو هم اگر بردی مردانه بمیر

دل از فنا و نقل برگیر تا زنده ابد گردی و حیات جاوید یابی در کار از فنای بزرگان دین دیدم که شیخ نصیحت مرید خود کرد

ای عزیز بمیر مرده شو تا زنده شوی نفس را زنده که مرده شو تا در هر دو جهان زنده ابد باشی سعی کن تا همتی ... فنا لازم است با بقا در لازمه ... تو کجا

شکسته دل انکسار پیشه کن تا قوت و عزت یابی بکبر و نخوت مغرور مشو تا بر تو آید ... و نام ... در زمرهٔ مخالف ...

خلوت و عزلت اختیار کن ترک یار و اغیار کن و افضل ... کاری باش که بر تبهٔ مردان یابی ... بجسد و نفس خود ... فنا

ساز فقر و قناعت گیر صبر و توکل و رضا گیر تحمل بار جفای مردمان شو بار خود را بر دل مردمان منه ... تکلیف مشو

از غیر حق اعراض کن خود بین و خودفروش مکن گندم نما و جو فروش مکن [illegible] در جزای تعظیم پیران کبر تا در پیری تعظیم تو کنند تا تو آنی که ده مردم ...

عیوب اتی را پرده دار ستار رو پرده پوش باش [illegible] داخل عبادت دان حلم و ولایت [illegible] قرین یکدیگر دان [illegible] مودت و صلاح ...

شهر اصلاح خود در اصلاح نفس گیر همه دل تو مؤمن و زبان تو خاموش و قلب تو ذاکر و جوارح تو شاکر و فکر در مصنوعات خدا و حب

شناسائی خدا است معرفت الهی در تذکر و تفکر آنست علوم و معارف بی بها در اتباع شریعت است و طریقت بی شریعت نماز بی وضو است

چه بنا همه طرایق و مدار اساس همه حقایق بر شریعت مطهره است شریعت بی طریقت ممکن است اما طریقت خالی از شریعت باطل و غیر ممکن است چنانکه

از عرفاء فهم است که مایهٔ شریعت که هم تو هزار مرتبه بالاتر و بهتر است از طاعتیکه بی شریعت کنی زهد و تقوی و ورع و دیانت از لوازم

این راه است [illegible] بقدر وسعت و طاقت بشری آثار استغفار خود کن فنا و بقا و شوق و ذوق و استغراق و بی تابی و بیخودی و نیستی و جذبه و حضور

و آگاهی و یاد داشت و نگاهداشت از نتایج برکات سلوک طریقت دان و عروج و انوار و طی مراتب و مقامات ولایت و صور و ذکر

از نشآت و شئونات این راه دان ... اولیای ربانی و سالکان سبحانی همه گفته اند که اول راه ... قتل نفس اماره جز بعبادت و ...

شیخ کامل ... نفس تو آن است ... امروز ولایت ... موقوف بکشتن نفس است و فنای آن

بعض از مشایخ فنا در رتبه ... فنای نفس را کشتن آن خوانند و ... عبارت است از آنکه نه عین او در وجود باشد و نه معنای او

اما ... اثری بی معنی و حقیقت که هیچ کار از و ساخته نشود در وجود باشد اگر چه از اوامر و فنا در ابدال ابرار ...

... معنی فنا و کشتن هر دو یکی است چه مقصود از فنا یا کشتن نفس ... نابود گردانیدن ... و فنای نفس

از ... اوست بقوت ریاضت و ... استغراق و کوشش زیاد در اتیان بآداب طریقت انتهی ... کاران ریاضت

و سلوک طریقت و طی مقامات و مراتب نیز داخل مطلب [illegible] مرقوم است

بیان فرق بین فناء و قتل نفس بحسب لغت

اینکه مشهور است که اولیاء و سالکان طریق نفس را میکشند و تا بتیغ ریاضت سر نفس را نبرند او را ولایت میسر نشود [illegible] آنست که [illegible] در حقیقت
قتل نفس سالک را واجب [illegible] ساخته [illegible] و طریقت [illegible] کاردن [illegible] فارغ [illegible] و [illegible]
تا آن [illegible] از [illegible] و کشتن نزد بعضی بتفاوت دارد و با فناء و فرق میان [illegible] عموم و خصوص مطلق است که در هر جا
[illegible] بحسب لغت [illegible] از آنکه نه عین [illegible] باشد و نه سفر او [illegible]
[illegible] نیز متصور است بخلاف [illegible] که حقیقت وجود [illegible] از کار سر افتد
[illegible] در آن باشد [illegible] که حقیقت [illegible] امر و بی نتیجه است و هیچ کار را از [illegible]
و معنی انسان [illegible] در او [illegible] اما اثر او از قالب و بدن [illegible] و بعض را از عمر آنست که در بین فناء و کشتن عموم و خصوص من وجه است
اما فناء مبارکت از آنکه هیچ [illegible] نماند نه عین و نه معنی و نه اثر از آثار
و در هر جا فناء بود کشتن نیز باشد و در هر جا کشتن بود فناء نیز موجود است و این بحسب لغت چنانست اما بحسب اصطلاح البته جزئی تفاوتی در بین دارند
و حاصل مطلب آنست که فناء نفس و کشتن آن نیز داخل منجیات و از شئونات و علوم و معارف طریقت میباشد آری تا باب جنایز که بیان موت
و فوت میکند خاتمه [illegible] فناء موسوم گردید حق تعالی خاتمه ما و جمیع برادران و دوستان و خویشان و آشنایان را بحسن عاقبت [illegible] خاتمه
[illegible] صالحه و فعال حسنه و ذکر و فکر و طاعت [illegible] مقرر داراد و ممات ما را بر [illegible] حضرت سید انام علیه الصلوة والسلام
و محبت اولیاء [illegible] بدار اد اللهم ارحم احیاءنا واغفر لاموتنا اللهم اغفر لی ولوالدی ولسائر اموات [illegible] دین اسلام [illegible]

تا شد بیانات باب جنایز و کیفیت صلاة بر جنایز و بیان آداب و شرایط تجهیز و غسل و تکفین و تدفین و تعزیه داری
و بیان سؤال ملکین در قبر و ماجرای آن و بیان آداب و شرایط زیارت قبور مردان و زنان را و بیان بعضی ملحقات و متعلقات
نافعه که تعلق بباب جنایز دارد و از هر قبیل حکایات و مواعظ حقه و سخنان علماء و مشایخ طریقت که مناسبت باین باب دارند
و همه آنها در تحت حدیث نبوی که فرموده کفی بالموت واعظا مندرج است الحال الآن شروع بکیفیت باب زکات میکنیم که جزو اعظم است
از فروعات خمسه دین [illegible] و انا اشرع فی المقصود الذی هو سبب وصول العبد الی باب المعبود فبالله التوفیق
و بیده ازمة التحقیق

باب الزکات

باب الزکات وآدابه وما یتعلق بذلک

الباب

بدانکه حضرت امام غزالی رحمة الله علیه در کتاب احیاء العلوم آورده است که خدا تعالی گردانیده زکات را مبانی اسلام یعنی
رکنی از ارکان اسلام و نیز او را گردانیده برادف نماز بنگر چنانکه در کلام مجید در اکثر مواضع هر جا که ذکر نماز نموده ذکر زکات
نیز ازو ذکر نموده است کما قال الله تعالی واقیموا الصلوة واتوا الزکوة وقوله تعالی واقام الصلوة وایتاء الزکوة
وقال صلی الله علیه وسلم بنی الاسلام علی خمس شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله واقام الصلوة
وایتاء الزکوة الی آخر الحدیث وحق تعالی در قرآن بر ادای آن تاکید بسیار فرموده و تارکان آن را با انواع وعید و شداید سیاست
زجر و توبیخ فرموده است وقال تعالی والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم
بعذاب الیم یعنی انفاق نزد مفسرین رحمهم الله زکات است کما لا یخفی و آن در ضمن چهار فصل بیان کرده میشود

فصل اول

در انواع زکات و اسباب وجوب آن و در زکات باعتبار متعلقات

نوع اول زکات نعم است و نعم عبارت است از شتر و گاو
و گوسفند و در آن پنج شرط بود **شرط اول** آنست که نعم باشد چنانکه مذکور گفتیم و در اسپ و استر و خر و سایر حیوانات
زکات نباشد **شرط دوم** آنست که آن نعم سایمه باشد نه معلوفه و اگر چنانچه در وقتی سایمه باشد و در وقتی معلوفه بود
باز در آن زکات نبود **شرط سیوم** حول است یعنی یک سال کامل بر او گذشته باشد و در ظرف آن
یک سال در دست مالک باقی باشد الی انقضاء سال چه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده لا زکاة فی مال حتی یحول علیه
الحول و اگر در اثنای حول مالک آن را فروخت یا بکسی دیگر بخشید یا انتقال داد قطع حول میشود **شرط
چهارم** کمال تملیک است یعنی حقیقت تصرف مالک است بر آن و در ماشیه مرهونه نیز زکات واجب میگردد
بخلاف ضال و مغصوب کما قال ولا تجب فی الضالة والمغصوبة الا اذا عاد بجمیع نمائه فتجب زکاة ما مضی عند عوده
ولو کان علیه دین یستغرق ماله فلا زکاة علیه فانه لیس غنیا به اذ الغنی ما یفضل عن الحاجة **شرط
پنجم** کمال نصاب است یعنی آنقدر از ماشیه داشته باشد که بحد زکات رسد **اما شتر**
در آن هیچ را واجب نیاید مگر برسد به پنج شتر آنوقت یک جذعه از گوسفند باید بدهد و جذعه آنست که
یک سال بر او گذشته و پا بسال دوم نهاده باشد و اگر جذعه ندارد یک ثنیه از معز بدهد و ثنیه آنست که پا به سال سیوم نهاده باشد
و در ده شتر دو شاة یعنی دو گوسفند و در پانزده شتر سه گوسفند و در بیست شتر چهار گوسفند و این گوسفند
از یک ساله کمتر نشاید و اگر بز بود از دو ساله کمتر نشاید و در بیست و پنج شتر یک بنت مخاض که آن شتر ماده یک ساله
که پا بسال دوم نهاده باشد و اگر بنت مخاض ندارد یک ابن لبون که آن شتر نر پا بسال سیوم نهاده باشد بدهد

و در سی و شش یک ابن لبون لازم آید و در چهل و شش یک حقه لازم آید که شتر سه ساله پا بسال چهارم نهاده باشد
و در شصت و یک یک جذعه از شتر لازم آید و آن شتری است پا بسال پنجم نهاده باشد و در هفتاد و شش دو بنت لبون
یعنی دو ماده دو ساله و در نود و یک دو حقه یعنی دو ماده سه ساله لازم آید و در یکصد و بیست و یک سه بنت لبون
یعنی سه ماده دو ساله لازم آید و بعد از این حساب فراگیر مثلا چون بیکصد و سی شتر رسید در اینجا
حساب عدد آن معلوم و مستقر داشته که در هر پنجاه شتر یک حقه لازم آید و در هر چهل شتر یک بنت لبون
اما گاو بر او هیچ واجب نیاید تا برسد به سی راس آنوقت یک تبیع لازم آید یعنی گاو
یک ساله پا بسال دوم نهاده باشد و در چهل گاو یک مسنه لازم آید یعنی گاو دو ساله پا بسال سیوم نهاده باشد
و در شصت گاو دو تبیع لازم آید یعنی دو یک ساله پس در اینجا نیز حساب عدد آن معلوم و مستقر خواهد بود که در هر چهل گاو
یک مسنه یعنی دو ساله و در هر سی گاو یک تبیع که یکساله است لازم آید **اما گوسفند**
بر او هیچ واجب نیاید تا برسد به چهل گوسفند آنگاه یک جذعه از گوسفند یا یک ثنیه از معز لازم آید
و در یکصد و بیست و یک گوسفند دو شاة لازم آید و در دو صد و یک گوسفند سه شاة لازم آید
و در چهار صد گوسفند چهار گوسفند لازم آید پس در اینجا نیز حساب عدد آن معلوم و مستقر خواهد بود که در هر صد
گوسفند یک شاة لازم آید انتهی **نوع دوم** زکات اقوات است یعنی نباتات
وجوب اینکه در آن زکات لازم آید پس در هرچه که شرعا آن را قوت گویند مانند گندم و برنج و جو و ارزن و ماش و نخود
و خرما و زبیب در آن زکات واجب میگردد و زکات در آنها عشر است چنانچه یکی از علماء در کتاب [illegible]

بر فرض و سنت گفته و در زکات رسد به سیصد من ده یکی از آن بده بوجه حسن انتهی
و نیز امام غزالی در کتاب کیمیا مذکور است چون یکی از این اقوات مذکوره به هشتصد من رسد آن وقت زکات
عشر لازم آید اگر چه بظاهر منافات است در بین سیصد و هشتصد اما منظنه حقیر اینست که گویا اختلاف
لفظی باشد به چه احتمال برود که سیصد من به صاع بلد حضرت غزالی هشتصد بوده باشد زیرا که بدیهی است
صاع و وزن هر شهری با شهری دیگر البته تفاوتی در مقدار و کمیت و وزن دارند والله اعلم
و نیز میفرماید اگر چهارصد من گندم و چهارصد من جو دست زکات واجب نیاید زیرا که نصاب باید از
یک جنس باشد و هرگاه آن گندم یا جو یا غیر آن باب دولاب تسقیه شود زکات واجب نگردد بلکه باید
آب از جوی و قنات خورد و نشاید که انگور و رطب بدهد بلکه مویز و خرما باید داد مگر که چنان باشد
که از آن مویز نیاید آنگاه انگور روا بود و باید که چون انگور رنگ گرفت و دانه جو و گندم
و غیر آن سخت گردید در آن تصرف نکند تا خارصی معتمد و معتبر و امین که اهل خبره باشد
اورا تخمین کند و بداند که نصیب درویشان و اهل استحقاق چند است آنگاه چون آن مقدار در پذیرفت
اگر تصرف کند روا است قال رضی الله عنه ولا یکمل نصاب الحنطة بالشعیر ویکمل نصاب الشعیر
بالسلت فانه نوع منه وقدر الواجب ان کان یسقی بسیح او قنات فان کان یسقی بنضح او
دوالیب فیجب نصف العشر فان اجتمعا فالاغلب یعتبر واما صفة الواجب فالتمر والزبیب
الیابس والحب الیابس بعد التنقیة ولا یؤخذ عنب ولا رطب الا اذا حلت بالاشجار آفة
وکانت المصلحة فی قطعها قبل تمام الادراک فیؤخذ الرطب فیکال تسعة للمالک وواحد

للفقیر

للفقیر اه وهنا رخصة فی مثل هذا الحاجة ووقت الوجوب ان یبدو الصلاح فی
الثمار وان یشتد الحب ووقت الاداء بعد الجفاف انتهی الکلام **تنبیه**

نوع سیم

زکات نقدین است یعنی طلا و نقره خالص و نصاب ایشان آنست که
چون نقره به دو صد درهم رسید بوزن مکه معظمه زادها الله شرفا پنج درهم زکات لازم آید در آخر سال
و چون طلا به بیست دینار رسید نیم دینار لازم آید و چند آنکه می افزاید بدین قرار و مقدار حساب آن
معلوم میشود و در نقره و آلات و ضروریات خانه و ظروف و اوانی زر مثل کاسه و کوزه و خم و هر چه
مانند آن زر نگه برد و آل خنجر و شمشیر و کارد بود زکات واجب آید اما پیرایه و حلی که روا باشد داشتن آن
برای مرد و زن در آن زکات نبود و اگر زر و سیم قرض بر مردمان دارد هرگاه تواند باز ستاند زکات واجب آید

نوع چهارم

زکات تجارت است یعنی زکات امتعه و قماشه تجارتی در عبارت
کیمیا آورده که چون بمقدار بیست دینار چیزی خرد به نیت تجارت و سال بر او تمام شود همان زکات نقدین واجب آید
و هر چه سود کرده باشد در میان سال در حساب آید و آخر سال باید که قیمت مال معلوم کند آنگاه اگر سرمایه بسوی ... نکند انتهی
و در صدای زر بعیه باشد یا سیم هم از آن بدهد و اگر بنقد نخریده باشد از آن نقد که در شهر غالب رایج بود بدهد
قال رضی الله عنه وانما ینعقد الحول من وقت ملک النقد الذی به یشتری البضاعة ان کان النقد نصابا
فان کان ناقصا او اشتری بعرض علی نیة التجارة فالحول من وقت الشراء وتؤدی الزکوة من نقد البلد
و به یقوم فان کان ما به الشراء نقدا وکان نصابا کاملا کان التقویم به اولی من نقد البلد اه و زکات واجب است
ربح مال القراض علی العامل وان کان قبل القسمة هذا هو الاقیس انتهی و در کتاب فتح المعین آورده که

نوع پنجم

زکات رکاز و معدن است اما رکاز مالی است از طلا و نقره
مدفونه در زمان جاهلیت اکنون در اسلام یافته شده باشد پس بر واجد آن خمس لازم آید و مضی حول
در آن شرط نگرفته اند اما معادن اگر طلا و نقره از آن استخراج شود زکاتش لازم آید ولی در غیر
آنها زکات لازم نیاید و نصاب در آن شرط است اما در حول اختلاف اقوال است کما قال وفی قول یجب
الخمس فعلی هذا لا یعتبر الحول اه وفی الحول بالمعشرات فلا یعتبر اه ویعتبر النصاب کالمعشرات
والاحتیاط ان یخرج الخمس من القلیل والکثیر انتهی

نوع ششم

زکات فطرات چنانکه بیان آن در باب صوم مفصل خواهد آمد ان شاء الله تعالی اینجا نیز همین قدر از آن
لازم و کافی آمد **بدانند** هر مسلمانی که شب عید رمضان زیاده از قوت خود و عیال خود
که در روز عید بکار برد چیزی دارد غیر از خانه و جامه و آنچه که لابد منه بود بروی صاعی از آن
جنس که قوت وی است زکات فطر واجب آید **مثلا** اگر چنانچه گندم خورده باشد جو نشاید
اما اگر جو خورده باشد گندم شاید و از هر جنسی که خورده باشد باید بهترین و پاکیزه ترین آن بدهد
و بدل گندم آرد و غیر آن نشاید و **امام شافعی** رضی الله عنه میفرماید هر که نفقه وی
بر او واجب بود فطره وی نیز واجب بود چون زن و فرزند و مادر و پدر و عبد و جاریه
و فطره عبدی که مشترک باشد بر هر دو شریک بود و زکات فطر عبد کافر واجب نباشد
و اگر زن زکات فطر خود بدهد روا بود و اگر شوهر نیز بی دستوری زن بدهد نیز روا باشد

قال فی الکیمیا

قاله فی الکیمیاء انتهی وقال فی الاحیاء ایضا وان لاهم بالتقدیم من کانت نفقته آکد
وقد قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم نفقة الولد علی نفقة الزوجة ونفقتها علی نفقة الخادم فهذه
احکام فقهیة لابد للغنی من معرفتها وقد تعرض له وقائع نادرة خارجة عن هذا فله
ان یستفتی من العلماء عند نزول الواقعة بعد احاطته بهذا المقدار انتهی

فصل دوم

در کیفیت ادای زکات و شروط ظاهره و باطنه آن
بدانند که واجب است بر مؤدی زکات مراعات کردن پنج امر **یکی** نیت است
بایمعنی که در دل خود نیت زکات دادن گیرد و تعیین مال زکات شرط نیست ولی سنت است
و اگر وکیلی فرا گیرد و در وقت توکیل نیت کند یا وکیل را اذن دهد تا بوقت دادن نیت کند
و چون ولی زکات طفل دهد نیت کند فان کان له مال غائب فقال هذا عن مالی الغائب
ان کان سالما والا فهو نافلة جاز لانه ان لم یصرح به فکذلک یکون عند الاطلاق انتهی
و نیت ولی قائم مقام نیت کودک و دیوانه میباشد کما مر و در بعضی مواقع نیت سلطان قائم مقام نیت
مالک میباشد هرگاه بظاهر آن مالک از دادن زکات تقصیر و کوتاهی نماید کما قال وتقوم نیة السلطان مقام
نیة المالک الممتنع عن الزکوة ولکن فی ظاهر حکم الدنیا اعنی فی قطع المطالبة عنه اما فی الآخرة
فلا بل تبقی فی ذمته مشغولة الی ان یستانف الزکوة واذا وکل بادا الزکوة ونوی عند التوکیل او وکل
الوکیل بالنیة کفاه لان توکیله بالنیة نیة انتهی **دوم** مبادرت کردن است در ادای
زکات یعنی چون سال تمام شد شتاب کند که تاخیر بی عذری نشاید حتی زکات فطر از روز عید نشاید

تاخیر کردن و تعجیل در رمضان روا بود اما پیش از رمضان روا نباشد و تعجیل زکات مال در جملهٔ سال روا بود
بشرط آنکه ستاننده مستحق آن باشد و اگر پیش از سال بمیرد یا توانگر گردد یا مرتد شود زکات دیگر باره باید داد
کما قاله رض تأخیر زکات المال مع التمکن عصی ولم یسقط عنه بتلف ماله بعد تمکنه بعصیانه فیه للمستحق
وان أخر لعدم المستحق فتلف ماله سقطت الزکوة عنه وتعجیل الزکوة جائز بشرط ان یقع بعد
کمال النصاب وتمام الحول اه **سیم** آنکه زکات هر جنسی از آن جنس بدهد چنانکه گفتیم
حتی نشاید که بدل کند بقیمت آن یا بچیزی دیگر مثلا نقره از عوض طلا جائز نیست و طلا از بدل
نقره نیز روا نبود اگرچه در قیمت از آن زیادتر بود بلکه باید از هر نوع و جنس و صفت همان نوع و جنس
وصفت اخراج کند چنانکه حضرت امام شافعی رض و سایر مجتهدین و علماء در مدونات خود مرقوم فرموده‌اند
چهارم آنستکه زکات و صدقهٔ واجبی شهری را بشهری دیگر نقل نکنند بلکه زکات در جایی بدهد که مال آنجا
بود که درویشان آنجا چشم در آن مال دارند و اگر احیاناً بشهری دیگر بضرورت بدهد درست آنست
که زکات از ذمهٔ وی بیفتد قال رض فلیخرج زکاة تمام ماله فی تلک البلد ثم لا بأس ان یصرف الی
الغرباء فی تلک البلد انتهی **پنجم** آنکه زکات باهل استحقاق باید رساند که بعدد
اصناف موجوده در آنجا آن زکات تقسیم کرده شود چنانکه از هر قومی سه تن کمتر نباشند و جمله بیست و چهار
تن شود اگر یکدرم زکات باشد بمذهب امام شافعی رض واجب بود که بآنهمه رساند و بیست و چهار قسمت
راست کند آنگاه قسمت هر یکی میان سه کس یا زیاده از آن چنانکه خواهد قسمت کند اگرچه برابر نباشند
و در این روزگار سه چهار صنف بیشتر موجود نمی‌شود غازی و مؤلفة القلوب و عامل زکات و مکاتب

اما فقیر و مسکین

اما فقیر و مسکین و ابناء السبیل بسیار یافت می‌شود پس هر کسی را زکات به پانزده کس کمتر نشاید داد
و بمذهب امام شافعی رض در این دو مسئله دشوار است یکی آنکه بدل نشاید داد و دیگر آنکه بهمه باید داد
و بیشتر مردمان در این دو مسئله تقلید حضرت امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه می‌کنند امید داریم که ماخوذ و معاقب
نباشند قاله فی کتاب الکیمیاء و تمام مسئله بسبب تطویل اینجا ننوشتیم هر کسی بخواهد تفصیل را بداند ملاحظهٔ
کتاب احیاء العلوم و سایر کتب فقه نماید که جوینده یابنده باشد گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب‌خانه
چیست و غریزی دیگر در مهم است درویش را خدا بتوانگر حواله کرد تا کار وی بسازد و خویش نهد
ادرارش انتهی

فصل سیم در بیان صفات مستحقین زکات و قبض آن

بدانند که مستحق زکات باید مسلم و حر باشد و هاشمی و مطلبی نباشد بلکه متصف باشد بصفات
اصناف ثمانیه که نشان کرده‌ایم آنها چنانکه حق تعالی در قرآن مجید بیان آنها را فرموده است پس روا نیست
صرف زکات برکافر و عبد و جاریه و هاشمی و مطلبی اما کودک و دیوانه هرگاه از ارباب استحقاق باشند
باید ولی ایشان از عوض ایشان قبض و اخذ نماید

بیان اصناف ثمانیهٔ مقرره

بدانکه حق تعالی این عطیه و موهبت را
برای هشت صنف از بندگان مقرر و مقدر فرموده است **صنف اول**
فقراست و فقیر کسی بود که هیچ چیز ندارد از مال دنیا و کسب هم نداشته باشد و اگر قوت تمام روز دارد

و جامه و لباس تن هم دارد فقیر نباشد و اگر از قوت نیمه روز زیادتر ندارد و پیراهن دارد بی دستار یا دستار
بی پیراهن دارد درویش بود و اگر کسب با آلت تواند کرد و هیچ آلت ندارد درویش بود و اگر طالب
علم است چون بکسب مشغول شود از آن باز ماند درویش است و در این زمانه بسبب درویشی کمتر زکات
بایشان می‌رسد مگر بسبب اطفال و عیال پس تدبیر آن بود که درویشی طلب نماید که معیل بود و حصهٔ آن
فقیر از جهت اطفال بوی دهند انتهی قال رضی الله عنه فان کان معه قوت یومه وکسوة حاله
فلیس بفقیر ولکنه مسکین اه فلا ینبغی ان یشترط فی الفقیر ان لا یکون له کسوة سوی ساتر
العورة فان هذا غلو والغالب انه لا یوجد مثله ولا یخرجه عن الفقر کونه معتاداً للسؤال
فلا یجعل السؤال کسباً بخلاف ما لو قدر علی کسب فان ذلک یخرجه عن الفقر فان قدر علی الکسب
بآلة فهو فقیر ویجوز ان یشتری له آلة وان قدر علی کسب لا یلیق بمروته وبحال مثله فهو فقیر اه
وان کان متعبداً یمنعه الکسب من وظائف العبادات واوراد الاوقات فلیکتسب لان الکسب اولی
من ذلک قال صلی الله علیه وسلم طلب الحلال فریضة بعد الفریضة واراد به السعی فی الاکتساب
وقال عمر رضی الله عنه کسب فی شبهة خیر من مسألة وان کان مکتفیاً بنفقة ابیه او من علیه نفقته
فهذا اهون من الکسب فلیس بفقیر انتهی **صنف دوم** مسکین است و مسکین
کسی است که وفا نکند دخلش باخرج و مهماتش و جامهٔ تن وی و خانه که در آن سکونت باید او را از
مسکینی خارج ننماید و لکن چون کفایت یک ساله ندارد و کسب در آن وفا نکند روا بود که چندان
بوی دهند که کفایت سال وی تمام شود و اگر فرش و اثاث البیت که بدان محتاج بود چون ظروف و اوانی
دارد باز مسکین محسوبست و اگر کتب فقه و احادیث دارد که بآن محتاج بود باز هم مسکین می‌باشد
اما اگر چیزی زیاده از حاجت دارد مسکین نباشد و در خصوص کتاب و غیره در همین احیاء العلوم

تفصیلی داده

تفصیلی داده بود بنا بملاحظهٔ اطالت در اینجا ترک شد هر کسی بخواهد بداند ملاحظهٔ احیاء نماید و در آخر آن باب می‌فرماید
وامثال هذه الصور لا تنحصر ولم یتعرض لها فی فن الفقه وانما اوردناها لعموم البلوی بها والتنبیه بحسن هذا النظر
علی غیرها فان استقصاء هذه الصور غیر ممکن اذ یتعدی مثل هذا النظر الی اثاث البیت فی مقدارها وعددها ونوعها وفی
ثیاب البدن وفی الدار وسعتها وضیقها ولیس لهذه الامور حدود محدودة ولکن الفقیه یجتهد فیها
برأیه ویقرب فی التحدیدات بما یراه ویقتحم فیه خطر الشبهات والمتورع یأخذ فیه بالاحوط ویدع ما یریبه
الی ما لا یریبه والله اعلم **صنف سیم** عاملین باشند و ایشان کسانی‌اند که زکات را
جمع می‌نمایند و بمستحقان رسانند پس حق ایشان از مال زکات باید داد قال رض وهو غیر الخلیفة والقاضی
ویدخل فیه العریف والکاتب والمستوفی والحافظ والنقال ولا یزاد واحد منهم علی اجرة المثل فان فضل شیء من
الثمن عن اجرة مثلهم رد علی بقیة الاصناف وان نقص کمل من مال المصالح انتهی **صنف**
چهارم مؤلفة القلوب باشند و ایشان باشند جدید الاسلام و اگر او را مالی دهند و نوازش
کنند بعطا و بذل هرآینه رغبت پیدا می‌کنند بدین اسلام بلکه دیگران از ایشان رغبت افتد که بآن سبب
مسلمان شوند و استقامت باسلام پیدا می‌کنند **صنف پنجم** مکاتب است
و آن عبدها باشند که سید بایشان گوید اگر اینقدر بها بمن دهند شما را آزاد می‌کنم فیدفع الی السید
سهم المکاتب وان دفع الی المکاتب جاز ولا یدفع السید زکاته الی مکاتب نفسه لانه یعد عبداً له انتهی
صنف ششم غارمین‌اند یعنی کسانی قرض برذمه داشته باشند بجهت امر مباح و حلال
بخلاف آنکه برای معصیت و امور غیر مباحه قرض گرفته باشند چنانکه در کتب فقه بسط و مذکور است
صنف هفتم غازیان باشند و آن کسانی‌اند که در دیوان مرتزقه سهمی برای ایشان
مقرر و معین نباشد باید مؤنت جهاد و ساز راه از مال زکات بایشان دهند انتهی

صنف هشتم ابناء السبیل مسافران‌اند و آن کسانی‌اند که در شهر خودشان حرکت کرده باشند

برای سفر مباح نه سفر معصیت هرگاه چیزی بدسته باشند وان کان له مال ببلده آخر اعطی بقدر ان یبلغ

الی بلده فان قلت فبم تعرف هذه الصفات والاصناف الثمانیة قلنا اما الفقر والمسکنة

فبقول الآخذ ولا یطالب بالبینة ولا یحلف بل یجوز الاعتماد بقوله انا فقیر مثلا اذا لم یعلم کذبه

واما بقیة الاصناف فلا بد فیهامن البینة واما الغزو والتسفر فهو امر مستقبل فیعطی بقوله انا غاز

فهذه شروط الاستحقاق انتهی پس بنا بمفاد کلام هر که بگوید من فقیرم یا مسکینم روا بود بایشان

زکات دادن و آوارد بیت بپذیرند هرگاه نشانی دعوی وی بظهور رسد یعنی دروغ نمود

اما مسافر و غازی اگر بسفر و غزا نروند زکات ازایشان باز ستانند اما آن دیگر صنفها باید

از قول معتبرین معلوم و محقق گردد انتهی **فصل چهارم**

در باب صدقهٔ تطوع و فضیلت آن و آداب اعطاء صدقه و اخذ آن **بدانند** که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم

در فضیلت صدقه دادن چندین احادیث صحیحه را بیان فرموده اند منجمله می فرماید تصدقوا ولو بشق تمرة

صدقه بدهید اگرچه نیمه خرما باشد که آن درویش را زنده میگرداند و گناه را بکشد چنانکه آب آتش را می کشد

و نیز میفرماید اتقوا النار ولو بشق تمرة بپرهیزید از آتش دوزخ اگرچه به نیمه خرما بود

فان لم تجدوا فبکلمة طیبة واگر نتوانید سخن خوش که کلمة الطیبة صدقة **و نیز** وی می فرماید

روز قیامت هر کسی در سایهٔ صدقهٔ خود بود تا آنکه میان خلایق حکم کنند **و نیز** فرمود صدقه هفتاد در

از درهای شر بسته گرداند **و نیز** فرموده است صدقة السر تطفی غضب الرب **حضرت عیسی** ع فرموده است

هر که سائلی را محروم نماید از صدقه ملائکه بمنزل وی نیایند تا هفت روز مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم

بیهوقت

بیهوقت دو کار را بکسی دیگر تفویض نفرمودی یکی آنکه شب بنفس خود آب طهارت و جامهٔ ازاش خود راست فرمودی

و دیگر آنکه بدست خود بفقیر و مسکین از طعام و شراب میخورانیدی و بسیار وقت بوده است که خود با فقرا و مساکین

طعام تناول فرموده است **و نیز** پرسیدند از آنحضرت ص که کدام صدقه فاضلتر است گفت آنکه در تندرستی

دهی در حالت زندگانی و اختیار نه آنکه صبر کنی تا جان بحلق رسد آنگاه گوئی این بفلان دهند و آن بفلان

واز این احادیث و اخبار بسیار و فزون از حد شمار بود بسبب تطویل همگی را ننوشتم قال الله تعالی انما الصدقات

للفقراء و قال و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا **و عمر بن عبد العزیز** بارها می فرمود

الصلوة تبلغک نصف الطریق والصوم یبلغک باب الملک والصدقة تدخلک علیه

و ابن ابی الجعد فرموده است ان الصدقة لتدفع سبعین بابا من السوء و فضل سرها علی علانیتها بسبعین

ضعفا **و ابن مسعود** فرموده است ان رجلا عبد الله سبعین سنة ثم اصاب فاحشة فاحبط عمله

ثم مر بمسکین فتصدق علیه برغیف فغفر الله له ذنبه و رد علیه عمل سبعین سنة انتهی

و لقمان پسر خود را وصیت کرد که یا بنی اذا اخطئت خطیئة فاعط الصدقة **و یحیی بن معاذ** رض

فرمود ما اعرف حبة توزن جبال الدنیا الا الحبة من الصدقة **و عبد العزیز بن ابی رواد** فرموده است

سه چیز از کنوز جنت است کتمان مرض و کتمان صدقه و کتمان مصایب **و حضرت عمر** رض فرموده

ان الاعمال تباهت فقالت الصدقة انا افضلکن **و عبد الله بن عمر** رض بسیار شکر را صدقه میداد

و میفرمود که حق تعالی فرموده است لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون و حق تعالی میداند که من شکر را

بسیار دوست میدارم **و علما** را در باب اخفا و اظهار صدقه اختلاف است بعضی اخفا را بهتر و نزد حق تعالی

پسندیده تر و باجابت سریع الاثر تر دانسته اند و بعضی اظهار و تحدث بنعمت را مصلحت دیده اند

حسنهٔ فاضله

صاحب مواهب در تفسیر آیه و اما بنعمة ربک فحدث میگوید که تحدث به نعم شکر منعم است صاحب فتوحات

آورده که نعمت چیزیست محبوب بالذات و منعم در اغلب مشکور میباشد پس حق سبحانه حبیب خود را فرمود

که از نعمت من سخن گوی که خلق محتاجند و محتاج چون ذکر منعم شنود بوی میل کند و او را دوست دارد

پس بجهت تحدث بنعمت من خلق را دوست من میگردانم و من ایشان را دوست میدارم **و شیخ غزالی** رح

درهمین کتاب احیاء جهات هر دو شق را بتفصیل بیان فرموده است کسی که خواهد به بیند و بداند والله اعلم

بیان فضیلت صدقه و عمل معروف

لاسیمای در حق اقربا و خویشان و

همسایگان و غریبان و یتیمان

و امثال انها بدانکه

قال تعالی قول معروف خیر من صدقة یتبعها اذی در قرآن و احادیث آمده که سخن خوش نازل منزلهٔ صدقه است بیت

چه خوش سخنی گفته اند چون شکر و شمع باش با روی خوش چون عنبر و مشک باش با بوی خوش

چون عود مشو که تا نسوزند او را از وی نرسد بدیگران بوی خوش و فرموده لذا استماع کلام الملهوف

صدقة یعنی شنیدن آواز مظلوم صدقه است و استماع نالهٔ حزین مستمندان دردناک بصدقهٔ کامله

حسنهٔ فاضله

حسنهٔ فاضله در دیوان اعمال محسوب میشود بایمعنی که همیشه اوقات شریف را وقف انجاح آمال و امانی

ارباب اضطرار و قبول التجا و شکایات اصحاب احتیاج و افتقار سازند و همگی همت را برآوردن حاجات

ضعفاء و مناجات عجزه و مساکین پردازند کار درویش مستمند برآر که ترا نیز کارها باشد

تفریع قال فی کتاب بستان العارفین و غیره قال الله تعالی

ان المصدقین والمصدقات الآیه و قال النبی صلی الله علیه و سلم کل امرء فی ظل صدقته حتی یقضی بین الناس

و قال صلی الله علیه و سلم ان الصدقة لتطفی عن اهلها حر القبور و انما یستظل المؤمن یوم القیمة فی ظل صدقته

رواه البیهقی والطبرانی و قال صلی الله علیه و سلم علیک بالصدقة فان فیها ست خصال ثلاث فی الدنیا

و ثلاث فی الآخرة فاما التی فی الدنیا فتزید فی الرزق و تزید فی المال و تعمر الدیار و اما التی فی

الآخرة فتستر العورة و تصیر ظلا فوق الرأس و سترا من النار و فی شرح البخاری لابن ابی جمرة

عن النبی ص اذهبوا البلاء بالصدقة و استعینوا علی قضاء حوائجکم بالصدقة آه و قال صلی الله علیه و سلم

اتقوا النار ولو بشق تمرة و فی روایة تصدقوا و فی روایة ولو بتمرة آه و فی الحدیث الصحیح

فایده ان بکل تسبیحة صدقة و بکل تحمیدة صدقة الی آخر الحدیث

کان ابن مسعود رض اذا سمع سائلا یسئل یقول من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا و هو سبحان الله

والحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر و قال ابو اللیث السمرقندی معناه من لم یکن عنده ما یتصدق

به فلیستغفر الله للمؤمنین فانه صدقة و فی الحدیث الصحیح و تبسمک فی وجه اخیک صدقة

حکایه خرج النبی ص الی السوق بثمانیة دراهم فشری قمیصا فرأی جاریة تبکی فسألها فقالت

خرجت اشتری حاجة لاهلی بدرهمین فذهبا منی فدفع النبی ص درهمین لها و مضی الی السوق فاشتری

ثوبًا كساه الله من حلل الجنة فدفع اليه القميص ورجع قيصًا باربعة دراهم فلما رجع رأى شيخًا عريانًا من كسانى ثوبًا كساه الله من حلل الجنة فدفع اليه القميص ورجع الى السوق واشترى قميصًا بدرهمين ثم رجع فوجد الجارية تبكى فسألها فقالت اخاف العقوبة من اهلى فقال النبى ع امشى معى فتبعها حتى وصل الى باب الدار لاهلها وقال السلام عليكم فلم يجيبه احد فقالها ثانيًا وثالثًا فاجابوه فقال النبى ع لا اجبتمونى من اول مرة فقالوا اردنا ان نتبرك بصوتك فسئلهم العفو عن الجارية فقالوا هى حرة لاجلك يا رسول الله صلى الله عليه وسلم فرجع النبى ع وهو يقول ما رأيت ثمانية اعظم من هذه امنا جارية بها اعتقنا بها جارية وكسونا بها عريانًا قال فى كتاب شرف المصطفى ع

فائدة

كان احب الثياب الى النبى ع القميص رواه النسائى وابوداود وعن ام سلمة رضى الله عنها وانفعه للبدن فى الصيف الكتان وافضله البياض لقوله صلى الله عليه وسلم احسن ما زرتم به الله فى قبوركم ومساجدكم البياض وقال على رضى الله عنه من لبس نعلا اصفر قضيت حاجته وفى روح حياء احب الثياب الى الله البياض وعن غيره من لبس ثوبًا اصفر تقدمه انتهى

ورافضل

فى القميص

كونه من قطن وينبغى ان يلحق به سائر انواع اللباس كالعمامة والطيلسان والرداء والازار وغيرها عليه الصوف لحديث فى رواية وحديث فى الثانى لكن فى الاولى من هذين وكونه قصيرًا بان لا يتجاوز الكعب وكونه الى نصف الساق افضل وتقصير الكمين بان يكون الى الرسغ للاتباع فان زاد على ذلك ككل ما زاد العلماء بشعار يخالف ذلك فلبسه ليعرف فيسئل او ليمتثل كلامه بل لو توقفت ازالة محرم او فعل واجب على ذلك وجب والملحقوا ان توسعة الاكمام بدعة ومحرمة فى الفاحشة اه ويجوز بلا كراهة لبس ضيق الكمين حضرًا وسفرًا للاتباع وزعم ان هذا خاص بالغزو ممنوع قال ابن حجر فى باب

مسئلة

ويحرم على غنى لبس خشن ليعطى لما يأتى ان محل حرمة الخوف اعطى شيئًا

اعطى شيئًا لصغر لتنت فيه وخلا عنها بالمباحوم عليه ولم يملكه قاله ابن حجر رحمه الله وخصوص لباس بس نكتهات در اينجا بيان آنها غير مناسب بود لهذا تحرير آن بر وخت انت آنه در موقع خود خواهد آمد پس برسر اصل سخن كلام ابوليث سمرقندى آمده

حكايت

كان منصور بن عمار رضى الله عنه يعظ الناس يومًا فقام رجل من الحاضرين وسأل اربعة دراهم فقال منصور من اعطاه اربعة دراهم دعوت له اربع دعوات فقام عبد ليهودى واعطاه ثم قال العبد ادع الله لى بالعتق وانا فقير ادع الله لى بالغنى وانا مذنب فادع الله لى بالمغفرة وادع لسيدى بالاسلام فدعا له فلما رجع العبد قال له سيده ما الذى ابطأك عنى فقال حضرت مجلس موعظة منصور بن عمار وتصدقت باربعة دراهم ودعا لى باربع دعوات دعوة بالعتق فقال انت حر لوجه الله تعالى ودعوة بان يخلف الله فى نفقتى فقال لك اربعة الاف درهم ودعا لك بالاسلام فقال اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدًا رسول الله ودعا لى بالمغفرة فقال ليس هذا فى قدرتى فرأى فى منامه قائلا يقول له انت فعلت ما فى قدرتك وانا افعل ما فى قدرتى فقد غفرت لك ولعبدك وللواعظ وللحاضرين اجمعين اه

حكايت

كان فى زمن داود ع عجوزة فتصدقت يومًا بثلاث رغيف وكانت قد طحنت دقيقًا فطيرته الريح فقالت لداود ع احكم بينى وبين الريح فاعطاها الف درهم فقال سليمان ع ارجعى والملمى من الحكم فرجعت فاعطاها ايضًا الف درهم اخرى فرجعت فقال سليمان ع ارجعى والملمى من الحكم فقالت رضيت بامر الرجوع قالت سليمان فطلبه وسئله عن ذلك فقال الحكم واجب والتصدق افضل فالواجب اولى فطلب داود الريح وقال له ما حملك على اتلاف دقيق العجوزة فاحال على الخازن واحال الخازن على جبرئيل وجبرئيل على ميكائيل وميكائيل على رب العالمين فقال تعالى يا جبرئيل اخبر داود انى لم افعل شيئًا عبثًا وذلك ان فارة نقبت مركبًا كاد ان يغرق فامرت الريح فالقت الدقيق الى اهل السفينة فسدوا به ثقب السفينة فكان ذلك سببًا لنجاتهم يا داود خذ ثلث ما فى المركب للعجوزة فاذا هو ثلثمائة الف دينار فقال داود هل فعلت شيئًا من الخير للعجوزة

حكايت

رأيت فى المورد العذب ان شابًا صحب داود ع فاخبره ملك الموت بانه يموت بعد ثلاثة ايام فشق ذلك على داود ع فلما مضى عليه ثلثة ايام رأه سالمًا ثم مضى عليه شهر فتعجب من ذلك فجائه ملك الموت فسئله وقال لما اردت قبض روحه بعد ثلثة ايام تجلى الله على وقال يا ملك الموت انه قبل فراغ عمره بيوم خرج فوجد مسكينًا فاعطاه عشرين درهمًا فقال له بارك الله فى عمرك فاستجبت دعوته واعطيته بكل درهم عامًا قالت نعم تصدقت يومًا بثلاث رغيف

لطيفة

وقال نبينا صلى الله عليه وسلم اغتنموا دعوة السائل عند فرح قلبه بالصدقة اه رأيت فى تفسير نجم الدين النسفى رحمه الله من ائمة الحنفية فى تفسير سورة والضحى ان سلمان اهدى للنبى صلى الله عليه وسلم عنقود عنب فجائه سائل فاعطاه العنقود فرآه عثمان رضى الله عنه فاشتراه من السائل واهداه ايضًا للنبى ع وهكذا الى ثلاث مرات فقال النبى ع انا جرات ام سائل فانزل الله تعالى واما السائل فلا تنهر

فايدة

قالت عائشة رضى الله عنها يا رسول الله ما الذى لا يحل منعه قال الملح والماء والنار فقالت يا رسول الله هذا الماء قد عرفناه فما بال الملح والنار قال من اعطى الملح فكانما تصدق بجميع ما طيب الملح ومن اعطى النار فكانما تصدق بجميع ما انضجت النار ومن سقى مسلمًا شربة ماء حيث يوجد الماء فكانما اعتق رقبة ومن سقى مسلمًا شربة ماء حيث لا يوجد الماء فكانما احياها وقال ابن عباس رضى الله عنه

حكمة

الحمى من فيح جهنم فابردوها بالماء وكانت عائشة رضى الله عنها تقرء المعوذتين على الماء وترش به على المريض وقال جعفر الصادق رضى الله عنه من وضع الماء على شارع نظر الله اليه بالرحمة تكلمو مرتين اه من قرء الفاتحة اربعين مرة على قدح ماء ونضح به وجه المريض المحموم شفاه الله وعن النبى ع خير شراب الدنيا والاخرة الماء وعن النبى ع من التواضع ان يشرب الرجل من سؤر اخيه فمن احل بشرب من سؤر اخيه

نكتة

الا كتب الله له سبعين الف حسنة ومحى عنه مثلها ورفع له سبعين الف درجة اه

الصدقة اربعة امور

الصدقة اربعة امور صانت صاحبها عن مكاره الدنيا والاخرة ودال تدله على طريق النجاة ووقاف تقربه الى ربه عز وجل وهاء تهديه الى روح الصالحات اه وعن النبى ع من تبسم فى وجه غريب ضحك الله اليه يوم القيمة ومن صافحه وعانقه جاز على الصراط اسرع من لمح البصر ومن اكرم غريبًا يموت فى غربته الا بكت عليه الملائكة رحمة له وفسح له فى قبره بنور يتلألأ حيث دفن الى ان يقعد راسه او مسقط راسه وعن ابن عباس رضى الله عنه قال اذا نظر الغريب عن يمينه وعن شماله وعن امامه وعن خلفه فلم ير احدًا يعرفه غفر الله له ما تقدم من ذنبه وفى حديث آخر ان الله تعالى لينظر الى الغريب فى كل يوم الف نظرة وفى حديث آخر ما من غريب يمرض فيرمى ببصره فلا يقع على من يعرفه الا كتب الله له بكل نفس تنفس سبعين الف حسنة ومحى عنه سبعين الف سيئة وعن النبى ع انه قال اكرموا الغرباء من اكرمهم فقد اكرمنى ومن اجتهم فقد احبنى اه وعنه صلى الله عليه وسلم ارحموا اليتامى واكرموا الغرباء فانى كنت فى الصغر يتيمًا وفى الكبر غريبًا انتهى

بيان گرامى داشتن حقوق همسايگان و اداى حقوق ايشان

و مهمانان

قال تعالى والجار ذى القربى وهو الجار القريب والجار الجنب وهو الغريب قاله ابن عباس وقال غيره الاول المسلم والثانى اليهودى فالاول له ثلاثة حقوق حق الجوار وحق القرابة وحق الاسلام والثانى له حق الجوار والاسلام فان كان يهوديًا فله حق الجوار فقط وقال سهل بن عبد الله التسترى رضى الله عنه والجار ذى القربى يعنى قلبك والجار الجنب يعنى نفسك والصاحب بالجنب عقلك وابن السبيل جوارحك وقال ابن عباس الصاحب بالجنب هو الرفيق فى السفر اه وعن النبى ع من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم جاره ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم ضيفه وقال الحسن البصرى ليس حق الجوار

كف الاذى عن الجار بل حق الجوار الصبر على اذى الجار اه وقال عم اتدرون ما حق الجار ان استعان منك
فاعنه وان استقرضك فاقرضه وان افتقر عد عليه وان مرض عده وان مات اتبع جنازته وان
اصابه خير هنيته وان اصابه مصيبة عزيته ولا تستطل عليه البناء فتحجب عليه الريح الا باذنه وان اشتريت
فاكهة فاهد له منها فان لم تفعل فادخلها سرا ولا تخرج بها ولدك ليغيظ بها ولده اه قال النبي عم
يا امة محمد صلى الله عليه وسلم والذي بعثني بالحق نبيا لا يقبل الله صدقة من رجل وله قرابة محتاجون الى صلته يصرفها
الى غيرهم والذي نفسي بيده لا ينظر الله تعالى اليه يوم القيمة رواه الطبراني اه وقال النبي عم من سئل
من غير فقر فكانما ياكل الجمرة وفى احياء السؤال حرام كالميتة فلا تحل الا لضرورة وفى شرح
البخاري لابن ابي جمرة عن النبي عم لا باس للمؤمن ان يشكو حاله لاخيه المسلم وفى رواية لاخيه المؤمن اه

تبصرة لابد تذكرة لفوائد شتى قال النسفي فى زهر الرياض لما تولى سليمان عليه السلام
الملك جاءته جميع الحيوانات يهنونه الا النملة فانها جاءت تعزيه فعاتبها النملة فى ذلك فقالت اهنيه
وقد علمت ان الله تعالى اذا احب عبدا زوى عنه الدنيا وحبب اليه الاخرة وقد شغل سليمان بامر لا يدرى ما
عاقبته فهو بالتعزية اولى من التهنية وجاءه فى بعض الايام شراب من الجنة قيل له ان شربته
لم تمت فشاور جنده الا القنفذ فانه كان غائبا فاشاروا عليه ان يشرب فارسل الفرس خلف القنفذ
فلم يجبه فارسل الكلب اليه فاجاب فسئله سليمان عن الشراب فقال لا تشرب فان الموت فى العز
خير من البقاء فى سجن الدنيا قال صدقت واراق الشراب فى البحر ثم قال له كيف لا اطعت الفرس
دون الكلب قال لانها تغدو وبعدوها كما تعدو بصاحبها والكلب لا يطيع الا لصاحبه

حكايت قال مكحول التابعي رفع سليمان عم بجنوده على بساط ملكه على الريح بجراث ثلاث
فقال الحوتى اوددت ان اكلم سليمان ثلاث كلمات فاخبره الله بذلك فنزل عليه فقال اخبرني عن الكلمات

فقال يا نبي الله انت لا تجد لذة الامس وانا لا اجد تعبه فانا وانت سواء وانت تموت وانا اموت
فنحن سواء وانت كاسب على قدر ما اعطاك وانا احاسب على قدر ما اعطاني فبكى سليمان وقال يا رب
لولا انك كريم لا ترجع فى هبتك لسئلتك ان ترجع فيها **حكاية** قال بعض العباد من
بني اسرائيل يا موسى عم اسئل ربك ان يرزقني فسئل ربه فاوحى الله اليه يا موسى اقليل ام كثير
فقال يا رب بل كثيرا فلما اصبح موسى وجد السبع قد اكل الرجل فقال يا رب سئلتك له كثيرا
فاكله السبع فقيل يا موسى انك سئلت له كثيرا وكل ما كان فى الدنيا فهو قليل قال الله تعالى قل
متاع الدنيا قليل انتهى و در ازهار آورده كه حضرت رسول صلعم فرمود يا ابا ذر رض
هرگاه در بازار گوشت مى ستانى بسيار بستان كه تا از آن حصه همسايگان خود بدهى و ابن عباس رض
روزى از مردى شنيد كه ميگفت اللهم اغفر لى ولفلان ازوى پرسيد كه فلان كيست گفت مرا همسايه ايست
نزديك از من طلب دعاى خير و مغفرت ميكند اكنون من او را دعا كردم ابن عباس گفت بدرستيكه حق تعالى
ترا و او را بخشيد و ابا ذر رض از حضرت رسول عم روايت ميكند كه آنحضرت عم فرموده است حق سبحانه
دوست دارد مردى را كه وى همسايه بد داشته باشد و او بر جفا و اذيت آن همسايه بد صبر و تحمل
نمايد چه اگر اجر و پاداش صبورى و تحمل بر جفاى همسايه بد بى درجات يا درمات لا يعد ولا يحصى است
و عزيزى ديگر فرموده است سرشت طفل بد را دايه داند
همسايه بد مباد كس را
و در كتاب ذخيرة الملوك ... آورده
بدى همسايه را همسايه داند
كه اعانه بهمسايگان و حق جوار واجب است **نقلست** كه شخصى توانگر همسايه داشت
بغايت درويش و مضطر و بى نوا پرده بر احوال فقر و احتياج خود داشته بود تا كسى را وى مطلع نگردد

از قضا پسر توانگر بخانه درويش آمد ديد ايشان طعام ميخوردند و حيا پسر را تكليف نكردند و از آن طعام لقمه بدو ندادند
كودك گريه كنان بخانه آمد كه من از طعام خانه درويش ميخورم هرچند مادر و پدر او را بطعامهاى خوب و رنگارنگ
او را نواختند نميخورد و همچنان گريه كنان بود آخر الامر توانگر بخانه درويش آمد و گفت ما و شما همسايه ايم چرا حق جوار
نگه نداشتى و در صدد آزار ما ميگوشتى مرد درويش عذرخواهى نمود و گفت و الله تا بجاى حق جوار از همه كس بهتر نگه داشته ام
و بهيچوجه آزارم بمورى نرسيده تا بشما رسد توانگر گفت كه آزار ازين زيادتر بود كه پسر عزيز من بخانه شما آمد و شما
بطعام خوردن مشغول بوده ايد و لقمه بدست وى نداده ايد و حالى سيكر به وى بهيچوجه خاموش نميشود و ميگويد من
طعام خانه درويش ميخواهم پس درويش چون اين ماجرا شنيد آهى سرد از دل پر درد بر كشيد و آب از چشم بگردانيد
و گفت اى توانگر خاك پايت ببوسم و عذر قدمت ميخواهم درين جا سرى است اگر تو اين سر را فاش نكنى بتو
خواهم گفت پس توانگر سوگند ياد كرد كه حرفى است نگويم مگر گفت حرفى است كه آشنا سخنى آشنا
كه دارد پس درويش گفت اى توانگر بدانكه آن طعام بر ما حلال و بر شما حرام بود توانگر گفت سبحان الله
مگر طعام هست كه بر يكى حلال و بر يكى حرام باشد درويش گفت بلى مگر نشنيده كه حق تعالى در قرآن مجيد فرموده است
فمن اضطر فى مخمصة الايه و فحواى تفسير وى آنست كه هر كه در مهمات روزى قادر نباشد گوشت
مردار براى وى حلال بود بدانيد كه آن طعام ما ميخورديم گوشت مردار بود بدين جهت پسر ترا نداديم
توانگر چون ماجرا بشنيد آهى كشيد و گريبان چاك زده و بگريست و گفت فرداى محشر چگونه جواب حق تعالى
و رسول بگويم كه همسايه من اينقدر بسختى در فقر گرفتار است و من هر شب و هر روز بر بستر كرم و طعامهاى
لذيذه ميخوابم و ميخورم پس دست درويش بگرفت و بخانه خود برد و از نقد و جنس بهره چه قادر بود بداو داد
پس چون شب در آمد توانگر در واقعه ديد كه محشر قايم است و صفها آراسته چون چشم مبارك حضرت رسول عم

بروى افتاد فرمود اى توانگر بشارت باد كه حق تعالى ترا بسبب آن احسان و صدقه كه در حق درويش همسايه كردى
عفو فرمود و كرامت بهشت نمود انتهى و صاحب كتاب رسالة العليه فى شرح احاديث النبويه
آورده است كه زنهار از محافظت حقوق همسايگان درويش تو با خبر باشند و بدان مقدار كه توانى با او همه
مواسا كن و بوى طعام ايشان را برنجان يعنى حتى المقدور بطعام و شراب و ساير نوازشها ايشان را
دلخوش كنند تو نعمت چرب و شيرين و پاكيزه خورى و او در خاك محنت و احتياج جز خون جگر چيزى نخورد
چنانكه حضرت على رض فرموده است وحسبك داء ان تبيت ببطنة وحولك اكباد
تحن الى القد و عارف ديگر فرموده اگر بر مركب تازنده سوارى هشدار كه خرى باركش بار به
در آب و گل است آتش از خانه همسايه درويش مخواه كانچه بر روزن او ميگذرد دود دل است
بدانكه مراد از اينهمه تفصيل بيان فضيلت صدقه تطوع بود پس ثابت گرديد كه بيقين
هر عمل اجرى و هر كرده جزاى دارد و بيان آنهمه اجر و جزا درين صحيفه گنجايش ندارد قرآن و احاديث
و اخبار و تحقيقات مجتهدين و محدثين نفعنا الله ببركات انفاسهم هيچ ذره را از ذراير بيانات
آن فرو گذار ننموده اند كما روى انس عن النبي عم انه قال ما من مسلم يغرس غرسا او يزرع زرعا
فياكل منه الطير او انسان او بهيمة الا كان له به صدقة و عن ابي ايوب الانصاري رض
عن النبي عم من غرس غرسا اعطاه الله تعالى من الاجر قدر ما يخرج من ذلك الغرس وعن جابر رض
عن النبي عم ما من مسلم يزرع زرعا فياكل منه سبع او طير او انسان او دابة الا كان له صدقة
فايده قال جابر اول صناعة عملت على وجه الارض صناعة الحرث فاول من حرث

آدم علیه السلام ثم ادرکه التعب فی آخر النهار فقال لحواء علیها السلام ازرعی ما بقی فصار زرعها شعیراً الخ قال کعب الاحبار کانت الحبة فی عهد آدم ع کبیض النعامة الخ وقد جاء ان آدم هبط بالهند وحواء بجدة فبکی بکاءً شدیداً فسأله جبرئیل عن بکائه فقال دلنی علی حواء وهل هی لها حاجات قال نعم وهی اصلح منک حالاً تاکل کل یوم سمکة قال هل عندها منی خبر قال لا ولکن حفظها الله لاجلک ثم اشتد به الجوع فنسی حواء فجاءه جبرئیل بثورین احمرین وثلاث حبات من الحنطة فی الجنة وقال لک حبتان ولحواء حبة واحدة فلذلک صار للذکر مثل حظ الانثیین کل حبة وزنها الف درهم وثمانمائة درهم فزرع وحصد وطحن وخبز فی زمان قلیل فلما اکل وشبع نام فرآها فی نومه فقالت یا آدم انت نائم ام یقظان فاستیقظ آدم ع وقد زاد بکائه فی الفراق فقال جبرئیل البشر فاراک الله ایاها فی المنام الا وفیه قرب الوصال والاجتماع قال الثعلبی رح فرق الله بینهما مائتی عام کل منهما یطلب صاحبه فلما تقاربا فی مکان مسمی بمزدلفة فلما اجتمعا وتعارفا فی مکان مسمی عرفات وتمنیا الجنین بمکان مسمی منی انتهی وگذارش آدم وحواء در بهشت وخوردن شجره منهیه وخروج ایشان از بهشت وهبوط ایشان بزمین وحراثت وی با سایر ماجراهای احوالات ایشان وتدبرت تعالیشان در قرآن واحادیث واخبار صحیحه وتواریخ اسلام مشهور ومذکور است انشاء الله در موقع خود خواهد آمد

تذکرة للمتعظین

ای عزیز من جای حیرت است

زلغزش پای فهم تر باخبر باشند

چگویم با تو از مرغی نشانه که با عنقا بود هم آشیانه

اینهمه ماجراها که

اینهمه ماجراها که برروی زمین بر سر اولاد آدم میگذرد علم ازلی وارادت لم یزلی با قلم انگار سپرده سر بگشت اما طریق کسب واختیار راه جبر را مسدود کرده آنچه بحسب شریعت است مانند آدم مقبول درگاه گشت وآنچه بخلاف قرآن وشریعت است مثل شیطان مردود افتاد خامه میخواست زمانی درین میدان سرکشی کند بار عنانش گرفتم که مبادا بدر رود درازی کشد والله اعلم جف القلم

بیان اختلاف در فضیلت اخذ صدقه وزکات

بدانند که علما را در بیان افضلیت اخذ صدقه وزکات اختلاف است ابراهیم خواص وشیخ جنید وجمعی دیگر رحمهم الله اخذ صدقه را افضل دانسته‌اند از اخذ زکات چه در اخذ زکات مظنه مزاحمت فقرا ومساکین وملال وتضییق احوال بر ایشان متصور میشود وانگهی در این عهد وزمان آخر ضعف استحقاق شرعی بنهجی که در قرآن ومدونات فقه بیان کرده‌اند کمتر یافت میشود اما در اخذ صدقه گویا این مظنها مفقود باشد وامر در آن اوسع واتم بود اما بعضی اخذ زکات را بهتر دانسته‌اند از اخذ صدقه زیرا که در اخذ زکات چندین فواید وخصائص مندرج باشد که در اخذ صدقه نباشد چه اخذ زکات اعانه است بر واجب حتی از بعض مجتهدین منقولست که اگر جائیکه در شهری یا در دهی فقرا ومساکین آنجا ترک اخذ زکات نمودند همگی آن فقرا ومساکین آثم وعاصی خواهند شد وهم در اخذ زکات تقویت وبعضی خطرات نباشد چه آن حقی است خالصاً لوجه الله خدا تعالی محض موهبت وانعام

آزار از فقرا وارباب استحقاق واجب گردانیده است باید مؤدی آن بکمال ورد وبمنون طالب آن باشد که فقرا واهل استحقاق از وقبول فرمایند واز وی خوشنود شوند اما حاصل مطلب آنست که حضرت پدر بزرگوارم قدس الله سره در بعضی از مجامع جامع تو نیکوئی کن ودر دجله انداز بیفزود نمر اصل محبوبیت در معامله موقوف بر نیت است وقت در هر کار وکردار بتفاوت شخص واحوال وزمان وی است لا سیما در باب احسان وصدقه که بهر نیتی وبهر نوعی وبهر کسی ودر هر حالی بدهی کلا نم اجر آن ضایع نگردد اگر زیاده اجر ندهند اقلا بقدر عمل مزد خواهند داد خواجه شیرازی فرماید

تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن که خواجه خود روش بنده پروری داند

شیخ شبلی رحمه الله گوید در بازار بصره گدای را دیدم دریوزه میکرد تا بدر دکان مجوسی رسید وچیزی خواست مجوس چیزی بوی داد دم همچنان نظاره احوال درویش میکردم با خود اندیشه کردم که احسان کافر چه باشد ناگاه پاره کاغذی از بالای سرم بر پیش پای من افتاد چون کاغذ را برداشتم دیدم که این رباعی بخطی نوشته‌اند

مکافات السماحة دار خلد وامن من مخافة یوم بؤس

وما للناد بمحرقة الجواد ولو کان الجواد من مجوس

وحکایات واشای در این باب بسیار است کارخانه رحمت الهی ورای چه وچون واز حد کمیت وکیفیت بیرون است بعضی از عرفای دین وائمه راه یقین احسان را بد بلکه کفر گویند وفرموده‌اند این مخالف شرع است معاذ الله من ذلک احسان قبلا

هر که اینجا بعالم روزی خود میخورد گر زخوان تست نانش در زخوان خویشتن

پس ترا منت زمهمانست باید بهر آنکه میخورد در خوان احسانی تو نان خویشتن

پس علی ای تقدیر

پس علی ای تقدیر مسئله اعطاء واخذ صدقه وزکات منوط بر نیت مؤدی وآخذ باشد ائمه شرع رضی الله عنهم حکم بتی بر افضلیت اخذ صدقه تنها یا زکات تنها جاری نفرموده‌اند بلکه نزد ایشان نیز مدار علی بر تفاوت نیات وعلیحده اشخاص است پس معیار مهر وروش نیت قلبی آمد فنسئل الله الکریم حسن الرعایة والتوفیق علی اداء شکر المنعم وادراک دقایق هذه المعانی والمعارف وان یجعل میل طبعنا الی اتباع الشریعة وان یغنینا بفضله وجوده عمن سواه قال رسول الله ص من لم یشکر الناس لم یشکر الله تعالی فلا شک ان الشکر یزید النعم مع انه قائم مقام الجزاء والمکافات حتی قال رسول الله ص من اسدی الیکم معروفاً فکافئوه فان لم تستطیعوا فاثنوا علیه خیراً وادعوا له حتی یعلموا انکم قد کافأتموه وان العارف لا ینظر الا الی الله تعالی فالیس والعلانیة والاعطاء والاخذ والمنع عنده واحد لان اختلاف الاحوال والمقال والامور شرک فی توحیده فلا یلتفت الی مقتضیات الزمان کالمانع والمعطی والنافع والضار فان الالتفات بها دون سبحانه فی حقه نقص

هرگز نخورم غم که بخواهم مردن یا اینکه فردا که چه خواهم خوردن لیکن غم آن خورم که این روی سیاه در حضرت حق چگونه خواهم بردن اما بمفاد قول بزرگان که فرموده‌اند هر کسی را در خور استعداد خویش هست نوعی خوشدلی در کار خویش بدیهی است که وظیفه معطی ومنعم جداست ووظیفه آخذ وارباب استحقاق جداست

بیان وظایف معطی وآخذ

بدانند که هر کسی باندازه استعداد ومقدار عمر خود باید وظیفه خود را بشناسد مثلا اگر عبد است بداند که وظیفه وی بندگی وخدمت وفرمانبرداری است ووظیفه سید بزرگی وفرماندهی ونوازش است

عايا و مساكين و

وظيفه پادشاه و حاكم داير عدالت و دادرسى مردم و رعايا است و وظيفه درويش قناعت و سكنت
و دريوزه است

وظيفهٔ معطى

كه بنده رضاى خدا و سالك طريق آخرت است
آنست كه بداند اينهمه مال و دولت و نعمت و جاه كه ديگران بآن مفاخرت و مباهات و اعتبار است
از موهبت الله تعالى و تفضل اوست و بداند كه حق تعالى اين زكات و صدقه را بروى واجب گردانيده است
البته در وجوب آن امتحان و سرى هست و معنى آن امتحان اينست تلفظ بكلمتين شهادتين مستلزم
توحيد و شهادت بوحدانيت و فردانيت معبود است و ثمرهٔ اين شهادت آنست كه بالكليه روى بمعبود خود
آورد و از هر چه غير اوست تبرا نموده بحديكه سر و جان و اموال و ملك و دولت و زن و فرزند خود را
در راه رضاى او فدا و نثار كند پس لهذا عاشق را بچيزى امتحان بايد كرد كه در دنيا نزد وى از آن چيز
محبوب و مطلوب تر نباشد و آن چيز غير مال و دولت چيزى ديگر نبود پس اگر بنده از آن مطلوب و محبوب خود
براى رضا و محبت معبود خود گذشت فى الحقيقه در دعوى شهادت و اعتقاد و محبت صادق
القول است و اگر غير آن بود عشق باز دروغ زن باشد و از اينجهت است كه حق تعالى مى فرمايد
ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة الآيه و سابقا شرحى در تفسير
اين آيه مرقوم گرديد از اين آيه امتحان مذكور را استنباط نمايند سبحان الله جاى عرفان و تعليم
برگرفتن است عقل اينجا در گرداب حيرت مى افتد اگر غوطه نخورد كامل است امتحان
عاشق صادق بجهاد كرده لذ كه وقت سر و جان باختن مى باشد چه خوش گفته

سر كه نه در راه عزيزان بود بار گرانى است كشيدن بدوش
نجاتى هنى كه پروانه همين جان دارد و بس

و چون زر دنيا دوى

چون بروشنى روى شمع كه معشوقهٔ اوست مى رسد بچه بى تابى و بيقرارى بهاى عاشقانه جان خود را فدا
و نثار ميكند چكنه بى نواهين دارد در همين قياس تا جاندهى بوصل جانان نرسى

نقلست

كه فاضلى را پرسيدند در دويست درهم چه قدر زكات لازم آيد گفت
نزد عوام بحكم شريعت پنج درهم اما نزد خواص بمذهب طريقت مجموع آن را بايد داد انتهى
و از اينجهت است كه حضرت ابوبكر رض جميع مال خود را فدا و نفقه فرمود و حضرت عمر رض شطر مال خود را
بذل و انفاق نمود وقتى آنحضرت صلعم از وى پرسيد كه آيا هيچ باقى گذاشتى براى اهل و عيال خود
گفت شطر مال را نگهداشته ام و حضرت ابوبكر گفت آيا هيچ باقى گذاشتى براى اهل و عيال خود
گفت خدا و رسول را نگهداشته ام براى نگهدارى او پس آنحضرت فرمود فرق ميان شما همانند
فرق است در ميان گفتار شما [illegible]

اختلاف طبقات مردمان در صدقه دادن

و در اختلاف احوال مردمان در صدقه دادن
در همين كتاب احياء آورده و فى بذل الاموال انقسم الناس الى ثلاثة اقسام

القسم الاول

صدقوا التوحيد و وفوا بعهدهم و نزلوا عن جميع ما ملكهم
و بذلوا اموالهم و لا يدخرون دينارا و لا درهما و لا حبة كما فى نقل الفاضل المذكور و حكاية الصديق

القسم الثانى

درجتهم دون درجة هذا و هم الممسكون كالفاروق انتهى
اموالهم المراقبون لمواقيت الحاجات و تغير الخيرات و اوان الخيرات فيكون قصدهم فى الادخار
الانفاق على قدر الحاجة دون التنعم و التمتع و صرفوا الفاضل عن الحاجة الى وجوه البر و الاحسان

وهؤلاء لا يقتصرون على مقدار الزكوة و قد ذهب جماعة من التابعين الى ان فى المال حقوقا
سوى الزكوة كما قال تعالى و اتى المال على حبه ذوى القربى و قوله تعالى و مما رزقناهم ينفقون و قوله تعالى
و انفقوا مما رزقناكم فحاصل المعنى انه يجب على المؤمن مهما وجد فقيرا او محتاجا ان يقضى حاجته
فضلا عن مال الزكوة الواجب عليه انتهى

والقسم الثالث

الذين يقتصرون على اداء الواجب فقط و لا يزيدون عليه و لا ينقصون عنه و هى اقل المراتب و قد اقتصر جميع العوام
عليه لبخلهم بالمال و ميلهم اليه و ضعف حبهم و اعتقادهم بالاخرة انتهى

بيان اين كه زكات و صدقه موجب تطهير

و مراد از ين همه تفصيل

آنست كه شخص معطى بداند كه او
دولت و ملك و مال و عطيه و صدقه او را همه از راه امتحان در آورده اند و از تفضلات بارى جل شانه است
و هم بداند كه اداى زكات و صدقات تطهير قلب و جسد است از صفات بخل و لئامت
چنانكه گفتيم
چه اينها از صفات مذمومه و مهلكه اند كما قال عليه السلام ثلاث مهلكات شح مطاع و هوى متبع
و اعجاب المرء بنفسه و قال تعالى و من يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون و طهارت وى
از صفات قبيحه و مذمومه بقدر بذل و فرح و سرور وى است بآنچيز كه در راه خدا صرف كند پس زكات و صدقات
پليدى بخل را ببرد و اين چون آبى باشد كه بآن نجاسات شسته باشند و از اينجهت است كه زكات و صدقه
بر حضرت رسول صلعم و اهل بيت او حرام است و قال عليه السلام هذه اوساخ الناس فلا تحل لمحمد صلى الله عليه وسلم
و لا لآله

و هم

بداند كه در مقابله هر نعمتى شكر و سپاسى واجب است و بديهى است كه شكر گذارى
موجب مزيد نعمت و دولت وى خواهد بود كما قال و اگرچه حق شكر نعمت و عطيهٔ بارى تعالى با نواع و اقسام
بر بندگان ثابت و واجب آمده

گر بر تن من زبان شود هر موى
يك شكر تو از هزار نتوانم كرد

و چون عبادات

و چون عبادات يا بدنيه اند يا ماليه پس در اداى هر بدن و در مقابل هر مال و دولت حمد و شكر مخصوص است
كه خداوندا تو بمحض تفضل و بنده نوازى اين مال و ملك و دولت را بمن كه كمترين بندگانم عطا فرموده و مرا مانند
سايلان و محتاجان ننموده كه مستحق پنج درهم و دينار باشم بلكه سرى از جوب و شمار توانگران دنيا باشم قال تعالى
و لئن شكرتم لازيدنكم و نيز فرموده است و اشكروا لى و لا تكفرون

و هم

بداند كه هر چند
در اداى زكات و صدقه در وقت مبادرت و تعجيل نمايد گويا در امتثال امر الهى جل شانه بطوع و رغبت
و ميل تمام كوشش و سعى نموده است و هم زودتر دل فقرا را خوشنود نموده و هم خود را نيز از خوف آفات
تاخير روزگار مستخلص گردانيده كه و فى التاخير آفات پس فرصت را غنيمت شمرده كه مبادا ساعتى ديگر
يا هفتهٔ ديگر يا روزى ديگر مهلت ندهند و انگهى از همه معلوم و محقق گشته كه شيطان لعين هميشه در
كمين تضيع طاعات و خيرات و در صدد خرابى نفوس و مال بندگان خدا ميباشد خاصة اغوا و مغده
و وسوسهٔ وى در مواقع اداى فرائض و وقت تقربات و خيرات كه از ساير اوقات بيشتر ميباشد
و ديگر تخيلات وى در آن وقت از ساير وقتها غليظ تر و اشد خواهد بود

و نيز زكات دهنده لازم است كه سعى كند تا در افضل ايام و احسن اوقات زكات و صدقه بدهد

بدانكه مقصود از صدقه و احسان و عمل خير خوشنودى حق تعالى و امتثال امر وى است و ترتب ثواب و اجر بر آن
پس معلوم است كه هر چه احسان و خيرات بطريق شرع آراسته و پسنديده تر بقبول نزديكتر ميباشد و هر چند كه

[illegible]

خالص تر از ریا و ریب و خطرها باشد زودتر باجابت میرسد و این معنی موقوف است بر نیت شخص و تفاوت
ازمنه و امکنه و ایام و شهور چنانکه از احادیث ترغیب مذکور میشود پس بر زکات دهنده
لازم است که سعی نماید تا در روزهای شریف و ماههای مبارک زکات و صدقه بدهد چه هرچه
وقت شریف و مبارکتر ثواب و اجر زیادتر و بهتر کما مر آنفاً و حضرت رسول ص سخی ترین خلایق
بود و هرچه دستش بر آن میرسید میداد و در ماه مبارک رمضان خود مسیح چیزی نگاه نداشتی و بجمله
خرج و انفاق فرمودی قال رضی الله عنه فالمجتهد ان یکون من افضل الاوقات فیکون ذلک سبباً لنماء قربته
وتضاعف ذکو شره و برکته ... وذلک کشهر محرم فانه اول السنة وهو من الاشهر الحرم او رمضان اه
والو رمضان فضیلة لیلة القدر فانه انزل فیه القرآن وقال مجاهد ولا تقولوا رمضان فانه اسم من
اسماء الله تعالی ولکن قولوا شهر رمضان وذو الحجة ایضاً کانت من الشهور الکثیرة الفضل فانه شهر حرام
وفیه الحج الاکبر وفیه الایام المعلومات وهی العشر الاول والایام المعدودات وهی ایام التشریق
وافضل ایام شهر رمضان العشر الاواخر وافضل ایام ذی الحجة العشر الاول انتهی

وهم بداند که هرچند صدقه و زکات وی مخفی تر بود اجر و ثواب وی
بیشتر خواهد بود چه صدقه سریه از توهم ریا و سمعه و خطرها خالی میباشد و در حدیث صحیح آمده که صدقه سر
غضب و خشم خدا را فرو نشاند قال رسول الله ص افضل الصدقة جهد المقل الی فقیر فی سر
وقال بعض العلماء ثلاث من کنوز البر منها اخفاء الصدقة وقال ص ان العبد لیعمل عملاً
فی السر فیکتبه الله سراً فان اظهره نقل من السر وکتب فی العلانیة فان تحدث به نقل من
السر والعلانیة وکتب ریاء وفی الحدیث الصحیح سبعة یظلهم الله یوم لا ظل الا ظله احدهم
رجل تصدق بصدقة فلم تعلم شماله بما اعطیت یمینه وقال تعالی وان تخفوها
وتؤتوها

وتؤتوها الفقراء فهو خیر لکم الآیة واکثر علماء و ائمه شریعت رضی الله عنهم در فضیلت و خواص
اخفاء صدقه مبالغه و اهتمام کلیه بعمل آورده‌اند حتی بعضی از متصدقین در وقت
دادن صدقه صورت خود را در نظر مردمان پوشیده داشته‌اند که مبادا ایشان را بشناسند و بدانند
و بعضی صدقه را با عمی و نابینایان داده‌اند و بعضی مانند لقطه بی آنکه احدی
وکسی بفهمد در راه فقراء و مساکین و مستحقان و محتاجان در مواضع جلوس ایشان انداخته‌اند بجهتی
که ابداً معطی را نشناسند و بعضی آن صدقه را بی آنکه ایشان بفهمند بلباس و جامه
درویشان و محتاجان دوخته‌اند و بعضی فقراء و مساکین را خفته دیده‌اند و صدقه را در زیر سر ایشان
یا زیر لباس ایشان نهاده‌اند یا بمیان اسباب و حوایج و جامه ایشان انداخته‌اند و الی غیر ذلک من مقامات
سبحان الله این بزرگواران را نگر که تا چه مرتبه در صدقه سر مبالغه و اهتمامات عجیبه بعمل آورده‌اند
و کتاب و سنت نیز باخفاء صدقه در مواضع عدیده قایلند و بانواع و اقسام بیان اجر و ثواب و فضایل
بی نهایت آن نموده‌اند حتی اکثر از بزرگان صدقه را بوکیل داده‌اند تا آن را بمستحقین برسانند و هم
آن وکیل را توصیه و تأکید فرموده‌اند که مبادا نام صاحب صدقه معلوم کنند انتهی فضایل صدقه
وقال رضی الله عنه ویکون ذلک لان کان توصلاً الی اطفاء غضب الرب سبحانه واحترازاً عن الریاء
والسمعة اه وان لم یعرف المسکین فهو اولی اذ یستنبط فی معرفة المسکین الریاء والمنة

والسمعة جمیعاً ولیس فی معرفة الوکیل الا الریاء فقط ومهما کانت الشهرة مقصودة له
حبط عمله ویکون الرب علیه ساخطاً مغاضباً لان الزکاة ازالة للبخل وتضعیف للمال
بل تضعیف لحب المال وحب الجاه اشد استیلاء علی النفس من حب المال وکل واحد منهما
مهلک فی الآخرة ولکن صفة البخل تنقلب فی القبر فی حکم المثال عقرباً لادغاً وصفة الریاء
تنقلب فی القبر افعی من الافاعی وهو مأمور بتضعیفهما او قتلهما لدفع اذاهما او تخفیف
اذیهما اه وقوة هذه الصفات التی بها یقوی العمل بمقتضاها فضعف هذه الصفات
بمجاهدتها مخالفتها اه وهم بداند که اگر از ریا و سمعه ایمن باشد و دل خود را
از آن پاک کرده باشد و جاند که اگر باشکار زکات بدهد مردمانی دیگر بوی اقتدا کنند و ایشان نیز
زکات و صدقه دهند پس وی اگر باشکار او علانیه زکات و صدقه بدهد باکی نیست بلکه در این مقام جهر آن
بهتر از سر آن باشد چه در آن ترغیب و تحریض مردمانست بر ادای زکات و صدقات کما قال الله تعالی
ان تبدوا الصدقات فنعما هی الآیة وجمهور علماء در مسئله جهر و اخفاء زکات و صدقات
بر آنند که این معامله بازبسته است بتفاوت اشخاص و طبقات مردمان و اختلاف احوال ایشان
و تقاضای وقت و زمان و مکان چه در بعضی زمان و احوال سریه خوبتر است و در بعضی اوقات و مکان
آشکارا بهتر باشد و ائمه شریعت و مجتهدین رضی الله عنهم وجوه آن اختلافات را در مدونات خویشان

بتفصیل هرچه بهتر و تمامتر است مذکور و مسطور فرموده‌اند اما در این عصر و زمان در بعضی احوال مردمان روزگار
احسان بی ریا و منت کمتر است یعنی اگر مبالغه نباشد نزدیک است که حکم عنقاء مغرب و آسمان
پیدا نماید چه حقیر بکرات دیده‌ام که علاوه از ریا و سمعه بارها آن معطی با مستحق گفته بوجه غضب و قهر و سخریه
که ای فلان اگر من صدقه بتو نمیدادم از گرسنگی و محتاجی میمردی حاشا و کلا از آن صدقه

مکتوبی است از مکاتیب شیخ اجل بزرگوار اعنی کاکه احمد شیخ در سلیمانیه در بیان اعمال ریاء و سمعه در صدقات و غیر آن مع بعضی نصایح دیگر در ضمن آن که متعلق بآنست

حقیر در زمان تحصیل علم در شهر سلیمانیه بشرف خدمت شیخ اجل یگانه زمان نخو
قدوة الانام کاکه احمد الشیخ که در آن دیار علم و فضایل وی مذکور و مناقب و کراماتش
رحمة الله علیه

معروف و مشهور است رسیدم و بارها از روی مواعظ حسنه و نصایح مستحسنه می شنیدم تا وقتی
بملاحظهٔ لطف و شفقتی که با حقیر داشتند این مکتوب را با انضمام بعضی مکاتیب دیگر بوجه تبرک
بحقیر مرحمت فرمودند حقیر نیز بمناسبت مقام آنرا تبرکاً و تیمناً در اینجا ثبت و مرقوم نمود
که برادران سعادتمند و طالبان و دوستداران ارجمند آنرا بگوش جان اصغاء فرمایند
و بمقتضای آن عمل نمایند و هو هذه   دوستان و برادران دینی را سلام و دعای
حسن ختام میرسانم مراسلهٔ نصف الملاقات شما رسید چون مشعر بر سلامت و صحت شما
و دال بر [illegible] استقامت احوال در اتباع شریعت و پیروی سنن حضرت نبوی علیه الصلوة
والسلام بود کلیهٔ خوشحالی رو داد. جویای احوال فقیر در ضمن مسئولات چند شده بودند
الحمد لله ثم الحمد لله تحدثاً بنعمت حیات و صرف عمر بما لا بد و تربیت و نصیحت مسلمانان
براه شریعت میسر است و محبت آن برادران هم بعون الله روز بروز در قلب این فقیر در تزاید است
شکر نعمتهای حق چندانکه نعمتهای حق است   خواهش چند کلمهٔ لایق موعظه نموده بودند

این ضعیف خود را قابل هیچ فقره ندانسته و نمیداند الآن که من خود در سنهٔ عمر گویا
بثمانین رسیده باشم محتاج به نصیحت و تربیت مسلمانانم پس چگونه می توانم کسی دیگر را
تربیت و نصیحت نمایم من لم یکن لنفسه فکیف یکون لغیره لکن چون از آنجا که
بعیده از طرف محبان امر شده بود لهذا خود را از اجابت مسئول چاره ندانستم
محبانا نوشته بودند که توفیق در این زمان بر اتباع شریعت و سلوک طریقت کمتر است
و بوی خیر از اوضاع و احوال نمی یابیم و محبت دنیا غالب آمده و بدعت بغایت
ظهور کرده است. جانا سخن از زبان ما میگوئی آری این ضعیف نیز از این مسئولات شما
بلکه پیش از شما دانسته ام   عزیز من چه باید کرد آن کن که کرده اند و بآن راه برو که گفته اند
بکرات احادیث شریفه در خصوص علامت قیامت و اشراط الساعة از علماء و اکابر دین
شنیده و خود بعین الیقین خود اکثر از آنها دیده   قال علیه الصلوة والسلام الدنیا
عامرة باربعة اشیاء بعلم العلماء و عدل الامراء و سخاء الاغنیاء و دعاء الفقراء
اما علم علماء آنست بآن انجامیده که امام غزالی در کتاب احیاء بیان احوالات

علمای آخر زمان و فساد احوال ایشان کرده است نه بطریق بغض و تعصب و اعتراض بلکه بوجه
حقیقت و صداقت آنرا بیان فرموده است و قال علیه الصلوة والسلام من کتم العلم الجمه الله
بلجام من النار و ایضا قال علیه الصلوة والسلام فساد العالِم فساد العالَم اکنون در این
زمان تحصیل علم بجهت حطام دنیا باشد بمصرف دیگر نخواهد رسید ایشان بالکلیه از دست
در رفته اند و از حقیقت کار بیگانه گشته پس از کار که علماء افضل و اشرف مردمانند نافرمان
و بیگانه شوند مردمان عوام و جاهلان کالانعام چه خاک بر سر کنند   اما عدل امراء
آنهم از علم علماء بدتر و زیادتر بدرجهٔ محو و اضمحلال رسیده است اگر از علم آثاری و اسمی باقی مانده باشد
از عدالت مطلقا نه آثاری و نه اسمی بهیچ وجه باقی نمانده است و نیست روی زمین یکسر ظلمت ظلم
و جور آنرا فرو گرفته است قال الله وما ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون
اکنون پادشاهان و سلاطین و امراء و حکام ممالک همه کار فرنگیها و شغل کافران کنند
بسی نمانده که اهل اسلام نیز بمانند اهل کفر گردند و عمل ایشان گیرند سبحان الله
بوی کفر زمین تا بآسمان رسیده است مسلمان نشود کافر نبیند و این فقیر را ظن آنست

که بی علمی علماء و بی عملی ایشان و فساد کار و احوال ایشان نیز از تأثیر بی عدالتی امراء
و ملوک و سلاطین باشد چه محقق است که اگر پادشاهان و سلاطین بد تر رعایا و برایا نیز بد باشند
و اگر ملوک و سلاطین نیک اند عموم اهالی مملکت ایشان نیز نیک می باشند کما قال
الناس علی دین ملوکهم و سخن بر این قول بسیار است اما در اینجا بهمین قدر گنجایش و مجال
میباشد   اما سخای اغنیاء اگرچه صفت سخاء کسبی و اختیاری نیست
بلکه آن صفتی است جبلی و فطری باز آنهم نسبت باسخیای سلف کمتر یافت میشود در این زمان
و این صفت اگرچه جبلی است اما قساوت قلب او را ضایع [illegible] و او را منقلب گردانیده
از حالی بحالی دیگر چه بنی نوع بشر همیشه احوال او بر یکنهج واحد نیست دنی باشد کالاخیفی
پس سخاوت نیز در رنگ علم علماء و عدالت امراء روی باضمحلال و نایابی و قلت نهاده
و نسبت باسخیای ما تقدم کمیاب گشته و قساوت اعمال او را پوشیده گردانیده است
و دست صاحب خود را از سفره و کیسه باز گرفته و باز داشته   تنگدل مانده و عذر فراخ
اما دعای فقراء آن بسبب عدم شرائط دعا و تراکم معاصی و فسق

وظهور انواع واقسام بدعت سدّ باب اجابت واستجابت شده است اگرچه بنده از لابه وتضرّع ودعا

وسئلت بر درگاه حقّ جلّ وعلا چاره نباشد خواه مقبول باشد یا مقبول نباشد باید عبد از آنچه لازمهٔ

عبدیّت وبندگی خود [illegible] کوتاهی ننماید که پیر رومی فرموده است تو برسم بندگی دستی برآر

باقبول وناقبول وی چه کار چون زمان آخر است ونزدیک باخرت شده ایم اکنون

اشراط ساعت واکثر علامات قیامت موجودات هیچ روز نیست که چندین بدعت نو

بروی کار نیاید وچندین سنّت محو ننماید پناه برخدا شخصی تا بدارک توبه از معصیتی سابق

برمیخیزد چندین معاصی غلیظ وبالاتر در لاحق بروی عارض میشود العیاذ بالله چه بوی کنه فتر تی

از روی زمین برمیخیزد آسمان راحق بود گر خون بریزد بر زمین عزیز من گناه برحسب کتاب وسنّت

بردو قسم است صغیره وکبیره هرگاه شخص مرتکب صغایر گردیده واصرار بر آن ندامت وتوبه واستغفار

تدارک جبران کرد امید است که علاج وی میسّر شده باشد وعفو وغفران در حق وی متصوّر بود

بلکه باعمال صالحه وبادنی طاعتی از طاعات صغایر او را کفارت باشد بموجب بزرگ

در گناه کبیره مبتلا شد وگناهان کبیره آنست که علما ومشایخ ومحققین بیان آن در مدوّنات خویشان

نموده اند وگناهان کبیره چه متفق علیه آن وچه مختلف فیه آن البته از هفتصد زیاد تر عدّ کرده اند

داما شیخ باجوری

اما شیخ باجوری علیه الرحمه بیان گناه کبیره کرده وعدد آنرا نیز مشخص ومعلوم فرموده است

اما کبیرهٔ که درین عصر وزمان عموم مردمان از بزرگ

وکوچک بآن گرفتار شده لهذا محو کنندهٔ عبادات وخیرات وحسنات ایشان است

ترک نماز وروزه وزکات وحج وترک سایر واجبات ومفروضات می باشد

لا سیما صفت مذمومه ریاء وسمعه ومنّت نهادن در ادای زکات وصدقات

که حضرت رسول علیه السلام آنرا شرک اصغر فرموده است که هم نام شرک اکبر است

که کفر باشد پس همچنانکه شرک اکبر ایمان واسلام را تباه وباطل میسازد شرک اصغر نیز

ثواب واجر طاعات وخیرات وصدقات واعمال حسنه را تباه ومحو میکرداند

قال تعالی لا تبطلوا صدقاتکم بالمنّ والاذی وشیخ رومی میفرماید

ابر برناید پی منع زکات وز زنا افتد وبا اندر جهات وشک در این نیست

که اگر اهالی مملکت باوجه شرعی زکات را میدادند هر آینه گدا ومفلس ومحتاج بالکلیه

در ملک نمی ماند نمیرادا نیست که ریاء وسمعه در صدقات محو کنندهٔ ثواب واجر

آن صدقات می باشد قال تعالی ولا یشرک بعبادة ربه احدا

همچنانکه حق خودتان در ملک واموال واقوات ونباتات معلوم ومقرر است همچنین

حق فقراء ومساکین ومستحقین نیز در املاک واموال واقوات ونباتات شما معلوم

ومقرر فرموده لهذا وایشان با شما در اموال شما شریک وسهیم می باشند

همچنانکه حقوق خودتان از آن اموال میخورند ومیبرند وتصرف در آن کنند

همچنین فقراء ومساکین را نیز میرسد که از آن اموال شما بخورند وببرند ودر آن

تصرف نمایند وبنا بهمین جهت است که در شریعت آمده است که هرگاه زکات

ندهند ومنع از ادای آن کنند بر فقراء ومستحقین واجب است که بپادشاه وحاکم وامیر

وقاضی آن ملک عارض شوند که بزور از ایشان زکات شرعی بگیرند وبمستحقین آن

برسانند پس زکات وصدقه در لت فقراء ومحتاجان گردیده مشروط باینکه

هرچه میدهند بی ریاء وسمعه بدهند همچنانکه خدا تعالی در اعطای بی ریاء وسمعه وجود

سابقه دولت واموال دنیا را بشما محض فضل وعنایت مبذول داشته است

شما نیز در کمال رغبت وممنونی وشکر گذاری زکات وصدقات خود را بی ریاء وسمعه

بمستحقین آن مبذول فرمایند چه در احادیث قدسیه آمده است که هرکه علی کند

دغیر مراد آن

وغیر مراد آن شریک میسازد همه آنها برای شریک من است ومن از آنها بیزارم وغنی

مرویست که حق تعالی قبول نکند علی که در او باندازهٔ مثقال ذرّه از ریاء وغنی

مرویست که ریاء خواه قلیل باشد وخواه کثیر تفاوت نمیکند در حبط اعمال ومحو آن

ودر تتمهٔ قصهٔ معاذ رضی الله عنه وسؤال وجواب وی با حضرت رسول

صلّی الله علیه وسلّم آورده که معاذ گفت یا رسول الله چه علی کنم که بکار من آید

آنحضرت فرمود پیروی من کنید وزبان خودت نگهدار ونیت خود را خالص گردان

دکذب وغیبت وبهتان واقرار سخن چینی وتهمت بر کسی از خود در رکن وبه نهانی

با کس سخن بگوی وکسی دیگر در آن مجلس حاضر باشد مبادا دل آن خراب وشوش شود وهرگز

بچشم حقارت بمردمان منگر وهیچکس را از خود میازار وهرگز خود را از خلق بزرگتر وبهتر

مدان ودر هر علی سعیت بر آن باشد که خالص باشد از ریاء وسمعه چه از همه مذموم

مذموم تر ریاء وسمعه است چه علاج هر گناه ممکن است اما علاج معصیت ریاء وسمعه بسی

سخت ودشوار است مگر حق تعالی بفضل وکرم خود از گناهان ما درگذرد والا کار

بطریق عدالت ومحاسبهٔ ذرة المثقال بسیار سخت ودشوار است

نقلست که عابدی بود چهل سال بلکه بروایتی بیشتر از آن صائم الدهر و قائم
اللیل بود و پیوسته شب و روز در سلوک طریقت مستغرق مدام کار و عمل خود را از مردمان
پوشیده داشتی که بریا و سمعه نینجامد شیطان لعین هر چند انواع مکرها و حیلها بروی کار می آورد
که شاید بهر قسمی باشد بر او ظفر یابد و صیام و قیام و عبادت او را تباه سازد و نوعی بکند که
نزد خلق عبادت او را فاش و آشکارا نماید ممکن و میسر نمی شد تا روزی عابد چند درهمی یافت
ویرا آرزوی گوشت که مدتی نچشیده بود در سر افتاد پس نزد قصاب رفت تا گوشت بخرد ناگاه
شیطان فرصت نگه داشته خود را بصورت پیری ناتوان ریش سفید نورانی تبدیل کرده پیش از
عابد بدکان قصاب آمده تا گوشت بخرد ناگاه عابد آمد و قصاب بسبب کثرت و ازدحام مشتریان
کار عابد در عقده تأخیر و تعویق انداخت در آن اثناء ابلیس لعین با آه و ناله حزین و سخنان
هردم فریب گفت ای قصاب من شصت روز است علی الاتصال روزه بجا آورده ام و هیچ افطار نکرده ام
لختی گوشت بمن بده که تأخیر بس است توانای ایستادن ندارم عابد در دل خود خشمناک شد
و دست شیطان بگرفت و بکنار برد و از خلایق دور گردانید و گفت ای ریش سفید بی تحمل و صبر

چرا در میان

چرا در میان مردمان عبادت خود را ظاهر میکنی نگفته اند که سمعه و ریا عمل را تباه و فاسد سازد
من چهل سال بلکه زیاده تر صائم الدهر و قائم اللیلم حتی بزن و فرزند خود نگفته ام شیطان
در جای خود برقص در آمد و گفت آفرین بر من که امروز بر عابد ظفر بردم بر آن در دل وی
چندین شبهات القا کرد و آنهمه طاعات و حسنه اش یکدم فاسد و برباد گردانید
پس عابد دانست که این از اغوای ابلیس بود از قول خود نادم شده و بهانه فریب بود که خورد
و از گفته نادم شد و پشیمانی هیچ سود نداشت و بالآخره در میان مردم مشهور شد بعابد ریائی
و آنهمه عبادت و ریاضات چهل ساله وی بریا و سمعه انجامید مراد از ایراد این حکایت
اینست که اگر زکات دهنده در محلی است که توهم ریا و سمعه از آنجا متصور نیست
اگر باشکار زکات دهد باکی نیست و اگر در محلی است که توهم ریا و سمعه متصور است در انجام
البته اخفای آن بهتر و افضل است و بقبول نزدیکتر است **و هم معطی**
بداند که منت و اذی در ادای زکات و صدقات موجب بطلان و فساد آن
خواهد بود و معنی اذی در آیه کریمه و لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی آزردن دل
درویش و محتاجان است به ترش کردن روی و تنگی پیشانی و او را باین سبب خوار

و حقیر شمرد و این از نوع جهل و حماقت بود **دیگی آنکه** بروی دشوار آید مال از دست دادن
که باین سبب تنگدل شود پس هر که بروی دشوار بود درهمی بدهد و هزار درهم از عوض بستاند
احمق و نادان بود **و دیگر آنکه** وی همی پندارد که او را بر درویش و فقیر شرف و
برتری است بواسطه توانگری او خود نمیداند که فقراء بر پانصد سال پیش از اغنیاء به بهشت روند
بی کسیکه نزد حق تعالی درجه و رتبه وی چنان باشد چه مجال حقارت و خواری مردمان باشد
و فی الحقیقه فخر و افتخار درویشان راست نه توانگران را چه ایشان اغنیای حقیقی اند
و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم آنهمه فضل و شرف و سطوت و جلال که در دستگاه
نبوت و رسالت داشت بسبب آن افتخار میداشت که الفقر فخری چنانکه تفصیل آن در موقع خود
مذکور گردید توانگر را در دنیا بشغل جمع ساختن حطام دنیا و رنج و مشقت آن مشغول کرده اند
و نصیب وی بقدر حاجت بیش نیست و بروی واجب گردانیده لذا که بمقدار معین حاجت محتاجان
و فقرا را بر آورد که در حقیقت او را بخدمت فقرا و درویشان مجبور کرده اند پس ایشان خادم
و اهل فقر را مخدوم گردانیده لذا قال علیه السلام لا یقبل الله صدقة منان یعنی حق تعالی صدقه
منان را قبول ندارد و درین زمان بسیار کس باین درد بیدرمان گرفتارند یعنی نه تنها

در ادای زکات

در ادای زکات بلکه در طاعات و عبادات فریضه و حسنه نیز دچار این درد بیدرمان
و تضییع آمده لذا **و هم بداند** که قلیلی از عطیه مقابل کثیری است در اجر و ثواب
نزد خدا تعالی پس وظیفه معطی آنست که آن زکات و صدقه را چیزی محقر و قلیلی داند
تا نزد حق تعالی اجر و ثواب کثیر یابد کما قیل ان الطاعة کلما استصغرت عظمت
عند الله تعالی والمعصیة کلما استعظمت صغرت عند الله تعالی **و هم بداند**
که این دولت و اموال را برای امتحان وی باو عطا کرده لذا که آیا با وجود این دولت و مکنت و مال
مرضیات حق تعالی را بجای آورد یا مانند قارون در مقام تمرد و نافرمانی و حرص و لئامت
گرفتار است و بخل و طمع نمیگذارند در آن مال و دولت حصه و حقوق فقراء و درویشان را
ادا نماید چه این دولت و مکنت بوی نداده لذا تا آن اشیا را برای خود ذخیره سازد و حصه مستحقان
و محتاجان و مساکین و فقراء که حق تعالی در آن مال و دولت معین و مقرر فرموده است منع کند
و اگر احیاناً گاهی چیزی بفقیری و گدای بدهد از آنجهت دهد که بعد از این آن فقیر در هر جائی بمن برسد
بواسطه آن عطیه حرمت و تعظیم مرا زیاده از حد بکیرد حاشا و کلا این نه آنست که
آنرا دولتمندگان برده است بلکه صداقت و حقیقت این معامله آنست که هرگاه چیزی از زکات

صدقه
و صدقه بفقراء و مساکین دهد از ایشان منت پذیرد و خیلی ممنون خاص کند که ایشان آن
و زکات را از وی قبول فرموده‌اند تا او را از عقاب و عذاب و سخط خدائی و آتش دوزخ و سیاست
آن نجات بخشیده‌اند و نفس و مال و اموال و ملک او را از آفت و پلید بها پاک نموده

و علاوه از اینها که گفتیم حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است
صدقه اول بدست رحمت و لطف خدا می افتد آنگاه بدست درویش و محتاجان رسد
پس گوئی که گویا آنکه توانگر بواجبی آن صدقه را بدست حق تعالی میدهد و درانیمحل آن درویش
و فقیر نائب حق عزّ و جل می باشند در قبض و اخذ آن صدقه **و بعضی از**
توانگران سلف و محسنین بتواضع تمام برپای ایستاده‌اند و بتواضع تمام
دست فراپیش فقراء داشته‌اند تا وی آن صدقه را بصد ممنونی از دست وی گرفته‌اند
که دست درویش زیر دست ایشان نباشد که الید العلیا خیر من ید السفلی
و هم بداند که آن مال بصدقه میدهد باید پاک و مرغوب و بهترین اموال وی باشد

چه مال زکات و صدقات هرچند پاکتر و مرغوبتر باشد بقبول نزدیکتر و ثواب و اجرش
بیشتر است و هرچند خالصتر و حلالتر زودتر بقبول الهی مشرف گردد و اجر آن
زیاده‌تر و بزرگتر میباشد زیراکه آنچه در آن شبهتی باشد قربت را نشاید که حق تعالی
پاک است و جز پاک نپذیرد قال علیه السلام ان الله طهور یحب الطهارة
و قال تعالی و لا تیمموا الخبیث منه تنفقون و لستم باخذیه الا ان تغمضوا فیه الآیه
پس بدترین چیزها بصدقه دادن علامت آن بود که بکراهیت و سوء خلق میدهد
چه حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است که یک درهم صدقه باشد که بر هزار درهم سبقت کرد
و این آن بود که بهتر و نیکوتر دهد و بروی گشاده و خوش حالی میدهد انتهی
و هم بداند که مستحقین زکات و صدقه از اصناف ثمانیه باید از کسانی
باشند که از اهل صلاح و تقوی و زهد و ورع باشند که هرچند مستحقین شایسته‌تر
و صالحتر و وارعتر باشد بقبول سریعتر و اجر و ثوابش بسیارتر و بزرگتر میباشد

چنانکه بیان آنها را در موقع خویش مذکور و مسطور میگردد ان شاء الله تعالی فمن اراده فلیراجع و لیجد وجدانا حسنا

طلب فقراء و درویش و مستحقین کردن
تا بایشان زکات و صدقه
دهند

و درویش
چون از آنکه مال زکات بحد نصاب رسید پس بر زکات دهنده لازم است که طلب فقراء
و ارباب استحقاق زکات نماید و از اصناف ایشان کسی را بجوید که باین صفات آتیه
متصف باشد و آن صفات شش می باشند که بعد از این ذکر کرده میشود پس کسی طلب کند که
بآن صفات موصوف باشد **صفت اول** آنکه صالح و متقی و پارسا باشد
و نیز زاهد و وارع باشد قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تاکل الا طعام تقی و لا یاکل طعامک
الا تقی و بموافق حدیث صحیح هر کسی اعانه بمتقیان و زاهدان و صالحان نماید گویا که
آن معین در زهد و تقوی و صلاحت شریک آن زاهد و متقی و صالح میباشد که فرموده‌اند

الدال علی الخیر کفاعله **صفت دوم آنکه** از اهل علم و دانش باشد
چه آن عطیه وی اعانه بس بزرگ باشد بر تحصیل علم وی که بسبب آن بفراغت بال بتحصیل علم
مشغول میشود پس او را نیز در تحصیل ثواب شریک وی میباشد و بدیهی است که تحصیل علم از اشرف
و افضل عبادات و قربات باشد چنانکه ابن المبارک رحمه الله فرموده است انی لا اعرف بعد
مقام النبوة اعظم و افضل من مقام العلماء و بیان شرف و فضل علم و فضائل علماء در موقع
خود مذکور میگردد ان شاء الله تعالی **صفت سیوم آنکه** عفیف باشد
و عفیف کسی را گویند که فقر و افلاس و احتیاج خود را از مردمان پنهان و پوشیده نماید
و احتیاج و گدائی خود را در پیش هیچکس اظهار ننماید قال تعالی یحسبهم الجاهل اغنیاء
من التعفف تعرفهم بسیماهم الخ و اجر و ثواب صدقه و احسانی که بآنها داده شود هر آینه
اضعافا مضاعفه است تا ثواب و اجر احسانی که بسؤال سائلی تحصیل کرده شود کما لا یخفی
صفت چهارم آنکه معیل باشد یعنی صاحب عیال و کلفت و زن و فرزند باشد
آن شخص صاحب عیال و کلفت مریض و علیل و ... در بازار و غیره
که نفقه را از و مطالبه نمایند یا بیمار و زار و ناتوان باشد و نتواند نفقه و مؤنات خود و عیال را هم طلب نماید

یا آنشخص صاحب عیال محبوس باشد در زندان پس ملاقی آنحال یا بسبب مرض و بیماری و یا بواسطه محبوسی

قادر بر سؤال و طلب نفقه نباشد که احتیاج خود را رفع نماید پس آنکس در غایت تنگدستی

و تنگدلی و در نهایت برده باریست و دادن صدقه و احسان باینکس اضعافا مضاعفه ثواب و اجرها

دارد که در غیر آن نباشد قال تعالی للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله ای حبسوا فی طریق

الآخرة بعیلة او ضیق معیشة او اصلاح قلب انتهی و کان طلحة رضی الله تعالی عنه یعطی العطاء

علی مقدار العیلة و سئل عمر رضی الله عنه عن جهد البلاء فقال کثرة العیال و قلة المال انتهی

صفت پنجم آنکه کسی باشد از اقربا و خویشان خود که عطا بایشان

هم صدقه بود و هم صله رحم را ادا کرده باشد و هم ادای حق ذوی القربی چه حق تعالی در قرآن در چندین

موضع فرموده است که هر گاه احسان میکنید باقارب خود بکنید چه آن از دیگران مستحق تر

میباشد قال تعالی و ایتاء ذی القربی الخ و ایشان در باب صدقات و حسنه از دیگران

مقدم تر و مستحق تر باشند چه در باب احسان و صدقات بذوی الاقارب و ذوی الارحام

فوائد داوا کثیره ثابت است **صفت ششم آنکه** باید آنشخص فقیر

صادق باشد در این صفات مذکوره و متصف باشد بصفات استحقاق و علامات صداقت وی

بسیار است

بسیار است منجمله یکی از علامات صداقت وی آنستکه هر عطیه از هر کسی

و بواسطه هر کسی بوی میرسد آنرا از جانب خدای رزاق رساننده و رزق دهنده

داند و اعتماد در سبب کند نه بر سبب بلکه آنشخص را سبب وصول و آلت تحقیق و فراش بسط

آن عطیه داند و پیوسته در تعالی آن نعمت و عطیه حمد و شکر حق تعالی که منعم حقیقی است

بجا آرد و آن معطی را بدعای خیر و نیکی یاد نماید و او را مقهور و مجبور و مسخر بداند

که حق تعالی دل آنشخص را در حق وی مهربان و رحیم گردانیده تا آن عطیه را بوی ارزانی داشته

هذه الصفات

قال رضی الله عنه فلیداع هذه الدقائق فهذه هی الصفات المطلوبة و کلما

المطلوبة مرتبة لا یوجد فی غیره ینبغی ان یطلب اعلاها فان وجد من تجلی بجمیع

هذه الصفات فهی الذخیرة الکبری و الغنیمة العظمی و مهما اجتهد فی طلب ذلک

و اصاب فله اجران و ان اخطأ فله اجر واحد انتهی و این تفاصیل همه وظیفه

معطی است اما وظیفه آخذ و ارباب استحقاق آن نوعی دیگر است کما سیجیء انشاء الله تعالی بیانش

چه وظیفه معطی و توانگر جدا و وظیفه مستحقین زکات و آخذین آن جدا است و الله اعلم

و آنچه گفتیم این صفات مرقومه همگی وظیفه معطی است یا منعی است که باید معطی نظر در ارباب استحقاق

زکات نماید و اشخاصی پیدا نماید که متصف باین صفات باشند پس پیدا کردن آنها وظیفه

معطی است اما وظیفه آخذین و مستحقین زکات اینست که بوجه اجمال ذکر کرده میشود

بیان وظیفه آخذین زکات و صدقات

از قبیل فقرا و مساکین

و مستحقین آن بطریق اختصار

باید دانست که وظیفه ارباب استحقاق و آخذین زکات بطریقی که ائمه شریعت مقرر نموده اند

چند نوع است **وظیفه اول** آنست که بداند و تصور نماید که حق تعالی بندگان را بمحتاج

آفریده است و نیز ویرا بابلا فقر و احتیاج گردانیده است و با آن سبب مال بسیار در دست بعضی

نهاد و بمکین کرد وی را که در حق ایشان زیاده لطف و عنایت بود و ایشانرا از شغل دنیا و مال و ملک

و صیانت آنها حفظ فرموده و بار مشقت و رنج کسب معیشت و زحمات آنرا از دوش ایشان برداشته

و بر دوش توانگران دولت نهاده و ایشانرا امر فرموده بطریق وجوب تا بمقدار حاجت از آن اموال

بندگان

به بندگان عزیز بدهند تا مهمات و حاجت خود را بآن ساخته نمایند و بجمعیت و یکروی و یکدل

آسوده بطاعت و عبادت و بندگی حق بپردازند و چون بواسطه احتیاج

پراکنده دل و پژمرده خاطر میکردند و از دست توانگران آن مقدار مال بایشان میرسد

که رفع احتیاج آن مینمایند لهذا برکت دعا و همت ایشان مر توانگران را کفارت عظیم باشد

پس درویش و مستحقین آنچه بستانند باید که بآن نیت بستانند که در کفایت خود صرف کنند

تا فراغت یابند بر طاعت حق تعالی و قدر این نعمت عظمی را بشناسند که توانگر را بخدمت وی

در زیر دست وی داشته اند و مثال اینمعنی همچنانست که ملوک و سلاطین

و اکابر دنیا غلامان خاص خود شانرا نخواهند که از خدمت خاص وی غایب باشند

و بگذارند که بسبب دنیا و مشقت و رنج آن مشغول شوند لیکن روستائی و بازاریان را مسخر

و مجبور ایشان نموده تا از ایشان رسومات و خراج و لوازمات رستانند و مهمات و حوائج خود را

بآن رفع میکنند **وظیفه دوم** آنست که شکر نعمت آن معطی بجا آرد

و شکر بجهت وی دعای خیر و برکت و سعادت و حسن خاتمه نماید و آن معطی را از واسطه ایصال

آنمال بداند و او را سبب آن داند نه مسبب آن چه مسبب خداست پس باید درویش آن توانگر را سبب داند
که بدستیاری او آن نعمت را بوی فرستاده اند و با وجود این فقره باز باید رؤیت و ایصال آن نعمت را
از حضرت رزاق حقیقی و منعم تحقیقی داند لا من غیره تعالی لکن شکر منعم حقیقی جل شانه واجب است
و دعای خیر و برکت و تشکر آن نیز مر توانگر را لازم چنانکه در حدیث صحیح آورده که من لم یشکر الناس
لم یشکر الله زیرا حق تعالی در بسیار موضع در قرآن عباد و بندگان را ستوده و ایشان را به نیکی و تحسین
یاد کرده است و حال آنکه وی خالق و صانع و رازق ایشانست کما قال تعالی نعم العبد انه اواب (فی حق داود ع)
و ایضا قال و کلا من الصالحین (فی حق بعض الانبیاء ع) والی غیر ذلک و فرموده اند از کمال تشکر نعمت است ستر عیوبات
آن عطیه هر گاه در آن نقص و عیب و خلل باشد و نیز از کمال تشکر نعمت است آنکه او را تحقیر و خوار نداند
و ذم و هجو آن نعمت نکند چه از آن کفر نعمت خیزد و نیز از کمال تشکر نعمت است قبول کردن آنمال
و آن نعمت از معطی بدون عار یعنی اخذ کردن آن را عار و ننگ خود نداند چنانکه بعضی از درویش
و فقراء و گدایان در بعضی مواقع قبول کردن احسان و صدقه مسلمانان را عار و ننگ دانسته و از نادانی
و جهل و سفاهت و احمقی خودشان عطیه را قبول نمیکنند و رد احسان می نمایند حاشا و کلا
از آن درویشی و فقیری ها و مفلسی و این بدبختی دیگر است علاوه از گدائی و احتیاج باری انتهی (بدبختی دارد ع)

وظیفهٔ سیم

وظیفهٔ سیم آنست که در آن عطیه بنظر دقت تأمل نماید و ملاحظه احتیاج و فقر خود
نیز نماید که بحسب اقتضای احوال و تنگی معیشت خود و اقتضای زمان و وقت که حلال است یا حرام
و از مال ظالمان و جابران و عمال دیوان و حکام بلکه کسی که اکثر مال وی حرام باشد نستاند
و اگر از مال اهل کسب و تجارت و اهل صناعت و حرفت یا مال اهل فلاحت و زراعت است
بستاند چه در خبر آمده است فلحلالها حساب و لحرامها عقاب و فی روایة عذاب
مگر آنکه برای وی بسیار تنگی معیشت و ضیقت روی آورده باشد بحیثیتی که اگر آن را قبول نکند از محتاجی
و تنگی و سختی تلف شود یا بیمار افتد آنوقت قبول کردن آنمال محرمه جائز باشد شرعا چنانکه این معنی
در کتب فقه و کتاب احیای امام غزالی و سائر کتب احادیث نیز بوجه لائق مذکور و مسطور گردیده است
و فتوی نیز بر این است چه فرموده اند الأمر اذا ضاق اتسع و نیز در حدیث صحیح آمده است ان
الضرورات تبیح المحظورات برای مضطرین و کسانی که احتیاج ایشان بغایت رسیده باشد
مباح و جائز است از مال حرام و شبهات بقدر ضرورت صرف نمایند و این رخصت
از رخصتهای شریعت بیضا باشد و این هم از ادلهٔ شفقت و رحمتهای حق تعالی و افاضهٔ ترحم و لطف
و مرحمت و رأفت حضرت رسول اوست صلی الله علیه و سلم در حق فقراء و مساکین و محتاجان
است که ارتکاب این نوع محرمات و صرف کردن آن بمدد معاش بوجه رخصت شرعی جائز

و مباح میباشد و نیز هر گاه از آن فقیر و مستحق معلوم و محقق نشود که مالک آنمال کیست ظالم است
یا کاسب نیک است باید شرعا جائز است اخذ کردن و قبول کردن آنمال چه بر او احوال مالک آن
پوشیده است پس این نیز حکم مسئلهٔ سابق دارد یعنی شرعا رخصت و جائز است بقدر ضرورت خود
از آنمال صرف معاش نماید **وظیفهٔ چهارم** آنکه چندان بستاند که بآن رفع احتیاج
خود و من علیه نفقته (وجب) بآن بشود یعنی بآن رفع احتیاج خود و احتیاج کسانی که نفقه و کسوهٔ ایشان
شرعا بر ذمهٔ او واجب است بنماید (رفع احتیاج ع) مثلا اگر سفر بیت بقدر تهیه زاد و راحله و اگر مقروض است
بقدر ادای قرض و علی هذا القیاس یعنی مراعات نماید در اخذ عطیه از زیادت و نقصان آن
در اینجا حضرت امام غزالی رحمة الله علیه بسطی مفید نوشته است در کتاب احیاء خود حقیر بسبب تطویل
بهمین مقدار اکتفا کرده کسی آن تفصیل را بخواهد هر آینه رجوع بکتاب احیاء فرماید تا دل مرده وی را
زنده ابدی گرداند والله اعلم **وظیفهٔ پنجم** آنکه اگر زکات دهنده عالم نباشد
بپرسد که این قسم مستحق از صنف فقراء است یا مساکین یا از غازی و جدید الاسلام یا غارم (از کدام صنف مستحقین است)
یا مؤلفه است زیرا بمذهب شافعی رضی الله عنه مجموع زکات و صدقه به تنها یکنفر (واحد) روا نباشد
اما اکنون در مملکت ما هر گاه زکات مال یا زکات فطر یا صدقه وجبی دهند بقول علماء و فضلاء

ایشان تقلید

ایشان تقلید نمایند یعنی تقلید علمای شافعیه که نزد ایشان جائز است زکات یا صدقات
بیک صنف واحده یا دو صنف از اصناف ثمانیه دادن یعنی در جای که اصناف ثمانیه در آنجا
همگی موجود نشوند بلکه صنفی یا دو صنف در آنجا موجود و ممکن باشند پس بتقلید آنانکه جائز داشته اند
که زکات بیک صنف یا دو صنف نیز میرسد زکات مال و زکات فطر و صدقات [illegible] خویشان را
بیک صنف واحده یا دو صنف میدهند چه بعضی از اصحاب شافعی و علمای شافعیه رضی الله عنهم
جائز داشته اند که هر گاه اصناف ثمانیه در شهری یا در قریه یا مکانی همگی آنها موجود نباشند
بیک صنف واحده یا دو صنف نیز میرسد که زکات بآنها بدهند کما صرح بذلک فی المدونات

فرعی است در بیان آنکه زکات تعلق بمال باز بسته است یا بصاحب مال و ما یتعلق بذلک الباب

بدانکه در کتب فقه آورده که علما را اقوال مختلفه است در اینکه زکات تعلق بمال باز بسته است
یا بذمهٔ آدمی اما قول اظهر آنست که متعلق بعین مال است بمثابهٔ تعلق شرکت مال اما نزد بعضی
(بصاحب مال است ع)

متعلق بذمه است نه بعین مال پس بنا بقول اول که متعلق بمال باشد مستحق زکات شریک است در آن
بقدر واجب حتی اگر صاحب مال از دادن زکات ابا و امتناع نمود بر امام واجب است که بقهر از وی
زکات بگیرد و بمستحقان برساند چنانکه روا است بر امام قهرا تقسیم مال مشترکه نماید در بین شرکاء هرگاه
بعضی از شرکاء مانع تقسیم شوند و صاحب کتاب محلی در آخر باب زکات نیز بهمین عبارت میفرماید
وهی ای الزکاة تتعلق بالمال الذی تجب فی عینه تعلق الشرکة بقدرها الخ وفی قول تتعلق
بالذمة ای بذمة ذی المال کزکاة الفطر ویدل للاول انه لو امتنع من اخراجها اخذها الامام
منه قهرا کما یقسم المال المشترکة قهرا اذا امتنع بعض الشرکاء من قسمته ویدل للثانی انه
لو امتنع من ادائها ولم توجد السن الواجبة فی ماله کان للامام ان یبیع بعضه ویشتری السن الواجبة
کما یباع المرهون لقضاء الدین انتهی

و نیز در کتب فقه آورده است در خصوص زکات میت

فرع تقدم الزکاة ونحوها من ترکة مدیون
ضاقت عن وفاء ما علیه من حقوق الآدمی وحقوق الله تعالی کالکفارة والحج والنذر والزکاة الخ
ولو اجتمعت فیها حقوق الله تعالی فقط قدمت الزکاة ان تعلقت بالعین بان بقی النصاب والا بان تلف
بعد الوجوب والتمکن استوت مع غیرها فیوزع علیها انتهی

ایضا اشعاری

ایضا اشعاریست در بیان زکات مواشی از شتر و اغنام و بقر و زکات نباتات و زکات طلا و نقره و زکات فطر فرموده و بر آن شرح وافی کرده اند

وهو هذه

شخصی از علماء در بیان زکات این سه شعر عربی را انشاء فرموده است و یکی از فضلاء اکراد شرحی وافی
و مفید بر آنها کرده حقیر آنرا بمناسبت مقام در اینجا ثبت و مرقوم نمود تا طالبان از آن اطلاع و بصیرتی
حاصل نموده استفاضه از هنر و استعداد شاعران فرمایند و آن این است که مرقوم گردیده

ما قتاب راج تد ثم قش قش فی الغنم — هش یب یهج کد کهص لون موق ساع
عونب صاقب الی قاك فالرنج فی ربل — فی البقر لع من سعب عنع فنب صبج شاع
فی نبات یاکاره من ورق خذن ذهب — نصف ماها فی رکاز فی الرؤس صاع صاع

من بدائع افکار صاحبه علیه الرحمة رحمه الله فی بیان الزکاة اختصارا بالحساب الحروف فقال الشارح

فی شرح الابیات الثلاثة وهی هذه

فصل فی زکات الغنم

اعلم ان ما المیم بحساب الجمل عبارة عن اربعین والالف عن واحد ای ولا زکاة فی الغنم حتی تبلغ اربعین فاذا بلغ
اربعین ففیها شاة جذعة ضان او ثنیة معز قتاب القاف مائة والتاء عشرون والالف واحد والباء
اثنان فالاول نصاب والثانی زکاة ای وفی مائة واحد وعشرین شاتان راج الراء مائتان والالف واحد
والجیم ثلاث فالاولان نصاب والثالث زکوة ای وفی مائتین وواحد ثلاث شیاه تد التاء اربعمائة نصاب
والدال اربع زکات ای فاذا بلغ الی اربعمائة ففیها اربع شیاه کما قلنا ثم قش قش فی الغنم ثم هنا حرف تأخیر
فلا مدخل له فی الحساب ای بعد بلوغه بهذا القدر زکی فی کل مائة شاة کما فی مدونات الفقه انتهی

فصل فی زکات الابل

قوله هش الهاء عبارة عن خمس من الابل والشین من الشاة
من الضان ای ولا زکوة فی الابل حتی تبلغ خمسا فاذا بلغ ففیها شاة فلا زکاة فیما دونه والمتولد بین البقر
والابل زکوته کزکات البقر یب الیاء عبارة عن عشرة من الابل والباء من اثنین ای فاذا بلغن الی
عشرة ففیها شاتان یهج الیاء والهاء عبارة عن خمسة عشر من الابل والجیم زکات ای وفی خمس عشر من الابل
ثلاث شیاه کد الکاف نصاب الدال زکات اذ الاول عبارة عن عشرین والثانی اربع ای فاذا بلغن الی
عشرین ففیها اربع شیاه کهص الکاف والهاء عبارتان عن خمس وعشرین من الابل والصاد الی بنت مخاض
وهی التی تمت لها سنة کاملة لان امها قرب ان تحمل ثانیا فتصیر ماخضا ای حاملا ای وفی خمس وعشرین من الابل
بنت مخاض لون اللام عبارة عن ثلاثین والواو ست وهما عبارتان عن النصاب والنون زکوتها والمراد بها
بنت لبون ای فاذا بلغن الی ست وثلاثین ففیها بنت لبون وهی ما تمت لها سنتان کاملتان لانه حان ان تلد امها

مرة اخری

مرة اخری ویصیر لبنها لها موق المیم والواو عبارتان عن النصاب والقاف عن حقة ای فاذا بلغن الی
ست واربعین ففیها حقة والحقة ما لها ثلاث سنین کاملة لانها استحقت ان ترکب او یحمل علیها ویطرقها الفحل
ویقال للذکر حق بلا تاء لانه استحق ان یطرق ساع والسین ستین من الابل والالف واحد وهما عبارتان
عن نصاب والعین اشارة الی زکاته وهو جذع ای وفی احدی وستین من الابل جذعة وهی التی تمت لها اربع سنین
کاملة لانها تجذع مقدم اسنانها ای تسقطها ولا عبرة بالاجذاع قبل تمام الاربع کما افاد فی التحفة للشیخ ابن حجر رحمه الله
عونب العین والواو عبارة عن ست وسبعین اشارة الی النصاب والنون عبارة عن بنت لبون وقد عرفتها
والباء اشارة الی الزکاة والباء الی عددها ای وفی ست وسبعین بنتا لبون صاقب الصاد تسعین والالف واحد
وهما عبارتان عن النصاب والقاف اشارة الی الحقة وهی زکات والباء الی عددها ای وفی احدی وتسعین
حقتان الی قاك فالی حرف جر ای اذا بلغن الی مائة وعشرین فلا شیء فیها الا ان بلغن قاك ای مائة وعشرین
وواحد وانما اتی بقاک بلا الف للضرورة وهی مغتفرة من الشعراء نج ای ثلاث بنات لبون وهذا زکات
قرر فی الابل فاعلم بما ان کنت من اهل الجمل

فصل فی زکات البقر

فی البقر لع اللام ثلثین من البقر نصاب والعین اشارة الی تبیع زکاته وهو ابن سنة کاملة لانه اتبع امه فی المرح
ای ولا شیء من البقر حتی تبلغ ثلثین ففیها تبیعا من المیم عبارة عن اربعین نصاب والنون مسنة
زکات ای وفی کل اربعین مسنة وهو ما تمت لها سنتان کاملتان لتکامل اسنانها وفی شرح المحرر
قال الازهری بطلوع سنها انتهی سعب السین نصاب والعین اشارة الی تبیع زکات
والباء عددها ای وفی ستین تبیعان فنب الفاء عبارة عن ثمانین نصاب والنون عن مسنة

زکات والباء عددها ای عن ثمانین من البقر اثنان من المسنة صح الصاد عبارة عن تعیین نصاب

والعین تبیع زکات والجیم عددها ای وفی تسعین من البقر ثلاث تبیع شاع ای شاع الخبر کذلك

ای تم زکات البقر فهذه الکلمة لیس عبارة عن العدد فی الحساب **فصل فی زکات**

النبات فی نبات ولم یذکر زکات الثمار ای الرطب والعنب فائدة

یجب فی الزیتون والزعفران والعسل وغیر ذلك فی الفقیه کما فی مطولات الفقه یا الیاء عبارة

عن عشر نصاب والالف واحد زکات نکا ای وفی زرع النضح فی کل عشرین واحد

فصل فی زکات النقود رکا الراء عبارة عن مائتین نصاب

والهاء عبارة عن زکات ای وفی کل مائتین خمس من ورق ای من فضة وخذ من

ذهب نصفها المیم عبارة عن اربعین مثقالا نصفه عبارة عن النصاب والالف عبارة

عن واحد نصفه زکات ای فی کل عشرین مثقالا من الذهب خذ نصف مثقال ها فی رکاز

الهاء عبارة عن خمس والالف عن واحد ای وفی زکات الرکاز ای کان فی کل خمس واحد

ولا شیء فی المغشوش ای المخلوط من ذهب بنحو فضة ونحو فضة بنحو نحاس حتی یبلغ خالصه نصابا

فصل فی زکات الفطر فی کل رأس من الرؤس صاع صاع والصاع الثانی

تأکید لفظی انتهی فلله دره حیث جمع ما یحتاج به من الزکات فی نحو ثلاثة اشعار رحمه الله تعالی

ای صاع ثانی تاکید للصاع الاول ...

ایضا در کتاب ذخیرة الملوك در بیان

فوائد خواص وثواب زکات

وبیان اجر صدقه دادن

(وبیان منع آن)

وما یتعلق بذلك

الباب

(میفرماید)

بدانکه در کتاب ذخیرة الملوك امام غزالی رحمه الله در بیان اجر وثواب وخواص وفوائد زکات

وصدقات میفرماید که احادیث واخبار متعلقه برکات ومعانی وحقایق واسرار مندرجه در آن

وبی شمار است تحریر مجموع آنها در اینجا متعذر بود لهذا ببعضی از آن اکتفا نمود منجمله ابو هریره

روایت میکند که حضرت رسول ص فرمود ما من صاحب ذهب ولا فضة لا یؤدی منها حقها

الا اذا کان یوم القیمة صفحت له صفائح فاحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جنبه وجبینه

وظهره کلما بردت اعیدت له فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة حتی یقضی بین العباد

فیری سبیله اما الی الجنة واما الی النار یعنی هر کسی صاحب طلا ونقره ودولت ومال باشد وحق

آن مال را ادا ننماید بحسب شریعت از زکات وصدقات وانفاق مال فی سبیل الله وحقوق فقراء

ومساکین ومستحقین که حق تعالی بر مال وی مقرر فرموده است آن را منع کند ونده حق تعالی فردای قیامت

آن طلا ونقره ومال وی را تختها کرداند وآنها را در آتش دوزخ می تابند تا جدی مثل آهن حداد

که در کوره آتش نهاده وسرخ گشته پس ملائکه عذاب پهلو وپیشانی وپشت وی را بدان

داغ نهاده مثل داغ کردن چارپایان ودر خبر است که پیشانی وی را چنان داغ کنند

که از قفای وی آتش ودود بیرون برآید وهرگاه که آن لوحها وصفحها سرد شوند دوباره

باز در میان آتش نهند وبتابند اول باز در آتش می تابند تا سرخ میشود ووی را بآن باز

داغ کنند الی آخر الحدیث واز ابی ذر غفاری رضی الله عنه مرویست که آنحضرت ص فرموده است

ما من رجل یکون له ابل او بقر او غنم لا یؤدی حقها الا اتی یوم القیمة اعظم ما تکون

وتطاؤها باخفافها وتنطحه بقرونها کلما جازت علیه اخریها ردت علیه اولیها حتی یقضی

بین الناس یعنی هر کسی صاحب شتر وگاو وگوسفندان باشد وحقوق آنها بطریقی که در شریعت مقررات

ادا ننماید حق تعالی فردای قیامت آن حیوانات را در غایت بزرگی وضخامت بزرگ میکرداند واو را

لگدکوب نموده وی را پایمال لگدها کنند وشاخهای خودشان بضربت تمام بوی زنند وچون آخرین

الحیوانات

آنحیوانات وی را میزنند ومیگذرند اولین ایشان باز معاودت نموده باز میگردند تا آنگاه که

خلایق از حساب فارغ میشوند اقرع ماری را گویند که از غایت بزرگی وهیبت وزهرناکی است

وبسیار تیز رو است بالای چشم وی نقطه سیاهی است ابو هریره رض روایت کند که حضرت رسول ص

فرمود که هر که حق تعالی مالی ودولتی بوی عطا کرده باشد ووی منع زکات وصدقات از آن نماید

وزکات آن مال ودولت ندهد آن مال وی بصورت آن اقرع در قیامت بگردن وی درآویزند

ودر مثال طوق آهنین در گردن او طوق نماید واعضای او را گزیده میگوید من آن مال توام که

در دنیا حق خداوند وبندگان وی را از وی منع میکردی ولئامت وبخل وحرص ترا مانع میشدند

پس بعد از ذکر این حدیث آنحضرت ص این آیه شریفه را تلاوت فرمود ولا تحسبن الذین یبخلون

بما آتاهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شر لهم سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة الآیه

واین بیانات در مذمومی منع زکات ایراد یافت تا عالمیان بدانند که مال ودولت دنیا را

بجهت تهیه زاد راه آخرت وساختن اسباب سعادت ونجات آخرت آفریده اند نه از برای

ذخیره نهادن واحتکار ومباهات وتفاخر وتکاثر وبخیلی کردن در آن آفریده اند چه بخل ولئامت

زشت ترین صفتهای مذمومه است چنانکه ابو هریره رض روایت کند که آنحضرت ص فرموده است

اتقوا الشح الا. یعنی پرهیز خود را از بخل بدرستیکه بخل هلاک کردانید آنکسانرا که پیش از شما بودند
بخل آن که ایشان را بر آن داشت که خونهای یکدیگر بریختند و حرمات را حلال داشتند و حلال را حرام
پس بآن سبب بدوزخ رفتند و هم ابو هریره رضی الله عنه روایة کرده است که شخصی از حضرت رسول الله
پرسید که یا رسول الله کدام صدقه است که ثواب آن از همه بزرگتر است آنحضرت فرمود
آن صدقه که در وقت تندرستی بدهی که در آنحال نفس تو بخیلی میکند و از احتیاج میترسد و بمال توانگر که
و مباش و در تأخیر مینداز و مگذاری تا وقتیکه جان بحلق برسد بعد از آن وصیت کنی که فلان و فلان کس را
چندین مال بدهید و فلان چیز بفلان درویش که ارباب استحقاق است بدهید و فلان حسنه
بجای آرید و فلان خیر را صدقه بدهید تا در آن اجرهای عدیده و ثوابهای عظیم باشد و عن ابی ذر رضی الله عنه
قال انتهیت الی رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو جالس فی ظل الکعبة فلما رآنی قال هم الاخسرون
و رب الکعبة فقلت فداک ابی و امی من هم یا رسول الله قال هم الاکثرون اموالا الا من قال
هکذا و هکذا و هکذا من بین یدیه و من خلفه و عن یمینه و عن شماله یعنی کسانیکه مال
بسیار دارند و دولت بیشمار آنها در خسران و اذیت و فقر اند مگر آنکسان که وقتی کنند که برای
چنین فعلها خیرات و صدقات کنید و چنان کنید و چنین کنید از پیش و پس و راست و چپ

وحاصل آن اینست که توانگران همه زیان کار خواهند بود مگر آنانکه دولت و مال دنیای خود را
چون خاک بوجه خیرات و قربات و حسنه و صدقات از پیش و پس و راست و چپ خود
و همچو حق مسلمانان از آن در نفع ندارد پس آنکسان رستگاران و نجات یافته کانند در آفت
پس آنحضرت فرمود و قلیل ما هم یعنی اینچنین کسان در دنیا اندک باشند چه بیشتر مردمان در دنیا
دولت و مال را جمع نمایند و از نادانی و جهول خیال کنند که اگر این مال از دست می در رود دیگر
ابدا بدست من نیفتد از خود دانیده اند که در ابتدای حال او غافل بود از توانگری خود و حق تعالی
اینهمه ملک و مال و دولت و نعمت بوی عطا کرده و دهنده و ستاننده آنمال خداست
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم حب الدنیا رأس کل خطیئة چه مال و متاع و جیفه دنیا بلای بزرگ
و حب آن آفت عظیم و درد مهلک مر این حتی که حب دنیا بجای رساند که ایمان برباد
میدهی یعنی روزی چندی که کس بر سر دنیا بهم برآید و جنگ و جدال آغاز کند و پدر پسر خود را
و پسر پدر خود را و برادر برادر خود را بقتل رسانند لا سیما در اینزمان و در این روزگار که زمان آخر
و علامات قیامت همه ظاهر گشته و بالکلیه مردمان از امر حق تعالی و از حق تعالی اعراض نموده
و بکل الوجوه روی همت بدنیا و متاع و جیفه آن آورده اند و توجه بخدا و بامر خدا ندارند
غفار معروف است امر بمعروف و اجتناب از منکر و حکم شریعت بالکلیه مفقود گشته و نمانده

داکر اسم و رسم طاعتی یا عبادتی نقصان و عیوب را میبینی که از بعضی کسان روی دهد آن هم
و حقیقت و خلوصی ندارد انا لله و انا الیه راجعون مصیبت از این بدتر نخواهد بود انتهی

در بیان معرفت حقایق وجوب زکات
و شرایط ملحوظ آن
و ما یتعلق بذلک
الباب

بدانکه در معرفت حقایق و دقایق وجوب صدقه و زکات و محافظت آداب صوری و احکام معنوی آن
هشت شرط مقرر فرموده اند شرط اول فهم معنی وجوب زکات آنچه تکلیف و عقل وی
دوم مبادرت در ادای آن پیش از وجوب آن سیوم رعایت نصاب و حول در آن
در رعایت ستر از خوف ریاء و سمعه چهارم هرگاه از ریاء و سمعه ایمن باشد آنرا آشکارا دادن
بجهت ترغیب و تشویق مردمان دیگر که مسلمانان دیگر بوی اقتداء کنند پنجم
احتراز و اجتناب از منت و ایذاء که آن حبط ثواب آن خواهد کرد ششم
استصغار عطا که هر چه بدهد چنان پندارد که از همه کمتر است و چیزی قابل نبوده است

هفتم اخراج

هفتم اخراج اجود و اطیب آن یعنی آنچه پاکتر و پاکیزه تر و نیکوتر است بدهد
چه هرچه مال زکات بهتر و نیکوتر اجر و ثواب آن نیز بمقدار آنمال بیشتر و بزرگتر باشد
هشتم طلب کردن ارباب استحقاق آنچنانکه سابقا مذکور کردید فافهم

اما فهم معنی وجوب زکات و دانستن حقایق و دقایق

اگرچه امثال ما عوام ان مکلف بمعرفت آنهمه حقایق و اسرار که نمونه بیان شیئی کل بمفاد
اذا لم یدرک کله لم یترک کله طالبان دین را بهتر آن بود که بالکلیه از آن غافل نباشند
و هر یک بقدر استعداد و تکلیف خود چیزی از آنها را بدانند چه همچنان در جهل ماندن
و جاهلی و غافل صرف باشد عرفاء و اکابر شریعت فرموده اند مسلمان باید لا محاله بقدر
آنکه احتیاج مسایل و احکام دینی خود در رفع نماید و تواند ایشان باعمال آنها نماید
بمسایل و احکام شرعیه خفیه معرفتی داشته باشد و اگر کلیه آنها را در دنیا بدلا محاله
بقدر ضرورت در رفع احتیاج خود از جزئیات آن غافل نباشد لا سیما در مسایل و احکام
متعلقه بباب عبادات و قربات که باید بواجبی از حقایق و آداب و کیفیات آنها
معا الکن معرفت و علم حاصل نماید و الا بدون علم و معرفت بآداب و کیفیات آنها

هر عبادتی و هر قربتی بجای آرد باطل و رنج او ضایع و هباء و هدر خواهد بود خاصةً در باب زکات
باید بقدر امکان جد و جهد و سعی بلیغ نماید که بطریق شرع و آداب و شرائط معموله و مقرره در آن
آزادانه و بمستحقین زکات برساند چه ادای زکات محک امتحان صدق مسلمانان
و معیار عیار آزمودن مؤمنان است زیرا این نوع بندگی و عبادت و فرمانبرداری را
بهمه کس نداده و بهر کسی نخواهند داد تا کدام صاحب دولت و اهل سعادت را باین دولت
بهره‌مند و فیضیاب گردانند چه نزد بعضی عبادت مالی را بزرگتر و افضلتر از سائر
عبادات و قرباتی دیگر دانسته‌اند و چون این عبادت مالی است و در این زمان و عصر
یا در هر زمان و عصری باشد گذشت از مال دنیا کردن و صرف نظر از آن نمودن بسیار
دشوار و سخت است لهذا اجر و ثواب وی نیز بسیار و بی‌شمار مقرر فرموده‌اند
پس ادای زکات بوجوهات مذکوره محک امتحان صدق مؤمنان گردیده و بنابا (مستحق دو) مراتب
از جملهٔ مبانی اسلام و ارکان آن گشت **بدانکه** اهل بصیرت را در فهم و درک
ایمانی چنان آورده‌اند که ارباب قلوب طیبه و طاهره بصفای باطن و نورانیت
لطائف و صدق معامله فهم همگی معانی و حقائق و دقائق و اسرار عبادات و طاعات

کرده‌اند

کرده‌اند و بعلم و معرفت خود دانسته‌اند که تلفظ بکلمهٔ شهادت التزام توحید صرف و اثبات
معبود برحق و شهادت بفردانیت محبوب مطلق و اثبات نبوت و رسالت حضرت رسول
و شهادت بر بعثت و دعوت حبیب خدا احمد المصطفی صلی الله علیه و سلم میباشد
چه هرچه محبوب بحقیقت معبود است از آنجاست که گفته‌اند هرچه در بند آنی بندهٔ آنی
و هم اضافه خلائق در قید بندگی محبوب صوری و معنوی متفاوت است و اما آنانکه مجرد‌اند
و ماسوای حق را خبر نمی‌پرسند و بجز خدا چیزی دیگر نمیدانند و نمی‌شناسند و بالکلیه توجه
ظاهر و باطن ایشان بخداست آنان اصل مقصود را یافته و کامیاب مطالب خود
گشته و یکجهت و یکدل و یکرو و یکزبان با محبوب خود واصل و بکام خود و مرام دل خود رسیده
و اما آنانکه مدعی محبت خدا و دعوی قرب وی کنند و باهمه آلودگیها و علائق و عوائق
دعوی محبت حق میکنند آنها نیز مرتبهٔ ایشان جدا و معاملهٔ ایشان نوعی دیگر است
و عرفاء فرموده‌اند تفاوت درجات محبت بمفارقت محبوب محقق میگردد پس حکمت بالغه
ذات متعالیهٔ حق تعالی آن اقتضا نمود که مال فانی را وجیفه نزد فرا محبوب خلائق گرداند
و آنرا آلت امتحان ساخت تا بواسطهٔ بذل و امساک آن محققان صادق از مبطلان
کاذب امتیاز یابند و سخی از لئیم و حریص جدا گردند که خسیس طبعان هاویهٔ هوا و نفس را

و دوستی مال و جاه و متاع فانیه و ردیه او را قبلهٔ دل سازند و محبان عالی همت متاع و مال دنیای فانیه را
با عمر و حیات در راه محبوب حقیقی و معبود تحقیقی در بازند و بمفاد کریمهٔ لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون
عمر شریعت نمون و آنچه از آن بهتر و محبوبتر باشد در راه خدا صرف کردن غنیمت دانند و به بشارت
سعادت اشارت ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة دل از تعلق مال و جان
و فرزند بردارند **و اصل ایمان و صدق معاملهٔ مسلمانی در** [illegible] (یعنی انفاق و بذل اموال)
سه قسم است **قسم اول** صادقان صومعهٔ تحقیق و سابقان
و سالکان معبد هدایت و توفیق‌اند که بادای حقوق شرائط توحید و ایمان وفا نموده و بهیچوجه من الوجوه
ذره از ذرائر حقوق خدا و حقوق خلق از ادای زکات و صدقه و قربات و بذل و انفاق بر خود
باقی نگذاشتند و هرچه در این دار فنا در دست همت داشتند همه را در راه خدا ایثار کردند
نقلست که ابوالقاسم جنید و ابوالحسین نوری را قدس سرهما تهمتی گرفته بعضی
خواستند که بر ایشان حجتی گیرند و اعتراضی جویند ابوالحسین را پرسیدند که در مسئلهٔ زکات چه گوئی
گفت در مذهب عامه از دویست درم پنج درم باید داد اما در مذهب ما اگر همهٔ دنیا ملک درویشی بود
و آن همه شکرانهٔ یک نعمت منعم حقیقی در یک لحظه ایثار کند هنوز مقصر و ادای زکات نکرده است
و از اینجا بود که چون آیهٔ من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً نازل شد

حضرت ابوبکر

حضرت ابوبکر و سائر خلفاء و بعضی از اجلهٔ اصحاب رضی الله عنهم هر یک فی سبیل الله جمیع اموال
و اسباب و اوضاع خود را انفاق و ایثار نمودند **قسم دوم** طایفه باشند که ایشان
حوصلهٔ وفا بتمام صدق محبت نداشته ذخیرهٔ اموال حلال بجهت فراغت طاعت و عبادت
روا دارند و خود را در محافظت آن اموال ید امانت دانند و مراقبت حساب وقت وجوب زکات
و موسم ادای آن نمایند و همیشه اوقات ارباب حاجت و مستحقان و فقرا را جویند و چون ارباب
استحقاق یافتند صرف فاضل و اجود و اطیب مال را در آن غنیمت دانند و بر مقدار زکات
اقتصار نکنند این قوم متوسطانند **قسم سیوم** مرتبهٔ عوام الناس اهل اسلام است
که ایشان بر قدر واجب اقتصار کنند و زیادت بذل نکنند و نقصان هم روا ندارند
و این ادنای مراتب است **اما مراد از حقیقت زکات**
نزد عرفای حقیقی و مکملین مشایخ طریق تطهیر آئینهٔ دل و سائر لطائف است از خباثت و پلیدیهای
بخل و حسد و حرص و آز که اینها از عقبات مهلکه و مستقذرات خبیثه و ردیه‌اند چنانکه بیان
مذمومیت آنها در موقع خود کرده شده و بعضی از عرفاء فرموده‌اند بخل در میان اوصاف مذمومه
مرض معنوی است تأثیر خباثت و خرابی و فساد مهلکهٔ وی در قیامت ظاهر شود پس ازالت
این مرض بمعالجت واجب گشت و محتاج بمداوا گردیده و علاج و مداوای آن بذل و ایثار کردن
مال است پس بقدر آن که ببذل و عطا شاد شود و بآن خوشحال میگردد از خطر این مرض مهلک

خلاصی می یابد **وبعضی از محققین عرفاء فرموده اند**

مراد از حقیقت زکات شکر نعمت آمال و دولت است که حق تعالی بوی

ارزانی داشته است قال تعالی و لئن شکرتم لأزیدنکم وعزیزی در تفسیر این کریمه منظومه را فرموده است

شکر نعمت نعمتت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند

پس ادای زکات شکریت مخصوص در مقابل دولت و نعمت مخصوصهٔ خداداده **مثلا**

حق تعالی یکی از بندگان را بمال و نعمتی و جاه و مکنتی مخصوص گردانیده است و آنکسی دیگر را همچون خود

می بیند و حال آنکه بقوت یکروزه محتاج است و بی شب و روز را بسختی و تلخی میگذراند

انصاف ندارد که از شکرانهٔ آن تفضل رفع احتیاج آن محتاج بکند پس در حقیقت وی مدبریت

که به بیرحمی و بی انصافی کفران نعمت کرده است و بنابر آن مستحق خشم و سخط و عذاب و عقاب

الهی میشود عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یؤتی بالعبد یوم القیمة

فیقول الله تعالی عبدی فلما استطعمتك فی الدنیا فلم تطعمنی و استکسیتك فلم تکسنی

فیقول الهی کیف ذلك فیقول الله عز وجل مر بك فلان جایع و فلان عاری فلم تعطه

من الذی انعمت به علیك وعزتی وجلالی لامنعك الیوم من فضلی کما منعته انتهی

اما شرط دوم که مبادرت ادای زکات پیش از وقت وجوب آن **بدانند**

که در تعجیل ادای زکات چندین فوائد باشد اول اثبات دعوی رغبت و شوق مؤدی است

در امتثال فرمان

در امتثال فرمان الهی و اثبات اخلاص وی در اطاعت شریعت و اتیان باعمال آن

و آن علامت درستی و صدق ایمان و اسلام است **دوم** ادخال سرور و فرح و گشایش است

در دل فقراء و مساکین و محتاجان که آن بهتر و بشیرات از عمل ثقلین **سیوم**

مبادرت از حدوث موانع و حوادثات روزگار که مبادا حادثه و مانعی عنقریب پیدا شود

و فرصت را تلف کند یا آمال در دست وی نماند و فردا مواخذهٔ عقاب الهی شود

چهارم اجابت دعوت داعی خیر که آن ملکی از ملائکه کرام است چون خاطر این خیر و حسنه

در دل وی پدید آید و هرگاه مؤدی زکات تعجیل و مبادرت نکند یعنی بجهت ادای زکات

وقتی مخصوص و معین خواهد کرد باید آنوقت را در افضل ایام و شهور معین نماید چون ماه

مبارک رمضان یا ماه محرم که اول سنه است و چون ماه رجب و ذوالحجه که در وی ایام

معلومات و حج اکبر و ایام معدودات است **اما شرط سیوم** که رعایت

ستر است در وقت رسانیدن زکات بمستحقین آن **باید دانست** که رعایت ستر

در زکات و صدقات حصاریست منیع از آفات و صدمهٔ ریاء و سمعه و آن دلیل است

بر صدق و اخلاص معطی و وسیلهٔ قبول الهی که در خبر صحیح آمده است افضل الصدقة

جهد المقل الی فقیر فی سر و در حدیث صحیح نیز آمده است که آنحضرت علیه السلام فرموده است

بنده بدرستیکه هرگاه کار خیری میکند و آنرا نهان میدارد حق تعالی آنرا در دیوان ستر یعنی در محل قبول

ثبت میفرماید و اگر آشکارا کند بنوعی خدایتعالی آنعمل را از دیوان ستر که محل قبولست نقل کند

و در دیوان آشکارا که دیوان خطر است یعنی خطرشیت است ثبت کند و چون معطی

بدان حکایت که من چنین کردم و چنان کردم از دیوان ستر و علانیه محو شود و در دیوان ریاء ثبت شود

و در خبر است که هفت کس در قیامت در سایهٔ لطف حق تعالی باشند یکی از آن فرق سبعه

کسی باشد که در دنیا صدقه چنان داده شود که دست راست وی بدست چپ نفهمد و اکابر سلف

بعضی صدقه را در خرقه بسته کردندی و بر رهگذر مستحقین انداختندی که آن مستحق بهیچوجه نداند

این مالکیت تا ریاء از آن متصور نباشد و بعضی بوکیلی تفویض کردندی والحاصل هر طایفه

بنوعی در کتمان و ستر صدقات کوشیده لهذا چنانکه سابقا بیان آن مذکور گردید

چه در خبر صحیح آمده است که صفت بخل در قبر بصورت عقرب ظاهر شود و صفت ریاء بصورت مار

ظاهر گردد و بدیهی است که الم و وجع زخم مار بدتر و سخت تر است از الم زخم عقرب

لاجرم بجهة ازالهٔ این دو مرض در اعطای صدقات مبالغه بسیار در اخفاء و ستر آن شده است

اما شرط چهارم که هرگاه از ریاء و سمعه ایمن باشد اظهار آن زکات و صدقه نماید بجهت

ترغیب و تشویق و بجهت اقتدای مردمان بوی هر آینه انفقره وظیفهٔ اکابر و اتقیاء دین است

که با اظهار در از نفس اماره را در بوتهٔ مجاهده و ریاضت گداخته و آئینهٔ دل و درون را

از صفات ذمیمه

از صفات ذمیمه و اخلاق ردیه و پلیده پاک کرده و وجود و عدم خلق نزد ایشان یکسان شده

از آفات عجب و نخوت و ریاء و سمعه ایمن گشته پس حق تعالی ایشانرا بمقتدای خلایق گردانیده

که من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها و اگر باعث خجلت و شرمندگی

باشد هر آینه اخفاء و ستر واجب باشد **اما شرط پنجم** که احتراز و اجتناب

بود از منت و ایذاء آنستکه حق تعالی میفرماید و لاتبطلوا صدقاتکم بالمن والأذی الآیة

و علما را در بیان منت اختلاف است **بعضی گفته اند منت آنستکه**

معطی مستحق را فدیتی رجوع فرماید بسبب اعطاء و ایذاء آنستکه مستحق را غیبت کند و نام برد به بدی

و از وی عار دارد بسبب گدائی و درویشی و فقر **وبعضی فرموده اند**

منت آنستکه باوی تکبر و نخوت کند و ایذاء آنست که باوی درشتی کند

وبعضی بر آنند که منت آنستکه در خاطر آرد که من بافلان گدا نیکی چنین

و چنان کرده ام یا در میان مردمان حکایت آنرا باز گوید و ایذاء آنستکه در مواجههٔ آن مستحق حکایت

عطاء خود کند و حال آنکه آن مستحق خجلت از آن بکشد خلاصه علی ای تقدیر زکات و صدقه

هرچه بی منت تر بی ریاء تر و هرچه بی ریاء و سمعه تر خالص و صادق تر و هرچه خالص و بی خلل تر

در دستگاه دیوان حسنات و خیرات ملائکهٔ مامورین بر نوشتن قربت و حسنه بر آن سبقت کنند
و بیکدیگر گویند تعجیل کن در نوشتن فلان حسنه در حق فلان کس در دفتر اعمال او پس آن ملائکه بمانند کسی
که چیزی بسیار خوب را یافته باشد و در بر داشتن و نگهداشتن وی غایت مبادرت بجهد ارد
آن حسنهٔ معطی را بخوشوقتی تمام در دفتر اعمال حسنهٔ وی مرقوم و ثبت نمایند پس آنحسنه و صدقه
در نزد حضرت احدیت مقبول گردد **بلکه وظیفهٔ معطی آنست**
که بصد منت و تملق آن مال را بتواضع فوق الغایة با مستحق بدهد و بسیار بسیار ممنون باشد
تا آن مستحق از وی قبول فرماید و منت برد که آن مستحق ذمه وی را از قید سلاسل و اغلال خطر
و عقاب خدا خلاص کرده است چه حضرت رسول صلعم فرموده است الصدقة تقع بید الله
عز و جل قبل ان تقع بید السائل صدقه پیش از آنکه بدست سائل و مستحق افتد بدست الله تعالی
می افتد یعنی پیش از آنکه آن سائل او را اخذ کند در دفتر قبول الهی حاضر و ناظر است پس آن مستحق
آن صدقه را به نیابت حق عز و جل قبول میکند و انشاء الله الرحمن بنا بوعدهٔ الهی در حق محسنین
همین قبول کردن فقیر و سائل علامت قبول کردن خداست قال تعالی ان الله لا یضیع اجر المحسنین
و ایضا قال و ان الله یجزی المتصدقین و ایضا قال ما عندکم ینفد و ما عند الله باق

یعنی آنچه از مال دنیا

یعنی آنچه از مال دنیا نزد شماست همه فانی و در معرض تلف است و در دست شما نمی ماند
و آنچه بواسطهٔ احسان و تصدق و خیرات و قربات در خزانهٔ کرم یا جهان باشد باقی است یعنی بشرف
قبول و رضا مایل گشته پس مستحق وکیل و ناصح شفیق و امین است که بوکالت حق از راه شفقت
قبض و اخذ میکند و در خزانهٔ عامرهٔ ابدیهٔ احدیت بودیعت می نهد تا در وقت خود بخوایش را
که عبارت باشد از نجات و فلاح روز حساب و کتاب بعاجش مرحمت خواهند کرد پس در این صورت
شک و تردید نیست که آن مستحق بر منت نهادن سزاوارتر میباشد **اما شرط ششم**
که استصغار عطا باشد آنستکه آن صدقه را در پیش خود چیزی کم و بیوجود و محقر پندارد
چه از استعظام آن رذیلهٔ عجب و پندار و انانیت متولد میگردد که محبط و مبطل اعمال میباشد
عرفا و مشایخ طریقت فرموده اند طاعت و عبارت و حسنه را
خاصیتی عظیم است چندانکه آنرا محقر و ناچیز و خورد شمری بزرگ و معظم و مکرم و محترم گردد
و معصیت را خاصیتی است عظیم چندانکه او را بزرگ و قوی دانی خورد و قلیل و ضعیف و ناچیز
پس حق صاحب مال آنستکه خود را مقصر داند بسه وجه **وجه**
اول آنکه این خانه و مسکن و اموال و اسباب و اوضاع همه برخم حوادث و فنا و زوال است

و خدا تعالی او را خانهٔ باقی و ابدی تعیین کرده است و فرموده است هرچه دارید بدانخانه فرستید و در آنجا ذخیره کنید
تا از خطرات و تلف ایمن گردد و ابد الآباد ثمرهٔ آن در قصور جنت باقی باشد و حال آنکه او از چهل یکی
و عشری بیش نمیفرستد پس هرآینه در حق خود ظلم کرده باشد و در شرط حقوق مقصر بوده باشد **وجه دوم**
آنکه بحکم خبر الهی معطی که یکی میدهد بمستحق که وکیل حق است و در عوض آن از حق تعالی هفتصد فراچشم میداد
و اگر معطی باین معامله ایمان و اعتقاد تمام و درست داشتی بایستی این معامله را غنیمت دانستی و هرچه داشتی
صرف این معامله کردی و چون از دویست مثقال زر پنج و از چهل یکی بیش صرف نمیکند پس باید خود را مقصر دا
و استعظام آن روا ندارد **وجه سیوم** آنکه هرچه در عالم است از مال و دولت و نعمت
و ملک همه بحقیقت ملک حق تعالی است و هیچکس را بالاستقلال ملک و مال و دولت نیست و هرچه
در دست بندگانست همه عاریه و ودیعت و امانت است پس حق تعالی مستحقان را که وکیل حق اند بمعطی
میفرستد و طلب امانت میکند و معطی در ادای امانت از دویست پنج و از چهل یکی بیش نمیدهد
پس معطی باید از خجلت و شرمندگی این کار خود را مقصر و نافرمان و خجلتمند داند و اگر باین وجوه ثلاثه
خود را مقصر نداند جاهل مسئله است **اما شرط هفتم** که اخراج احب و اجود و اطیب است
حضرت رسول علیه السلام فرموده است ان الله طیب یحب الطیب و فی روایة لا یقبل الا
طیبا و قال تعالی و انفقوا من طیبات ما کسبتم و قال ایضا و لا تیمموا الخبیث منه
تنفقون و لستم باخذیه الا ان تغمضوا پس مراد آنست باید هرچه پاکتر و نیکوتر و پاکیزه تر باشد

از آن

از آن زکات دهد چه آن مستحق بمثابهٔ مهمان است که فرستادهٔ حق باشد بجانب وی و بدیهی است که هرچه
بهتر و پاکیزه تر بود برای مهمان خوبتر و مقبول تر میباشد که هم نزد مهمان مرغوب و مقبول و هم نزد صاحب خانه
خوبتر و پسندتر باشد پس آنکس که بدترین مال و بازمانده ترین مال بمستحق میدهد گویا از حق شرم نمیدارد
پس این چنین ایمان و اعتقاد و اسلام در آخرت دستگیر نخواهد بود **اما شرط هشتم**
که طلب کردن ارباب استحقاق بود از اتقیاء و صلحاء و زهاد و وارع حق آنست که در وقت ادای زکات
رعایت احوال و مراتب طبقات ایشان کند در صلاحت و علم و زهد و تقوی و ورع و دیانت و عفت
و اضطرار و احتیاج و قرابت و خویشی تا عمل وی در قبول بالا گیرد و قابل و شایستهٔ حضور حق تعالی
داشته باشد و در همین کتاب ذخیرة الملوک در بیان زهد و ورع و تقوی و صفت هر یک و تفاوت
در معانی آنها و فرق در بین آنها و حقیقت هر یک از آنها بسطی مفید و شرحی لایق ذکر کرده بود
بجهة خوف تطویل بتحریر همگی آنها نپرداخته و بهمین چند کلمه از آن اکتفا کردیم و حاصل معانی آنها
آنست که فرموده اند مقصود از ادای زکات و وجوب آن سد فاقه و احتیاج است از فقراء و مساکین
و ارباب استحقاق که متصف بصفات زهد و تقوی و صلاح و مقصود فراغت و رفاه احوال اهل الله است
که مجموع اوقات خود را ظاهرا و باطنا بر مواظبت طاعات و ریاضات و عبادات مصروف دارند
و در کسب و شغل تجارت و صناعت بر خود بسته کما قال تعالی رجال لا تلهیهم تجارة و لا
بیع عن ذکر الله **پس حکمت بالغهٔ الهی** چنان اقتضا کرد که بجهت فراغت بال

ارباب استحقاق و جمعیت خاطر فقراء و اهل صلاح بر ذمت همت ارباب ثروت و مال و ملک از اهل دنیا
زکات واجب گردانید تا بهره از حق تعالی بانقوم رسانند تا ایشان فارغ از پریشانی فقر و فاقه
به جمعیت خاطر بعبادت حق تعالی بپردازند و آن توانگر نیز در عبادات انقوم شریک گردد
و از اینجهت بود که حضرت رسول علیه السلام فرمود اطعموا طعامکم الاتقیاء چه هر که شخصی را طعام دهد
چندانکه قوت آن طعام در ویست هر عملی که از آن شخص صادر شود از طاعت و معصیت آن طعام دهنده
در ثواب و عقاب آن شریک باشد زیرا که طعام دهنده معین وی گردیده است

نقلست

که در اخبار آمده است که حضرت موسی علیه السلام از دنیا هیچ نداشت و بنی اسرائیل هر روز به نوبت اورا
طعام و نان دادندی روزی موسی ع از آنحال ملول و عاجز شده مناجات کرد که الهی ما هذه الذلة
اطعمتنی بابن عبادك يغذينی يوما و يعشينی هذا ليلة فاوحى الله تعالى اليه يا ابن عمران هكذا
افعل باوليائی اتفرق ارزاقهم على ايدی العباد ليوجروا فيهم يعنی ارزاق و روزی دوستان خود را
در دست غافلان و اهل دنیا می اندازیم تا ایشان بسبب رسانیدن روزی بدوستان ما
بشرف سعادات اجر و ثواب موعوده برسند و ایضا درین کتاب ذخیرة الملوک در صفت علم و عفت
و دیانت و اضطرار و احتیاج ارباب استحقاق تفاصیل راذکر کرده بعد خوفا من التطویل و الاطالة
برهمین چند کلمه اقتصار کرده و بدیهی است که ارباب استحقاق هرچه باین صفات متصف باشند بهتر
و مجرب تر شایسته ترند بزکات و صدقات مسلمانان کما ذکرنا عنقریب اما اهل علم و عفت
و دیانت

و دیانت و پرهیزکاری آنها خود مستغنی از بیان میباشند اما صفت اضطرار و احتیاج
فقیر و مضطر این نیز معلوم است که وقتی آن مستحق متحق زکات میگردد که وی مضطر و محتاج باشد
اما قرابت و آنچنانست که معطی باید در وقت ادای زکات اقرباء و خویشان مستحقین
خود را رعایت کند یعنی اگر وی اقرباء و خویش گدا و مفلس یا در همسایگی وی فقیری و محتاجی
باشد هرآینه بایشان باید او را با دیگران و بر دیگران مقدم دارد زیرا بسبب صله رحم
و حق قرابت و حق جوار ثواب صدقه اضعافا مضاعفه میباشد

نقلست

که در زمان شیخ جنید قدس سره شخصی بود که صدقه و خیرات و زکات بغیر از اهل تصوف
و کسانی که بصلاحت و تقوی و علم و عفت معروف بودند بکسی دیگر ندادی وی را پرسیدند
که بسبب چیست که این طایفه را باحسان مخصوص میکردانی گفت اینقوم قومی اند که بجز حق سبحانه
هیچ مقصودی ندارند و همت خود شانرا در رضای حق مصروف دارند و بسبب فقر و فاقه خاطرهای
ایشان شکسته است پس خاطر یکی از ایشان بسبب فاقه جمع کردن تا بحق مشغول شوند فاضلتر
و واجب تر و نیکوتر از آنکه هزار دینار بدیگران تصدق کردن از آنجهت ایشانرا مخصوص و دیگران
محروم دارم این سخن بشیخ رسانیدند عجب داشت و گفت این سخن از سخنان ولی از اولیای
حق باشد که رائحه شریعت و طریقت از آن استشمام کرده میشود والله اعلم بحقایق الامور

ایضا مجلسی است در بیان دادن زکات و ادای آن

و بیان فضیلت صدقه و زکات

منتخب از کتاب احیاء العلوم

امام غزالی علیه الرحمة

اگرچه سابقا بیان دادن زکات از آنچه که زکات در آنها واجب است ذکر کرده ایم و دیگر محتاج تذکار
نمیباشد لکن برای زیاده توضیح در اینجا باز چند کلمه از کتاب احیای امام غزالی رحمة الله علیه
ترجمه نموده و تیمنا و تبرکا در اینجا ثبت گردانیده تا اگر خفایی در مبحث سابقه باقی مانده باشد در اینجا
بالکلیه رفع آن نموده شود چه تکرار در بعضی مواضع موجب زیاده توضیح است در مطالب
بدانکه امام غزالی رحمة الله علیه در احیای خود آورده که زکات باعتبار متعلقات آن
در شش چیز است چنانکه انشاء الله الرحمن بعد از این بیان آن خواهیم کرد اما مقدم بر همه

شرائط زکات دهنده است

باید دانست که شرائط زکات دهنده چهار است حریت و اسلام و وجود مال و نصاب

و بلوغ است ... ازانجمله شرط ... مجنون باید و لی ایشان زکات مال ایشان بدهد و یکی از شرائط

و هم در فضیلت صدقه احادیث بسیار وارد است کما روی عنه صلى الله عليه وسلم انه قال على كل مسلم صدقة قالوا فان لم يجد قال فليعمل بيديه فينفع نفسه
و يتصدق قالوا فان لم يستطع قال فيعين ذا الحاجة الملهوف قالوا فان لم يستطع قال فيأمر بالخير قالوا فان لم يفعل قال فيمسك عن الشر
فان له صدقة و قال الصدقة تطفئ الخطيئة كما يطفئ الماء النار و قال كل معروف صدقة و ان من المعروف ان تلقى اخاك بوجه طلق
و روی عن عائشة رض انها قالت قلت يا رسول الله ما الشیء الذی لا يحل منعه قال الماء و الملح و النار قالت قلت يا رسول الله هذا الماء فقد
عرفناه فما بال الملح و النار قال يا حميراء من اعطى نارا فكانما تصدق بجميع ما انضجت تلك النار و من اعطى ملحا فكانما تصدق بجميع ما
طيبت تلك الملح و من سقى مسلما شربة من ماء حيث يوجد الماء فكانما اعتق رقبة و من سقى شربة من ماء حيث لا يوجد الماء فكانما تصدق صدقة
احياها و فی رواية فكانما احياها رواه ابن ماجه

حکایة قال كان رجل من اهل بصرة كانت له ماشية عظيمة و كان تقليل الصدقة
فتصدق ذات يوم بسخلة فنام فرأى فی المنام كان القيامة قد قامت و كان ماشيته قد اقبلت عليه تنطحه نجائت السخلة تمنعهم
عنه و تحامى عن ايذائهم فانتبه من النوم مرعوبا خايفا فكان بعد ذلك اليوم ينفق ...
العطية و يبذل الصدقة و قال كان بعض الصالحين اذا دخلت الفواكه الى السوق فيشترى منها
و يحملها الى مقاعد الصبيان و يقول للمعلم هل عندك من يتيم او فقير محتاج فيقول المعلم نعم هذا و هذا فمن اشار
اليه اطعمه من تلك الفواكه ثم لما مات الرجل رؤى فی المنام كانه كان فی بستان كثير الفاكهة و هو ياكل منها ما احب
فقيل له بم نلت بهذه المنزلة فقال بطعمة الفواكه للايتام فاطعموا الطعام انتهى ... و جاء فی الاخبار افضل صوم بعد رمضان
شهر المحرم و افضل الصلاة بعد الفريضة صلاة الليل و قال ابن عباس رض ما رأيت
النبی صم يتحرى صيام يوم فضله على غيره الا هذا اليوم يوم عاشوراء و هذا الشهر يعنی شهر رمضان و قال ابن عباس حين صام رسول الله
يوم عاشوراء و امر بصيامه قالوا يا رسول الله انه يوم يعظمه اليهود فقال لئن بقيت الى السنة القابلة لاصومن التاسع
الى آخر الحديث و قال صم احتسب على الله ان يكفر السنة التی قبلها و السنة التی بعده و صيام يوم عاشوراء احتسب على الله
ان يكفر السنة التی قبله و قال ابو سعيد الخدری رض نهى النبی صم عن صوم يوم الفطر و النحر و قال لا صوم
فی يومين الفطر و الاضحى و قال ايام التشريق ايام اكل و شرب و ذكر الله انتهى و قال من صام يوما فی سبيل الله
بعده الله وجهه عن النار سبعين خريفا و عن ابی هريرة رض ان رسول الله صم نهى عن صوم يوم عرفة بعرفات و قال
ما من ايام احب الى الله ان يتعبد له فيها من عشر ذی الحجة يعدل صيام كل يوم منها بصيام سنة و قيام كل ليلة منها بقيام
ليلة القدر الى آخر الحديث

بیان لیلة القدر

قال فی کتاب نزهة المجالس قال المؤلف رح رأیت

بخط الوالد من الشیخ ابی الحسن قال منه [illegible] بلغت ما فاتنی رؤیا لیلة القدر فان کان اول رمضان الاحد فهی تسع وعشرین وان کان اوله یوم الاثنین ففی احد وعشرین وان کان الثلثاء ففی سبع وعشرین وان کان الاربعاء ففی تسع وعشرین ایضا کالاحد او کان الخمیس ففی خمس وعشرین او کان الجمعة ففی سبع وعشرین کالثلثاء او کان السبت ففی ثلاث وعشرین والله اعلم کذا فی نزهة المجالس

فائدة ثانیة الاولی

وفی حدیث آخر رایت فی الغنیة للشیخ عبد القادر الکیلانی رحمة الله علیه قال علی رضی الله عنه کان النبی صلی الله علیه وسلم فی الحج فسلمت علیه فقال یا علی هذا جبرئیل یقرئک السلام فقلت وعلیک وعلیه السلام ثم قال یا علی یقول لک جبرئیل صم من کل شهر ثلثة ایام یکتب لک باول یوم عشرة آلاف سنة وبالیوم الثانی ثلاثون الاف سنة وبالیوم الثالث مائة الف سنة فقلت یا رسول الله هذا لی خاصة فقال یعطیک الله مثل هذا الثواب ولمن یعمل مثلک

الثانیة قال الماوردی یستحب صیام ایام السود ایضا وهی ثامن عشرین وتاسع عشرین ویوم الثلاثین نزهة المجالس

بیان روزهای

که صوم در آنها سنت مؤکده است بدانکه روزهائیکه سنت است در آنها روزه گرفتن روز عاشوراء است که روزه آن مکفر یکساله پیش از آنست وروزه عرفه عید اضحی است که آن مکفر دو ساله است سال پیش آن وسال پسین آن ودروزه ایام البیض وآن سیزدهم وچهاردهم وپانزدهم است از هر ماهی ودروزه ایام السود وآن بیست هشتم وبیست نهم وروز آخر از هر ماهی است ودروزه دوشنبه وپنجشنبه است وتخصیص روز جمعه روزه گرفتن نهی عنه است مگر آنکه روز پیش از آن یا روز پس از آن با آن ملحق کنی ودر سالی پنج روز حرام است روزه گرفتن روز عید فطر ودو روز عید اضحی وسه روزه ایام التشریق وبعضی روزه یوم الشک را نیز حرام دانسته اند پس بنابراین روایت سالی شش روز میشود چنانکه بیان استحباب صوم در روزهای مذکوره وبیان حرمت صوم در ایام خمسه مزبوره درکتب فقه بتفصیل مذکور کرده است وفضیلت صوم دهر برای کسیکه قوت وطاقت آن داشته باشد مگر خدا تعالی آنرا ابداند والا قلم وزبان از شرح وبیان اجر وثواب آن قاصر میباشد وهمچنین صوم داود که یکروز صوم ویکروز فطر آنهم ثواب واجرش لا یعد ولا یحصی است کما صرح ذلک فی الفقه والاحادیث

وبلوغ شرط نیست چه از مال صبی ومجنون باید ولی ایشان زکات مال ایشان بدهد ویکی از شرائط

ادای زکات نیت است

ونیت ولی صبی وصغیر ومجنون قائمقام نیت صغیر وصبی ومجنون است ونیت سلطان اعظم قائمقام نیت مالک است یعنی مالکی که وی زکات ندهد ومانع الزکات باشد وسابقا گفتیم زکات باعتبار متعلقات آن در شش چیز است

در نعم

که آن گاو وگوسفند وشتر است

ودر نقدین

وآن طلا ونقره است

ودر مال تجارت

وآن امتعه وکالای تجارت است

ودر رکاز

وآن زکات مال خزائن ودفائن وگنج است

ودر معادن

عشره که درکتاب فقه تفصیل آن مذکور است

وزکات فطر

اما زکات نعم

از شتر هر گاه به پنج اشتر برسد یک جذعه از گوسفند یعنی یک گوسفندی واجب گردد که یکسال تمام کرده باشد وپا بسال دوم نهاده باشد یا ثنیه از معز یعنی از بز سه ساله واز ده شتر دو گوسفند واز پانزده شتر سه گوسفند واز بیست شتر چهار گوسفند واز بیست وپنج شتر یک بنت مخاض بدهد یعنی شتری که یکسال تمام کرده وپای بسال دوم نهاده باشد یا ابن لبون که شتر سه ساله است واز سی وشش شتر یک بنت لبون بدهد شتر دو ساله تمام که پا بسه سال نهاده واز چهل وشش شتر یکحقه بدهد که سه سال تمام کرده وبه چهار سال آمده باشد وپا بسال چهارم نهاده واز شصت ویک شتر یکجذعه بدهد که چهار سال تمام کرده وبه پنج سال آمده باشد واز هفتاد وشش شتر دو بنت لبون واجب گردد واز نود ویک شتر دو حقه بدهد واز یکصد وبیست ویک شتر سه بنت لبون بدهد واز یکصد وسی شتر حساب نگهدارد که در هر چهل شتر یک بنت لبون بدهد ودر هر پنجاه شتر یکحقه بدهد وتفاصیل اینها همگی درکتاب فقه شرحی مبسوط ایراد یافته فمن اراد زیادة علی هذا فلیراجع

اما زکات گاو

اما گاو وچون نصاب آن آنست که به سی گاو برسد یک تبیع واجب گردد که یکسال تمام کرده باشد وپای بسال دوم نهاده باشد واز چهل گاو یک مسنه بدهد که دو سال تمام کرده وپا بسال سیم نهاده ودر شصت گاو دو تبیع بدهد وحساب براین مستقر میشود که در هر سی گاو یک تبیع واجب گردد ودر هر چهل گاو یک مسنه بدهد ودر یکصد وبیست گاو سه مسنه واجب گردد وزیاده بر آن وواجب آن درکتب فقه مذکور است

اما زکات گوسفند

اما زکات گوسفند که نصاب آن چهل است یعنی چون بچهل گوسفند رسید یک گوسفند جذعه واجب میگردد یعنی گوسفندی که پا بدو سال نهاده باشد یا ثنیه از معز ودر یکصد وبیست ویک دو گوسفند بدهد ودر دوصد ویک غنم سه غنم بدهد ودر چهارصد غنم چهار غنم بدهد بعد از آن حساب مستقر میگردد برایکه در هر یکصد غنم یک گوسفند بدهد وتفصیل این نیز درکتب فقه مذکور است فمن اراد الزیادة فلیراجع

اما زکات نبات

اما زکات نباتات

اما زکات نباتات ای النابت من شجر وزرع اعلم ینقسم النابت الی شجر وهو ماله ساق والی نجم وهو ما لا ساق له کالزرع والبقول فالتمر والنجم والشجر یسجدان وتختص النبات بالاقوات والقوت ما به یعیش البدن غالبا فیخرج ما یؤکل تنعما او تداویا ای الاقوات التی یقتات بها اختیارا وآن در اثمار عبارتست از رطب وعنب یعنی خرمای تر وانگور تر ودر حبوبات عبارتست از گندم وجو وبرنج وارزن وعدس ونخود وذرات وباقلاء ولوبیاء وماش وامثال اینها از هرچه که آنرا قوت گویند فیجب الزکاة فی جمیع ذلک لورود ها فی بعضه والحق به الباقی انتهی وتفصیل نصاب نباتات واقوات واثمار وحبوب وفواکه وکمیت وکیفیت زکات آنها بطریق شرح درکتب فقه بسطی لایق بیان کرده است واما حاصل بیانات ایشان آنست که فرموده اند ونصابه ای نصاب المقتات المذکور ثمرا کان او حبا خمسة اوسق کل وسق ستون صاعا والصاع اربعة امداد والمد رطل وثلث رطل بالبغدادی انتهی قوله خمسة اوسق الا وهی بالکیل ثلاثمائة صاع والصاع اربعة امداد الخ

فرع لا تجب الزکاة فی ما ابیت المال ولا فی ریع موقوف من نخل او ارض علی جهة عامة کالفقراء والفقهاء والمساجد لعدم تعین المالک وتجب فی موقوف علی معین واحد او جماعة معینة کاولاد زید مثلا ذکره فی المجموع وافتی بعضهم فی موقوف علی امام المسجد او المدارس بانه یلزمه زکاته کالمعین قال شیخنا والاوجه خلافه لان المقصود بذلک الجهة دون شخص معین انتهی من مدقق فتح المعین فی باب الزکات

تنبیه قال الجلال البلقینی فی حاشیة الروضة تبعا للمجموع ان غلة الارض المملوکة

او الموقوفة على معيّن ان كان البذر من مال مالكها او الموقوف عليه فيجب عليه الزكاة فيما اخرجته

الارض وان كان البذر من مال العامل وجوّزنا المخابرة فيجب الزكاة على العامل ولا شيء

على صاحب الارض لانّ الحاصل له اجرة ارضه وحيث كان البذر من صاحب الارض لا على منه

شيء للعامل لا شيء على العامل لانه اجرة عمله من ملدوّن فتح المعين في باب الزكاة

بايد دانست

وبيان صاع ومدّ ورطل ووسق در كتب فقه بسطي مفيد ذكر كرده‌اند

كه زكات واجب در ثمر وزرعي كه بآب باران تسقيه شود ده يك است كه آنرا باصطلاح اهل شرع

عُشر گويند ودر ثمر وزرعي كه بآب چشمه وقنات ونهر تسقيه شود نصف عشرات چنانكه اَمغني

در كتاب منهاج امام ابى زكريا رحمة الله عليه درباب زكات آورده است وواجب ما شرب بالمطر من ثمر

وزرع العُشر وما سقي بنضح او دولابٍ او بماء القنوات فنصفه اه اى نصف العُشر اه

وتجب الزكاة ببدوّ الصلاح الثمر واشتداد الحبّ في الحبوبات ويسن خرص الثمر اذا بدا صلاحه

على مالكه اه فاذا خرص فالاظهر انّ حق الفقراء ينقطع من عين الثمر ويصير في ذمة المالك التمر والزبيب

ليخرجهما بعد جفافه ويشترط التصريح بتضمينه يعني مالك بگويد من ضامن ميشوم آن ميوه را وثمر را

كه زكاتش بدهم وقبول المالك يعني هم مالك آن خرص ثمر وميوه را قبول بكند وقيل ينقطع

بنفس الخرص يعني هميكه آن باغ وميوه را خرص بكنند ديگر شرائط مرقومه نميخواهد از ضمانت وقبول

وغيره فاذا ضمن جاز تصرفه في جميع المخروص بيعاً وهبةً وغيرهما ولو ادّعى هلاك المخروص

ضمن ... / بسبب خفي

بسبب خفي كسرقة او بسبب ظاهر عرف صدق بيمينه فان لم يعرف الظاهر طولب ببيّنة

على الصحيح ثم يصدّق بيمينه في الهلاك به ولو ادّعى حيف الخارص او غلطه بما يبعد لم يقبل

او بمحتمل قُبل في الاصح من ملدوّن منهاج لابي زكريا رحمه الله عليه في باب الزكاة

وازفحواى عبارت كتب شريعت چنان بتحقيق وصحت رسيده كه نصاب اقوات مقرّره در اين

مملكت ما كه شهر سنندج كردستان است وعلماها وفضلاها واصحاب تحقيق واكابر آنجا شكر الله سعيهم

بدقّت واهتمام تمام رسيده كه در آن فرموده‌اند بمقدار وكيل آنجا شصت تغار بيست وتمن تمام

ميشود وباز از قرار تحقيق رسيده كه ايشان بصحت وثبوت رسيده است كه نصاب خرما

ومويز بوزن همين مملكت با پنج تغار وسيزده من ونيم ويكچارك ميباشد لاجرم در اين زمان

اكثري از شهرهاى دولت عثمانى مانند شهر زور وسليمانيه وكركوك واربيل وبغداد ونواحى عراق

واطراف آن نيز بر مقدار كيل ومن ووزن وصاع اين شهر سنندج اطلاع وبلديت حاصل كرده‌اند

بنا بوضوح آن ديگر به بيان كيل ومن وصاع اين ملك نپرداخته همانست كه علماها وفضلاهاى كار

واكابر واشراف املاك رحمة الله عليهم رحمةً واسعةً در تحقيق وتدقيق آن نهايت اهتمام وسعي بليغ آورده‌اند

امّا زكات نقدين طلا ونقره

امّا زكات نقدين كه عبارت باشند از طلا ونقره در صد مثقال نقره پنج مثقال است وحساب

مثقال ووزن ومقدار آن در كتب فقه معيّن ومشخّص فرموده‌اند

امّا نصاب طلا

در بيست دينار نيم دينار است ودر نقد مغشوش نيز زكات هست هرگاه خالص آن بحدّ نصاب

برسد ودر حلّى زنانه نيز زكات هست كما صرّح بوجوبها في المطولات مطولات الفقه

امّا زكات معادن وركاز وعروض تجارة

هرگاه كسى استخراج طلا يا نقره نمود در معدني پس از رسيدن آن بحدّ نصاب زكاتش ربع عشرات

وبنا بقولي خمس است امّا قول اصح ميفرمايد اگر چنانچه بمشقت ورنج بسيار آن طلا ونقره بدست آيد

زكات آن ربع عشرات والّا خمس است وامّا زكات ركاز آن خمس است بلا اختلاف

وشرط در زكات معادن وركاز نصاب است نه حول ودر مجموع كتب فقه همين بيان زكات معادن

وزكات ركاز را بتفصيل مذكور ومسطور است وفرموده‌اند من استخرج ذهباً او فضةً من معدنٍ لزمه

ربع عشره وفي قولٍ الخمس وفي قولٍ ان حصل بتعب فربع عشره والّا فخمسه ويشترط النصاب

لا الحول على المذهب فيهما قاله الامام النووي في المنهاج وقال الامام ابى زكريا الانصاري رحمة الله عليه

في متن المنهج هكذا ما قاله الامام النووي وقال وفي الزكاة الخمس يصرف كزكاة المعدن مصرف الزكاة

والركاز دفين جاهلي فان وجد بموات او ملكٍ احياه زكّاه او وجد بمسجد او شارع او وجد اسلامي

وعلم مالكه

وعلم مالكه فله او جهل فلقطة انتهى وكذا ان لم يعلم من اى الضربين الجاهلي او الاسلام اه

امّا آنكه گفتيم در حلّى زنانه زكات هست حاصل آن اينست كه فرموده‌اند قال الشيخ ابن حجر رحمه الله

في كتاب شرح مقدمه ولا شيء في الحلي المباح اى غير الحرام والمكروه اه وقال شيخ المحلي

ويزكى المحرّم من حلي بضم الحاء وكسر اللام وتشديد الياء اه لا المباح في الاظهر اه

فمن المحرّم الاناء من الذهب او الفضة للرجل والمرأة وهو محرّم لعينه والسوار والخلخال للبس

الرجل الخ قاله المحلي في باب الزكاة امّا عروض تجارت زكات آن باعتبار قيمت آن داده ميشود

چنانكه فرموده‌اند در متاعى تجارتى بنهى بحساب زرش زكات دهى

يعني قيمت كرده ميشود العروض تجارت بقيمت نقدين از طلا ونقره چنانكه در زكات نقدين مذكور گرديد

وآن را نيز شرائط چند است چنانكه شيخ ابن حجر در كتاب شرح مقدمه بيان آن شرائط مذكوره را بتفصيل

ذكر فرموده است فمن اراده فليراجع وليجده

امّا زكات فطر

وقت وجوب آن غروب آفتاب روز عرفه عيد فطر است واداى آن در جميع ايام شهر رمضان جائز است

يعني از اول ماه در هر روزى از روزهاى رمضان آنرا بدهد جائز است وهرگاه كسى در اداى آن

تهاون وتقصير روا دارد عاصي ميشود واگر در آن مدت آن مال در دست وى نماند وتلف شد

فرض زكات بر ذمه او ساقط نخواهد شد ودر كتاب اعانه آورده كه زكات فطر بدو روز پيش از

زکات مال فرض گردیده است و زکات مال در سال دوم از هجرت فرض شد غایت ما فی الباب

اختلاف در ماه است که در کدام ماه بوده باشد و صاحب اعانه میفرماید انما فرضت فی شوال

من السنة المذکورة بعد صدقة الفطر اه و زکات فطر نیز مانند زکات مال باید مستحق

زکات برسانند یعنی در شهر و وطن و مسکن خود باید باصناف ثمانیه مستحق زکات

برسانند و قد عدم من الاصناف الثمانیة صنفان فی اکثر البلاد و هم المؤلفة والعاملون

و یوجد فی جمیع البلاد اربعة اصناف الفقراء والمساکین والغارمون وابناء السبیل ای المسافرون

وصنفان یوجدان فی بعض البلاد دون بعض وهم الغزاة والمکاتبون فما صادف من الاصناف

فی بلدة قسم مال الزکاة بعددهم مکملا حصة واحد من الاصناف صرفه الی ثلاثة انفار منهم فصاعدا

ولا تجب التسویة بین آحاد الصنف الواحد انتهی من احیاء العلوم

باب الصوم

بابی است بیان صوم میکند بدانکه صوم در لغت بمعنی امساک است و در اصطلاح

عبارت است از امساک از مفطرات بشرائط آتیه و فرض گردیده صوم در ماه شعبان در سال دوم از هجرت حضرت خیر البشر علیه السلام

و آن از خصایص این امت است چه بر امتان ماضیه نیز مقرر بوده است لکن به این ترتیب و صفت نبوده است چنانکه نماز

ایشان غیر وضع و کیفیت و صفت نماز ما امتان آنحضرت بود پس روزه گرفتن نیز غیر روزه ام سابقه

و روزه باین وضع و شرائط و کیفیت از خصایص ما امتان آنحضرت می باشد و از ارکان خمسه دین ماست

و از اجلهٔ عبادات بدنیه است و دلیل فرضیت باب صوم آیات قرآن کتب علیکم الصیام و انتهی این آیات در قرآن بسیار است

و تخصیص ذکر ماه مبارک رمضان فرموده است شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن ... و ایام معدودات در قرآن

عبارت است از ایام ماه رمضان پس واجب میگردد صوم رمضان باستکمال سی روزهٔ ماه شعبان یا برؤیت هلال رمضان

باب الحج وبیانه مع العمرة

بدانکه ای طالب کعبهٔ الهی وی رهرو راه لاتناهی گر کعبه روی طریقش این است

بل عمر عزیز تو همین است دریاب نتیجه کاین سفر چیست این زحمت راه از پی کیست

شیرین نشوی تو تا در این راه تلخی نکشی نباشی آگاه آن به که در این سفر بکوشی

جامی می وصل حق بنوشی شاید که ز بارگاه معبود راحت برهد خدا بمقصود

در کتب شریعت آورده که حج بفتح حاء مهمله و بکسر آن نیز آمده در لغت بمعنی قصد است و در اصطلاح اصحاب شریعت

عبارت است از قصد کردن شخص کعبهٔ معظمه را بموافق مناسک که انشاء الله تعالی بعد از این بیان آن بتفصیل خواهد آمد

و حج از شرائع قدیمه است باین معنی که پیش از خلقت بنی آدم ملائکه نیز بامر و الهام الهی بزیارت بیت الله

بزمین آمده اند و آنخانه که بتعیین الهی معین و مشخص گردیده بود در زمین از طواف و زیارت مکرم کعبة الله

و پس از انقراض دورهٔ ملائکه چون نوبت خلقت به آدم و آدمی افتاد حضرت ابو البشر آدم صفی علیه السلام

بعد از هبوط وی بزمین از زمین هندستان چهل مرتبه پیاده بمکه آمد و طواف کعبهٔ خدا میکرد باز بخاک

هند معاودت مینمود و علاوه از حضرت آدم هیچ پیغمبری نبوده است که بطواف خانه نیامده باشد الا که بعضی

بطواف آن آمده اند قال ابن اسحق لم یبعث الله نبیا بعد ابراهیم علیهم السلام الا حج والذی صرح به غیره

انه ما من نبی الا حج خلافا لمن استثنی هودا و صالحا قاله فی کتاب فتح المعین و علما را در این مسئله ...

اختلاف است که در مسجد الحرام نماز کردن افضل است یا طواف خانه بعضی فرموده اند نماز کردن افضل است

و بعضی فرموده اند طواف فاضلتر است اما بقول اصح برای مقیمین شهر مکه نماز فاضلتر است و برای مسافرین

از حجاج طواف بیت الله افضل است چه مسافر حاج همین چند روزه در مکه می باشد پس طواف خانه برای او

در این چند روزه فرصت و غنیمت عظیمی است و اینهمه صدمات و مشقت و زحمات راه در این سفر برای همین

چند روزه کشیده است که در این مدت توقف در مکه بشرف زیارت و طواف بیت الله و اعمال حج مشرف شود

بخلاف مقیمین شهر مکه که همیشه مدت العمر در آنجا بطاعت و اعمال نسک حج می پردازند و خوف فوات آن

ندارند و حج فرض گردیده در سال ششم از هجرت حضرت خیر البشر علیه الصلوة والسلام بنا بقول اصح

و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم چه پیش از نبوت و بعثت و چه بعد از نبوت و بعثت حجهای بسیار ادا کرده است

یعنی تا در مکه پیش از هجرت بوده است حجهای فراوان کرده است اما بعد از هجرت یکدفعه حجة الوداع بجا آورده است

و در بیان فضائل و خواص حج آیات قرآن و احادیث نبوی کفایت است

کان من حج هذا البیت خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه الحدیث فرع تجب انابة عن میت

علیه نسک من ترکته کما تقضی منها دیونه فلو لم یکن له ترکة سن لوارثه ان یفعله عنه فلو فعله اجنبی جاز

ولو بلا اذن و عن آفاقی معضوب عاجز عن النسک بنفسه لنحو زمانة او مرض لا یرجی برؤه باجرة مثل

فضلت عما یحتاج المعضوب یوم الاستئجار و عما عدا مؤنة نفسه و عیاله بعده ولا یصح ان یحج عن معضوب

بغیر اذنه لان الحج یفتقر الی النیة والمعضوب اهل لها وللاذن منه ما قاله فی فتح المعین

بیان ارکان حج

عبارت است از ایام ماه رمضان پس ...

بیان ارکان حج

بدانکه ارکان حج شش است اول احرام است بنیت دخول احرام حج

بنا بحدیث انما الاعمال بالنیات باین نهج بگوید نویت الحج و احرمت به لله تعالی لبیک اللهم لبیک

لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لا شریک لک رکن دوم از ارکان حج

وقوف عرفات است و وقت آن از زوال شمس است تا غروب آفتاب و آن روز نهم ذی حجه است

رکن سیوم طواف الافاضه است و آنرا طواف الرکن نیز گویند رکن چهارم سعی صفا و مروه است

هفت مرتبه باین معنی که ابتدا از صفا کنند و ختم بمروه نمایند و یکبار از صفا بمروه آید آن یکدفعه محسوب است

و چون از مروه بصفا آید آنهم یکدفعه دیگر محسوب است و همچنین الی ان یتم السبعة و این سعی صفا و مروه بعد از طواف

بعمل می آید کما قال و محل هذا السعی بعد طواف القدوم ما لم یقف بعرفة او بعد طواف الافاضة فلو اقتصر علی

ما دون السبع لم یجزئه ولو شک فی عددها قبل فراغه من السعی اخذ بالاقل لانه المتیقن ومن سعی بعد طواف القدوم

لم یندب له اعادة السعی بعد طواف الافاضة بل یکره و یجب ان یبدأ فی المرة الاولی بالصفا و یختم

بالمروة للاتباع اه و ذهابه من الصفا الی المروة مرة و عوده من المروة الی الصفا مرة ثانیة

و سن للذکر ان یرقی علی الصفا والمروة قدر قامة و ان یمشی علی هینته اول السعی و آخره لکن یعدو

الرجل فی الوسط و محلهما معروف اه رکن پنجم حلق سر است یعنی تراشیدن موی سر است

اگرچه بقدر سه موی هم باشد رکن ششم ترتیب است بهمین روش که بیان کردید ای الترتیب بین

معظم ارکانه بان یقدم الاحرام علی الجمیع ثم الوقوف ای وقوف عرفات علی طواف الافاضة ای طواف الرکن

والحلق و الطواف علی السعی ان لم یسع بعد طواف القدوم کذا فی فتح المعین و این ارکان جبر کرده نمیشود بفدیه

یعنی هرگاه یکی ازاین شش ارکان ترک نمود حجش باطل میشود دیگر فدیه بچه کار آید فـروع یسن ان یبدء

کل من الذکر والانثی بالطواف عند دخول المسجد للاتباع رواه الشیخان الا ان یجد الامام فی مکتوبة

او یخاف فوت فرض او راتبة مؤکدة فیبدء بها لا بالطواف

بیان واجبات حج

بدانکه واجبات حج پنج است یعنی واجباتی که بترک آنها فدیه واجب میگردد واز عوض آن متروک

واین واجبات مزبوره را ابعاض الحج گویند یعنی همچنانکه در ترک سنن ابعاض در نماز بسجده سهو جبر آن

متروک میشود همچنین در ترک واجبات حج جبر آن متروک بفدیه کرده میشود **اول بستن احرام است**

ازمیقات آن ومیقات احرام حج برای اهل شهر مکه نفس مکه است اما برای اهل آفاق یعنی مسافرین

از حجاج بجهة کسانی که از مدینه منوره بمکه معظمه بیایند ذوالحلیفه است که آن جای مشهورست به آبیار علی

وبجهة کسانیکه از شام ومصر و دیار مغرب بمکه بیایند جحفه است وبجهة کسانی که از طرف تهامه یمن آیند

یلملم است ویلملم نام کوهی است بزرگ از کوههای یمن واین یلملم میقات گاه کسانی نیز هست که از

راه بغداد وبصره وبندرات وازراه عراق عجم مانند مملکت ساوجبلاغ وسلیمانیه وکردستان

وهمدان وقم ویزد وکرمانشاهان ونواحی ولایتهای ایران عجم براه بغداد وبصره بسواری کشتی

دریا بجده می آیند پس چون درمیان کشتی بمحاذی یلملم میرسند آنگاه احرام می بندند

وبجهة کسانیکه ازراه نجد یمن ونواحی حجاز بمکه آیند قرن است وبجهة کسانیکه ازراه نواحی مشرق

بمکه آیند ذات عرق است ومیقات العمرة لمن کان بالحرم الحل وافضله الجعرانة ثم التنعیم

دوم از واجبات حج بیت بمزدلفه است ولو احرم من دون المیقات لزمه دم

سیوم از واجبات حج مبیت بمنی است که آن معظم لیالی ایام التشریق است نعم ان نفر قبل

غروب شمس الیوم الثانی جاز وسقط عنه مبیت لیلة الثالثة ورمی یومها فتح المعین

چهارم از واجبات حج طواف الوداع است **پنجم از واجبات حج**

رمی جمرة العقبه است بهفت سنگریزه ووقت آن در منی صبح روز عید نحر است ونیز رمی جمرات

ثلاثه است هر روز از روزهای ایام التشریق ای بعد زوال کل یوم من ایام التشریق والا لزمه

دم بترک ثلاث رمیات فاکثر وتجبر تلک الواجبات بدم فتح المعین ملخصا وبیان آداب وشرائط

هریک ازاین ارکان وواجبات مذکوره در کتب مناسک حج بتفصیل هرچه تمامتر ایراد یافته است

اما بیان سنتهای اعمال حج

فزونتر است از آنکه درانیمختصر مرقوم گردد فقط بجهة اطلاع

طالبان بتحریر بعضی از آنها که دانستن آنها نیز حاج را بمثابه وجوب است پرداخته که فرموده اند

کرچه راهیست پر از بیم زما تا بر دوست رفتن آسان بود ار واقف منزل باشی **منجمله**

از سنن اعمال حج واز آداب وشرائط آن آنست که چون اراده سفر حج کنند بتهیه ساختن اسباب

واحتیاج آن بپردازند ودرخدمت یکی از علماء ومشایخ کامل استخاره نماید یا اگر خودش بلدیت کاملی

وعلم بوجوه آداب وشرائط استخاره دارد خودش برای این سفر خودش استخاره نماید بعد ازآن

زاد وراحله از وجه حلال بدست آرد بعد ازآن رفیقی مشفق وامین وعادل وخیرخواه دنیا آزموده

ودیندار پیدا کند واگر آن عالم وصالح باشد زهی سعادت این سفر واگر جماعتی عزم این سفر

کردند اولی وانسب آنست که یکی ازایشان که بزیور علم ودانش وکاردانی ومصلحت بینی وعقل

آراسته وپیراسته است اورا امیر ومهتر خوشان قرار بدهند تا هرآینه دراین سفر بلذت اتفاق

وکمال محبت ودرستی واتحاد نائل شوند ومهربانی ومراقبت از شغل یکدیگر بمهمات وامورات

یکدیگر معین ومتحفظ ومواظب باشند بعد ازآن رد مظالم کند وذمه خودرا از دیون وامانات

مردمان وحقوق ایشان آزاد وبری سازد وازکسانی که بوی ظلم وستمی کرده یا ازوی بایشان

تعدی وظلم رسیده است استحلال وآزادی طلب نماید وازایشان طلب دعاهای خیر کند

بعد ازآن وصیت نامه بنویسد وشخصی امین وعادل وعالم وصالح را بوصی خود مقرر دارد که بعد ازوی

وصایای اورا کما هو حقه بجای آرد واز حد شریعت سر یکمو تعدی وتجاوز روا ندارد بعد ازآن

نفقه وکسوه زن وفرزندان وپدران ومادران وغلامان وکنیزان ومن علیه نفقته مقرر دارد

بعد ازآن اسباب خودرا از قبیل خرجین وسفره نان وظرفی که در آن طعام سازد وآنچه که دراین سفر

بآن محتاج باشد حاضر وآماده دارد وچون خواهد که از خانه بیرون آید از پدران ومادران

وزن واولادان واقرباء وخویشان لاسیما از همسایگان که حق جوار بریکدیگر داشته وداراند

استدعای دعای خیر وطلب کردن آزادی فرماید بلکه ایشانرا به بخشش وبذل مال وصدقه واحسان

دلخوش وشادمان نماید وخورد وبزرگ ایشانرا ازخود رضامند وخوشنود گرداند

وسنت است در وقت بیرون آمدن از خانه دو رکعت نماز سنت سفر ادا کند در رکعت اول

بعد از فاتحه سوره قل یا ایها الکافرون بخواند ودر رکعت دوم بعد از فاتحه سوره قل هو الله احد بخواند

وبعد از سلام دست بر داشته آنچه دعای خیر برای امن وآسایش این سفر ووصول المقصود که میداند

بحق تعالی عرض ومسئلت نماید بعد ازآن پدران ومادران وزن وفرزندان واقرباء وخویشان

ودوستان ورفیقان را وداع نماید وچون بر الاغ سوار میشود سوره لایلاف قریش

با معوذتین هریک سه بار بخواند وبجوانب واطراف خود پف کند وبگوید سبحان الذی سخر لنا

هذا وما کنا له مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون وچون بر پشت ستور راست نشست

بگوید الحمد لله الذی وفقنا لما یحب ویرضی بعد الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا

لنهتدی لولا ان هدانا الله وچون به بالای کوهی یا به بلندی رسد سه دفعه بگوید

الله اکبر ودر آخر سه مرتبه بگوید الله اکبر واعز واعلی واجل من کل کبیر الله اکبر کبیرا والحمد لله حمدا دائما

ابدا کثیرا وسبحان الله العظیم وبحمده بکرة واصیلا وچون بمنزل نهایی رسد حمد وثنای

خدای را بجای آرد وبگوید رب انزلنی منزلا مبارکا وانت خیر المنزلین وصلوات بدهد

ودرهیچ وقتی از ساعات شبانروزی چه درحال سواری وچه درحال پیاده راه رفتن چه در منزل

وچه در اثنای راه رفتن هرگز از صلوات فرستادن غافل نشود ودر انخصوص غفلت برخود حرام بداند

ویکی دیگر از شرائط وجوب حج امن طریق است یعنی راهی که وی بآنجا سفر میکند و بر در بآنجا کند
امن باشد از راهزنان و دزدان وقاطع الطریق ومانعین واشال اینها چه هرگاه راه امن نباشد
وخوف تلف خود واموال واسباب داشته باشد حج براو واجب نباید قال تعالی
ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة ودر وارکشتی شدن نیز علماء را اختلاف اقوال است ولکن قول اصح
اینست که در فتح المعین ویشترط غلبة السلامة لراکب البحر فان غلب الهلاک لهیجان الامواج فی بعض
الأحوال او استویا لم یجب بل یحرم الرکوب فیه له ولغیره
ویشترط للمرأة مع ما ذکر ان یکون معها محرم من زوج او ابن او نسوة ثقات ولو اماء وذلک
لحرمة سفرها وحدها وان قصر او کانت فی قافلة عظیمة ولها بلا وجوب ان تخرج مع امرأة
ثقة لأداء فرض الاسلام ولیس لها الخروج لتطوع ولو مع نسوة کثیرة وان قصر السفر انتهی
فتح المعین قوله او استویا ای السلامة والهلاک فیحرم لم یجب رکوبه فی سفر الحج او فی غیر الحج
لظنة خوف الهلاک بل یحرم رکوبه للحاج ولغیر الحاج لعدم الاعتبار بالمیتة قوله وان قصر ای قصر
سفرها قوله لأداء فرض الاسلام ای لاداء حجة الاسلام مثلا فیسقط عنها من أخذة الحج
فی الآخرة ولکن لیس لها ان تخرج لحج التطوع مثلا ولو مع نسوان وان قصر سفرها انتهی
وشرطی دیگر از شرائط وجوب حج سلامت بدن وصحت قوای اوست ظاهرا وباطنا چه اصل اساس عبادت
وطاعات مالیه یا بدنیه مربوط وموقوف برصحت بدن وسلامت حواس وقواهای ظاهره وباطنه است

قال تعالی

قال تعالی لیس علی المریض حرج الآیه ویجبان ای الحج والعمرة ولا یغنی عنها الحج الا علی کل مسلم مکلف
ای عاقل بالغ حر فلا یجبان علی صبی ومجنون ولا علی رقیق فنسک غیر المکلف من صبی ورقیق یقع نفلا
لا فرضا مستطیع للحج ای یجد ان الزاد والمال ذهابا وایابا واجرة خفیر ای من معه وان لا راحلة
او ثمنها الخ فتح المعین قوله ولا یغنی عنها الحج الخ ای لا یتم الحج الکامل الا مع ادا العمرة معه
قوله مستطیع الخ ای لان الله تعالی فرض علی من استطاع الیه سبیلا قوله واجرة خفیر الخ الخفیر
من کان امینا له ومستحفظا لنفسه وماله وما یکون له قوله ذهابا وایابا الخ ای لا بد له مال
ینفق لنفسه ولمهانه مع نفقة من علیه نفقته وکسوته الی وقت رجوعه من سفر الحج والاستطاعة
عام یشمل استطاعة المالیة واستطاعة البدنیة کما صح بذلک فی المناسک وغیره اخذا من التفاسیر
والأحادیث والحاصل ان الله تعالی فرض الحج علی المستطیع المکلف مرة واحدة فی جمیع العمر بتراخ ای تاخیر
لا علی الفور نعم انما یجوز التأخیر بشرط العزم علی الفعل ای فعل الحج فی المستقبل وان لا یتضیق علیه
بنذر او قضاء او خوف عضب او خوف تلف مال بقرینة الخ وقیل یجب علی القادر ای المستطیع
ان لا یترک الحج فی کل خمس سنین لخبر فیه فتح المعین

خاتمه کتابت این مجلدات مرقومه
برحسب اقتضای وقت وزمان حالیه
که تا این وقت فراغت ومجال تحریر
یافتم بعد از آن بواسطه موانع چندی
که از آن ضعف چشم وبی قوتی بصر
بود تاخیر در کتابت واقع گردید
فی شهر رمضان المبارک الواقع فی
سنه ۱۳۴۵

وانا الحقیر المؤلف لتلک المجلدات المرقومة محمد ابن المرحوم المبرور
الحاجی عبد الکریم الخالدی النقشبندی طاب الله ثراه وجعل الجنة
مثواه ومأواه آمین والحمد لله رب العالمین

احادیث حضرت رسول صلی الله علیه وسلم مشهور باربعین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین قیوم السموات والأرضین مدبر الخلق اجمعین باعث الرسل
صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین الی المکلفین لهدایتهم وبیان شرائع الدین
بالدلائل القطعیة وواضحات البراهین احمده علی جمیع نعمه واسئله المزید من
فضله وکرمه واشهد ان لا اله الا الله الواحد القهار الکریم الغفار واشهد ان
محمدا صلی الله علیه وسلم عبده ورسوله وحبیبه وخلیله افضل المخلوقین المکرم
بالقرآن العزیز المعجزة المستمرة علی تعاقب السنین وبالسنن المستنیرة
للمسترشدین المخصوص بجوامع الکلم وسماحة الدین صلوات الله وسلامه
علیه وعلی سائر النبیین والمرسلین وعلی آل کل وسائر الصالحین
اما بعد فقد روینا عن علی ابن ابی طالب رضی الله عنه
وعبد الله ابن مسعود ومعاذ بن جبل وابی الدرداء وابن عمر وابن عباس وانس بن مالک

وابي هريرة وابي سعيد الخدري رضي الله تعالى عنهم من طرق كثيرات بروايات متنوعات ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال من حفظ على امتي اربعين حديثا من امر دينها بعثه الله تعالى يوم القيامة
في زمرة الفقهاء والعلماء وفي رواية بعثه الله تعالى فقيها عالما وفي رواية ابي الدرداء رضي الله عنه
وكنت له يوم القيامة شافعا وشهيدا وفي رواية ابن مسعود رضي الله عنه قيل له ادخل من اي ابواب
الجنة شئت وفي رواية ابن عمر رضي الله عنهما كتب في زمرة العلماء وحشر في زمرة الشهداء
واتفق الحفاظ على انه حديث ضعيف وان كثرت طرقه وقد صنف العلماء رضي الله عنهم في هذا الباب
ما لا يحصى من المصنفات فاول من علمته صنف فيه عبد الله بن المبارك ثم محمد بن اسلم الطوسي العالم الرباني
ثم الحسن بن سفيان النسوي وابو بكر الاجري وابو بكر محمد بن ابراهيم الاصفهاني والدارقطني
وابو عبد الرحمن السلمي وابو سعيد الماليني وابو عثمان ومحمد بن عبد الله الانصاري وابو بكر البيهقي
وخلائق لا يحصون من المتقدمين والمتاخرين وقد استخرت الله تعالى في جمع اربعين حديثا
اقتداء بهؤلاء الائمة الاعلام وحفاظ الاسلام وقد اتفق العلماء على جواز العمل بالحديث الضعيف
في فضائل الاعمال ومع هذا فليس اعتمادي على هذا الحديث بل على قوله صلى الله عليه وسلم في الاحاديث الصحيحة

ليبلغ

ليبلغ الشاهد منكم الغائب وقوله صلى الله عليه وسلم نضر الله امرءا سمع مقالتي فوعاها فاداها كما
سمعها ثم من العلماء من جمع الاربعين في اصول الدين وبعضهم في الفروع وبعضهم في الجهاد وبعضهم في الاداب
وبعضهم في الخطب وكلها مقاصد صالحة رضي الله عن قاصديها وقد رايت جمع اربعين اهم من هذا كله
وهي اربعون حديثا مشتملة على ذلك وكل حديث منها قاعدة عظيمة من قواعد الدين قد وصفه العلماء
بان مدار الاسلام عليه او ثلثه او نحو ذلك ثم التزم في هذه الاربعين ان تكون صحيحة
ومعظمها في صحيحي البخاري ومسلم واذكرها محذوفة الاسانيد ليسهل حفظها ويعم الانتفاع بها
ان شاء الله تعالى ثم اتبعها بباب في ضبط خفي الفاظها وينبغي لكل راغب في الاخرة ان يعرف
هذه الاحاديث لما اشتملت عليه من المهمات واحتوت عليه من التنبيه على جميع الطاعات
وذلك ظاهر لمن تدبره وعلى الله اعتمادي واليه تفويضي واستنادي وله الحمد
والنعمة وبه التوفيق والعصمة

الحديث الاول

عن امير المؤمنين عمر ابن الخطاب رضي الله عنه قال سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انما الاعمال بالنيات وانما لكل امرئ ما نوى فمن كانت هجرته الى الله
ورسوله فهجرته الى الله ورسوله ومن كانت هجرته لدنيا يصيبها او امرأة ينكحها فهجرته الى ما هاجر اليه
رواه امام المحدثين ابو عبد الله محمد بن اسمعيل بن ابراهيم بن المغيرة بن بردزبه البخاري وابو الحسين

مسلم بن الحجاج بن مسلم القشيري النيسابوري في صحيحيهما اللذين هما اصح الكتب المصنفة

الحديث الثاني

عن عمر ابن الخطاب رضي الله عنه قال بينما نحن عند رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم اذ طلع علينا
رجل شديد بياض الثياب شديد سواد الشعر لا يرى عليه اثر السفر حتى جلس الى النبي صلى الله عليه وسلم
فاسند ركبتيه الى ركبتيه ووضع يديه على فخذيه وقال يا محمد صلى الله عليه وسلم اخبرني
عن الاسلام فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم الاسلام ان تشهد ان لا اله الا الله وان
محمدا رسول الله صلى الله عليه وسلم وتقيم الصلوة وتؤتي الزكاة وتصوم رمضان وتحج البيت
ان استطعت اليه سبيلا قال صدقت قال فعجبنا له يسأله ويصدقه
قال فاخبرني عن الايمان قال الايمان ان تؤمن بالله وملائكته وكتبه
ورسله واليوم الاخر وتؤمن بالقدر خيره وشره فقال صدقت قال فاخبرني
عن الاحسان قال الاحسان ان تعبد الله كانك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك
قال صدقت قال فاخبرني عن الساعة قال ما المسؤل عنها باعلم من السائل
قال فاخبرني عن اماراتها قال ان تلد الامة ربتها وان ترى الحفاة العراة العالة

رعاء

رعاء الشاء يتطاولون في البنيان ثم انطلق فلبثت مليا ثم قال لي يا عمر اتدري
من السائل قلت الله ورسوله اعلم قال هذا جبرئيل اتاكم يعلمكم دينكم رواه مسلم

الحديث الثالث

عن ابي عبد الرحمن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
بني الاسلام على خمس شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله صلى الله عليه وسلم
عبده ورسوله واقام الصلوة وايتاء الزكاة وحج البيت وصوم رمضان اخرجه
البخاري ومسلم

الحديث الرابع

عن ابي
عبد الرحمن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال حدثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم
وهو الصادق المصدوق ان احدكم يجمع خلقه في بطن امه اربعين يوما نطفة
ثم يكون علقة مثل ذلك ثم يكون مضغة مثل ذلك ثم يرسل اليه الملك فينفخ فيه
الروح ويؤمر باربع كلمات يكتب رزقه واجله وعمله وشقي ام سعيد
فوالله الذي لا اله غيره ان احدكم ليعمل بعمل اهل الجنة حتى ما يكون بينه وبينها
الا ذراع فيسبق عليه الكتاب فيعمل بعمل اهل النار فيدخلها وان احدكم ليعمل بعمل

اهل النار حتى ما يكون بينه وبينها الا ذراع فيسبق عليه الكتاب فيعمل بعمل اهل الجنة

فيدخلها رواه البخاري ومسلم

الحديث الخامس

عن ام المؤمنين ام عبد الله عائشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

من احدث في امرنا هذا ما ليس منه فهو رد رواه البخاري ومسلم وفي رواية لمسلم

من عمل عملاً ليس عليه امرنا فهو رد

الحديث السادس

عن ابي عبد الله نعمان بن بشير رضي الله عنهما قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم

يقول ان الحلال بين والحرام بين وبينهما امور مشتبهات لا يعلمهن كثير

من الناس فمن اتقى الشبهات فقد استبرأ لدينه وعرضه كالراعي

حول الحمى يوشك ان يرتع فيه الا وان لكل ملك حمى الا وان حمى الله

محارمه الا وان في الجسد مضغة اذا صلحت صلح الجسد كله واذا فسدت

فسد الجسد كله الا وهي القلب رواه البخاري ومسلم

الحديث السابع

عن ابي رقية

عن ابي رقية تميم ابن اوس الداري رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الدين

النصيحة قلنا لمن قال لله عز وجل ولكتابه ولرسوله صلى الله عليه وسلم ولائمة المسلمين

وعامتهم رواه مسلم

الحديث الثامن

عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم قال امرت ان اقاتل

الناس حتى يشهدوا ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله صلى الله عليه وسلم ويقيموا

الصلاة ويؤتوا الزكاة فاذا فعلوا ذلك عصموا مني دماءهم واموالهم

الا بحق الاسلام وحسابهم على الله رواه البخاري ومسلم

الحديث التاسع

عن ابي هريرة عبد الرحمن بن صخر رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم

ما نهيتكم عنه فاجتنبوه وما امرتكم به فأتوا منه ما استطعتم فانما اهلك الذين

من قبلكم كثرة مسائلهم واختلافهم على انبيائهم رواه البخاري ومسلم

الحديث العاشر

عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى طيب

لا يقبل الا طيبا وان الله تعالى امر المؤمنين بما امر به المرسلين فقال تعالى

يا ايها الرسل كلوا من الطيبات واعملوا صالحا وقال تعالى كلوا من طيبات ما

رزقناكم ثم ذكر الرجل يطيل السفر اشعث اغبر يمد يديه الى السماء يا رب يا رب

ومطعمه حرام ومشربه حرام وملبسه حرام وغذي بالحرام فانى يستجاب لذلك

رواه مسلم

الحديث الحادي عشر

عن ابي محمد الحسن ابن علي ابن ابي طالب رضي الله عنهما وهو سبط رسول الله صلى الله عليه وسلم

قال حفظت من رسول الله صلى الله عليه وسلم دع ما يريبك الى ما لا يريبك

رواه النسائي والترمذي وقال حديث حسن صحيح

الحديث الثاني عشر

عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من حسن اسلام المرء

تركه ما لا يعنيه حديث حسن رواه الترمذي وغيره هكذا

الحديث الثالث عشر

الحديث الثالث عشر

عن ابي حمزة رضي الله عنه انس ابن مالك رضي الله عنه خادم رسول الله صلى الله عليه وسلم

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يؤمن احدكم حتى يحب لأخيه ما يحب لنفسه

رواه البخاري ومسلم

الحديث الرابع عشر

عن ابن مسعود رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يحل دم امرئ مسلم الا

باحدى ثلاث الثيب الزاني والنفس بالنفس والتارك لدينه المفارق للجماعة

رواه البخاري ومسلم

الحديث الخامس عشر

عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من كان يؤمن بالله واليوم الآخر

فليقل خيرا او ليصمت ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم جاره ومن كان

يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم ضيفه رواه البخاري ومسلم

الحديث السادس عشر

عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رجلا قال للنبي صلى الله عليه وسلم اوصني قال لا تغضب

فردّد السائل مرارًا قال له لا تغضب رواه البخاري

الحديث السابع عشر

عن ابي يعلى شداد بن اوس رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الله كتب الاحسان على كل شيء فاذا قتلتم فاحسنوا القتلة واذا ذبحتم فاحسنوا الذبحة وليحدّ احدكم شفرته وليرح ذبيحته رواه مسلم

الحديث الثامن عشر

عن ابي ذر جندب بن جنادة رضي الله عنه وابي عبد الرحمن معاذ ابن جبل رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اتق الله واتبع السيئة الحسنة تمحها وخالق الناس بخلق حسن رواه الترمذي وقال حديث حسن وفي بعض النسخ حسن صحيح

الحديث التاسع عشر

عن حبر ابي العباس عبد الله بن عباس رضي الله عنهما قال كنت خلف النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا غلام اني اعلمك كلمات احفظ الله يحفظك احفظ الله تجده تجاهك واذا استعنت فاستعن بالله لو اجتمعت على ان ينفعوك بشيء لم ينفعوك الا بشيء قد كتبه الله تعالى لك

وان اجتمعوا

وان اجتمعوا على ان يضروك بشيء لم يضروك الا بشيء قد كتبه الله تعالى عليك رفعت الاقلام وجفت الصحف رواه الترمذي وقال حسن صحيح وفي رواية غير الترمذي احفظ الله تجده امامك تعرف الى الله في الرخاء يعرفك في الشدة واعلم ان ما اخطأك لم يكن ليصيبك وما اصابك لم يكن ليخطئك واعلم ان النصر مع الصبر وان الفرج مع الكرب وان مع العسر يسرا

الحديث العشرين

عن ابن مسعود عقبة بن عمرو الانصاري البدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان مما ادرك الناس من كلام النبوة الاولى اذا لم تستحي فاصنع ما شئت رواه البخاري

الحديث الحادي والعشرون

عن ابي عمرو وقيل ابي عمرة سفيان ابن عبد الله رضي الله عنه قال قلت يا رسول الله قل لي في الاسلام قولا لا اسأل احدا غيرك قال قل امنت بالله ثم استقم رواه مسلم

الحديث الثاني والعشرون

عن ابي عبد الله جابر بن عبد الله الانصاري رضي الله عنه ان رجلا سأل

رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ارأيت اذا صليت المكتوبات وصمت رمضان واحللت الحلال وحرمت الحرام ولم ازد على ذلك شيئا ادخل الجنة قال نعم رواه مسلم ومعنى حرمت الحرام اجتنبته ومعنى احللت الحلال فعلته معتقدا حله

الحديث الثالث والعشرون

عن ابي مالك الحارث بن عاصم الاشعري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الطهور شطر الايمان وسبحان الله والحمد لله تملآن او تملأ ما بين السموات والارض والصلاة نور والصدقة برهان والصبر ضياء والقرآن حجة لك او حجة عليك كل الناس يغدو فبائع نفسه فمعتقها او موبقها اخرجه مسلم

الحديث الرابع والعشرون

عن ابي ذر الغفاري رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم فيما يرويه عن ربه انه قال يا عبادي اني حرمت الظلم على نفسي وجعلته بينكم محرما

يا عبادي

يا عبادي كلكم ضال الا من هديته فاستهدوني اهدكم يا عبادي كلكم جائع الا من اطعمته فاستطعموني اطعمكم يا عبادي كلكم عار الا من كسوته فاستكسوني اكسكم يا عبادي انكم تخطئون بالليل والنهار وانا اغفر الذنوب جميعا فاستغفروني اغفر لكم يا عبادي انكم لن تبلغوا ضري فتضروني ولن تبلغوا نفعي فتنفعوني يا عبادي لو ان اولكم وآخركم وانسكم وجنكم كانوا على اتقى قلب رجل واحد منكم ما زاد ذلك في ملكي شيئا يا عبادي لو ان اولكم وآخركم وانسكم وجنكم كانوا على افجر قلب رجل واحد منكم ما نقص ذلك في ملكي شيئا يا عبادي لو ان اولكم وآخركم وانسكم وجنكم قاموا في صعيد واحد فسألوني فاعطيت كل واحد مسألته ما نقص ذلك مما عندي الا كما ينقص المخيط اذا ادخل البحر يا عبادي انما هي اعمالكم احصيها لكم ثم اوفيكم اياها فمن وجد خيرا فليحمد الله ومن وجد غير ذلك فلا يلومن الا نفسه رواه مسلم

الحديث الخامس والعشرون

عن ابي ذر رضي الله عنه ان ناسا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم قالوا للنبي صلى الله عليه وسلم يا رسول الله ذهب اهل الدثور بالاجور يصلون كما نصلي ويصومون كما نصوم ويتصدقون بفضول اموالهم قال اوليس قد جعل الله لكم ما تصدقون ان لكم بكل تسبيحة صدقة وبكل تكبيرة صدقة وكل تحميدة صدقة وكل تهليلة صدقة وامر بالمعروف صدقة ونهي عن منكر صدقة وفي بضع احدكم صدقة قالوا يا رسول الله صلى الله عليه وسلم ايأتي احدنا شهوته ويكون له فيها اجر قال ارايتم لو وضعها في حرام اكان عليه وزر فكذلك اذا وضعها في الحلال كان له اجر رواه مسلم

الحديث السادس والعشرون

عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال كل سلامى من الناس عليه صدقة كل يوم تطلع فيه الشمس تعدل بين الاثنين صدقة وتعين الرجل في دابته فتحمله عليها او ترفع عليها متاعه صدقة والكلمة الطيبة صدقة وبكل خطوة تمشيها الى الصلاة صدقة وتميط الاذى عن الطريق

صدقة

صدقة رواه البخاري ومسلم

الحديث السابع والعشرون

عن النواس ابن سمعان رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال البر حسن الخلق والاثم ما حاك في النفس وكرهت ان يطلع عليه الناس رواه مسلم وعن وابصة ابن معبد رضي الله عنه قال اتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال جئت تسأل عن البر قلت نعم قال استفت قلبك البر ما اطمأنت اليه النفس واطمأن اليه القلب والاثم ما حاك في النفس وتردد في الصدر وان افتاك الناس وافتوك حديث صحيح رويناه في مسندي الامامين احمد بن حنبل والدارمي باسناد جيد

الحديث الثامن والعشرون

عن ابي نجيح العرباض ابن سارية السلمي رضي الله عنه قال وعظنا رسول الله صلى الله عليه وسلم موعظة وجلت منها القلوب وذرفت منها العيون فقلنا يا رسول الله كانها موعظة مودع فاوصنا قال اوصيكم بتقوى الله والسمع والطاعة وان تأمر عليكم عبد وانه من يعش منكم فسيرى اختلافا كثيرا فعليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين عضوا عليها بالنواجذ واياكم ومحدثات الامور فان

كل بدعة ضلالة رواه ابو داود والترمذي وقال حديث حسن

الحديث التاسع والعشرون

عن معاذ بن جبل رضي الله عنه قال قلت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم اخبرني بعمل يدخلني الجنة ويباعدني عن النار قال لقد سألت عن عظيم وانه ليسير على من يسره الله تعالى عليه تعبد الله لا تشرك به شيئا وتقيم الصلاة وتؤتي الزكاة وتصوم رمضان وتحج البيت ثم قال الا ادلك على ابواب الخير الصوم جنة والصدقة تطفئ الخطيئة كما يطفئ الماء النار وصلاة الرجل في جوف الليل ثم تلا تتجافى جنوبهم عن المضاجع حتى بلغ يعملون ثم قال الا اخبرك براس الامر وعموده وذروة سنامه قلت بلى يا رسول الله قال راس الامر الاسلام وعموده الصلاة وذروة سنامه الجهاد ثم قال الا اخبرك بملاك ذلك كله قلت بلى يا رسول الله فاخذ بلسانه ثم قال كف عليك هذا قلت يا نبي الله وانا لمؤاخذون بما نتكلم به فقال ثكلتك امك وهل يكب الناس في النار على مناخرهم

الا على

الا على حصائد السنتهم رواه الترمذي وقال حسن صحيح

الحديث الثلاثون

عن ابي ثعلبة الخشني جرثوم ابن ناشر رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الله تعالى فرض فرائض فلا تضيعوها وحد حدودا فلا تعتدوها وحرم اشياء فلا تنتهكوها وسكت عن اشياء رحمة لكم غير نسيان فلا تبحثوا عنها حديث حسن رواه الدارقطني وغيره

الحديث الحادي والثلاثون

عن ابي العباس سهل بن سعد الساعدي رضي الله عنه قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله دلني على عمل اذا عملته احبني الله واحبني الناس فقال ازهد في الدنيا يحبك الله وازهد فيما عند الناس يحبك الناس حديث حسن رواه ابن ماجه وغيره باسانيد حسنة

الحديث الثاني والثلاثون

عن ابي سعيد سعد بن مالك بن سنان الخدري رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا ضرر ولا ضرار حديث حسن رواه ابن ماجه والدارقطني وغيرهما مسندا ورواه مالك في الموطأ مرسلا عن عمرو بن يحيى عن ابيه عن النبي صلى الله عليه وسلم فاسقط ابا سعيد

ولم طرق يقوّي بعضها بعضا

الحديث الثالث والثلثون

عن ابن عباس رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لو يعطى الناس
بدعواهم لادّعى رجال اموال قوم ودماءهم لكن البيّنة على المدّعي
واليمين على من انكر حديث حسن رواه البيهقي وغيره هكذا وبعضه
في الصحيحين

الحديث الرابع والثلثون

عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول من رأى منكم منكرا فليغيّره بيده فان لم يستطع فبلسانه
فان لم يستطع فبقلبه وذلك اضعف الايمان رواه مسلم

الحديث الخامس والثلاثون

عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا تحاسدوا ولا تناجشوا ولا تدابروا ولا يبع بعضكم على بيع بعض
وكونوا عباد الله اخوانا المسلم اخو المسلم لا يظلمه ولا يخذله

ولا يكذبه

ولا يكذبه ولا يحقره التقوى ههنا ويشير الى صدره ثلاث مرات بحسب امرئ
من الشر ان يحقر اخاه المسلم كل المسلم على المسلم حرام دمه وماله وعرضه رواه مسلم

الحديث السادس والثلثون

عن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من نفّس عن مؤمن كربة من كرب الدنيا
نفّس الله عنه كربة من كرب يوم القيامة ومن يسّر على معسر يسّر الله عليه في الدنيا
والآخرة ومن ستر مسلما ستره الله في الدنيا والآخرة والله تعالى في عون العبد
ما كان العبد في عون اخيه ومن سلك طريقا يلتمس فيه علما سهّل الله له
طريقا الى الجنة وما اجتمع قوم في بيت من بيوت الله يتلون كتاب الله ويتدارسونه
بينهم الا نزلت عليهم السكينة وغشيتهم الرحمة وحفّتهم الملائكة وذكرهم الله فيمن عنده
ومن بطّأ به عمله لم يسرع به نسبه رواه مسلم بهذا اللفظ

الحديث السابع والثلاثون

عن ابن عباس رضي الله عنهما عن رسول الله صلى الله عليه وسلم فيما يرويه عن ربه تبارك وتعالى
قال ان الله كتب الحسنات والسيئات ثم بيّن ذلك فمن همّ بحسنة فلم يعملها كتبها الله تعالى
عنده حسنة وان همّ بها فعملها كتبها الله تعالى عنده عشر حسنات
الى سبعمائة ضعف الى اضعاف كثيرة وان همّ بسيئة فلم يعملها كتبها الله
تعالى عنده حسنة كاملة وان همّ بها فعملها كتبها سيئة واحدة
رواه البخاري ومسلم بهذه الحروف فانظر يا اخي وفقنا الله تعالى
واياك الى عظيم لطف الله تعالى وتأمّل هذه الالفاظ وقوله عنده اشارة
الى الاعتناء بها وقوله كاملة للتأكيد وشدة الاعتناء بها
وقال في السيئة التي همّ بها ثم تركها كتبها الله عنده حسنة كاملة
فأكّدها بكاملة وان عملها كتبها الله تعالى سيئة واحدة فأكّد تقليلها
بواحدة ولم يؤكّدها بكاملة فلله الحمد والمنّة سبحانه لا نحصي ثناء
عليه وبالله التوفيق

الحديث الثامن والثلاثون

عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى

قال

قال من عادى لي وليّا فقد آذنته بالحرب وما تقرّب الي عبدي بشيء
احبّ الي مما افترضته عليه ولا يزال عبدي يتقرّب الي بالنوافل حتى احبّه
فاذا احببته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ويده التي
يبطش بها ورجله التي يمشي بها ولئن سألني لأعطينّه ولئن استعاذني
لأعيذنّه رواه البخاري

الحديث التاسع والثلاثون

عن ابن عباس رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الله تجاوز لي
عن امّتي الخطاء والنسيان وما استكرهوا عليه حديث حسن رواه ابن ماجه
والبيهقي وغيرهما

الحديث الاربعون

عن ابن عمر رضي الله عنهما قال اخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بمنكبي فقال كن في الدنيا
كأنك غريب او عابر سبيل وكان ابن عمر رضي الله عنهما يقول اذا امسيت
فلا تنتظر الصباح واذا اصبحت فلا تنتظر المساء وخذ من صحتك لمرضك
ومن حياتك لموتك رواه البخاري

الحديث الحادي والاربعون

عن ابی محمد عبد الله بن عمرو بن العاص رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعاً لما جئت به حدیث صحیح رویناه فی کتاب الحجة باسناد صحیح

الحدیث الثانی والاربعون

عن انس رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول قال الله تعالی

یا ابن آدم انک ما دعوتنی ورجوتنی غفرت لک علی ما کان منک ولا ابالی

یا ابن آدم لو بلغت ذنوبک عنان السماء ثم استغفرتنی غفرت لک

یا ابن آدم انک لو اتیتنی بقراب الارض خطایا ثم لقیتنی لا تشرک بی شیئاً لاتیتک بقرابها مغفرة رواه الترمذی رحمه الله تعالی وقال حدیث صحیح

تمت الاحادیث الشریف بعون الله

الملک اللطیف فالحمد لله

اولاً وآخراً